انتشارات دانشگاه ملی ایران
«۱۵۴»

منشأ الانشاء

اثر قلم:

نظام الدّین عبدالواسع نظامی

تألیف:

ابوالقاسم شهاب الدّین احمد خوامی

متخلّص به:

منشی

بکوشش و اهتمام

رکن الدّین همایونفرّخ

جلد اوّل

۱۳۵۷

انتشارات دانشگاه ملی ایران
«۱۵۴»

منشأ الانشاء

اثر قلم:

نظام الدّین عبدالواسع نظامی

تألیف:

ابوالقاسم شهاب الدّین احمد خوافی

متخلّص به:

منشی

بکوشش و اهتمام

رکن الدّین همایون فرّخ

جلد اوّل

چاپ و صحافی این‌کتاب در اسفندماه ۱۳۵۷
در چاپخانه خرمی بپایان رسید

بنام خداوند جان و خرد — کازین برتر اندیشه، بر نگذرد
خداوند هوش و خداوند رای — خداوند بخشنده رهنمای

درتابستان سال ۱۳۳۵ شمسی آقای هدایت کتابفروش چند جلد کتاب خطی باین‌جانب برای فروش ارائه دادکه درمیان آنها نسخه‌ای بدون جلد بودکه آغاز آن نیز افتادگی داشت ومعلوم نبود مقدار افتادگی چندورق یا چند فصل است! لیکن در پایان آن‌چنین رقم‌زده‌شده‌بود«کتبه العبدالفقیر ابوالقاسم شهاب‌الدین احمدالخوافی المتخلص به منشی فی‌اواسط جمادی الاول سنه ثمان و ثلثین و تسعمایه» فروشنده می‌گفت نام‌کتاب‌را نمی‌داند ولی چون بخط‌مؤلف آنست بنابراین میتوان گفت منحصر بفرد است ، به‌بهائی‌که می‌گفت و پیشنهاد کرد کتاب را خریداری کردم وباشوقی وافر به‌مطالعه آن نسخه ناشناخته پرداختم، پس‌از مطالعه دقیق آن دریافتم‌که نام‌کتاب «**منشاءالانشاء**» است ومؤلف آن **ابوالقاسم شهاب‌الدین احمد خوافی** است‌که از منشیان دوره سلطان‌حسین میرزابایقرا بوده و منشآت استادش **نظام‌الدین عبدالواسع نظامی** راکه مدتهاریاست دیوان ترسل چند پادشاه وشاهزاده تیموری‌را برعهده‌داشته به‌خواسته **امیربیك** تدوین وتبویب‌کرده ونامش رامنشأالانشاءگذاشته است.بامطالعه دقیق دانستم نسخه‌ایست نفیس وارزنده و چنانکه گفته خواهد شد از لحاظ معنوی به‌چندین لحاظ گرانقدر وقابل‌توجه وتحقیق وتدقیق .

درجلسه‌ای‌که دوتن ازدوستان بسیارگرامی ونامی و دانش پژوه و دانشورم

آقایان **ایرج‌افشار و محمدتقی دانش‌پژوه** ، حضور داشتند ، سخن از این نسخه بمیان آوردم ، آقایان‌که نسبت به‌میراث‌های فرهنگی ایران بی‌نهایت شوق وذوق دارند با بی‌تابی هرچه بیشتر خواستار دیدارآن شدند ، نسخه‌را ازکتابخانه یافتم ودردسترس ملاحظه ایشان قراردادم ، ساعتی‌که آن‌را بمطالعه‌گرفتند اظهارداشتند این‌کتاب‌باید بمناسبت ارزش‌های اجتماعی ـ تاریخی ـ ادبی ـ سیاسی‌که دارد چاپ شود و در دسترس محققان تاریخ وادب ایران و بخصوص‌کسانی‌که در اوضاع و احوال دوره تیموری به‌تفحص وتصفح وتحقیق مشغول هستند قرارگیرد . و ازاین بنده مجدانه خواستندکه باچاپ آن موافقت‌کنم . این بنده نیز بمناسبتی که اظهار داشتند با گشاده‌روئی پیشنهاد آقایان‌را استقبال‌کردم .

ازاین دیدار روزی‌چند نگذشته بودکه آقای ایرج افشار تلفنی اطلاع دادند که باآقای **دکتر پرویز خانلری** مدیر عامل بنیاد فرهنگ ایران ملاقات کرده و لزوم چاپ منشأالانشاء را باایشان در میان گذاشته و نظرشان را نسبت به‌چاپ آن جلب کرده‌اند وجنابشان باآغوش بازبرای چاپ‌آن اظهارعلاقه‌وتمایل‌کرده‌اند ومیل‌دارند نسخه‌را ازنزدیك بررسی‌کنند ، شما باایشان تماس بگیرید و خودتان ترتیب آن را بدهید باشدکه هرچه زودتر این اثر چاپ‌شده و دردسترس پژوهشگران و خواستاران اسناد ومدارك دوره تیموری قرارگیرد .

به‌خواسته این دوست‌گرامی به‌آقای دکترخانلری تلفنی تماس‌گرفتم وایشان را شائق یافتم قراری گذاشته شد و ایشان شبی در منزل سرافرازم فرمودند و ضمن دیدن چندنسخه نادرالوجود نسخه‌کتاب منشأالانشاء را نیز ملاحظه وبررسی‌کردندو اظهار داشتند: «بااینکه‌آغازآن‌افتادگی دارد بااینهمه از هر لحاظ قابل‌توجه است‌و چون منحصربفرد وبخط مؤلف است باید چاپ شود وازآنجاکه درحال‌حاضر چاپ نسخه عکسی مقدورنیست شایسته‌است خودتان بادقتی‌که دارید رونویسی ازآن‌تهیه بفرمائید و دراختیار ما بگذارید تا هرچه زودتر چاپ شود » با اینکه این بنده آن هنگام سرگرم‌چاپ دیوان عماد فقیه‌کرمانی بودم رونوشتی ازکتاب منشأالانشاءتهیه

کردم وبه‌نزد ایشان دربنیاد فرهنگ ایران رفتم وتقدیم داشتم . آقای دکترخانلری ازمن خواستندکه دوروز دیگر به‌آقای دکترفاضل مراجعه‌کنم و قرارداد چاپ‌کتاب را امضاکنم ، این‌عمل نیز انجام شد و این بنده چشم انتظار چاپ کتاب نشستم ، یکماه‌گذشت خبری‌نشد، دوماه‌گذشت، و در خلال این مدت چند بار دوستان‌گرامی که برای چاپ این اثر پیش‌گام و مقدم شده‌بودند از علت تأخیر چاپ‌کتاب جویا می‌شدند و پاسخی نداشتم بخواسته آنان بار دیگر به‌آقای خانلری مراجعه کردم و ایشان اظهار تأسف‌کردند وازمن خواستند که به‌قسمت امورچاپ که درخیابان وصال شیرازی بود به‌متصدی مربوط مراجعه و علت تأخیر را جویا شوم . پس از مراجعه متصدی مربوط اظهار داشت‌که علت تأخیر در چاپ کتاب منشاءالانشاء نحوه رسم‌الخط آنست زیرا رسم‌الخط آن با شیوه معهود و متداول کتابهای بنیاد فرهنگ هم‌آهنگ نیست وبنابراین می‌بایست مجدداً اوراق دست‌نویس تجدید شود و بارسم‌الخط معمول و مقبول کتابهای چاپی بنیاد فرهنگ نوشته‌وتحریر یابد . به متصدی مربوط اظهار داشتم که متأسفانه انجام این مهم مقدور نیست زیرا رسم‌الخط متداول و معمول بنیاد فرهنگ هرچند مقبول و پسندیده است لیکن این الزام برای کتابهای تحریر یافته درعصر حاضر است نه‌مربوط به‌کتابهای قرن هفتم وهشتم خاصه براینکه نسخه منشاءالانشاء به‌خط وقلم مؤلف‌کتاب است و بهیچوجه شایسته نیست که در آن دخل و تصرفی شود زیرا چنین عمل در عرف مصححان و منتقدان خیانت در امانت است . و ناگزیر در چاپ این‌اثر می‌بایست رعایت جانب امانت بشود . بنابراین این بنده خودرا مجاز به‌چنین عمل ناشایستی نمیداند .

متصدی امور چاپ اظهار داشت که از چاپ کتاب با رسم‌الخط کهن معذور است وبرای اونیز اقدام باین کار غیرمقدور است . چون بحث با متصدی چاپ بیش از آنچه رفت مقدور نبود ناگزیر بار دیگر به‌آقای دکتر خانلری مراجعه کردم و ماوقع‌را باایشان درمیان‌گذاشتم ایشان حق‌را بجانب من دادند و اطمینان دادند که خودشان موضوع‌را تعقیب وبا رسم‌الخط‌کهن آن را بچاپ خواهند رسانید . پس از این ماجرا این جانب دیگر به‌بنیاد فرهنگ مراجعه نکردم . آن زمان نمیدانستم که این تعلل و تسامح در چاپ کتاب منشاءالانشاء متضمن چه فوائد مهم بعدی خواهد بود . تنها زمانی باین‌حسن اتفاق واقف وآگاه شدم‌که ده سال از تعطیل و تعویق چاپ‌کتاب منشاءالانشاء گذشته بود . واین حقیقت چنین بود که :

درحراج‌کتابخانه شمس چند جلد کتاب خطی خریداری کردم . از آن جمله نسخه‌ای بودکه جلد نداشت وخط آن نیز متعلق به‌قرن یازدهم هجری بود ومطالب آن منشآت بود . دریك فرصت مقتضی برای شناسائی ودریافت اینکه‌کتاب چه‌اثری است وتألیف‌کیست آن‌را بمطالعه درآوردم . دریافتم‌که‌کتاب ازجمله مجموعه‌های منشآت است وعجب این بودکه مطالب وسبك منشآت آن بنظرم آشناآمد . بادقتی بیشتر مقدمه آن‌را مجدداً خواندم و دانستم ویقین‌حاصل کردم‌که این کتاب قسمت مفقودالاثر **منشاءالانشاء** است . نـاگهان این راز برمن آشکار شد که چرا می‌بایست چاپ‌کتاب بتأخیر افتد وچه مصلحتی درآن مستتر بوده است .

بابررسی وتدقیق دقیق روشن شدکه شخصی بنام **واعظی‌کاشفی** دراواخر قرن

دهم هجری نسخه منشأالانشاء بخط مؤلف آن یعنی ابوالقاسم شهاب‌الدین احمد خوافی متخلص بمنشی را در اختیار داشته. (که همین نسخه موجود نزد این بنده باشد). هوس کرده است که او نیز صاحب تألیفی شود وتألیفش را بامیری تقدیم دارد وازصله وجایزه آن زندگانیش‌را رونق بخشد ونامی وعنوانی هم کسب کند ،وچون مردی عجول بوده خوشبختانه به‌سرقت نیمی از کتاب منشأالانشاء بسنده کرده و بنابراین کتاب را ازنیمه پاره‌کرده ونیمه نخست آن‌را باخط خود نوشته وبجای‌نام مؤلف کتاب که ابوالقاسم شهاب‌الدین احمدخوافی بوده، نام خودش راکه **واعظی کاشفی** است گذاشته ونام **امیربیك** راکه‌کتاب باو و بامر او تدوین یافته بوده کنار گذاشته است وبنظر خودش تألیفی نوساخته و پرداخته . لیکن از آنجا که باید هر خیانت وجنایت وسرقت و عمل ناصواب سرانجام آشکار شود فراموش کرده که نام کتاب‌راکه‌درمقدمه‌آمده ازمیان ببرد ویاابیاتی راکه مؤلف نخست،سروده وتخلص خودش را درآنهاآورده‌آنها رانیزتغییردهد واین نشانه‌ها ودم خروس‌ها همه حقیقت را براین بنده فضول آشکار وبرملا ساحت ، ازمشیت الهی درعجب ماندم .

اینك دلائلی‌که قسمت بدست آمده بخش نخست منشأالانشاءست :

در مقدمه شهاب‌الدین احمد خوافی یك رباعی سروده و در آن تاریخ مرگ عبدالواسع نظامی‌را آورده است بدین صورت :

استادافاضل‌آن‌سیادت انساب — انشای حیات اوچوگردیدخراب
تاریخ **زمنشی** خردجستم‌گفت: — درفضل‌یکی‌نماند ازروی حساب

که‌میشود۹۰۹ واین‌سال درگذشت عبدالواسع نظامی است. ودیگراینکه درمقدمه این نکته راکه‌کتاب ازمنشآت نظام‌الدین‌عبدالواسع‌نظامی‌است، مانع‌نیامده وبنابراین‌در اینکه‌کتاب بدست‌آمده‌قسمت نخست ازآثارقلم‌عبدالواسع‌نظامی‌است شکی وتردیدی باقی نمی‌ماند ، سه‌دیگر اینکه درچندجا ، منشی‌که تخلص ، ابوالقاسم شهاب‌الدین احمد خوافی است درمقدمه باقی مانده **واعظی کاشفی** متوجه آن‌نشده است .درپایان بخش دوم‌کتاب ، شهاب‌الدین احمد خوافی منشی اشعاری‌که آورده همه جا منشی

تخلص کرده وباآوردن واژه«واسع»یاد ازمصنف آثارکه عبدالواسع است کرده‌است. بدین صورت :

به‌استکتاب ایام این کتابت	به‌سعی کامکاری یافت اتمام
چومنشی‌سال‌استکتاب‌آن‌خواست	خرد گفتا به استکتاب ایام
	۹۳۸

و می‌بینیم که‌درچند مورد درجلد دوم که مؤلف ازخودش‌یاد می‌کند **تخلصش** که **منشی** است می‌آورد ازجمله دراین دوبیت که درپایان کتاب آمده است .

منشی قلمت رسم مسیح احیاکرد	انشای صنایع جهان املا کرد
آراست بسی عروس معنی یعنی	تحریر کتاب **منشأالانشاء** کرد

دراین دوبیت هم تخلص وهم نام‌کتاب را آورده است . در مقدمه‌کتاب که درجلد نخست آمده همه‌جا نیز در متن سخن ازواسع و عبدالواسع آورده است ، هم‌چنانکه درآغازکتاب مینویسد :

منشأانشای الکلام حمدالله **الواسع** العلام .... و یا ستایش **واسع** العلمی ،.. ص ۳ و (انساب السیاده والایاله **واسع** ص۴) و (به‌استماع ندای ان‌الله‌الواسع‌ص۶)

دلیل‌دیگر براینکه جلدنخست منشأالانشاءکه واعظی کاشفی آن‌را از کتاب منشأالانشاء جدا ساخته وبنام خود کرده است ، بخش اول کتاب منشأالانشاست ، یکی فهرستی است که درجلد اول آمده بقیه ابواب آن درجلد دوم منشأالانشاست هم‌چنین در زیر عنوان « **فقره‌ثانیه** » اشارتی بمقدمه منشأالانشاء دارد و چنانکه خوانندگان درچاپ عکسی جلددوم ملاحظه خواهند فرمود ، این **قسمت فاقد مقدمه** است وافتادگی دارد وآشکار است که صفحاتی ازکتاب مفقود شده ، ودر جلد اول مقدمه‌ای هست که درآن‌هم تخلص مؤلف یعنی **منشی** درچند مورد آمده و هم نام منشأالانشاء درمقدمه‌بعنوان همان‌کتاب ذکرگردیده وهم ازمصنف آن‌که نظام‌الدین عبدالواسع نظامی است یاد شده است . برای‌آنکه موضوع بهتر روشن‌شود **توضیح** فقره ثانیه را عیناً نقل می‌کنیم .

فقره ثانیه

آنچه از زبان اکابر زمان وارکان دولت را سخةالبنیان عنان بنان به‌صوب آن‌تافته . بسم‌الله‌الذی علم بـالقلم‌الانسان مالم یعلم ، بعد از سپاس حضرت **منشی** ماهو مکتوب فی‌الفرقان والتنزیل یعنی‌که. بیت .

منشی صحیفـه‌های لاریـب تصنیف کن رسایل غیب

که عنوان مکاتیب کمال و تاریخ رسایل فضل و افضال است و پس از درود اعلام‌نمای ماهوزبور فی‌صحف‌التوریة والانجیل‌که . بیت .

نبوت را ، وی‌است آن نامه درمشت که‌هست ازحرمت آن‌را مهر برپشت

فاتحه مقال جلال وخاتمه رسالت نبوت وارسال است وآل کرامت‌مآل او که ماکتبت‌القلم علی صحایف‌الامال انشاءالاحوال ، بعد بر صفحه این صحیفه مکتوب می‌گرددکه، **دردیباچه رساله منشأالانشاء** سمت‌منصب یافت‌که اکابر واعالی رابه‌خامه مشگین شمامـه ، حضرت مخدومی استادی **وسیع‌الواسع** وسعه مضجعه احتیاج تمام بود واگرچه مکاتیب مرتب را احاطه به‌تمامی نتایج قلم بلاغت رقم آن حضرت در این‌باب متعذر می‌نمود ازایراد آنچه به‌مطالعه آن استسعاد یافته بود به‌قدر مقتضای وقت گزیر نبود » .

لازم به‌یادآوری است‌که **وسیع‌الواسع** در واقـع سجع نظام‌الدین عبدالواسع نظامی بوده‌است وبه‌همین‌جهت وعلت **ابوالقاسم شهاب‌الدین احمد منشی** ،آعازدیباجه منشأالانشاء راکه درجلداول است بااین بیت بهمان مناسبت آورده است :

بسم‌الله‌الـرحمـن الـرحـیـم **واسع منشی** سمیع علیـم

وپس‌از پایان مقدمه سرآغازکتاب را هم بااین بیت شروع کرده است .

ثم هذاالشروع و المقصود مستعیـناً **بواسع** المـعـبود

***

پس‌از غور وبررسی کامل درکتابی‌که درحراج‌کتابخانه شمس خریداری‌کرده بودم وشمه‌ای ازقراین ودلائل خودرا دال براینکه کتاب این‌قسمت نخست و مفقود

شده کتاب منشأالانشاست ، براین بنده نویسنده یقین کامل حاصل شد که خوشبختانه بااین تصادف غیرمنتظره نقص ازکتاب نفیس **منشاءالانشاء** برداشته شد و این اثر ارزنده کمال یافت وپس‌از قرنها باردیگر قسمت‌های گسیخته به‌یکدیگر متصل شد و دوران فراق وهجران بوصال و همجواری مبدل گردید . آری بوضوح دریافتم که مردی بنام **واعظی‌کاشفی** که بگمانم ازدودمان علی‌بن حسین کاشفی سبزواری مؤلف لطائف والطرائف بوده دست به‌این سرقت ادبی‌زده وبرای بهره‌وری ازصله وجایزه امیری صاحب شوکت‌نسخه اصل منشاءالانشاء (همین نسخه ناقص‌که اینک دراختیار این‌بنده پژوهنده است وبصورت جلددوم منشأالانشاء چاپ عکسی ازآن بعمل‌آمده) راکه دراختیار وتملک داشته بگمان من درحدود سالهای ۹۸۰ هجری قمری آن را بدونیم کرده ونیمه نخست آن‌را پس‌از استنساخ ودستبرد در چند جای‌آن قسمت را ازمیان برده‌تابعدها موجب افشای‌راز نشود، درمقدمه‌کتاب آنچه‌را دست‌کاری‌کرده یکی حذف نام مؤلف است‌که ابوالقاسم شهاب‌الدین احمد خوافی بوده ، آن را برداشته ونام‌خودش راکه واعظی کاشفی‌است‌نوشته ودیگر سطوری راکه نام‌امیربیك که بخواهش وخواسته او مؤلف‌کتاب آثار استادش نظام‌الدین عبدالواسع نظامی‌را فراهم آورده حذف‌کرده ، و دخل وتصرف دیگر اینکه چون مایه وپایه ادبی نداشته دراستنساخ بعلت ضعف اطلاع ،کلمات را نادرست خوانده ونادرست نوشته و در نتیجه اغلاط و اشتباهای بسیاری در استنساخ بوجود آورده که بعدها از روی آن نسخه‌ای فراهم آورده‌اند. این‌نسخه نیزکه اکنون‌مورد استفاده ماست سراسرمشحون ازاشتباه وغلط است . وتا آنجا که بضاعت ادبی این‌بنده اجازه میداده است نسبت به‌تصحیح آن درچاپ اقدام‌کرده‌ام وکلمات ناصواب واشتباه را درزیر صفحات با نشانی « ن» که علامت اختصاری نسخه است آورده‌ام . خوشبختانه بمصداق اینکه دروغگوکم‌حافظه می‌شود وسارق ودزد نیز به‌همین درد مبتلاست بنابراین از حذف قسمت‌هائی‌که نشانی ازمؤلف اصلی دربرداشته دراثر عدم دقت و توجه وشتاب در امر سرقت متوجه ومتذکر آن نشده وهمین نشانی‌ها سبب‌شدکه بتوانیم دریابیم‌این

کتاب مفقود شده منشاءالانشاست . باری ازآنجاکه هیچ‌کار ناصواب دردنیا پنهان نمی‌ماند پس ازگذشت چند قرن باید این نسخه مفقود شده و نسخه اصل بدست این بنده پژوهنده افتد تا بر اثر تصادف برازی که قرنها مکتوم مانده بود واقف شده و آن‌را برملا وآشکار سازم . تقدیر چنین خواسته بودکه این بنده افتخار آن را داشته باشم‌که حق‌را به‌صاحب حق برسانم، پس‌از وقوف براین واقعه وحادثه شگفت‌انگیز به‌علت و سبب اینکه چرا می‌بایست در کار چاپ کتاب ناقص منشاءالانشاء وقفه و تعطیل رخ دهد پی بردم و دانستم که دهسال تأخیر بی‌حکمت و مصلحت نبوده و می‌بایست طی این‌مدت وزمان فاصله وفرصت باشد تااین بنده درحراج‌کتاب شرکت کند ونادانسته و ناحواسته‌کتابی بی‌جلد ومندرس را خریداری‌کرده وبه‌مطالعه آن ترغیب وتشویق شوم تاپرده ازروی حقیقت برکنار رود وآشکارشودکه قسمت‌مفقود شده منشاءالانشاست که بدست شخصی طماع بـرای انتفاع از صله یا کمك ناچیزی از حاکم وفرمانروائی بدین روز افتاده است .

ازحکمت ومشیت الهی درشگفت ماندم وشکرانـه بجـاآوردم و دانستم که بفرموده خداوند درقسمتی ازآیه ۲۱۶ سوره دوم بقره « وعسی ان‌تکرهوا شیئاً و هو خیرلکم وعسی ان‌تحبو شیئاً وهو شرلکم ، آری تقدیر براین جاری بود که اگر این اثر می‌بایست چاپ شود باید جامع وکامل باشد نه‌ناقص ومانع. آری پس‌ازگذشت چهارصد وشصت‌سال قسمت ناقص بجای خود باز می‌گشت وسارق ادبی نیز نامش فاش وبرصحیفه روزگار این‌کار خطای‌او ثبت می‌گردید باشد تاموجب عبرت‌دیگران شود ومردمان را ازخطا وزلل برحذر بدارد وبدانندکه هیچگاه‌کارهای ناپسندپایدار نیست ومردم بدعمل در صحنه روزگار رسوا و به‌ننگ آلوده می‌شوند

اینك پس‌ازگذشت چندقرن این اثر چاپ شده و از دستبرد حوادث مصون و

محروس خواهد ماند ونام‌مؤلف ومصنف‌آن هردو مخلد وجاویدمی‌گردد . روانشان شادباد فاعتبرو یا اولوالابصار !

***

از آنجاکه مدت یازده سال از تاریخی‌که منشاءالانشاء را برای چاپ به‌بنیاد فرهنگ ایران واگذار کرده بودم گذشته بود و براساس متن قرارداد حق داشتم اگر پس‌از دهسال اثر بچاپ نـرسد آن‌را یك طرفه فسخ کنم وبنیاد حقی نداشته باشد . معهذا نامه‌ای به‌آقای دکتر خانلری نوشتم ویادآور شدم‌که « ... چون مدت‌دهسال از زمان عقد قرارداد گذشته و ضمناً نسخه‌ای که برای چاپ به‌بنیاد فرهنگ سپرده شده‌بود بطوریکه اطلاع دارند ازاوائل آن قسمتی مفقود بوده وناقص است واینك قسمت‌مفقوده ومسروقه که‌خود بمیزان قسمت‌موجوداست‌بدست‌آمده ودرواقع‌میتوان آن‌را بعنوان یك‌جلد دیگر تلقی‌کرد وازطرفی بعللی وقفه در چاپ آن بعمل آمده و قطعاً پس‌ازاین نیزچاپ آن انجام نخواهد شد. وعدم انتشار این‌کتاب مفید وسودمند را برای اهل تحقیق عملی ناپسند واز دسترس دور داشتن آن‌را گناه میدانم بنابراین باارسال یك‌قطعه چك برابر وجهی‌که برای چاپ آن داده بودید تمنی دارم با اعلام وصول مبلغ چك نسخه دست‌نویس این جانب را عودت دهید زیرا قصد چاپ و نشر آن‌را دارم ... » خوشبختانه پس‌از چندروز نامه‌ای از آقای دکتر خانلری دریافت داشتم که وصول چك را اعـلام و نسخه دستنویس منشاءالانشاء را نیز پس فرستاده بودند. بلافاصله دست‌بکار چاپ آن‌شدم لیکن درهمان اوان اطلاع یافتم‌که دانشگاه ملی‌نیز این‌کتاب را ضمن چهار مجلد دیگر از آثار مصحح این بنده را برای چاپ بتصویب رسانیده وآماده چاپ ونشرآن هستند . این بودکه بچاپ آن ازطرف دفتر انتشارات وتأمین منابع درسی دانشگاه اقدام شد .

***

درچاپ کتاب منشاءالانشاء تصمیم گرفته شد که قسمت نخست آن که استنساخ **واعظی کاشفی** بود طی یك مجلد جداگانه چاپ شود . وقسمت دوم که بخط مؤلف آن **ابوالقاسم شهاب‌الدین احمد خوافی** است هم‌چاپ عکسی و هم حروفی باشد که بدین طریق حفظ امانت کامل شده باشد .

قسمت نخست راکه معلوم نیست بخط‌چه کاتبی است ولی ازروی رسم‌الخط وکاغذ ومرکب آن میتوان دریافت وتشخیص دادکه درقرن یازدهم هجری استنساخ شده وبسیار مغلوط ودربعضی موارد افتادگی‌هائی دارد. تاآنجاکه دانش وبنیش‌این بنده اجازه میداد . اشتباه‌ها وسهوالقلم‌ها را درزیر صفحه یادآور شد وآنچه‌صحیح بنظر میرسید تصحیح ودرمتن قرارداده امکان‌دارد هنوزهم سهوالقلم‌ها و اشتباهاتی وجود داشته باشدکه ازنظر این‌بنده بدور و مهجور مانده بوده است و چون نسخه دیگری موجود نبود بنابراین مقابله وتصحیح بیش‌ازاین مقدور ومیسور نشد . این قسمت درچاپخانه خرمی بچاپ رسیده است ولی جلد دوم که چاپ عکسی و حروفی توأم‌است متأسفانه مدت دوسال است‌که درچاپخانه **کتیبه** دردست چاپ است وچون وضع این چاپخانه بهیچوجه منظم ومرتب‌نیست پس‌ازمدت دوسال‌بااینکه‌عکس‌های آن چاپ شده وحروف‌آن‌را نیزچیده‌اند وغلط‌گیری هم شده‌است اینك ماههاست که در انتظار صفحه‌بندی است ! هشت ماه است‌که چاپ جلد نخست به‌پایان رسیده و این‌بنده برای پایان یافتن چاپ جلددوم روزشماری میکرد تاب‌ابهره‌برداری‌ازمطالب جلددوم مقدمه‌را تنظیم و تهیه‌کند . لیکن طول مدت انتظار و از طرفی بیم اینکه صفحات چاپ‌شده جلداول درمعرض تلف قرارگیرد . ناگزیر وناچار بدون توجه به‌اتمام چاپ جلددوم تصمیم به‌انتشار جلد نخست‌گرفت واین‌است‌که مقدمه‌ای‌بدین صورت که ملاحظه می‌کنند تهیه ومنضم به‌جلد نخست چاپ و در دسترس مطالعه کنندگان قرارداده‌شد.

ارزش منشاءالانشاء .

مؤلف این‌اثر شهاب‌الدین احمدخوافی هم‌چنانکه درمقدمه‌کتاب نیز متذکر

است مسودات منشآت استادش **نظام‌الدین عبدالواسع نظامی** را بقصد و بمنظور فراهم آوردن نمونه والگوئی ازمنشآت عالی برای استفاده ارباب دانش وبینش وکسانی که بخواهند درزمینه منشآت تتبع‌وتمرین‌کنند وراه وروش منشی‌گری‌را به‌پیمایند ودرآن سرآمد شوند این‌کتاب را همانند آثار دیگری دراین زمینه **چون‌همایون**[۱] **نامه** منشآت معین‌الدین محمدزمجی اسفزاری ، **نامه نامی** ازخوندمیر ، و منشآت فارسی حسین‌بن معین‌الدین میبدی ، به‌خواسته **امیر بیك** فراهم آورده بوده است .

بدیهی‌است برای‌کسانی‌که میخواهند دررشته سبك‌شناسی نثرفارسی تحقیق و تتبع‌کنند باتوجه باینکه اینگونه آثار درادب فارسی بسیارکمیاب ونادرالوجود است ، بسیار مغتنم و سودمند و قابل استفاده است .

بنظر ایـن بنده پژوهنده آنچه ارزش منشأالانشاء را بمراتب والاتر و بالاتر می‌برد ارزش معنوی‌و تاریخی اسنادو مدارکی است که در این مجموعه از دوران **تیموریان** وقرن نهم واوائل قرن دهم آمده است . واین‌آثار بنحوی است‌که‌میتواند مارا به‌نحوه اداره مملکت و اوضاع اجتماعی نزدیك به‌یك قرن ایـران آشنا کند و دریابیم‌که نحوه اداره امور مملکت نیز برچه سیاق و منوال بوده است . مناشیر و دستورالعمل‌ها ونامه‌هائی‌که به‌شخصیت‌های‌علمی وادبی وبامقامات‌ومناصب‌مختلف کشوری و لشکری نوشته شده است ، بسیاری از مطـالب مکـتوم را برمـا روشن و معلوم می‌کند .

ضمن آثاری‌که دراین اثر آمده است ما بابسیاری ازدانشمندان و شاعران و نقاشان و قالی‌بافان وکفشگران وصاحبان حرفه وپیشه‌های مختلف آشنا می‌شویم ، که درموقع ازآنها یاد می‌کنیم .

نسخه‌شناسی

جلداول :دردویست وده‌صفحه بقطع ۱۶ × ۲۶ سانتیمتر. خط نستغلیق‌متوسط

---

۱ ــ این‌کتاب نیز ضمن سلسله انتشارات دانشگاه‌ملی ایران بچاپ رسیده است.

کاغذفرنگی نخودی ، بدون تزئین وتذهیب ، درپایان نیز کاتب رقم نکرده است . نوع کاغذ ونحوه رسم‌الخط ومرکب ، نمیتواند قدیم‌تر از قرن یازدهم هجری‌باشد .

جلددوم : قطع آن ۱۵ × ۲۴ سانتیمتر در ۴۵۴ صفحه ۲۷۷ برگ . هرصفحه ۱۲سطر ، کاغذ آهارمهره سمرقندی ومجدول به‌آب طلا ، عنوان با شنگرف ، تحریر آن یکنواخت نیست وازطرز وشیوه‌نوشتن آن آشکار است که‌آن‌را درزمانهای‌مختلف نوشته‌اند ،کاتب آن **ابوالقاسم شهاب‌الدین احمد خوافی متخلص به منشی** است که‌مؤلف کتاب است وآن‌را دراواسط جمادی‌الاول سنه ۹۳۸ به‌پایان رسانیده است .

دوست دانشمندم آقای محمدتقی دانش‌پژوه در فهرست‌کتابهای خطی مجلس سنا جلداول درص ۱۶۱ بشرح زیر به‌معرفی نسخه منحصر بفردکتاب منشأالانشاء پرداخته‌اند .

«منشآت دیگری‌می‌شناسیم بنام منشأالانشاء (نسخه آقای همایونفرخ) در ۲۷۷ برگ ۴۵۴ ص ۱۲ س به خط تعلیق مؤلف ـ عنوان و نشان شنگرف ، جدول زر ولاجورد . باندازه وزیری (راهنمای‌کتاب س ۱۱ ش ۱۰ ـ ۱۲ ص ۶۵۶ ـ هنر ومردم ش ۴۹ ص ۴۷) محتوی نامه‌هائی به‌پادشاهان هند وآق‌قویونلو وپادشاه‌روم ومشایخ وشعرا ونویسندگان ودانشمندان گردآوری شهاب‌الدین احمد خوافی منشی (شاگرد مصنف) در میانه‌های ج ۱/۹۳۸ ازمنشآت کمال‌الدین عبدالواسع نظامی ثانی هروی منشی وشاعرزمان ابوسعید درهرات (۸۶۳ ـ ۸۷۵) و یادگار محمدبن بایسنغر (۸۷۵ ـ ۸۶۸) (یادگارمیرزا) و سلطان‌حسین میرزا بایقرا (۸۷۸ـ۹۱۲) (فرهنگ سخنوران ۲۸۱ ـ ذریعه ۹ : ۷۰۲ مجالس‌النفائس ۹۹و۲۷۶) بنام‌خواجه حسن امیربیك (حسن بیك ترکمان بایندری ۸۷۲ـ۸۸۲) لب‌التواریخ شمس‌الدین محمد مرواریدکرمانی‌درگذشته‌بسال۹۰۴ وزیراو بوده([1] دستورالوزراء ص۳۹۴ـ۴۴۸

---

۱ ـ دوست دانشمند و محققم درا ین قسمت دچار سهوالقلم شده‌انـد این امیربیك ظهیرالدین محمد کججانی تبریزی است نه حسن‌بیك ترکمان بایندری . این‌امیر از طرف شاه‌تهماسب صفوی‌اول کفیل‌امیرخراسان بوده‌است ـ درصورتیکه‌حسن‌بیك‌ترکمان بسال۸۸۲ درگذشته وزمان تألیف منشأالانشاء یعنی ۹۳۸ حیات‌نداشته که‌کتاب بامراو تألیف‌یافته‌باشد.

حبیب‌السیر ۴:۳۲۶) .

ترسل عبدالواسع درنسخه دانشگاه (۲ : ۱۹و۲۸۰ ش ۸۷۲ در ۱۸برگ و ش ۳۲۸ برگ ـ ۲۷۲ـ۲۸۸ مورخ ۸۹۲) شاید جزوی ازهمین کتاب باشد . درذیل مجمع‌الانشاء (نشریه ۲ : ۴۷) هم منشآت اوهست ـ در مجموعه شماره ۴۷۲۴ سناهم ترسل اوهست (نشریه ۲ : ۲۴۷) نیز درمنشآت ادبیات (ص ۴۵۱) وی‌جز عبدالواسع منشی سده یازدهم است (ادبیات ص ۴۴۹) در حبیب‌السیر (۳:۱۵۱ ۳۳۹) و دستورالوزراء (ص ۴۲۴) آمده که **کمال‌الدین عبدالواسع نظامی پسر جمال‌الدین مطهرباخزری منشی** ، ترسل بنام دوشاگرد خود، خواجه‌کمال‌الدین حسین، و خواجه رشیدالدین عبدالملك پسران **خواجه قوام‌الدین نظام‌الملك خوافی** ، همان است‌که آثارالوزراء عقیلی بنام اوست)که همه درذی‌قعده‌سال **۹۰۳** کشته شده‌اند، ساخته است و او با خواجه مجدالدین محمد نزدیك بوده است ، **همین‌عبدالواسع مقامات مولوی‌جامی** دارد (تاشکند ۳ : ۲۸۷) .

***

این‌بود آنچه راکه دوست پژوهشگرم آقای محمدتقی دانش‌پژوه در معرفی نسخه منشأالانشاء این جانب در فهرست کتابهای خطی مجلس سنا بمناسبتی آورده بودند .

نویسنده منشاءالانشاء کیست ؟

چنانکه درمقدمه منشاءالانشاء آمده است نامش نظام‌الدین عبدالواسع است که بمناسبت نامش تخلص **نظامی** اختیار کرده بوده است . او شعر می‌سروده و مجالس‌النفائس متذکر آنست ، پدرش جمال‌الدین مطهر باخزری است‌که او نیز از منشیان قرن هشتم است ـ (دوست دانشمندم آقای دانش‌پژوه در معرفی او دچار سهوالقلم شده ونامش راکمال‌الدین ضبط‌کرده‌اند) .

نظام‌الدین عبدالواسع نظامی ازبزرگترین منشیان قرن نهم ایران بشمار است که درزمان حیاتش شهرت ومعروفیت اودرایران وهند وافغانستان وترکستان‌موجب

حقد وحسد گروهی کوته‌نظر وبی‌مایه شده واورا رنجها و شکنجه‌ها داده‌اند .

درکتاب منشاءالانشاء نامه‌هائی ازاو میخوانیم که مناسباتش را با بزرگان و پادشاهان هم‌عصرش نشان‌میدهد ازجمله نامه‌های‌او به‌پادشاه **منداب‌هند** و یانامه‌اش به‌سلطان‌گلبرکه ، ویا به‌سلطان‌احمدیزنم یا«یزیم ؟» (ضبط درست این‌نام‌برای این بنده مقدور نشد) .

وبسیاری ازمشاهیر وصدورکه نامشان درمتن‌کتاب آمده است . هم‌چنین در طی‌این منشآت‌می‌خوانیم‌که بربسیاری ازکتابهای‌نویسندگان معاصرش‌مقدمه نوشته است. حتی مقدمه‌ای‌که در دیوان‌مولانانورالدین عبدالرحمن جامی به‌امضای علیشیر نوائی ثبت است طبق نوشته منشأالانشاء از عبدالواسع نظامی است[1] .

امیرعلیشیرنوائی در تذکره **مجالس‌النفائس** در مجلس چهارم ازاو **بنام مولانا عبدالواسع** یادمی‌کند ومی‌نویسد : « **درفن انشاء قادر وماهر است وبسیار خوشخوست وهمتا ندارد** » .

این مختصرگوئی، ازطرف امیرعلیشیر نوائی درباره‌کسی‌که سالیان درازباأو جلیس وانیس بوده وبطوریکه‌کتاب منشاءالانشاء حاکی‌است اززبان این امیربزرگ به‌پادشاهان وامرا ودانشمندان نامه‌ها نوشته وحتی برمقدمه‌کتابها بنام امیرعلیشیر مقدمه می‌نوشته‌است، شگفت‌انگیز وغیرعادی بنظر میرسد . ! !

درکتاب **دستورالوزراء** [2] ضمن شرح‌حال خواجه کمال‌الدین حسین و خواجه رشیدالدین عبدالملك فرزندان خواجه قوام‌الدین نظام‌الملك خوافی ازاو یاد می‌کند ومی‌نویسد : « خواجه رشیدالدین عبدالملك از دخـل در امور دیوان خودرا کشیده می‌داشت واکثر اوقات‌را به‌ممارست آداب رزم‌وپیکار صرف می‌نمود وجناب‌فضائل مآب مرحومی **مولانا نظام‌الدین عبدالواسع** که در فـن انشاء و بلاغت سرآمد ارباب فضیلت‌بود واین دوبرادر عالی‌گهرنزداوتعلیم نموده بودند ، **ترسلی** بنام نامی‌ایشان

---

۱ ــ این مقدمه درج اول ص ۵۷ زیر شماره ۷ آمده است .

۲ ــ ص ۴۲۴ .

ترتیب کرده واین ابیات در سلك بیان آورده .

دو برادر باهم ارزانی که از قدر آمدند
آن وزارت را مآب واین امارت را منال

آن کمال دولت ودین درهمه بابی رشید
وین رشید ملك و ملت درنهایات کمال

هم بود ازرای آن صبح سعادت را فروغ
هم‌بود ازروی این‌خورشید دولت‌را جمال

برسرند ، ازمهر ومه‌آن درعلاوین درعلو
برترند ازبحروکان آن‌درسخاوین درنوال

از جناب آن نخواهدکرد دولت اجتناب
وز رکاب این نخواهد یافت اقبال انتقال

آن‌بود خورشید منظر وین‌بودبرجیس‌قدر
آن‌بود محمود طالع این بود مسعود فال

ماه‌وجاه وحشمت‌آن فارغ‌ازخوف‌خسوف
آفتاب دولت این باد ایمن از زوال

ازآنچه در دستورالوزراء آمده است میتوان دریافت‌که **عبدالواسع نظامی** درعصر خودش درفن انشاء و بلاغت از سرآمدان ارباب فضیلت بوده وباین دانش شهرت ومعروفیت داشته است .

ابوالقاسم شهاب‌الدین احمدخوافی درمقدمه‌ای‌که برمنشأالانشاء نوشته‌است شرح مختصری از او بدست داده است‌که برای مامغتنم است مینویسد « مخدومنا و استادنا و مولانا نظام الحق و الحقیقه و الدنیا و الدین عبدالواسع نظامی وسع الله روضه اعماله ونظم منشورات اماله‌که باوجود آن‌که من‌جانب الاب به‌سادات‌بیغش زرکش نیشابور[1] و امرای صاحب لوای مولائی که ایالت ولایت قهستان داشته‌اند ،

۱ ـ در نامه‌ای که نظام‌الدین عبدالواسع نظامی به سلطان غیاث‌الدین پادشاه هند نوشته درآنجاهم متذکر است‌که از سادات زرکش نیشابور است .

می‌رسد ، ومن طرف‌الام به علمای شریعت شعار و فضلای شیرین گفتار می‌پیوندد ، تمامی اوقات شریف عمرگرانمایه به‌نحو تحصیل فضائل و کمالات و تحقیق حقایق وماهیات صرف‌کرده‌وانواع علوم‌به‌اصول‌ها وفروعها به‌حدیث صحیح ومنطق‌فصیح وحکمت صریح درمعرض بیان آورده ودر موافقت هرکلام شرح مقاصد وافهام‌اوهام بدستوری‌کرده‌که وجیز بسیط عبارات واستعارات به‌توضیح وتنقیح فصلی ازآن‌باب وفانماید ودرمقامات‌ارشاد وافاده‌کشف اسرار بدوواعاده برنهجی نموده‌که تخلیص وصف شمه‌ای ازآن به‌سالها به‌رساله‌های مختصر ومطول ثبت نتوان‌کرد و در رفع معالم تنزیل انواع حجج وبراهین به‌خوب‌ترین تفسیری ابداع فرموده درفتح باب و تأویل‌اصناف قواعد وقوانین به‌روشن‌تر هیأتی اختراع نموده ودرضوء مصباح‌ارواح که ازلمعات مشکوة ونفخت فیه‌من‌روحی مقتبس است فنون‌علم حقیقی ونظری مبین ومبرهن گردانیده و صحاح عقاید که قانون شفا و نجـات است از اشارات شافیه و تنبیهات‌کافیه او مقرر ومحرراست[1] ..... انامل اومفتاح ابواب سواد مملکت‌بدایع وحرکت قلم‌او نیزه‌حطی اقلیم‌گشای عالم صنایع ، مؤلفات او در شهر هرات چون نسیم شمال مقـبول و جانفزاست و مصنفات او دراقلیم خراسان چون مطالعه جمال جانان مطبوع ودلگشا ...... وآن حضرت اگرچه درفنون فضل ومتون علم مهارت تمام وحذاقت بیرون ازضبط افهام وربط اوهام داشت ورقوم براعت وتفوق به‌خامه فصاحت چامه برلوح بیان علمای عصر وزمان می‌نگاشت وازغره شباب تاایام‌البیض کهوله عقود لطایف‌را درعقدکتابت می‌آورد ونقود ظرایف را سکه قـبول فروع و اصول می‌نهاد وبه‌سیاقتی مهذب وعبارتی مستعذب درتصنیف خطبه‌های رسایل‌مصنفان زمان وانشای نشان‌های فرخنده نشان و انتشار مناشیر و کتابت مکاتیب ، تا ، سجع نگین ولوح قبور دادسخن می‌داد ، لیکن فلک‌غدار بااین‌همه فضل وکمال و لطایف اقوال وظرایف افعال قدرش نمی‌شناخت و همچنانکه دایماً با ارباب الباب مستمره اوست منطقه وآزار او برمیان عنادبسته اورا آزرده‌خاطر می‌ساخت وصدق این‌مقال از

---

۱ ــ ص ۴ و ۵ ج اول‌منشاءالانشاء

مضمون رقعه‌ای که یکی از اکابر صاحب اعتبار درسفارش آن حضرت به‌پادشاه روزگار رقم زده قلم لطایف‌نگار فرموده مستفاد می‌گردد. وهی هذه خدمت مولانا عبدالواسع ، آن فنون‌کمال را جامع ، باوجود روایح انفاس مکیةالفوایح درانجمن زکام‌داران ضایع والحق ..... کتاب‌غرایب نصاب **جامع‌البدایع سلطانی** که درآثار خیریات وعدلیات همایـون اعلی حضرت ربع مسکون سایـه آفتاب‌الهی آفتاب سایه شاهنشاهی مظهر ظهورالسلطان‌العادل حبیب‌الله، تاج‌بخش تخت‌نشینان ممالك‌تخت‌ستان تاج‌بخشیان سرادق ابهت ، حاکم محاکم نصفت به‌صفت عدالت رافع ولایت ایالت صاحب‌لوای کریمه ..... از نتایـج طبع فیاض آن حضرت برروی روزگار یادگار مانده ، روح **مولانا شرف‌الدین علی‌یزدی** را درصف اصحاب **یمن** دراضطراب انداخته‌که اگر **حسن نظامی** [1] در بلندی ایوان دیوان انشاء آن نظر فرماید هرآینه که **تاج‌المآثر** انشی از فرق دعوی او افتاده دیگر از خجالت سربالا نتواند کرد .....»

بطوریکه آثـار ثبت شده در منشأالانشاء نشان می‌دهـد ، عبدالواسع نظامی سالیان دراز دردیوان ترسل وانشاء پادشاهان تیموری خدمت می‌کرده است ازجمله میتوان ازیادگار میرزامحمدبن‌بایسنغر، ابوسعید درهرات ـ سلطان‌حسین میرزابایقرا بدیع‌الزمان میرزا ـ یاد کرد ، در پایان عمر بطوریکه شهاب‌الدین احمد خوافی هم یادآور شده است ، ازآزار وایذاء معاندان وحاسدان درامان نبوده و سالی چند در مسجدی به‌تدریس علوم می‌پرداخته‌وانزوا وعزلت اختیارکرده بوده است وبااینهمه ازطعن ولعن حاسدان و دشمنان مصون نبوده است . این حقیقت را میتوان از زبان او شنیدکه بسیار دردناك واندوهبار است . درنامه‌ای که **به‌امیر علیشیر نوائی** صدر سلطان حسین میرزا بایقرا نوشته و ازاو استمداد جسته از آنـهمه ناروائی‌ها زبان به‌شکایت گشوده‌واستدعای رفع‌تظلم وتجاوزکرده است. دراین‌جا نامه‌اورا می‌آوریم تابهتر به‌شرح‌حال او واقف شویم .

[2] خیال اول

« به‌امیر علیشیر نوائی‌وزیر سلطان‌حسین میرزابایقرا نوشته‌وازاعمال وافعال

۱ـ منظور نظامی عروضی سمرقندی است .

۲ ـ جلد دوم منشأالانشاء

ناپسند دشمنان ومعاندان وحسودان شکایت کرده » .

به امیر علیشیر کتابت نموده دراظهار آثار غرض فاسدکه ازخواجه مجدالدین محمد به آنجناب مرتاً بعد اخری درباب کتاب **جامع البدایع سلطانی** وقوع می یافته و از او مشتکی بوده »

غرض ازعرض این ضراعت آنکه فقیر مختل الحال پیشتر ازاین بمدت ده سال برحسب اشارت آن عالیحضرت به جمع وترتیب **مآثر سلطانی** اشتغال نموده درعرض پنجاه روز مسودهٔ ازآن نزدیك به هشتاد جزو مرتب گردانیده مشتمل برمقدمه و چهار مقاله، مقدمه دربیان نسب همایون ومقاله اول درذکر بعضی از احوال ولادت وجلوس وحکومت ایشان ، مقاله دوم در فنون شرعیات که التزام نموده اند وسیم در اقسام عدلیات وچهارم در ابواب خیریات وچون دراوراق اصیل سوادکه به موجب فرموده آن عالیحضرت بدین فقیر سپرده اند سیاست و تأدیب جمعی که نسبت خباثت نفس و شرارت ذات وهرنوع جنایتی دیگر مقهور ومستأصل شده انـد مثبت و مذکور بود به ضرورت اشارتی به معایب ومقابح آن طایفه می بایست نمود تاآن غضب و سیاست ازقبیل عدل وانصاف باشد به تخصیص که بعضی ازمقهوران درابراء ذمه خود رسایل متنوع نوشته بودند وبنده نیز بـرحسب فتوای ائمه ، خـود را رخصت نوشتن آن احوال براین وجه می دانست که مجرد حکم السلطان اکراه وبـرضمیر آفتاب تاثیر روشن است که جمیع تواریخ سلف مشتمل است بـراقسام تربیت وسیاست که سبب هریك را ازآن به مدح وذم بازنموده اند بلکه کتب مشایخ نیزچون مثنوی مولوی و حدیقه شیخ سنائی ، وجامجم شیخ اوحدی وسلسلة الذهب حقایق[1] پناهی وسایر دفاتر علماء ظاهرنیز به تخصیص رضی شیرازی در نسخه ای که بغفلت فلاتلم مشهورشده وچه جای آن که کلام مجید سبحانی نیزمحتوی است بربسیاری ازآثار قدح ومذمت وقهر وعقوبت ، پس فقیر حقیر نیزبه تتبع سلف ورعـایت دستور اشارت بـه معایب جمعی که درمسوده مسطور بودند لازم داشت تاسبب غضب سلطانـی ظاهـر گردد وبه

---

۱ ــ مقصود نورالدین عبدالرحمن جامی است

سبب طالبعلمی به مرور روزگار عیبی عاید نگردد وجمعی دیگر ازارباب تسلط و اقتدار که همیشه به‌نسبت بیچاره درصدد ایذاء واضراری بوده‌اند وتفاصیل آن‌شهرت تمام دارد ازآن نسخه ناتمام مجرد هیولائی را پیش ازآنکه صورت تصحیح وتنقیح یابد بی‌تقریب گرفته چندین سال نگاهداشتند ونگذاشتند که به حك واصلاح به قرارو قوام آید تا دراین‌اوقات که آن حضرت عنایت فرموده به جمع وتالیف اصل تاریخ همایون اشارت فرمودند وآن صورت بـه هیچ وجهی ملایم مـزاج آن جماعت نبود اولاً درباب ضبط مسوده عـذرها گفتند و ثـانیاً تدبیرات وتحریکات نمودند که به هر حال آن صورت تغییر یابد وسلسله التفات آن حضرت به حال ایـن فقیر انتظام نیابد علی‌الجمله اصل مسوده تاریخ پیشینه را پیش‌انداز کردند وازجمله هشتاد جزو که همه درباب شرع وعدل واحسان وخیر است مؤکد بآیات قرآنی واحادیث رسول (صعلم) ونصایح مشایخ چنـد ورق متفرق ازقبیل امـور سیاسی که متعلق بـه زمره موذیان‌میدارد که بر اضرار مسلمانان احراز نمودند ودرآن‌باب هرچند مبالغه درذکر معایب‌آن مقهوران بیش‌رود ظهور آثار عدالت ودین داری پادشاه اسلام بیشترباشد بنظر عالی رسانیده‌اند آنچه اصل‌الباب کتاب است مخفی داشته ومحجوب گذاشته وغرض اصلی ایشان اظهارنسبت خباثت لاواقع‌به‌نفس این‌فقیرکه چندسال می‌گذرد تاازخباثت‌مجلس‌های‌پراکنده ایشان‌اعراض‌نموده‌بوسیله ترك‌وتجریددرگوشه‌مسجدی بی‌طمع وظیفه به‌گفتگوی‌علمی اشتغال دارد ودرواقع موجب این‌خباثت غیرازاین‌نی که‌این بنده‌ازمجالس‌آن‌چنان، احترازنموده بدستورسابق تردد وآمد وشدنمی‌نماید و باآنك هم‌چنین جماعت به عداوت دایمی‌که روزبه روز آثار آن به وصول میرسد و شفاعت اکابر دین در آن باب بجائی نمیرسد . دفترهـا در دست ایـن فقیر ساخته و پرداخته‌اند وبعضی ازخواص صحبت ایشان که هم درآن حـوالی به انتخاب تاریخ عالمیان مغرور است درهجوهریك ازاین مقهوران دیوانی دارد وبنده را نیزدرآن‌باب فرونمی‌گذارد . هرگز ازاین طرف تعرضی بظهور نرسیده وبا وجود رخصت شرعی‌که جزاء سیئة سیئة مثلها مکافات آن مصلحت ندید (ع لالهٔ ساغرگیر ومطرب مست و بر من نام فسق) انما اشکوا بثی و حزنـی الی الله اکنون بدین مقدار که مجال دخل

یافته‌اند درکوی وبازار ایذاء واضرار تعرض نامقدور می‌رسانند ، امیدوار است که چون‌آن حضرت بحمدك سبحانه بکمال دانش وعدالت سرافرازند طغیان قصد ارباب تسلط درنظر اشرف محجوب نماند

شعر

مـرغ حـریم گلشن عشـق توام چـرا
بر من فضای عیش بود تنك چـون قفس

وهو حسبی ونعم الوکیل؛ مخفی نماند که فقیر گوشه نشین را دراین تصریح هیچ نوع غرضی ومدعائی نیست غیراز آنکه در مجلس عالی ازفساد اهل غرض این باشد تا در زاویه فقر وشکستگی به دعای دولت مشغولی تواند نمود .

* * *

راستی را که چه رنج زا ودردانگیز است که دانشمندان هر دوران وزمان در ایران این چنین دستخوش آزار فرومایگان وحاسدان قرار می‌گرفته‌اند ، جای اسف است‌که هم امروز نیز همین روال وروش رایج ومعمول‌است وچه بسیار ازدانشوران وهنروران عالیقدرکه بدون چشم داشت مادی‌عمر خود را وقف امور معنوی‌کرده‌اند وهمین گذشت وایثارشان مـورد بغض وحسد و غـرض حاسدان وکوتـه نظران قرار گرفته وپیوسته درمعرض هجوم تیرهای زهرآگین ونیش نیـام وحسام دشنام آنـان قرار داشته‌اند . زهی تاثر وافسوس !

آثار عبدالواسع نظامی

به جز منشاء الانشاء و **جامع البدایع سلطانی** کـه خـود او و هم شاگـردش که‌ابوالقاسم‌شهاب‌الدین‌احمدخوافی متذکر آنست‌میتوان ازدیوان‌شعرهم‌چنین‌کتابی‌که **پطروشفسکی** بنام **سرگذشت جامی** ازآن یادکرده نام برد .

پطروشفسکی درکتاب اسلام[1] درایران درباره فرمانی که ازطرف سلطان حسین میرزا بایقرا برای مولانا عبدالرحمن جامی صادر شده واملاك او را از مالیات معاف کرده‌اند می‌نویسد « .. رونوشت این فرمان درسرگذشت جامی **تالیف عبدالواسع** منقول است . برای متن فارسی وترجمه روسی آن رجوع شود به آ . ا . **مالچانوف** درویژگی قواعد مالیاتی هرات در زمـان امیر علیشیر نوائی ، درمجموعه « پـاگذار ادبیات ازبك » تا شکند ۱۹۴۰ ص ۱۵۶ - ۱۶۱

***

درگذشت او

عبدالواسع نظامی آنچنانکه شاگـردش ابوالقاسم شهاب‌الـدین احمد خـوافی متخلص به منشی درمقدمه کتاب منشاء الانشاء درباره مرك او گفته وماده تاریخی بدست داده است . بسال ۹۰۹ هجری قمری درگذشته است . مـاده تاریخ درگذشت او که اثرطبع **منشی** است چنین است .

استاد افاضل آن سیادت انساب — انشای حیات او چوگردید خراب
تاریخ ز منشی خرد جستم گفت — درفضل یکی نماند ازروی حساب

۹۰۹

***

ارزش ادبی وتاریخی واجتماعی منشاء انشاء

کتاب منشاء الانشاء گذشته از اینکه بهترین مجموعه و نمودار طرز و شیوه وسبك ترسل منشیانه ومعمول ومتداول قرن نهم هجری است . ازنظر تاریخی ودارا

---

۱ ــ ص ۴۶۹

بودن اسناد ومدارك درزمینه‌های مختلف نیز میتواند بـرای محققان تـاریخ دوران تیموری اثری بدیع وبی‌نظیر باشد . هـم‌چنین برای کسانـی‌که درامـور اقتصادی و اجتماعی‌دورانهای مختلف ایران به‌پژوهش می‌پردازند میتواند بهترین وارزنده‌ترین اسناد و مدارك را دراختیارشان قرار بدهد . زیرا این دوجلـد کتاب منشاء الانشاء حاوی متجاوز ازدویست سند ومدرك است که میتواند برای تحقیق درامور مختلف مرجع دست اول باشد وچه بسا بسیاری ازنکات تـاریك تاریخی ـ اقتصادی ـ امور دیوانی ـ سیاسی ـ اجتماعی را روشن کند .

دراین‌کتاب به آثاری برمیخوریم که ما را بـه مصطلحات معمول و متداول دیوانی وامور مالیاتی قرن هشتم ونهم آشنا می‌کند . بطـور مثال میتوان دریافت که باج وخراج‌هائی بنام . صاحب عیارانـه ، سمساری ، دروازه بانی ، مقومانه ـ تمغا ، زکوة معمول بوده و یـا در احکامی که برای منع تعرض حـکام از دریافت ، خدمتی ، پیشکشی ، سلامانه ، سوقاتی صادر شده میتوان دریافت که مـردم چگونه درمعرض تحمیلات بوده‌اند .

و آشنائی با مالیات‌های مرسوم بنام‌های : تمغاچی ، بـاج ستان ، سوقات ، خدمتانه ، شلتاق راه داری ، وکسانی که مالیات‌ها را گرد می‌آورده ومزاحم مردم بوده‌اند چون قوشچیان،بامچیان، ایلچیان، تمغاچیان یساولان، بیقاولان (یقاولان؟) بتکچیان ، باشقیان ، ویا آگاهی از دستورالعمل هائی که بـرای داروغگان درباره معافیت از عوارض دیوانی صادر می شده وهم چنین اطلاع از مالیات **یلتوره ـ و ـ یوسون ، و عوارض وتکلیفات دیوانی وتحمیلات سلطانی** ، چون اخـراجات لشکری و عوارض حکمی وغیر حکمی ، ذخیـره ـ ساروی ـ سونجـی ـ ده ویازده ـ ده نیم ـ ضابطانه ـ حق السعی ـ داروغگانه ورقم جهادی وغیره ـ وده‌ها مورد نشان که هر یك ازآنها قابل مطالعه وتحقیق است . وهم چنین منع از منهیات چون گنگربازی وبازیگری وهنگامه‌گیری ومرغبازی وغیره ، وهم چنین تشویـق استادان پیشه‌هـا و صنایع مانند ارمك بافان کفشگران، خوشنویسان، قالی‌بافان، موسیقیدانان،وشطرنج

بازان ، و یا در باره مکاتبات پادشاهان چون نامه های سلطان حسین میرزا بایقرا به **سلطان ابو نصر** یعقوب بیك آق‌قویونلو. ویا **جهانشاه قره قویونلو** وپادشاهان هندوستان عربستان ، ترکستان، روم وغیره ـ همچنین مربوط بامور احتساب و محتسبان ، همه وهمه قابل تحقیق وپژوهش است .

از آنجا که این بنده نویسنده بهیچوجه وظیفه تحقیق در این اثر را برعهده نگرفته وتنها نظر او ازچاپ این‌کتاب دردسترس گذاشتن این‌کتاب نفیس بوده است وبس ، بنابر این خود را بیش‌از این مجاز نمیداند که در باره محتوای کتاب بحث کند ،

این بنده مفتخر وشادمان است‌که سال گذشته کتاب نادرالوجود **همایون‌نامه** را که نظیر وهمتای این اثر است ومتعلق به اسناد ومدارك قرن هشتم بود وسیله اداره انتشارات دانشگاه ملی ایران بچاپ رسانیده ودر اختیار پژوهندگان قرار داد واینك باچاپ دوجلدکتاب منشاء الانشاء این خدمت کامل میگردد .

* * *

مولف منشاء الانشاء کیست ؟

بطوریکه درپابان کتاب منشاء الانشاء جلد دوم آمده است مولف کتاب ابوالقاسم شهاب الدین احمد خوافی متخلص به **منشی** شاگرد نظام الدین عبدالواسع نظامی است‌که میتوان گفت اونیز ازمنشیان اوائل قرن هفتم هجری بوده است .

بطوریکه درمقدمه همایون‌نامه آورده‌ایم . مؤلف همایون نامه محمد بن‌علی بن جمال‌الاسلام‌که اتفاقاً اوهم ملقب ومتخلص به **منشی** است کتاب همایون‌نامه را به خواجه غیاث‌الدین پیراحمد خوافی وزیر شاهرخ میرزا تیموری تقدیم داشته‌است. غرض اینکه ، خاندان خوافی در قرن نهم ودهم ازخاندانهای شهیر ونامی ایران بوده‌اند وازاین دودمان مردان برجسته وبزرك بسیار برخاسته است که ضمن‌آراسته بودن به‌فضائل‌معنوی به مقامات صدارت نیز رسیده‌اند. همانند ، خواجه نظام‌الدین

نظام‌الملك‌خوافی، که بنام اوهم درهمایون‌نامه ترسلاتی هست وهم درمنشاء الانشاء که نظام‌الدین عبدالواسع نظامی دوفرزند برومندش را تدریس می‌کرده است . هم چنین خواجه مجدالدین محمد خوافی و بسیاری دیگر ، گمان این بنده نویسنده آنست که ابوالقاسم شهاب الدین احمد خوافی ازاین دودمان بوده است .

ابوالقاسم شهاب‌الدین احمد خوافی درمقدمه منشاء الانشاء چنین متذکراست که « دراین ایام که اکابر روزگار ذوی‌الاقتدار ومخادیم واعزه کبار مدالله تعالی ظلال بقائهم این بنده فقیر وذروه حقیر ضعیف فانی وذلیل‌جانی العبد الفقیر الحقیر ابوالقاسم شهاب الدین احمد الخوافی المتخلص به منشی بـه انشاء کماله وعواقب منشیآت اعماله را طلبیده اشارت با بشارت لازم الاطاعات ارزانی فرمودندکه :

"هرچندسواد منشآت حضرت‌مولوی‌مخدومی مرحومی استادی **وسع‌الله**قبره از بیاض‌نسخه فردوس‌زیباتروازسوادریاض‌وعده رعناتراست‌لیکن چون‌مانندزلف‌خوبان پریشان‌مانده‌وبیاض‌آن که‌چون‌ماء عین‌الحیات‌روح‌وقوت‌قلوب‌مجروح‌است‌درظلمات مسودات پنهان آمد وضمیر توراکه ازهیچ رنك لطیف نصیبی نداشت تـاب آفتاب تربیتش یاقوت احمر ساخته وطبع فسرده‌ات‌که مانند خانه درویشان ازعقودهنرخالی بود معدن جواهر زواهر گردانیده .

بیت

بـه حسن تربیت و آفتـاب عاطفتش   شدی وحید زمان گرچه بودی ازآحاد

وآن حضرت اگرچه درذمه توحق تعلیم وافاده ثابت دارد همت مـا نیز حقوق تودد وترددواتحاد واعتقاد ایشان واجب می‌شمارد ومباداکه‌آن لآلی متلالی به‌عمان بی‌غمان افتد یا آن زواهر جواهر به تصرف دزدان[1] وبی‌دردان رسد . چه ، نصفی‌از

---

۱ ــ آنچه را منشی مولف کتاب آورده از زبان خواجه امیربیك است و هر چند امیر مذکور متذکر است که مبادا دست تجاوز دزدان بر این آثار دراز شود و برای مصون ماندن ازاینگونه دخل وتصرف‌ها و تجاوزها شایسته است که بزیور تدوین و تبویب درآید . با این همه پس‌از تالیف نیز ازاین تجاوز مصون نمانده است .

مردم روزگار به بی انصافی و عـدم نصفت موصوف‌اند و صـرف اوقـات ایشان در تصرفات صرف مصروف .

شعر

از جفا زشت گوی یکدگرند   وز حسد عیب‌جوی یکدگرند

پس سعی و اهتمام در تـرتیب و انتظام آن بر همت مـا لازم است و بر ذمت تـو متحتم

شعر

سعی نا برده در این راه بجائی نرسی
مـزد اگر مـی‌طلبی طاعـت استاد ببر

بیت

زمژگان قلم کن زدیده دوات   پی نظم و ترتیب این منشآت

تا به حقیقت او شناخت ساخت این رساله ونمط سخن طرازی وحسن ابداع‌و اختراع تضمینات منظور ومنظوم وتلویحات منطوق ومفهوم این‌مقاله کلم سبحانی وحکم لقمانی بازار اشتهار بشکند ودرغیرت آن شیاع وایجاز وعبرت ازآن حقیقت ومجاز در صورت تشبیهات نازك و استعارات مرغوب و ایهامات چابك و اوصاف خوب ، اهل سخن را ندامت افزاید : مصراع.کرشمه‌ای کن و بازار ساحری بشکن . وبعداز تصحیح وتنقیح وامعان وایقان به لفظ مهذب مـدون مرتب کـرده و عرایس نفایس ابکار افکار آن اخبار وآثار که تا غایت درحجاب استارکتمان پنهان مانده برمنصه اظهار جلوه اشتهاریابد . وچون مکنت را تبان به چنان کلام دروسع طاقت پروردگان مهد نزهت آباد ریاض الفاظ و مبانی ازهار و اثمار ظرائف ولطایف از چمن‌آن مدون به‌رسایل تتبع وتصفح اقتطاف خواهند نمود وکان ذلك علی‌الله یسیرا.

شعر

عشاق هر کجا رقم کلك آن نگار
یابند بروی ز مژه گو نشان کنند
هریك گرفته حرفی ازآنجا بیادگار
تعویذ جان و حرز دل ناتوان کنند

از استماع این بشارت چون گل بشکفتم واز ایصال این بشارت چون سوسن ده زبان گردیده وگفتم که :

راست چون سوسن وگل ازاثر صحبت پاك
بر زبان[1] همه رفت آنچه مرا در دل بود

حاصل آنکه : **راقم این‌حروف** را به خاطر فاتـر می‌گذشت کـه مسودات را تتبع واستقراء نموده قواعد آن را به تحت ضبط درآورده وضوابط وقـوانین آن را **کسوت تالیف وتدوین** بپوشاند اما برمقتضای .

فیا دهر مساعد علی بغیتی ویا عمر کن بعض اسبابها

مساعدت وقت را معمول می‌بود وچون خود را دراین خیال ازتتق مراد روی نمی‌نمود حال برحسب مطاوعت امر ومطابعت فرمان به حکم المامور معذور ، اگر نسیم هدایت ازمهب عنایت وزد از حـدایق این دقایق رایحه‌ای به مشام مستنشقان صاحب‌توفیق‌رسدوطریقه مرضیه مالایدرك‌کله مسلوك‌داشته نکته‌ای چندازخصوصیات نوباوه وقت برمایده سخندانان‌اهل‌توفیق وتحقیق نهد مصرع « چون جمع شد معانی گوی بیان توان‌زد » پس‌اقـدام اهتمام بصوب مقام ایـن مهام فرخنده فرجـام اقدام

---

۱ ـ بدیهی است این ثبت جزثبت نسخه‌های کهن حافظ است که میفرماید. بر زبان بودمرا آنچه تورا دردل بود وبایدگفت بنابموقع ومقام منشی درمصرع تصرفاتی کرده است.

نموده کتابی اتمام واختتام یافت »

بطوریکه درمقدمه ملاحظه می‌کنیم . ابوالقاسم شهاب الدین احمد خوافی یادآوراست که بدستوریکی ازبزرگان مامور تبویب وتدوین مسودات استادش عبد الواسع نظامی شده‌ولی‌نامی ازاودرمقدمه درمیان‌نیست واین کاملاً غیرعادی است‌ولی باتوجه باینکه **واعظی کاشفی** قسمت نخست‌کتاب منشاء الانشاء را بنام خودش‌کرده ومیخواسته‌به امیری تقدیم‌دارد. بنابراین آن‌قسمت‌که نام‌ونشان امیری‌که ابوالقاسم شهاب‌الدین احمد خوافی را مأمورتالیف کرده بوده ازمیان برداشته است . ولی خوشبختانه درپایان‌جلد دوم منشاء الانشاء که به‌خط مولف‌است ، شهاب‌الدین‌احمد خوافی بمناسبت بپایان‌آوردن تالیف کتاب منشاء الانشاء بار دیگر متذکر است‌که کتاب‌رابدستور چه‌کسی مدون ومرتب‌ساخته‌است اینك برای‌تکمیل این‌مبحث وبرای مزید فایدت به‌نقل‌آن قسمت می‌پردازیم .

خاتمه

منشی قلمت رسم مسیح احیا کرد
انشای صنایع جهان املا کرد
آراست بسی عروس معنی یعنی
تحریر کتاب **منشاء الانشاء** کرد

ودراین ایام‌که خدام عالیحضرت مخدومی ملاذالانامی خواجه جم‌جاه جهان پناه افاضل پرور فضیلت‌گستر .

نظم

خجسته طلعت آصف صفات جم جاهی
که خلق او دل خلق جهان ربود از جا
نمود قدرت جف القلم نی کلکش
چنانکه دست عطا بخش او ید بیضا
بلند مرتبه **خواجه امیر بیك** که هست
امیر مسند دانش وزیر ملك آرا

ابدالله ظل رفعته وزاد مواد ایام شوکته وحشمته باتوجه ضمیر منیربرکتابت کتاب دلپذیر **منشاء الانشاء** که هرسطر ازصحایف منشآتش دریای پرازدرر معانی‌است وهرمعنی ازکلماتش درظلمات سیاهی نهان (ع) چون چشمه آب زندگانی است . ازمحیط مصادقت‌واختصاص وکمال‌ارادت واخلاص بروفق‌فحوای ونحن‌له مخلصون ومضمون همایون‌کتاب مرقوم‌یشهده المقربون .

سیاهی از سواد دیده خود ساختم ترتیب

که‌چشم‌وقت‌خواندن بررخش‌افتدبدان‌تقریب

روش قلم تیزکام وجنبش خامه بی‌آرام این‌بی‌بضاعت مستهام عدد اجزای کتابت آن خورشید خاصیت قمر ماهیت را به عقد اعلی شهور شمس رسانیده بود که بر مقتضای آنکه :

هزار نقش برآرد زمانه ونبود یکی‌چنانکه درآئینه تصورماست

گفتگوی رسالت آن یگانه آفاق بصوب مملکت عراق مذکور گشته درباب اتمام این کتابت سعادت انجام به زبان جهد و اتمام قدغن تمام فرموده بالضروره .

نظم

مضاعف شد به استکتاب‌آن عد به‌عقدش چون‌سکندر بسته‌ام سد

وچون‌خطوخال جمال این‌شاهد باکمال به دستیاری‌وآرایش مشاطگان اغماض درآینه بیاض جلوه نمایش یافت . زبان طوطی جان به مجلس آرائی وسخن سرائی بیان تاریخ‌آن را درانجمن فصحا وبلغای زمان‌به ادای این مضمون شتافت‌که :

به استکتاب ایام این کتابت به سعی کامکاری یافت اتمام

چومنشی‌سال‌استکتاب‌آن‌خواست خرد گفتا به استکتاب ایام

۹۳۸

کتبه العبد الفقیر الحقیر ابوالقاسم شهاب‌الدین احمدالخوافی المتخلص به منشی فی‌اواسط جمادی‌الاول سنه ثمان وثلثین وتسعمائه »

خواجه امیر بیك کیست ؟

این بنده نویسنده تنها نشانی‌که ازاین خواجه امیر بیك بدست آورده‌ام در کتاب لطائـف و الطرائف تالیف علی بن حسین کاشفی است که او را کفیل امر خراسان از طرف‌شاه طهماسب اول صفوی معرفی ونام و نشانش‌را چنین‌آورده است.

نصیر الاسلام و المسلمین ظهیر الملة والــدین محمد الکجحانی تبریزی المشتهر به امیر بیك .

کفیل ملك خراسان وکیل حضرت خاقان

که هست باطنش از نور غیب عکس پذیر

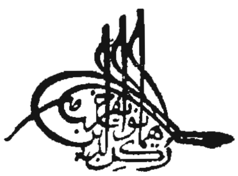
بروح قـدس مؤیـد ز قیـد نفس خلاص

ظهیر دیــن محمد امیــر بیــك وزیــر

ازآنجا که علی‌بن حسین کاشفی لطائف الطرائف را بنام ابوالمظفر تهماسب شاه بسال ۹۳۷ موشح ساخته و تاریخ تحریر کتاب منشاء الانشاء نیز اواسط جمادی الاول سال ۹۳۸ بوده است بنابراین درزمان تحریر منشاء الانشاء امیربیك کـه وزیر امرخراسان بوده گفتگوی رسالتش بصوب مملکت عراق میرفته است .

* * *

درتاریخ جمعه بیستم بهمن ماه ۱۳۴۷ شمسی درایامی‌که انقلاب احـوال در روزگار پدید آمده بود با دلی اندوهبار این مقدمه را برشته تحریر آوردم. ازخدای یکتا و بـی‌همتا وائمه اطهـارمسألت دارم‌کـه ایـران عزیز را ازچشم‌زخـم حوادث در امـان‌داشته واستقلال و آزادی‌آن از هـرگونـه‌گزنـدی مصون ومحروس بمانـد. آمین یا رب‌العالمین .



دانشگاه ملی ایران

انتشارات دانشگاه ملی ایران

منشأ الانشاء

اثر قلم:

نظام الدّین عبدالواسع نظامی

تألیف:

ابوالقاسم شهاب الدّین احمد خوافی

متخلّص به:

منشی

بکوشش و اهتمام

رکن الدّین همایونفرّخ

جلد اوّل

چاپ و صحافی این کتاب در مرداد ماه ۲۵۳۷ شاهنشاهی
در چاپخانه خرمی بپایان رسید

دیباچه

بسم الله الرحمن الرحیم

واسع منشی سمیع علیم

منشاءِ انشای الکلام حمدالله الواسع العلام ثم الصلوة والسلام علی منشی مناشی دین الاسلام وآله وذریاته الجامعین منشآته الی یوم القیام خطبه دیوان مخترعات غریبه آن صناعت وبراعت بیان وکتابه ایوان متکلمانی که، متکلمان بلاغت نمای به انشای محسّنات بدیع البیان آن [در] مقام تشبیه واستعارت آیند .

ستایش **واسع العلمی** است که انشای اِنّا انشا[1] ناهن انشآءِ فقره ایست از صنایع منشآت او وسپاس واهب الفضلی است که ایجاد نون والقلم وما یسطرون حرفی است ازکلام اعجاز اتسام بدایع صفات او .

بیت

منشی اکوان که ابداع بدایع می کنند واسع العلمی است کانشای صنایع می کنند

وسعت میدان فصحا وفسحت ایوان بلغا ازانشای درود فضایل ورود شاه بیت دیوان رسالت وبیت القصیده اشارت نبـّوت است. یعنی فهرست کتابخانه ولقد کـرّمنا

---

۱ ــ نسخه : انشاهن !

بنی آدم ،طغرای منشور و فضلناهم علی کثیر ممن خلقنا،عنوان رسایل رسل و اهل کتاب، دیباچه مکاتیب فضایل افضل من اوتی الحکمة و فضل الخطاب[1] که گاه لسان شریفش به ادای انا افصح العرب والعجم منشی صحایف روزگار گشته وگاه احادیث لطیفش ازانشای وما علمناه الشعر منشی ظرایف ولطایف منشیان شیرین گفتار آمده وعترت صاحب حرمت[2] او که مجموعه منشات دین اند . چون سجع به فقرهٔ یقین اند . وبعد ، چون طفل شهور وسنین درمکتب خانه هجرت خاتم النبیین . حرف تهجی به ط و ظ رساند . حضرت استاد صناعت انشاء و قدوه اوتاد اصحاب فصاحت وذکا[3] و جامع انساب السیاده والایاله **واسع** الاحساب العلمیه و العملیه [4] بین الامه مفسر سر وله الجوار المنشات فی البحر کالاعلام مدیر (!) و اجعل لی لسان صدق فی الاخرین علی احسن وجه وایمن **نظام** ، مخدومنا و استادنا ومولانا **نظام الحق والحقیقه والدنیا و الدین عبدالواسع النظامی** وسع الله روضه اعماله[5] و نظم منشورات اماله ، که باوجود آنکه من جانب الاب به سادات **بی غش زرکش نیشابور** وامرای صاحب لوای **مولائی** که ایالت ولایت **قهستان** داشته اند ، می رسد . و من طرف الام به علمای شریعت شعار و فضلای شیرین گفتار می پیوندد ، تمامی اوقات شریف عمرگرانمایه به نحو تحصیل فضایل وکمالات و تحقیق حقایق وماهیات صرف کرده و انواع علوم به اصولها و فروع ها به حدیث صحیح ومنطق فصیح وحکمت صریح درمعرض بیان آورده ودر موافقت هرکلام شرح مقاصد وافهام اوهام بدستوری کرده که وجیز بسیط عبارات واستعارات به توضیح وتنقیح فصلی ازآن باب وفا نماید ودر مقامات ارشاد وافاده کشف اسرار بدو واعاده برنهجی نموده که تخلیص وصف شمه ای ازآن به سال ها به رساله های مختصر و مطول ثبت نتوان کرد و در رفع معالم تنزیل انواع حجج و براهین به خوب ترین تفسیری ابداع فرموده درفتح باب تاویل اصناف قواعد وقوانین

---

۱ ــ نسخه : اوتی وفصل الخطابی ۲ ــ نسخه . صاحب حرب. درصفحات آینده همه جا حرف (ن) را بجای نسخه بکار خواهیم برد .

۳ ــ ن . ذکی ۴ ــ ن . تبیین ۵ ــ ن . اعاله

به‌روشن‌تر هیأتی اختراع نموده [ودر] ضوء مصباح ارواح کـه ازلمعات مشکوة و نفخت فیه من‌روحی مقتبس است فنون علوم حقیقی ونظری مبین ومبرهن گردانیده‌و صحاح عقایدکه قانون شفا ونجات است ازاشارات سافیه وتنبیهات کافیه او مقرر و محرر آمده ریاض فصاحت و بلاغت‌که مشرع و منـبع عیون شرف و منـزلت است به‌رشحات ینابیع افکارابکار مخضر وشاداب ساخته تانسخه‌بهارستان‌و روضه ونشانه گلستان فردوس وبوستان جنان آمده ومجمل ومفصل مصنفات اوجامع اصول‌هدایت وحاوی فروغ درایت گشته ، شواهد مؤلفات اوکه مفتاح کنز دقایق و ایضاح رمز حقایق استعـَلـَم هل‌یستوی‌الذین یعلمون والذین‌لایعلمون برافراخته ذهن و قاد که مطلع[1] طوالع بینـّات عقلی و کشاف معضـّلات نقلی است بسطعواید فواید به‌غایتی کرده‌که شمس منیر با آنکه حکمت اشراق فن اوست در مراصـد اقتباس و استرشاد ساری[2] است و[3] طبع نقاد اوکه‌منبع[4] نفحات حدیقه ریاضی وطبیعی است نصب‌الویه تعالیم به‌نهایتی رسانیده‌که بدرمستنیر باآنکه اشعه شمسیه ضبط نموده درطی منازل و مناهج مترصد است .

بیت

هر چند بدر اشعه شمسیه ضبط کرد		تلمیـذ اصغر است بـه‌صف نعال او
خورشیدهم که‌حکمت اشراق‌فن‌اوست		در بنـد استفاده ز فیـض مقـال او

انامل اومفتاح ابواب‌سواد مملکت بدایع وحرکت‌قلم‌او نیزه ُحطی‌اقلیم‌گشای عالم صـنایع ، مولفات‌او در شهـر **هرات** چون نسیم شمال مقـبول و جانفزاست و مصنفات او دراقلیم **خراسان** چون مطالعه جمال جـانان مطبوع و دل‌گشا ، به‌اندك توجه خاطر ازدریای‌فیاض طبع، ُدرر [5]بدیعه به‌ساحل بیان آورد که محاسب عقل و مستوفی فهم ازعدد آن سررشته حساب گـم می‌کند وطبیعت سحرآفرین و مـتخیله

---

۱ ــ ن . طالع طوالع   ۲ ــ ن : سارق ؟   ۳ ــ ن : و منظر طبع ؟
۴ ــ ن : اوکه نفحات ؟   ۵ ــ ن : بعدیه ؟

دوربین اورا به‌صورت الفاظ ومعانـی مساعدت نموده‌کـه [خرد] خـرده‌گشای در احاطه تخیل آن سررشته تصوربندمی‌کرده وبه‌کرات‌چنان صورتی وقوع یافته که در مجلس اکابر ازبدیهه خاطر . صدنامه درقیدکتابت آورده‌که هیچکدام از پنجاه سطر کمتر نبوده، همه‌آراسته به‌نکات و دقایق ومزیّن به‌لطایف وحقـایق برابیات عربی اساس نهاده و ازآیات واحادیث اقتباس فرموده .

عـباراتـه فی‌النظـم و النثر کلـها غرایبهم باسط القلب‌واسعه[1]

به‌استماع ندای ِ ان‌الله **لواسع** المغفره و ارتفاع لـوای ِ ان‌الله رحمة واسعه ، **منشی** کتابه‌جنان، و خطبه‌نویس رسالـه‌غفران ،گشته کلك بدایع نگار لطایف آثار روزگار ازانشاد این رباعی اخبار می‌نمودکه :

رباعی

استـاد افـاضل آن سیـادت انساب انشای حیات او چو گردید خراب

تاریخ **زمنشی** خرد جستم ،گفت : « درفصل یکی نماند ازروی‌حساب »

وآن حضرت اگرچه درفنون فضل ومتون علم مهارت تمام وحذاقت بیرون‌از ضبط افهام وربط اوهام داشت ورقوم براعت و تفوق به‌خامه فصاحت چامه بر لوح بیان علمای عصر وزمان می‌نگاشت وازغـّره شباب تا ایام‌البیض‌کهوله عقود لطایف را درعقدکتابت می‌آورد ونقود ظرایف‌را سکه قبول فروع‌واصول می‌نهاد وبه‌سیاقتی مهـّذب و عـبارتی مستعذب ، در تصنیف خطبه‌هـای رسایل مصنفان زمان و انشای **نشان**‌های فرخنده نشان وانتشار مناشیر وکتابت مکاتیب تاسجع نگین و لوح قبور داد سخن می‌داد ، لیکن فلك غـّدار بااین‌همه فضل وکمال ولطایف اقوال و ظرایف افعال قدرش نمی‌شناخت وهم‌چنانکه دایماً باارباب‌الباب قاعده مستمره اوست ِ منطقه وآزار او برمیان عنادبسته اورا آزرده‌خاطر می‌ساخت و صدق این مقال از مضمون رقعه‌ای‌که یکی‌از اکابر صاحب اعتبار در سفارش آن حضرت به‌پادشاه روزگار رقم

---

۱ ــ به‌نظر می‌رسد این مصرع نادرست است .

زده قلم‌لطایف نگار فرموده مستفاد می‌گردد وهی‌هذه خدمت **مولانــا عبدالواسع،** آن فنون‌کمال‌را جامع، باوجود روایح انفاس[1] مکیة‌الفـوایح درانجمن زکام‌داران ضایع والحق ...[2]کتاب غرایب نصاب **جامع‌البدایع سلطانی** که درآثار خیریات و عدلیات همایون اعلی‌حضرت سلطان ربـع‌مسکون سایه آفتـاب الهی آفتاب سایه شاهنشاهی‌مظهر ظهورالسلطان‌العادل‌حبیب‌الله، تاج‌بخش‌تخت‌نشینان ممالک‌تخت‌ستان تاج‌بخشیان سرادق ُابهت حاکم محاکم نصفت به‌صفت‌عدالت، رافع ولایت ایالت. صاحب لوای‌کریمه :

ان‌الله یامر بالعدل والاحسان، طاعت‌فرمای مصدوقه اطیعواالله واطیعوالرسول و اولوالامر منکم درممالک جهان .

تاج وسنـان بـرده زگردن‌کشان   تاج ستان از همه جم وشان
دادگـر داد کـن داد ده   عدل شهان را شده بنیاد .نه
خسرو فـرخ رخ بهرام رام   عـادل غازی لقب نیـک نام
شاه‌حسن خلق علی زیب و زین   غازی دین برهمه **سلطان‌حسین**

خلـّدفی کل‌زمان ملکه و اخری فی‌بحرالبقا[3] فلکه از نـتایج طبع فیاض آن حضرت برروی روزگار یادگار مانده ، **روح‌مولانا شرف‌الدین علی یزدی** را در تاب وتب[4] بادیه غم شاداب وخرم ساخته روان **یمنی** را در صف اصحاب یمین در اضطراب وندم انداخته‌که اگر **حسن نظامی** در بلنـدی ایوان دیـوان انشاء آن نظر فرماید هرآینه‌که **تاج‌المآثر** انشی از فرق دعوی او افتاده دیگر از خـجالت سربالا نتواندکرد والحاله هذه‌درمحکمه انصاف نزدیک‌اقضی‌القضات ممالک نصفت‌بی‌شایبه گزاف دوشاهد عدل‌اند ودوبینه بی‌جرح وجهل .

---

۱ ــ ن . مشکیه   ۲ ــ ن ــ افتادگی دارد   ۳ ــ ن . بحر بقا ؟
۴ ــ ن . تف

[بیت]

تصنیفاتش به‌بین‌که ازروی یقین الهام الهی است در الفاظ مبین
درنقطه از آنهاست هزاران دریا وآن دریاها لآلی ماء معین

وای عجب چه‌جای آن‌است‌که انتقال به‌جای دیگر بایدکرد ، یا جهت اثبات این مدعا دلیل دیگر آورد .

شعر

گردراین معنی‌کسی‌را شبهه‌ای درخاطر است گوبیا، اینك من‌واینك محل امتحان
چو موی میان تو ورد زبان است به باریك بینی سخن درمیان است

آری ، هررقعه ازنتایج طبعش درحساب دبیران عالم‌کتابی است و هرنامه از سوانح قلمش نقش بندان‌کارگاه تحریر را کارنامه‌ای .

شعر

ای که ، در آیینه جان، هیچ وقت دیده نه دیده است جمال سخن
دفتر انشاش یکی باز کن جودت خط بین و کمال سخن

دراین ایام‌که اکابر ذوی‌الاقتدار ومخادیم واعزه‌کبار مدالله تعالی ظلال‌بقائهم این بنده فقیر وذروه حقیر ، ضعیف فانی و دلیل‌جانی‌العبدالفقیرالحقیر* **ابوالقاسم شهاب‌الدین احمدالخوافی‌المتخلص به‌منشی** به‌انشاء کماله و عواقب منشیات اعماله را طلبیده اشارت بابشارت لازم‌الاطاعت ارزانی فرمودکه :

هر چند سواد منشآت حضرت مولوی مخدومی مرحومی استادی وسع‌الله قبره ازبیاض نسخه فردوس زیباتر و از سواد ریاض وعده رعناتر است لیکن چون مانند زلف خوبان پریشان مانده و بیاض آن‌که چون ماء عین‌الحیات روح و قوت قـوّت قلوب مجروح است‌در ظلمات مسّودات پنهان آمده و [۱] توراکه از هیچ رنگ

---

۱ ــ ن . دراینجا جمله‌ای باید افتاده باشدکه چون نسخه دیگری دردسترس نیست تکمیل جمله افتاده‌ممکن نشد . ظن اینست‌که‌کلمه افتاده « ضمیر » باشد.

* در نسخه دست‌نویس چنانکه در مقدمه آورده‌ایم واعظی کاشفی نام خود را بجای نام واقعی نویسنده آورده برای اطلاع بیشتر بمقدمه مراجعه فرمایند .

لطف نصیبی نداشت تاب آفتاب تربیتش یاقوت احمر ساخته و طبع فسرده‌ات که مانند خانه درویشان ازعقود هنر خالی بود معدن جواهر زواهرگردانیده .

بیت

به حسن تربیت و آفتـاب عاطفتش　　　　شدی وحید زمان گرچه‌بودی ازآحاد

وآن حضرت اگرچه درذمه توحق تعلیم وافاده ثابت دارد همت مانیز حقوق تودد وتردد واتحاد واعتقاد ایشان واجب می‌شمارد ومباداکه آن‌لآلی متلالی به‌عمان بی‌غمان افتد یاآن زواهر جواهر به‌تصرف دزدان وبی‌دردان رسد چه، نصفی ازمردم روزگار به‌بی‌انصافی وعدم نصفت موصوفند وصرف اوقات ایشان درتصرفات‌صرف مصروف .

شعر

از جـفا زشتگوی یـکدگرند　　　　وز حسد عیب‌جوی یکدگرند

پس ، سعی واهتمام درترتیب وانتظام آن برهمت ما لازم است و بـرذمت تو متحتم .

شعر

سعی‌نامبرده دراین‌راه به‌جائی‌نه‌رسی　　　　مزد اگر می‌طلبی طاعت استاد به‌بر

بیت

ز مژگان قلم‌کن[1] ز دیده دوات　　　　پـی نظم و ترتیب ایـن منشآت

تا به‌حقیقت اوشناخت ساخت این رسالـه ونمط سخن طرازی وحسن ابداع و اختراع تضمینات منظور ومنظوم وتلویحات منطوق و مفهوم این مقاله‌کلم سحبانی وحکم لقمانی بازار اشتهار بشکنند ودرغیرت آن شیاع وایجاز وعبرت ازآن‌حقیقت و مجاز در صورت تشبیهات‌نازك و استعارات مرغوب، و ایهامات چابك و اوصاف خوب ، اهل سخن را ندامت افزاید . مصرع :کرشمه‌ای‌کن وبازار ساحری‌بشکن[2] و

---

۱ ــ ن . ز مژگان قلم ردیره　　　　۲ ــ مصرع از خواجه حافظ است .

بعداز تصحیح وتنقیح وامعان وایقان به‌لفظ مهذب مدّون مرتب کرده وعرایس نفایس ابکار افکار آن اخبار وآثارکه تاغایت درحجب استار کتمان پنهان مانده بر منصه اظهار جلوه اشتهار یابد وچون مکنت راتبان به‌چنان کلام در وسع طاقت پروردگان مهد نزهت‌آباد ریاض الفاظ ومبانی ازهار واثمار ظرایف ولطایف ازچمن‌آن مدّون به‌رسایل تتبع وتصفح اقتطاف[1] خواهند نمود وکان‌ذالك علی‌الله یسرا

شعر

عشاق هرکجا رقم کلك آن‌نگار   یابند، بروی ز مژه‌گونشان کنند
هریك گرفته‌حرفی ازآنجابیادگار   تعویذجان وحرزدل ناتوان کنند

ازاستماع این بشارت چون‌گل بشکفتم ؛ وازایصال این اشارت چون سوسن ده‌زبان گردیده وگفتم، که :

[2] راست‌چون سوسن وگل ازاثر صحبت‌پاك   برزبان همه رفت آنچه مرا در دل بود

حاصل آن‌که راقم این حروف را به‌خاطر فاتر می‌گذشت‌که مسوّدات راتتبع و استقراءِ نموده قواعد آن‌را به‌تحت ضبط درآورده وضوابط و قوانین آن‌را کسوت تألیف وتدوین بپوشاند ، اما برمقتضای .

شعر

فیاد هر مساعد علی بغیتی   و یا عمر کـن بعض اسبابها

مساعدت وقت را مأمول می‌بود وچون خودرا دراین صناعت زیاده بضاعتی نمی‌دید مستوره این خیال ازتتق مراد روی [نمی] نمود حال برحسب مطاوعت‌امر و متابعت فرمان به‌حکم‌المأمور مـعذور ، اگر نسیم هدایت از[3] مهب عنایت وزد از حدایق این دقایق رایحه‌ای بـه‌مشام مستنشقان صاحب تـوفیق رسد و طریقه مرضیه مالایدرك‌کله لایترك‌کله مسلوك داشته نکته‌ای چنداز‌خصوصیات نوباوه وقت‌برمایده

---

۱ ــ ن . اقطاف   ۲ ــ این بیت‌نیز از خواجه‌حافظ است لیکن ثبت‌مصرع دوم آن‌باثبت نسخه‌های دیوان حافظ اختلاف‌کلی دارد   ۳ ــ ن. مهنب

سخندانان اهل تدقیق و تحقیق نهد ، مصرع .[1]« چون جمع‌شد معانی‌گوی بیان توان زد». پس اقدام اهتمام بصوب مقام این مهام فرخنده فرجام اقدام نموده کتابی اتمام واختتام یافت . فهرست ابواب مآثر وعنوان صحیفه مفاخر صفحه‌ی عذار الفاظش ازخط‌وخال ، جبهه‌بیانش ازدست‌کاری، مشاطه وپایمردی دلاّله بی‌نیاز .

شعر

رساله‌ایست مرتب‌زروی فضل‌وکمال — که رشگ‌لعبت مانی وصورت‌چین است
رساله‌نیست‌غلط‌می‌کنم‌که‌دریائی‌است — که دست عقل زاطراف اوگهرچین است
دقیقه‌های معانیش در لباس حروف — چو در سیاهی شب روشنی پروین است

و انشای این کتـاب بدایع نصاب مرکب است . از . **مطلعی** وسه **فقره** و **مقطعی** ، و **مستزادی** وهو، اعلم بالرشاد .

مطلع: درایرادآنچه به‌اولیّت اولی می‌نماید. ازدو مصراع . **مصراع‌اول**: خطبه‌های‌کتابها ، **مصراع‌دوم** : آنچه برظهرکتب نوشته . **فقره‌اول** آنچه بفرمان سلاطین زمان انشاء یافته مرتب از **اقتباس** و **دو ترکیب و سجعی** .

اقتباس : مناشیرواجب التوفیرکه‌ازآستان ملایك پاسبان حضرت امام‌هشتم **سلطان ابوالحسن بن‌علی‌بن موسی‌الرضا** علیه‌السلام والتحیه و الثنا ، به‌هرکس انعام فرموده .

ترکیب اول ، نوشته پادشاهان اسلام از روی تعظیـم و احتـرام و اعزاز و اکرام منقسم به **پنج کلمه** :

کلمه‌اول : مکاتباتی‌که‌از زبان‌خسروان‌صاحب‌قران‌به‌امثال‌و اقران یااشراف‌و اعیان ممالك جهان ترتیب نموده .

کلمه ثانیه : امثله‌ای‌که بینه [2] عادله قضات شریعت و درةالتاج محتسبان **هرات** و منسوبات او بوده انشاء فرموده .

---

۱ ــ از خواجه‌حافظ است — ۲ ــ ن . بنیه

کلمه ثالثه : مدرسان مدارس و شیخان خوانق را به‌کتابت آن ستوده .

کلمه رابعه : نشان‌هائی‌که جهت انشراح صدور صدرنشین و راهنمای راه روان قبله ارباب دین وکعبه اصحاب حق ویقین در طریق انشاء **آن**،راه پیموده

کلمه خامسه : تولیت متولیان‌موقوفات و معافیات اعاظم **خراسان** و ضمایم وسیورغالات ارباب عمایم را سند بوده .

ترکیب[1] دوم : احکام با [2] استحکام منقسم‌به **سه‌کلمه** .

کلمه اول : فرامین سلطنت آئین‌که جهت ایالت و حکومت شاهزاده‌هاوامراء و رؤساء به اطراف واکناف‌عالم مرتب ساخته .

کلمه ثانیه : منا شیری‌که نوا در عصر وبی‌مثالان دهر را عَلَم شهرت و لوای تفوق بر امثال ایشان‌برافراخته‌وخطوط‌مسلمّی وسندهای ترخانی‌که مسلمانان و خادمان درست پیمان را به انشای آن نواخته .

کلمه ثالثه : امثله متفرقه‌که مناسب نام و ملایم مقام هرکس شناخته .

سجع : مرکب‌ازسه **حرف** .**حرف‌اول شجره باثمره** اصحاب‌انساب‌وارباب احساب . **حرف‌دوم:فتح‌نامه همایون : حرف‌سوم: وقف‌نامه‌ها** و مایشکل‌بها ،

فقرهٔ دوم : آنچه از زبان ارکان دولت را سخه البنیان[3] عنان بنان‌به‌صوب بیان آن تافته مشتمل بر **دو اعلام** و **عنوان** .

اعلام اول : مکتوبات اکابر متنوع به **سه عبارت** .

عبارت اول : از اشارات سادات و نقبا و شیوخ تصوف انتما .

عبارت دوم : از السنه بعضی از اعالی علماء .

عبارت سوم[4] : . . . به استدعای فضلا و عظما .

اعلام دوم :کتابت ارکان دولت متوزع به **دو عبارت** .

---

۱ ــ ن . دوام ۲ ــ ن . احکام و استحکام ۳ ــ ن . البیان

۴ ن . افتادگی‌دارد .

عبارت اول : اول آنچه امرا طلب انشای آن فرموده‌اند .

عبارت دوم : آنچه وزراء استدعاء آن نموده‌اند .

عنوان : آنچه فـرقه‌گذشته علی‌تفـاوت طبقاتهم [به] حکام اسلام عرض کرده اند مبنی بر **دوسطر** .

سطر اول : آنچـه از السنه بعضی اربـاب مناصب بفرمـان روایان برسبیل مکتوب عرضه داشت نوشته .

سطر ثانی : آنچه به درخواست طبقه برایا به پـادشاهان درصورت عـرضه داشت مکتوب ساخته .

فقره سوم : آنچه به نفس نفیس خود درارسال مکاتبات شتافته . متضمن **دو تشبیه** و **استعاره** .

تشبیه اول : به مخادیم که به‌تقدم‌ایشان‌اعتراف نموده. **نمود از دو مثال**

مثال اول : به استادان فضایل شعارو والد عالیمقدار خود عرض کرده .

مثال دوم : به والیان ولایات و خسروان اطراف نوشته .

تشبیه دوم : نماینده **سه خیال** .

خیال اول : به امرا و سرداران حدود خیال کرده .

خیال دوم : به وزرای آصف صفت بساط انشاءگسترده .

خیال سوم : به تلامذه واحبّا در قیدکتابت آورده .

استعاره : مستعار ازمحبت‌نامه‌هاکه‌در حین تعلق به خوبرویان‌زمان‌نوشته.

مقطع : به میت ملایمت‌دارد . مخبر از **تخلص** و **قافیه** .

تخلص : متخلص به عزانامه

قافیه : مقفی به‌لوح کرسی قبور . وهواعلم بمافی‌الصدور .

* * *

این زواهر جواهر بازیب وزیورکه برحسب موافقت مسمی به **منشاء الانشاء**

شده به مطالعه شریف اعزه و مخادیم زیب و زینتی هرچه تمامتر یافت و رونق و بهای هرچه کامل‌تر پذیرفت ،کمینه فایده التفاتشان اینست که‌چشم‌هرکه به‌بیند به چشمشان نگرد . امیدواری به‌کرم بی‌نهایت اصحاب براعت و ارباب صناعت آنست که بقلم بلاغت رقم اصلاح کلماتی که منسوب به‌کتابت این‌بی‌بضاعت باشدفرمایند.

بیت

غلام همت آنم که عارفان کرم — که‌یك‌ثواب به بینند وصدخطابخشند

نظم

چون منم از بی زری کان‌خویش — معترف عجز به نقصان خویش

هست امیدم که هنر پروران — خرده نگیرند برایـن بی نشان

ثمّ هذا الشّروع والمقصود مستعيناً بواسع المعبود

مطلع در آنچه به اولیت اولی می نماید

***

حسن مطلع کلام از انشای محامد حضرت ملك علام است و املای درود مطلع آفتاب نبوّت علیه الصلوة والسلام .

اما بعد . آفتاب مقدمه کتاب لطایف انتمای **منشاء الانشاء** ، چون درمطلع مطلع طلوع کرده به مقتضای این بیت که :

عارضت از نور چو مطلع نوشت ابرویت ازمشگ دومصرع نوشت

هریك از خزاین او را به **مصرع** نام نهادن مناسب می‌نماید و لایق ، و هواعلم بالحقایق و احکم بالدقایق .

دیباچه کتاب ترجمه مختصرات عقاید

حمد بی‌حد و غایت‌وسپاس از احاطه بدایت و نهایت خداوندی راکه به‌علم وافی و حکمت شامل کافی [طایفه‌ای[1]] از خـواص بنی‌آدم برگزیـد و بـه مفتاح «عنایةالازلیه کفایةالابدیه » در خزانه «کنت کنزاً مخفیا » بـرایشان گشاده ، همه را [به [2]] منصب نبـوّت و پیغمبری اختصاص‌بخشید تا بندگان او راکه به‌حسب‌اصل فطرت حاوی فنون استعداد و قابلیت‌اند . به دستیاری هدایت ، افسر علم وحکمت برسر نهند و فصولی‌که تعلق‌به‌اصول اعتقاد و ایمان و فروع‌افعال، و اعمال‌وجوارح و ارکان داشته باشد به عبارات محرر وکلام منقح و معتبر بیان فرمایند .

فرستادگان خداونـد پاك | چوخورشیدروشن‌دراین‌تیره‌خاك
گشایندگان در شرع دیـن | نماینـدگان طـریـق یقیـن

و طایفه دیگر ازکل افراد انسانی به عنایت خاص . مخصوص و ممتاز نموده در میان امثال و اقران به مزید شوکت و حشمت و ازدیاد جاه و دولت بلندپایـه و سرافراز فرمود تا اسباب و مقدمات و قایت[3] نظـم مقاصدعالم‌کـه صلاح و سلامت همه در آن است ترتیب و تمهید نمایند .

بی چشمه‌سارتیغ سلاطین‌کامکار | سرسبزی‌ریاض شریعت‌طمع‌مدار
بی‌سایه سیاست شاهان فتنه سوز | کس‌درسرای‌امن نیابد دمی‌قرار

---

۱ و ۲ ـ در نسخه افتادگی دارد و آنچه درمیان دو قلاب آورده‌ایـم از روی‌گمـان است نه یقین .

۳ ـ ن . و تایه

و چون در دیوان مناقب متعالی مراتب‌حضرت خاتم صلی‌الله‌علیه وآله‌وسلم، دیباچه‌کنت نبیاً و آدم بین‌الماء والطین به خاتمه «ولکن رسول‌الله‌و خاتم‌النبیین» مکمل شده و حجت بعثت‌لاتمم‌مکارم الاخلاق به‌بینّه « لافتی و بعدی » مسجل‌شده، بر مقتضای سعادت ازلی علمای امت بلندمرتبتش که‌کسوت حال ایشان بطرازتعظیم و تبجیل « علماء[1] امتی »کانبیاء[2] بنی‌اسرائیل مطرز است و خلعت‌کمال ایشان به عَلَم اعزاز « العلماء ورثه الانبیاء » معلّم و معزز ، بعون توفیق ، در تفتیش و تحقیق‌کلام معجز آثار و احادیث بزرگوارش به صدق همت وصفای نیّت‌کوشیده‌اند و عمرگرانمایه صرف تتبع و تحفظ اقوال و افعال هدایت مقالش‌کرده و چندین حدیث[3] شریف ازعلوم شرعی راحلّه ترتیب‌و تدوین پوشیده رضی‌الله عنهم ورضوعنه از شرایف مباحث آنچه تعلق [به] بیان ایمان و تعیین و تبیین عقاید ضروری می‌دارد همه رابه مقدمات و دلائل عقلی‌و نقلی محقق و مبرهن‌گردانیده وعلمی‌مقرر معتبر ساخته‌اند و تبصره‌للشارعین،کتب بسیار در تحقیق و تدقیق آن پرداخته وآن را علم‌کلام خوانند وآنچه بگفتار وکردارافراد مکلف‌انسان تعلق می‌گیرداز‌صحّت وبطلان وکمال ونقصان به‌تفصیل بیان کرده‌اند ومدّلل و مبرهّن ساخته و علمی شریف ازبرای ضبط وتدوین آن ترتیب داده‌وآن‌را علم فقه نام نهاده‌اند ، جزاهم‌الله اجمعین عن‌الاسلام والمسلمین خیرالجزا ، دراین حال خجسته مآل که فاخره **هرات** ازفرّ‌معدلت والی‌عالی منزلت مصداق‌کریمه بلده طیبه وربّ‌کریم[4] بود . و لامحاله بالبیان[5] (؟) .

... تا ارادت قدیم کلمه کن گویا شده است . سلطنت و جهانبانی در شأن چنان سلطانی نزول نیافته وتا به‌خامه[6] مشیت ازلی کتابت جف‌القلم بماهو کاین

---

۱ ــ ن . علمای .　　۲ ــ ن . کانبیای　　۳ ــ ظاهراً باید بجای حدیث کلمه‌ای دیگر باشد وجمله بااین صورت ناتمام است　　۴ ــ آیه‌قرآن وربغفوراست

۵ ــ این جمله ناقص است　　۶ ــ ن . تا خامه

جریان‌پذیرفته منشور فرماندهی و گیتی‌ستانی به‌اسمی‌چنین‌نافذ موشح ومحلی نگشته.

شاهی‌که عقل واله‌نطق وبیان اوست　　پیر دبیر بنده کلك بنان اوست
آن‌توتیاکه‌چشم‌جهان‌روشن‌است‌از‌آن　　گردی ز آستان ظفر آشیان اوست

سعادتمند وموفق‌ومؤیدکه باوجود نضارت ریاض‌شباب وطراوت بهارجوانی وانتظام اسباب والتیام مقدمات سلطنت وکامرانی یك‌لحظه ازشرایط ازمنه‌همایونش راجز موجبات مرضات خالق و[1]کفایت حاجات و مهمات خلایق مضرتی دیگر ندارد ویك‌لحظه اوقات قدسی ساعات را به‌غیرطاعات وعبادات و اقامت[2] مراسم عدل و دادگستری واشاعت لوازم مسکین‌نوازی و رعیت‌پروری مصروف نگردانیده ، اعنی سلطان جهانگیر جهان‌ستان وخاقان اعظم اعدل بدیع‌الشأن ظل‌الله فی‌الارضین‌ومظهر رحمة رب‌العالمین المؤید من‌الله‌الکریم المنان . **مغیث‌الدنیا والدین ابوالغازی سلطان‌حسین میرزابهادرخان** خلدالله فی‌مراضیه مراسم ملکه وسلطانه و ابّد علی صفحات‌الادوار مراقم اعلام عدله واحسانه ازمواقف نوازش و عواطف مثال واجب الامتثال ورود یافته‌که فقیری در زاویه خمول بخود مشغول،نسخه‌ای‌مشتمل‌بر بیان اعتقادات داشتن وترتیب عبارات آن بزبان فارسی‌کردن‌که فایده آن نسبت بخاص و عام‌وعوام است درقلم آوردن تا برکات نشر شریعت غراء قرین روزگارخجسته آثارگردد و برمقتضای فحوای نص یا ایها‌الذین آمنوا اطیعوالله و اطیعوالرسول و [3]اولی‌الامر منکم . عنان اهتمام بصوب ترجمه مختصرات عقاید مصروف داشت و چون ترجمان قلم دوزبان بی‌شایبه تکلفی وعارضه تصرفی به‌حکم‌المأمور[4] معذور متصدی امر مذکور گشته . رجاء واثق و وثوق صادق که به‌محل قبول شرف وصول یابد .

---

۱ ــ ن . کنایت ؟　　۲ ــ ن . اقامات ؟　　۳ ــ ن . والاومر
۴ ــ ن . الامور

مقدمه شرح بیست باب عبدالعلی بیرجندی

فاتحه خطاب درهرباب وخاتمه مقال درهمه حال ، سپاس و ستایش متکلمی استکه درجات [1] ارتفاع آفتاب عزت و کبریایش به علاقه اسطرلاب عقول ومقیاس حواس معلوم نشود و [2]سیارات آلا و ثوابت نعمای بی‌انتهایش بوسیله ارصاد افکار حکما بلکه احاطه واحصاء انبیاء روشن نگردد .

حکیمی‌که تقویم فطرت انسانی‌راکه وسیط معدل‌آفرینش ومرکز متمّم‌محیط دانش وبینش است به‌ارقام اسرار ملك و ملکوت به‌نگاشت وزایچه[3] فطرت بدیعش را مواقع نجوم کمالات و مواضع سهام سعادات گردانیده وله‌الحمد فی‌السموات والارض وهوالعزیزالحکیم وصلاةصلوات تامات عددالنجوم فی‌السموات نثارروضه منورآن نیّراعظم دروسطالسماءجلالت سعداکبر دربیت‌الشرف نبوت ورسالت و آل بزرگوار وعترت نامدار اوکه نجوم فلك‌اهتداو[4] درارى برج اصطفا اند صلی‌الله علیه وعلیهم اجمعین.

امابعد ، فیقول‌الفقیر الی ربه‌الهادی ، **عبدالعلی بیرجندی** شَرَح‌الله صدره واتمّ علی‌سماءالسعاده بدره‌که ، چون این فقیر بی‌بضاعت دراقتباس لطایف علوم ومعارف‌که انوار آثار آن برصفحات روزگارکالشمس فی‌نصف‌النهار واضح ولایح است بقدرمساعدت وقت اشتغال نموده وبه‌نیروی بازوی عقل وحسن وقوف سرپنجه فکرونظر حلقه تیقظ وهوشمندی‌را بردرتحقیق وتدقیق زده بوسیله فتح‌الباب‌سعادت

---

۱ ــ ن . ازجانب ؟

۲ ــ ن . وقربات آلاد

۳ ــ ن . رایحه

۴ ــ ن . امتداد

واقبال اجراء غایت قصوای مراسم فضل و کمال را واجب دید ، سیما علوم شریف ریاضی که سکنه اراضی را به‌تحصیل مقدمات ومبادی آن تعلق واحتیاج تمام است وارباب طبع واصحاب ذهن مستقیم را به‌اقامت مراسم اجتهاد در اکتساب حقایق و دقایق آن اهتمام مالاکلام به‌صدق نیت وخلوص طویت‌گاه وبی‌گاه عنان جهدو کوشش به جانب استحصال آن مقصود و تعبیه ورود ارباب فضل وجود معطوف گردانید و از کتب و رسایل اکابر و اماثل به‌حظی وافر وفیضی وافی محظوظو بهره‌ور شد .

دیدار شد میسر و بوس و کنار هم — از بخت‌شکر دارم واز روزگار هم[۱]

وچون به‌عنایت ربانی وهدایت سبحانی به‌شرف مطالعه‌کتاب بیست باب در معرفت احوال اسطرلاب که رقم زده کلك اهتمام سلطان العلماء المتالهین مکمل علوم‌الاولین والاخرین مخزن‌اسرارالحکم والکمالات،مطلع‌انوارالمیامن والسعادات، **خواجه نصیرالحق والحقیقةوالدین‌الطوسی** قدس‌سره ونوّره ضریحه است ، سرافرازگشت ، الحق آن بکر حجله‌نشین فکر را .

چو حوری یافت کاز فردوس اعلی — نماید جلوه بر ارباب معنی

لاجرم آن نسخه بدیع آثار هم عنان رواحل صبا وشمال ، عطرسای مجامع هردیارگشته وهم‌رکاب خیول‌انوار خورشید دراقطار اقالیم جهان شایع و مستفیض آمده وچون حضرت مؤلف نوّرالله ضریحه درتحریرآن سخنان دلپذیر نوعی اختصار فرموده وبرترتیب اصول امهّات مسایل اقتصار نموده گاهی به‌خاطر حزین خطور می‌نمودکه جهت تنقیح عبارات و تبیین اشارات آن به‌زبان فارسی شرحی ترتیب نمایدکه قریب وبعید ازفواید مضامین آن بقدر مقتضای وقت مستفیدگردند . اما دست عوایق‌زمان دراین‌باب تأخیربرروی عزیمت این‌فقیر مفتوح می‌داشت. دراین‌ولا اشارت بعضی ازفحول علمای وقت‌که امتثال امرایشان واجب می‌نمود به‌امضای آن عزم اقتران یافت . بالضروره جوامع ضمیر متوجه‌گردانیده مقاصد کتاب بیست‌باب

۱ ــ بیت از خواجه حافظ است

را علی‌السبیل‌التحقیق والتفصیل به‌عبارتی‌که خاطر فاتر را ازاملای وقت یاد دارد بقدر مساعدت تقدیر تصویر وتحریرکرد و بوسیله این بضاعت مزجاة خودرا مطمح نظر التفات طالبان یقین‌گردانیده در مقدمه هرباب از الفاظ مصطلحه آنچه محتاج بیان بود پیش‌ازشروع درمقصود به‌تعریف وتفسیرآن اشتغال نمود وارسال برقواعد ومباحث یعنی آنچه در هرمحل مناسب مقتضای مقام دید به‌اصول وقواعد اصل مضاف ومنضم گردانید وازمباحث فن هیأت آنچه مزید ارتباطی به هر موضع داشت به‌ایراد آن رایت اهتمام برافراشت وچون بعضی‌از صنادید علما و مشاهیر فضلا که درتعلیق شروح وحواشی برقواعد آن متصدی اقامت براهین متعدد شده‌اند احیاناً از اقدام براین صورت متقاعد ومتعاقدگشته جاده اتمام نسپرده‌اند ، این فقیر درجمیع احوال متعرض‌گشته طریق تتمیم وتکمیل آن مسلوك داشت و از ضروریات و لوازم دقت هیچ دقیقه‌ای ازدقایق فرونه‌گذاشت .

***

مقدمه برکتاب اربعین حدیث مولانا عبدالجمیل

بعداز تیمن به‌مبارك‌ترین حدیثی‌که صحاح عقاید ثقات وردات ازمضمون آن خبر و پس‌از توسل به فرخنده‌ترین مقالی‌که حبیبان را شاید احادیث مخبر آن رفیع‌الدرجات ازفحوای آن اعلام‌کند چنین‌گوید :

بنده فقیر حقیر **عبدالجمیل** اعطاه‌الله سبحانه‌الواهب‌الاجر[1] الجزیل که چون حضرت پادشاه حقیقی عزشأنه وعظم سلطانه باکمال عظمت وجلال پرده بخشش و بخشایش برجرایم وخیانات بندگان‌صادق بلااشتباه فرومی‌گذارد ورقم‌عفو وآمرزش

---

۱ ــ ن . سبحانه مواهب اجر

لیغفر لك‌الله ماتقدم من‌ذنبك وما تأخر برصفحات روزگـار فقیران گناهکار می‌نگارد درتضاعیف احوال این روزگار خجسته آثار حضرت خواجه نامدار عالی مقدار قدوه ارکان دین ودولت‌واسوه‌امرای ملك وملت‌مؤتمن حضرت‌السلطانیه مستشارالمملکت الخاقانیه، مظهر اسراررب‌الوافی، **خواجه قوام‌الحق والدین نظام‌الملك‌الخوافی** لازالت‌ریاض‌العدل بسحائب[1] وجوده،مظهر ودوحة‌الاحسان به‌بقاء دولته مثمره‌بینات عالیحضرت پادشاه جم جاه انجم سپاه ممالك پناه ملایك اشتباه .

آن سایه خدا که نـدارد چو آفتاب   در سایـه سرادق هفت آسمان قرین

غایت‌الامکان رعایت رعیت‌پروری واقامت مراسم دادگستری به‌تقدیم‌رسانیده وبه‌یمن تربیت آن حضرت اختر عزوجلال اهل فضل وکمال ازمطلع فیض الهی‌طالع گشته بعداز تمادی مدت‌گرفتاری به‌زوایای خمول به‌مناصب عالی و مراتب متعالی فایز شدند ولامحاله محل آن است‌که درحال این احوال ذکر مناقب و مفـاخر این خواجه جهان مجلس‌آرای عهد وزمان‌گردد، اما چون زبان خامه بیان ازادای‌شمه‌ای ازآن قاصر است وبنان خامه زبان از استقصای‌کلمه‌ای ازآن مقاصر ، سیماکه نشان همایون پادشاه ربع‌مسکون فصل ممیز او ازسایر بنی‌نوع بوده ازروی اعتنا اشارتی به‌کماهی اوضاع‌وحسب‌ونسب عدیم‌النظیرش نموده مع‌ذالك‌کلمه ازتقریر وتحریر این فقیرکسیر چه‌آید وچه‌گشاید لاجرم به‌ایراد نقل مرغـوب از آن جهت استشهاد حال اکتفا می‌نماید براین اسلوب ..... فلهذا ، مکنون خاطر فاطر چنان بودکه احادیث صحیح که بر زبان معجز بیان حضرت خاتم صلی‌الله علیه و سلّم گذشته برادبای[2] مجالس دین ومحدثان مدارس یقین املاکرده تالی‌کلام‌کامل وکتاب شامل ملك‌عالم جـّل‌وعلا داشته‌اند ، چهل‌کلمه‌تـّامه از نقل رواة[3] ثقه درباب افاضت آثارمغفرت و آمرزش جمیع‌سیآت درسلك ترتیب و تدوین‌کشد تا برکات آثار آن بروزگار دولت

---

۱ ــ ن . به‌سحایب   ۲ ــ ن . درادیان ؟

۳ ــ ن . راه

این رفیع‌الدرجات متواصل گشته بنده‌حقیر امروز درشرط **من حفظ علی امتی اربعین حدیثا ینفعون بها** داخل گشته ، فردا به‌سعادت جزاء بعثه‌الله یوم‌القیمه داخل باشدو من‌الله‌المعون والتایید انّه حمید مجید .

اربعین‌هـای سالـکان طـریق — هست بهر وصول صدر قبول
نه‌بود فضل حق‌غریب‌وعجیب — که‌بدین اربعین‌رسی به‌وصول

***

مقدمه بر کتاب عمادالدین بن‌محمد قهستانی

سپاس بـی‌قیاس حضرت پادشاهی را کـه قوت دولت خسروان مظفر منصور به‌تأیید عنایت اوست و رفعت منزلت پادشاهان دین‌پرور عدل‌گستر به‌میامن فتح و نصرت اوکه وجعلناکم خلایف فی‌الارض . ودرود نامعدود جناب رسالت پناهی را پیشوای رهنمایان دین وقافله سالار متوجهان کعبه حق ویقین است که . ومماارسلناك الارحمه للعالمین وبرزمره عترت وجنود و ضابطان اقطار و حدود او خصوصاً برآن شهسوار مضمار خلافت وسرافراز میدان ولایت که چون تیغ ذوالفقار ازنیام شجاعت اقتـدار بـرآورد تمـام دل‌آوران عـرب و عجم را قـوت مـردی و دل‌آوری ضعیف گشت وچون‌دلدل حشمت وتحمل ازمیدان اعتماد وتوکل‌برانگیخت، آب‌روی چابك سواران جهان را باخاك برآمیخت .

شاهی‌که به‌هنگام دغا درصف هیجا — ظلمت بدزداید به‌سنان[از]شب‌یلدا
تیغ دو زبانش ز پـی رفع حوادث — چون‌زلف بتان‌دست گشادست به‌یغما

صلوات‌الله وسلامه علیه وعلی‌آله و ورثته عصمته و جلاله وکماله .

اما بعد، چنین گوید مؤلف این اوراق و محرر این اطباق‌العبدالفقیرالجانی **عمادالدین بن‌محمد قهستانی** اصلح‌الله حاله واحسن مرجعه و مآله .که چون در ریعان جوانی وعنفوان‌زندگانی، ازوطن مالوف ومسکن معهود به‌نیت تحصیل علوم دینی و اکتساب فضایل‌یقینی ،که اسلاف او واحداً بعد واحد همین طریقه مسلوك داشته‌اند وبفنون علم ودانش وصنوف معرفت وبینش ازامثال و اقران شرف امتیاز واختصاص یافته از محروسه **اسفیدن** من مضافات خطه **قاین** حرسهاالله تعالی عن‌الحوادث و النوایب ، توجه عنان همت به‌عزم جانب غربت[1] مصروف داشته بود و دارالسلطنه **هرات** صینت عن تطرق آلافات را که معدن علم و کمال بود مهبط رجال امانی وآمال ساخته پیوسته مخاطیر خطیر وسمیر ضمیر می‌داشت وصورت‌این معنی برلوح اندیشه می‌نگاشت‌که روی نیاز به‌قبله اقبال و کعبه جلال آورده از حوادث زمان وطوارق حدثان پناه و آرامگاهی جویدکه‌گفته‌اند :

گرپیشت آید ازبد و ازنیك مشکلی رو ، التجا نمای به اقبال مقبلی

اما چون خودرا قابلیت استعداد و التیام درمحضر دولت و احتشام نمی‌دید شیوه تعلل به‌لعلّ وعسی و توقف امروز وفردا، مرعی می‌داشت تادراین وقت‌که کار به‌اضطرار رسیده .

شد حال دلم ز فتنه یك‌سر چون طره دلبران مشمر[2]
هم لشگر درد فوج در فوج هم‌لجّه غصّه موج در موج

امضای آن عزم لازم داشته متوجه عتبه احسان‌که مأمن جهان وجهانیان است گشت . اعنی آستان سپهر آشیان ظفر قرین نصرت قران امیرکبیر نامدار سعادت آثار جوان‌بخت جهان‌بخش‌کشورستان مملکت پناه فریدون‌فر فیروزه روز بهرام‌رام منوچهر چهرمؤید یدعادل دل جمشیدرای .

---

۱ ــ ن . غریب ۲ ــ ن . مشمر

مقدمه بر کتاب لطایف و ظرایف خواجه حسین بن نظام‌الملک

لطایف حمدوثنا حضرت پادشاهی راکه، دم‌بدم معنی‌های غریب به‌عبارت‌های مرغوب جلوه و نمایش می‌دهد ، عزّ شأنه وعظم سلطانه ، و صحایف تحیت و دعا[1] رسالت پناهی راکه لحظه به‌لحظه نکته‌های لطیف برزبان معجز نشان برَطبق بیان می‌نهد ، صلی‌الله علیه وآله .

واما بعد ، اگرچه مخدره‌سخن‌را پایه‌بس‌بلند ومرتبه به‌غایت دل‌پسند است، چون به‌کسوت طراوت[2] ولطافت وزیور ایهام وظرافت آراسته‌گردد، هرآینه‌طراوت دیگر و لطافت هرچه تمامتر پذیرد ، چون در زمان دولت روزافزون حضرت پادشاه ربع مسکون به‌حکم وِان تعد و انعمةالله لاتحصوها ، جمیع احوال به حد کمال و اعتدال رسیده .

آن عدالت‌که خسروان رابود — و آن ایالت که عمرها افزود
چون‌شود جمله مجتمع باهم — همه باشد به نسبت او کم

سلطان غازی ، به‌نفس مبارك سایه‌ی التفات تمام برتحقیق‌کلیات وجزئیات خواص وعوام ممالك محروسه می‌اندازد وچگونگی احوال و اوضاع بازشناخته تمام امور مملکت را از آسیب تسلط مردم ناشایسته محافظت می‌فرماید ، بعد از حصول اسباب فراغت لحظه‌ای درمجلس خاص سلطانی‌که محل ذوق وکامرانی است به‌حکم المزاج فی‌الکلام کالملح فی‌الطعام ، جهت تفریح خاطر وانبساط ضمیر به‌اسباب

---

۱ ــ ن . دعای   ۲ ــ ن . تکنیف !

مـباسطت ونشاط وادوات مطایبه و انبساط مـتوجه گشته به‌سخنان لطایف آمیز و حکایات شورانگیز التفات می‌فرمایند ودراثنای محاورات ومطایبات بفنون‌لطایف و ظرایف وانواع اشعار مناسب از بدیهه طبع فیـاض ومحظوظات شعرای پیشین توجه مکفی[۳] می‌فرمایند . چنانکه نمودار آن درهیچ روزگار ازطبقه پادشاهان نامدارعالی مقدار مروی ومرئی نشده .

چون نهد برسر بازارسخن پای شرف — دست هر قـافیه گورا به‌قفا بر بندد
اگر [از] درج دهان‌قفل‌ادب بگشاید — در تقـریر زبـان ظرفا بـر بندد

والحق چون این صورت ازغرایب جهان وبدایع دور آخرالزمان تواند بود خاطر بنده و بنده‌زاده قدیم **حسین‌بن نظام الملك** که بـه‌عـزّ دولت سلطانـی شرف انتظام درسلك خدام درگاه جهان پناه می‌یافت متوجه آن بودکه بعضی نکته‌های خوب ولطیفه‌های خوش‌آیند مرغوب‌را چون دُرهای گرانمایه دررشته جمـع وترتیب کشد تااثر آن بهردیار رسیده دراطراف واکناف جهان برحقیقت‌زمان کمال وکمال زمان پادشاه عدیم‌المثال اطلاع یابند .

***

مقدمه بر کتاب تحفه ادوار در فن موسیقی

اثر

دادبن محمد عودی

سپاس بی‌قیاس حضرت خدای راکه ترنـّم نغمات حمد وثنا و شکر نعمای او

---

۱ ــ ن . تلقی ؟

دردایره وجود برزبان وشعبه‌دانان مقامات آفرینش ونقشبندان صفحات دانش‌وبینش پیشرو لطایف اقوال فرخنده مآل‌گشته سبحان من‌خشعت‌له‌الاصوات وترنمت بثنائه[1] النغمات و،درود خجسته ورود خدمت پیشوایی را که در راهزنـی طبع مخالف که خارج ازپرده رضا تواند بود جز لحنی به‌سرود استعانت از روح مطهر او بر خاطر شکسته نگذشته لازال علیه صلات‌الصلواة الطیبات و تحف التحیات المبارکات بعد ذالك عبدالفقیر **العبیدداد بن محمد** المنتسب الی حدود کشمیر که نـوای بی‌نوائی از جان کشیده ،گوینده این‌راز وسازنده این نقش دلنواز است وقاه‌الله فی‌الحال والمال عن‌شوایب عین‌الکمال بعز عرض می‌رساند که :

چون درنوبت انتهای ادوارکمال به‌اواخر مایهٔ‌تاسعه وجود خودرا مانندعود دربوته امتحان مسافرت سوخته وبرمثال چنگ دست ارادت در دامـن پیروی صوت استادان نامدار کـه صیت قول و عمل هریك از ترانه صدای **بساغورس** متجاوز است مستحکم ساخته قانون افاضت[2] انوار دوار شده و دستور افادت آثار اسرار گشته[3] چنانکه لامحاله بی‌شایبه‌تکلف وتصلف درجمیع فنون‌وکمالات ونظم سلسله‌منازل ومقامات سرآمد همگنان است سیما ، دردقـایق ولطایف علمی و عملـی فن شریف موسیقی‌که شعبه‌ای ازاصول حکمت ریـاضی آمده وبحکم الغناء غـذا[4]ءالروح سبب شفای ارواح وقلوب ووسیله نجاح ازجـمیع آلام واسقام است و علی‌الجمله .....[5] تردد دراطراف جهان دراشاعت آثارآن به‌نغمه‌زیر وناله‌ی زارلبی بگشاد ودرافاضت انوارآن بادلی‌شکسته ورگ‌هائی درچنگ حوادث ازهم‌گسسته دستی‌می‌زد ،چنانکه آوازه نغمه‌اش آویزه‌گوش زهره‌زهرا شد . وچون از مقام **عراق** برعزم **خراسان** که شرف مقام **حجاز** دارد آهنگ بازگشت نموده در شهرستان **هرات** مثل عشاق بینوا

---

۱ ــ ن . به‌ثنایه‌النعمات ۲ ــ ن . اضافت

۳ ــ ن . گشت ۴ ــ ن . غداالارواح ۵ ــ ن . لایقرء

به‌سعادت زمین‌بوس‌سرا پرده‌حضور وطرب‌سرای سرورسرافراز گشت . جهت تشحیذ خاطر وتنشیط[1] ضمیر قدم دردایره تحریر رساله دل‌پذیرملتفظ از اصول قواعد این‌قوم ومختصری جای‌گیر مستنبط از مطولات‌کتب این علم‌گردن‌نهاد و بعدالفراغ چون خواست‌که ازپس پرده خفا بیرون آید متوجه دریـافت آلات آلاونعم واوتار نِـغـَم زیروبم ازثروت پادشاه جهان وجهانیان‌وسلطان ظفرقرین صاحبقران‌گردیدکه الحق حال دراین ابیات‌جز به‌ذکر خصوصیات احوال‌او مترنم نمی‌گرددکه :

کمالات آن شاه دریانـوال — برون‌است ازهرچه بندی خیال
بـود درگه اوحریـم کمال — سراپـرده رحمت ذوالجلال
گهی جان‌ستان‌وگهی‌دلفروز — گهی‌چاره‌ساز وگهی فتنه‌سوز
چوثعبان تیغش‌زند دم‌زکین — شود قطع عقد شهور و سنین
دعای خلایق ز کـه تابه‌مه — زده حلقه گردش به‌جای زره
به‌چنگ‌اربودحاجت‌اینست‌ساز — ولی خود به‌چنگش نیفتدنیاز
بسی‌بنده‌درگرد عالم‌شتافت — باین ساز و آیین محلی‌نیافت
مغنی[1] نـوای بشارت سرود — صدایش گذشته ز چرخ کبود
ازاین‌گونه بزم‌طرب ساخته — ز دولت‌به‌عشرت بـه‌پرداخته
بـدرگاه عالی ظفر پرده دار — زیمن وبقا پرده را پود و تار
سپاهی‌وشهری وخردوبزرگ — عراقی‌وکشمیری‌وهندوترك(!)
همه شاد باشندوآسوده حال — نه تن‌را گزند ونه دل را ملال
کسی‌را کسی گوشمالی‌نداد — مگر عود و تنبور را اوستاد
قفاهم نزد هیچ‌کس راکسی — به‌جز دف‌که هردم‌زنندش‌بسی
وجودی که باشد تن اوفکار — به‌جز نی نباشد دراین روزگار

السلطان‌المجاهد فـی سبیل‌الله الملك‌المنان مـعزالسلطنه و الدینا ابوالغازی

---

۱ ــ ن . تنیشیط

۱ ــ ن . سعادات معنی بشارت سرود

سلطان‌حسین بهادر خان خلدالله تعالی ملکه واعلی فی‌الخافقین امره و شأنه .

امیدآنکه قدر ومنزلت این‌خاکسار ساقطالاعتبار ازمقام‌پستی وخمول به‌درجه بلندی وقبول رسد . ملتمس از زمره خاصان کارساز فقیرنـواز آنکـه : هرچند این بیچاره بی‌مقدار برقانون نـاراست عملی ساخته مـوسوم به **تحفةالادوار** مضراب تعصب برَوتر نقص وتزییف نزنند ودر استخراج نغمه طعن و تشویر پـی‌روی طبع مخالف نه‌کنند ومن‌الله الاجابة والتایید انه حمید مجید .

***

مقدمه بر رساله شطرنج از «دوستی شطرنجی» که بنام سلطان ابوالفتح بدیع‌الزمان میرزا نوشته‌است

سپاس بی‌آلایش ، شاه بسیار بخشایش‌را،که در عرصه‌کثیرالعرضه آفـرینش و بساط جلیل‌الانبساط دانش و بینش طلیعـه شاهی و شهریاری خسروان بدیع‌الشأن شاهرخ نشان‌را باحسن وجوه برافراخت ورایت فرخنده آیت فیل‌تنان بسیط زمین و زمان را برمقتضای فحوای بدیع‌السموات و الارض بـه‌اسهل طُرق ساختـه در نظر خجسته اثر صغیر وکبیر برافراخت .

عقل کل یك سخن زدفتر او نفس کـل یك پـیاده در او

جل‌شأنه وعظم سلطانه، ودرود مبارك ورود برسید عاقبت محمودکه‌کجروان راه ضلالت و بازیگران‌کشور جهالت را بربساط دعوی بلاغت وفصاحت بدست بُرد[1] منصوبه ، انا افصح‌العرب ازاسب اعتبار پیاده‌گردانید وذبابه صفت همه‌را به‌فرزین

---

۱ ــ ن . نرسد

بند[1] هوان ومذلت [در] دریای‌نیل قهرسیاست انداخت .

رخ وفرزین دهد لجلاج را طرح   فرزدق را به بیـدق مات سازد

صلی‌الله علیه وآله اجمعین الی یوم‌الدین ، **اما بعد** چنین‌گوید: بنده یك‌روی راست‌رو . **دوستی شطرنجی** وفقه‌الله[2] لما یجب و یرضی‌که چون حضرت سلطان و سلطان‌زاده ربع مسکون .

شهی کاز بُرد و مـات خسروانه   ز شاهـان بـرده گـوی غایبانه

بدستان برده ازهرخسروی دست   نبوده‌کس‌درآن بازیش هم‌دست

معزالسلطنه و الدنیا و الدین ابوالفتح بدیع‌الزمان بن سلطان حسین ،

کازو هست این عرصه را زیب وزین ، خلدالله سلطانه واعلی فی‌بسیط‌الارض امره و شأنه ، پادشاهی است ذوشوکت صاحب مکنت ، هنگام شجاعت چـون شیرژیان همه دل ، وزمان سخاوت چون ابرنیسان همه وابل[3] .

شاهی‌که باحریف چوشطرنج‌حرب‌باخت[4]   بر نطع رزمگه زدش البته شاه . رُخ

مقارن فراغ از قضایای مـُلکی[5] ومهمات مـَلـَکی‌قواعدلطافت‌وانبساط بربساط انس مـرتب می‌سازد ، ازروی تفـقد و نوازش به‌فضـلای اطراف و هنروران اکناف می‌پردازد .

زمانی[6]بحث و فضل ودرس و تنزیل   کـه بـاشد نـفس انسان را کمالـی

زمانـی نرد و شطرنـج و حکایـات   کـه بـاشد شخص را دفـع ملالـی

وچون طرح وضع شطرنج ازآثار حکمای قدیم است کـه نظر به‌رعایت شرایط حزم‌واحتیاط به‌جهت یکی‌از پادشاهان‌گذشته اختراع‌کرده‌اندکه اِنّـه مشابه[7]الحروف و علی‌الجمله چون حضرت‌سلطان صاحبقرانی را در این فـن و حتی به‌هرنوع لعب

---

۱ ــ ن . پند   ۲ ــ ن . وقعه   ۳ ــ ن . ذایل ! اشاره است به آیه قرآن مجید

۴ ــ ن . تاخت !   ۵ ــ ن . کلی   ۶ ــ ن . زمان   ۷ ــ ن . مثابه

غریب[1] ومنصوبه عجیب مهارت تام حاصل بود ، بلکه روزبه‌روز دراین کارخجسته یدبیضا می‌نمود چنانکه صغیر وکبیر روزگار [که] دراین کار شگرف دستی دارند بربساط دعوی دستبرد اورا مسلم داشته در اعداد اعجاز می‌شمارند .

می‌برد نرد از وضیع و شریف هم چو شطرنج از صغیر و کبیر

این فقیر بی‌مقدار به‌عزّ دولت ویمن تربیت خاک‌نشینان آن درگه :

[آن‌جا] که به‌خاك ریخت صد بار آب رخ نافه‌های تاتار

دراین کار فرخنده آثار ، اسب همت درمیدان اجتهاد رانده دردقایق ولطایف آن بر استادان کامل فطنت و خردمندان صاحب خبرت که در فن شطرنج رنج برده فرید عصر ویگانه روزگارند فایق وغالب آمده ، سرآمد متعینان دهر واعصارگشت، چنانکه درخلال این اوقات درحسب حال‌فقیر برزبان تحسین و استحسان هرجلیل و حقیر می‌گذشت که :

نرد خوبی به‌تو می‌باخت نه ازکم‌روزی تا چو منصوبه نمودی که زیادت بردی

وچه عجب که درمنشور پرنور سلطانی که بنام‌بنده‌جانی رقم‌زده التفات‌گشته، براین‌وجه مذکوراست که درمجلس پادشاهانه‌به**صنعت غایبانه** و **حاضرانه** وشاهباز این‌فن در زاویه مات افتاده‌اند واز اسب دعوی پیاده‌گشته رخ‌نیازبربساط تسلیم نهاده‌اند .

سوارانی‌که سوی عرصه راندند به‌طرح اسبی ازوی باز ماندند

به هرسو رفته داد سیر داده به‌هرجا خواسته [2] خنگ ایستاده

بنده دوربین تمامت منصوبه‌های دلفریب استادان پیشین که سالها در حیط اغلاق واشکال بودمنقح ومشروح ساخته ازمظّان لبس[3] وخفا بیرون آورد و**شطرنج دیگر** ازنتایج خود اضافه آن‌نموده درسلك جمع وتألیف انتظام تمام‌داد وبه‌ملاحظه ضبط وربط برنه‌باب‌بدایع انتساب مرتب‌گردانید ، امیدوار است‌که‌به‌مقتضای توفیق

---

۱ ــ ن . قریب ! ۲ ــ ن . خشگ ! ۳ ــ ن . لنش

الهی به‌شرف قبول موصول گردد .

من ، کامده عرش عرصه گـاهم　　　گَرد سُم اسـب پـادشاهـم

***

مقدمه بر رساله‌ایست که در [تهنیت] مولود خواجه پیر احمد خوافی نوشته است

بسم‌الله‌الاحدالصمد ، الذی لم‌یلد ولم‌یولد ، الرحیم الذی لیس‌له کفواً احد ،

سپاس بی‌قیاس، پروردگاری راکه برمقتضای حکمت کامله اوبه‌تعاقب روزگار وتناوب لیل‌ونهار ، از جنبش آباءِ علوی ، برفراز امهات سفلی امر تـوالد وتناسل مشتق است و منتظم و درهروقت به‌فرخنده‌تر طالعی جمیع کمالات را جامعی متولد گشته زبان‌حال به‌فحوای این مقال مترنم که :

قدرتش چون‌نه‌پدر باچارمادر عقدبست　زادایشان هرچه‌روزی‌بوده‌است وهرچه‌هست

وصلات وصلوات عددالنجوم فی‌السموات نثار مسعودی که مولودی مثل او درهیچ تاریخ ازمادر فطرت نه‌زاده وچنان‌گوهری ازعمان‌امکان به‌ساحل عیان نیامده

زانگونه نیست‌گوهر درسلك کون وامکان　نی‌ازفتور فاعل‌بلك ازقصور قابل

صلی‌الله علیه وآله‌وسلم وبعده مقرر است‌که آثـار قدرت قاهره الهی برطبق حکمت بالغه ظهور می‌یابد و بـه‌حکم حکمت آنکه حـوادث چون متحدالمبداءِ و متحدالمآل‌اند البته میان ایشان روابط ودقایق متنوعه[1] باشد وبعضی ازآن بربعضی ترتیب یابد و ازعظایم آن ارتباطی است‌که بروفق تدبیر الامرمن‌السماءِ الی‌الارض

---

۱ ــ ن . ممنوعه ؟!

احوال سفلیات را به‌اوضاع علویات حاصل‌است وچون وضعی‌که ممکنات را هنگام حصول هرحادث، حادث‌می‌شود مقتضیات آن‌را استنباط نموده به‌ذکردلایل‌وامارات وگونه شواهد وعلامات بیارایند وباعث بـرتسطیر ایـن سطور تقریر وتحریر مولود فرخنده طالعی است‌که تانیـّر وجود مبارك او از افق ولادت باسعادت طلوع نموده ساحت جهان را از زیورنور به‌انوار بهجت وسرور منور ومزیـّن فرموده، اعنی ارشد وامجـد اولاد خـانواده فطرت وایجاد دَرّ صدف‌السعاده والجلالـه علی‌الاطلاق ثمره شجره‌الوزراء بالوفاق و الاتفاق نهال فرخنده مآل گلشن ایالت و فرمان‌گذاری دوحه سعـادت نغمـه جـویبار عظمت و بـزرگواری ، معتمدالسلطنه فـی‌الاقطار آلافاق مؤتمـن‌الملك بـه کمال‌الارث والاستحـقـاق مـظهر انـوار کمـالات الهی مظـهر اسرارالاشیاء کماهی،مصدر آیات تأییدات‌ربه‌الصمد،مقرب‌الحضرت **امیر مجدالدوله والدین‌محمد** ، خلدالله‌تعالی ظلال‌دولته وزاد موادرفعته وشوکته‌سلیل جلیل‌حضرت آسمان رتبت سلیمان تمکین آصف روی زمیـن دستورالـدولة السلطانیه و صاحب دیوان‌الممالك الخاقانیه ، رافع آیات امن و امـان . ناصب رایات عدل و احسان مستخـَدم، اصحاب السیف‌والقلم، نگین‌خاتم فرمانروائی، خاتم نگین صاحب‌قرانی، ملاذالخافقین ومرجع‌الثقلین الذی بینه وبین وزراء الافاق بعدالمشرقین

غیاث الملك والدنیا همانا خواجه پیر احمد

که پهلـوی وزارت بر سریـر شهریـاران زد

جهانـداری کـه از تیـغ زبـان خـامـه نـیزه

رقم بر حرف و تیغ و نیزه خنجر گذاران زد

مقدمه بر رساله وجع‌المفاصل
که بزبان‌فارسی تحریر یافته بوده است

پاکا ، حکیم علیمی جلت‌حکمته‌که از دارالشفاء ویشف[1] صدور قوم مؤمنین قانون شفا امراض متنوع‌را به‌معالجه حکما متبرع، منوط ومربوط‌گردانید وبه‌حکم الذی انزل‌الداء انزل‌الدواء قاعده زوال اسقام مختلف را بـه اشارت انفاس عیسوی اساس اطباء دقایق‌شناس مقصور و محصور فرموده در خلال این احوال از اصابت عین‌الکمال احیانا ذکر مرض نامرضی وجع‌المفاصل که نصیب دشمن‌شاه جهان‌باد. درحواشی مجلس روح‌بخش حضرت خسرو صاحب‌قران ، شهنشاه دارای‌کشورستان

فرازنده‌ی رایت خسروی　　برازنده‌ی تخت کیخسروی
به‌دادو به‌دانش به‌احسان‌وجود　　نظیرش نه‌هست‌ونه‌باشدنه‌بود

خلدالله سبحانه فی‌مراضیه‌ملکه وسلطانه‌که الحق وجود مبارکش سبب‌سلامت واستقامت جهان وجهانیان است اتفاق می‌افتاد و دایم برسبیل اعتذار درآن موقف مبارك برپای می‌ایستاد، این‌فقیر مسکین راکه مدت متمادی به‌خدمت زمره کاملان‌که به‌مقتضای فرموده شفابخش بیمارن جهالت راهنمای بوادی ضلالت صلی‌الله علیه وآله وسلم حیث قال‌العلم علمان‌الابدان والادیان درمعالجت نوازل اسقام ومقاسات عوارض امراض خاصیت یدبیضا داشتند سرافرازگشته بود کرامت ارزانی داشت تا نسخه‌ای موجز به‌زبان فارسی دربیان‌اسباب وعلامات استعلاج این عارضه‌که‌کلیات قواعد آن ازعلل خلل مصون تواند بود به‌نوعی ترتیب نموده خودرا بوسیله عرض آن درسلك بندگان دعاگوی این دولت منتظم‌گردانیده .

---

۱ ــ مأخوذ ازآیه شریفه

مقدمه بر کتاب حفظ‌الصحه که بنام
سلطان ابو النصر شاه‌غریب بهادرخان نوشته شده بوده است

ستایش بی‌آلایش حکیم بسیار بخشایش را کـه قانون شفا جز از دارالشفای رحمت‌او روی نه‌نماید وترتیب ادویه واشربه‌درتداوی امراض واغراض ازغیرطبیب لطف اوسودمند وکارساز نیایدکه فاذا مرضت فهویشفین ودرود خجسته ورودرسول عاقبت محمودی راکه به‌اشارت موجز متین و بیانات مبسوط و مبین موضح منهاج دین وکاشف اسرار حق است ویقین ، صلی‌الله علیـه و آله‌المعصومین ، بعده نموده می‌شودکه برزمره واقفان ازکلیات امور محجوب ومستور نیست‌که نوع انسان را خلاصه امتزاج‌ارکان است مرتبتی افضل واکمل ومنزلتی احسن واجمل ازتجلی‌بحلی علوم ومعارف وتصدی فنون حقایق ولطایف نیست سیما سایل علوم طبّیه و قواعد بیّنه‌که صحت ابدان واعمال واستقامت واوضاع و احوال موقوف برحصول اسباب و محتاج به‌تحصیل مقدمات آن‌است و چـون دراین ولا حضرت همایون سلطای‌زاده ربع‌مسکون عنوان نـامه خلافت و شهریاری ، فهرست ابواب سلطنت وجهانداری ، خسرو جهانگیر عالم‌پناه مظهر سرّ السلطان، فرمانفزمای صنادید طبقات امم ،مالك رقاب جباره عرب واکابره عجم ، ألسلطان بن‌السلطان **معزالسلطنه‌والدنیا والدین ابوالنصر شاه‌غریب بهادرخان** مکنه‌الله تعالی فـی‌الادوارالفلك‌الدوّار کـه الـحق بواسطه جودت ذهن وقوت طبع‌که نمودارآن ازنوع‌گرامی انسان غریب نمایدجامع سعادات دینی ودنیوی وحاوی‌کمالات صوری ومعنوی‌گشته و در توقیر اصحاب علم ودانش وترتیب اسباب فضل وخوانِش ، ودرآن وقـت (؟!) بـرحسب بضاعت و

استعداد خود به‌ترتیب تألیف نسخ ورسایل که وسایل مزید تفقد ونـوازش خسروانه تواند بود اشتغال می‌نماید ، این فقیر مستهام نیز بقدرمساعدت وقت سطری چند در باب حفظ صحّت بدن‌وصیانت استقامت وجود درسلك تحریر منتظم گردانیده‌به‌ذروه عرض نواب کامیاب میرساند .

چوگل به‌خنده درآید لب‌امل ز نشاط　　　اگر ز گلشن لطفش وزد نسیم قبـول

***

مقدمه بر کتاب تشریح فارسی
[مولانا عبدالرزاق طبیب]

سپاس بی‌قیاس. حضرت حکیمی جلت‌حکمته‌که رایت ارکان وجود نوع‌انسان را به‌اجناس صفحات مختلفه واصناف کیفیات متضاره برافراخت واساس نیت مزاج معشر بشر را به‌جمال صورت و کمال هـیأت مزین ساخت ، علیمی که نعمت بدن[1] ضعیف آدم‌را بـواسطه اعصاب وعظام قوت التـیام بخشیدی بوسیله جلیله افاضت روح درشرایط فطرت هرفردی ازآن تشریح اعضـای معضلات امور و توضیح اجرای مشکلات مهام واجب ومناسب دید وستایش بی‌آلایش نثار روضه‌ی رسول قرشی،که سبب شفای امراض واعراض نفوس رومی وحبـشی است ، وآل واصحـاب و عترت واجبات اوکه هریك ازایشان درکارخانه آدم‌صفی‌قطب‌انجم اعتدال وطبیب‌دارالشفاء محبت واعتلال[2] اند وبعد،چنین گویدبنده‌حقیر **عبدالرزاق‌الطبیب** رزمه‌الله مایتمناه فی‌امور دینه ودنیاه ،که چون هرخلقت انسان راکه خلاصه امتزاج ارکان است هیچ

---

۱ ــ ن . بدبن ؟　　　۲ ــ ن . اغفدال ؟

مرتبتی افضل‌واکمل و هیچ منزلتی احسن واجل ازتحلـّی به[1]حلی علم‌حکمت وتصدی فنون دانش و معرفت نیست‌کما قـال سبحانه ، هـل یستوی‌الـذین یعلمون و الذین لایعلمون خصوصاً علم تشریح اعضاکه به‌مقتضای من‌عرف‌نفسه فقدعرف ربه وسیله معرفت الهی است عـزّشأنه وعلا وفحوای مقدمه ، من‌لم یعرف الهیة والتشریح فهو عنین[2] فی‌معرفت‌الله تعالی درنظر مردان میدان هنر از مؤیدات این خـبر فرخنده اثر است و درزمان دولت روزافـزون حضرت پادشاه ربع مسکـون خداوند عالم ستان کشورگشای فرمـانفرمای دین‌پـرور شرع آرای ، خسرو جـهانگیر جهانـدار جمشید خورشیدرای بهرام انتصار ، باسط بساط امن وامان مؤسس اساس علم وعرفان‌خلدالله سلطانه و اعلی فی‌الخافقین امره و شأنه رایت علم وفضل بـه‌اوج اعتـبار واستظهار رسید وکار هریك از ارباب دانش وبینش به‌درجه اعزاز وامتیاز انجامید همگی‌همت این فقیر بی‌بضاعت بر نیل مقدمات علمی وتحصیل اسباب حکمی مقصور گشته در حوضه درس افادت نثار افاضت آثار جناب حکمت‌مآب مولاناالحکیم‌المتین‌الکامل قـدوه اطباءِالاواخـر والاوائـل ، بقـراطالـوقت افـلاطـون‌الزمـان مسیح‌العـصر به عنایت‌الله‌المستعان ، مولانا مخدومنا **قطب‌الملة والدین محمدبن آدم** ادام‌الله ظلهٔ علی‌المفارق الامم ؛ آنکه :

بـرده در اکتساب جمله فنـون   سبـق از بـوعلـی و افـلاتون

بوسیله قرابت سببی[3]که الحق این‌فقیر به‌نیل مضاهرت‌وشرافت[4] امتیاز یافته بود دراکتساب مبادی این علوم جزئیه یدبیضا نموده و بعداز تنسیر فراغ از تمهید مقدمات وتکمیل نسخ وکتب آن ازمطولات ومختصرات خاطرکسیر برترتیب نسخه جامع درعلم تشریح به‌عبارت فارسی‌که فایده آن خاص‌وعام را شامل و متناول است متوجه ومتعلق‌گشت تاوسیله اشاعت آثار این علم شریف گردد و چون بفیض شامل

---

۱ ــ ن . تجلی تحلی !   ۲ ــ ن . عیتین !
۳ ــ ن . سهی ؟   ۴ ــ ن . اشرف !

حکیم کامل که دهنده مرادات وبخشنده سعادات است به‌حد اتمام‌ودرجه اختتام رسید ازره جرأت وگستاخی بدستیاری عرض آن در عتبه شهریاری خودرا مذکور خاطر اشرف نواب کامیاب گردانید .

***

مقدمه بر دیوان صفائی
[محمدبن زین‌العابدین اوزگندی]

پاکا ، متکلمی که دیباچه دیوان خدمت وامکان را ازنظم همایون کاف بانون حسن مطلع ارزانی داشت واوراق دواوین اتحاد وتکوین را بـه‌شِعار اشعار ظهور و اظهار نگاشت . وبیت‌القصیده این داستان بـدیع آنکه در آغـاز ابراز مکنونات از عالم‌یقین شمع ظهور ازپرتو نورسخن فروغ یافته ودرانجام اتمام سلسله موجودات که نـیّر سعود ازافق متین سخن برمناظر ضمایر وسرایر ایام تافته .

شعر

اشیاءنخست برسخن‌شد مکشوف　　　وآخرسرآنهم به‌سخن‌شد مکفوف

نوری که به‌هست ونیست یکسان‌تابد　　　دیدیم و ندیدیم به‌جـز نو رحروف

ولهذا، مختار دیوان رسالت‌وشاه بیت داستان جلالت راکه بیان مقاصدمدح وثنایش بیرون است ازحـیّز ممکنات اوهام وعقول وبند ترجیعات تعظیم وتکریم او ازاحباب جلال ربوبیت یاایهاالرسول بفضیلت اوتیت جوامع‌الکلم اختصاص‌بخشیده وقوام دین مبین واتمام به‌بینه لانبی بعدی به‌کلام معجز نظام خودکه تخلص‌منقبتش فرمود . اِن کنتم فـی ریب مـمّا نزلنا علی عبدنـا فأتو بسورة من مثله ، تواند بود

سرانجام گردانیده علیه و آله‌العظام شرایف‌الصلوة والسلام ، بعداز تذکر این معانی نموده می‌شود که: سخنی راکه فضیلت‌آن‌به‌نزدیك سخن‌شناس‌بی‌شبهه التباس نموده شد درمیزان استحسان واستهلال تفاوت تمام وتمایز بیرون ازحصر وضبط افهام‌است واز اقسام‌کلام آنچه به‌حلیه لطافت براین‌وجه متجلّی می‌گردد که از طریق مدارك حسی‌بذوق سلیم وطبع مستقیم درمی‌توان یافت قسم شعر است‌که طباع اعتدال‌آیین را به‌کثرت سماع آن مزید انس والفت می‌باشد .

مصرع : طبع موزون راکلام پاك موزون درخوراست .

پس نـاظم این مقدمات سخن آرائی ، **محمدبن زین‌العابدین‌الحسینی الاز غندی المتخلص به‌صفائی** زین‌الله مرآت ضمیره‌الصافیـه به‌ارتسام صورالکمالات‌ـ الوافیه ، درخلال احوال فراغت وانصرافی‌که از تعلق دنیویات می‌داشت ، قـریحه خاطر فاتر جهت تشحیذ خاطر متوجه اشعار گوهرنثارکرده احیانا بعضی‌از آن بقصد ضبط برلوح ثبت می‌نگاشت و از اوایـل آثـار شباب تامجاری اوضاع‌کهولت آنچه حَسب سوانح وقت‌پرتو التفاتی برساحت تحریرآن یافت درسلك جمع‌وترتیب‌انتظام نیافت تادراین‌ولا به‌پروانه اشارت عزیزان ، داعیه جـمع آن متفرقات انبعاث یافته ترتیبی‌که درذیل‌این سطورمذکور خواهدگشت رقم امتثال برناصیه اشتکال آن‌کشید، رجاءواثق و وثوق صادق‌که هرچند این عروس از زیور تکلّـّفاف معهود عاری است ازشرف قبول خاطر ونظر یمن‌الرضا محروم نماند .

یادباد آنکه به‌اصلاح شما می‌شدراست نظم هرگوهر ناسفته‌که حافظ رابود.

***

مقدمه بر دیوان ضیائی

موزون‌ترین‌کلامی‌که غزل‌سرایان انجمن شـوق ومودّت بـه‌ادای فحوای آن

زبان بیان‌گشایند ومطبوع‌ترین خبر خیر انجامی که قافیه سنجان چمن اخلاص و ارادت‌بالقای موادآن مجالس زمان آرایند، مناسب مدایح ومناقب علیه‌اعلیحضرت مملکت پناه فصاحت دستگاه خسرو انجم کمالات صوری و معنوی شمع انجمن سعادات دینی ودنیوی تواند بودکه نظم سلسله سخن ازمطلع تامقطع آراسته صنایع وبدایع ذوق سلیم وطبع مستقیم برشرف عظمت و جلال میدان سخن آرایان دین و دولت درمقام مقاوله سحر آثار وفرمان اوبیك هنگ و میزان ، و عروضیان مصالح ملك وملت درمعرض معارضه معجز اطوار او بیك سنگ وعیار وجمله ازهار و ریاحین ریاض وبساتین سخن‌وری در معرض حصانت او ازجمله ملك دانشوری و جملةالملك دانش‌آیین مختصر سبزه براطراف گلشن فصاحت‌گستری ، دردیوان‌احسان وامتنان‌ملك منّان پرتوتخلص اختصاص‌برجانب همایون‌اسم اوتافته وزواهرجواهر مفاخر ومآثر به‌سرانگشت هنرپرور او نظام وانتظام تمام یافته .

مطلع خورشید دانش‌کاز بلندی محل　　درهمه روی‌زمین اورا نمی‌بینم‌بدل
هرکه‌را درشعرحالی‌دفتری یا نسخه‌ایست　　جمله ازدیوان اویابند دستورالعمل

الامیرالکبیر العارف‌الکاشف ، سلطان‌الامراء الملك و ملیك امراءالدوله نظام‌الشریعه والطریقه والحقیقه . **ابوالفضل امیرعلیشر** خلدالله ظله‌العالی علی مفارق‌الحاضرین والغائبین الی یوم‌الدین بناء علی‌ذلك **بنده‌غریب‌بینوائی‌متخلص به‌ضیائی** برحسب اقتضای‌کمالات وعلو درجات ، من‌خود کی‌ام وزمن که گوید ؟ برمقتضای فحوای سخن قدماکه در رشته کشند باجواهر شبه را ، این ذره به‌طفیل افاضل هردیار مجال زمین‌بوس می‌یافت وبوسیله التفات گرانمایه آن حضرت شعر شکسته‌بسته‌که برحسب مساعدت‌وقت اتفاق افتادی، عندانتهازالفرصه[1] می‌گذرانیده وچون‌آن حضرت رفیع منزلت‌پرتو التفات برساحت‌اصغاتحفه‌الفقیر حقیرمی‌انداختند ومشام ذوق این‌ذلیل قلیل‌البضاعه‌را به‌روایح التفات‌ونوازش معطر ومعزز می‌ساختند

---

۱ ــ ن . عهد اتهارالعرصه؟

برحسب اشارت ملهم غیب تمامت آن ابیات متفرقه در صورت وحدت اجتماعی بوروق‌بیاض مثبت[1] می‌گرداند تابه‌تقریب‌جامعیت آن دگرباره بنظر اشرف رساند رجاءِواثق و وثوق صادق‌که به‌شرف قبول موصول‌گردد .

***

مقدمه بر رساله معما

پاکا خداوندی که چون درمطلع محبت‌نامه ان اعرَف[2] ،کسوت معما در حقیقت اسما می‌پوشید ، خرد خرده‌بین را به‌فتح ابواب رمز وایما و حل مشکلات تعمیه واخفا موشح ومشحون‌گردانید .

معمائی است عالم‌کانچه خواهی　　　در او پیداست اسماءِ الهی

توالت[3] آلائه وتقدست اسمائه وحبیب رسالت‌پناه قل‌ان‌کنتم تحبون‌الله رابی تطرق احتیاج به‌تعلیم حروت تهجی درمکتب خانه عَلّم بالقلم دانشور معماگشایان عزیزالوجود نظم سلسله ممکنات فرمود .

[4] نگارمن‌که به‌مکتب نه‌رفت وخط نه‌نوشت　　　به‌غمزه مسأله‌آموز صدمدرس شد

علیه وآله‌العظام شرایف‌التحیه والسلام ، وبعد چنین‌گوید ، ناظم این ابیات لطایف انتما وراقم این معمیات وموشحات برترتیب حروف هجاکه چون طبع‌لطیف جوانان ظریف منشرح‌الصدر مشتبه‌البدر زمان را بواسطه عنوان اوقات خجسته ورود به‌فن شعر ومعما انس والفتی زیاده ازحد احاطه واحصا روی نموده خدمت

---

۱ ــ ن . می‌گردانید　　۲ ــ ن . اعراف ؟! آنچه در متن آمده اشاره است به‌حدیث کنت‌کنزاً مخفیا .　　۳ ــ ن . توالت　　۴ ــ از خواجه‌حافظ

خواجه‌زاده جوان بخت برخوردار نور حدقه اهل دانش ونور حدیقه اصحاب بینش خورشید آسمان صباحت وجمال ، آفتاب سپهر ملاحت و کمال ، گل باغ لطافت وخوشبوئی ، سروچمن نجابت وخوبروئی .

شیرین لبی شکر دهنی سرو قامتی   کوته کنم حدیث بـه‌خوبی قیامتی

خواجه عمادالدوله و الدین عرش‌الله ، یسره لما یحبه ویرضاه که الـحق مرتبه صورت و معنی او به‌مثابه‌ای خوشاینده ونیکوست کـه به‌حکم الاسماء تنزل من‌السماء ، طبقات سپهربرین فرش بارگاه حشمت آیین اوست .

بلبل عـرشند سخن پـروران   بـاز چه‌ماننـد بـدین دیگـران

چه ، باوجود حداثت سن ومبادی‌شباب ، ضمیرمنیرش را در ادراك لطایف و دقایق حظّ کامـل ونصیب شامل بود واکثر اوقات خجسته ساعـات ، در دبیرستان « عَلَّمَ القران[1] » به‌تامل وتعقل صنایع‌ازهرنوع که‌توان صرف می‌نمود وبنده‌فرومانده بردرمانده ، صبح وشام برسرراه مقام می‌ساخت وزمره این بیت را حسب‌الحال خود می‌شناخت که :

آنکه سرتا پا بلای جان ناشاد من است   چون‌برون آیدزمکتب‌سروآزاد من‌است

تا دراین‌وقت یوسیله این مناسبت خیر انجام موافق مقـتضای مقـام از کلك بسته‌این فقیر حقیر حیران‌که خاك‌نشین دارالشعراء تلمیذالرحمان[2] بیتی چندفراخور احوال آن سعادتمند تألیف یافت بروضع وترتیب حروف تهجی بـه‌ازاء هرحرف از آن سه‌بیت مناسب‌که اول هرمصراع نخست چون آخر مصراع ثانی به‌ذکرآن‌حروف مزین بود واول وآخر هردو مصراع مطلع باهم موافق نمود برطبق مطلع فیض آثار از واردات حضرت شیخ‌الاسلامی قطب‌الانامی **ابونصر احمدالجامی** قدس‌الله سره که‌فقیر بی‌بضاعت به‌تتبع آن درمقام آزمایش وامتحان مـی‌داشتند وآن مطلع انوار ولایت این‌است .

---

۱ ــ آیه قرآن . سوره علق   ۲ ــ ن . تلامیذالرحمن

ای ذکر تو دردل و زبان‌ها   افتاده چو روح در روان‌ها

وسه‌گانه اولی ابیات مرتب به‌ایراد معمای خاص‌باسم‌خواجه‌زاده بدیع‌الشأن ودرباقی آن هردو قسم باسم یکی‌از هم‌نشینان خواجه‌زاده مشارالیه درمکتب بهشت نشان .

***

مقدمه بر رساله حمامه‌نامه
مولانا منصور مصور

بعداز تیمن به‌ذکر خداوندی‌که کبوتر دل عشقبازان شکسته بال‌را صیددام و دانه سبزخطان عودی حال‌گردانید ومرغان بلند پرواز را در هوای استیفای خطوط به‌دستیاری‌زاغ‌چشمان سفیدرخسار ملیح‌درصیدگاه صاحب‌نظران سطوح اقبال‌کشید، نموده می‌شودکه چون از اصناف طیورکه در مرغزار آفاق به‌پروبال اهتزاز پرواز می‌کنند افراد نوع آدمی‌را انتظار به‌لعب‌کبوتر میل ورغبت بیشتر است وهرآینه‌این صورت نتیجه دعای خیرالانبیاء صلوات‌الله علیهم اجمعین تواند بود . چنانکه در متون تواریخ معتبر مذکور است که درکشتی نوح نبی‌علیه‌السلام بروفق فرمان از انواع سباع وبهایم وطیور دوزوج درآورده بودند بعد از مدت شش‌ماه که بروز[1] عاشوراکشتی برسرکوه جودی قرارگرفت وزمین را فرمان شدکه خاصیت یبوست[2] خودرا بعمل درآورد چون حضرت‌نوح ازکشتی بیرون آمد زاغ‌را فرمودکه برزمین نشیند ومعلوم‌کندکه‌خشک شد یاهنوز آب‌داردزاغ رفت‌و به‌جیفه‌مشغول‌شد نوح‌براو

---

۱ ــ ن . روزبروز   ۲ ــ ن . پیوست

دعای بدکردکه همیشه روزی تو ازمردار باد ، پس کبوتر را فرستاد ، چون نزدیك زمین رسید وپای به‌آب اندرنهاد پرهای پای او از تلخی آب بریخت وآن مقدار از پایش‌که آب عذاب بدان رسیده بود سرخ و خون‌آلود شد . چون پیش نـوح آمد و صورت حال بازگفت نوح اورا دعای خیرکردکه حق‌تعالی تورا دردل خلق شیرین گرداند وآن خود بغایت مشهور است‌که چون حضرت رسالت پناه خاتم‌انبیا صلی‌الله علیه وسلم عزم هجرت فرمود مشرکان درپی درآمدند . آن حضرت پناه به‌غاربرد، فی‌الحال‌کبوتری بردرغار بیضه نهاده بربالای آن نشست تاکفار ازمشاهده آن حال گمان برندکه درغارکس نیست ودرگذرند و حضرت رسول علیه‌السلام دست مبارك خود برپروبال اوکشیدند واورا دعای خیر وبرکت فرمودند که حق سبحانه تورا در دل مردم عزیز و گرامی دارد ،وآن‌که اهل شرع‌را ازپرانیدن‌آن منع‌کرده‌اند به‌سبب آن‌است‌که جوانان شوخ ومردم فضول بربـام‌های بلند برحرم‌های مسلمانان مشرف تواند بود وبی‌باکانه برآن برآیند وسنگ وکلوخ درکاشانه وخانه همسایه وهم‌خانه اندازند وچون جامع این صُور **منصور مصور** عفی‌الله عنه، به‌مرور روزگار به‌سبب ممارست وتجربه بسیار وقوف تمام برخصوصیات حالات اصناف کـبوتران وفرق و تمیز میان اقسام‌ونیك‌وبد آن دست داده‌بود ، دوستان وهم‌صحبتان موافق به‌مبالغه استدعا می‌نمودندکه این فقیر درآن‌باب رساله‌ای مشتمل برخواص وآثارآن نویسدتا جماعت زنده‌دلان راکه جهت تفریح خاطر بدان‌کار رغبت نمایند به‌آسانی بر حقیقت آن اطلاع یابند وایشان را زیاده احتیاجی به‌تجربه روزگار نـه‌باشد والله علی تیسیر ذالك‌القدیر وکتابت رساله به‌اتمام رسید وآن‌را **حمامه نامه** نام نهاد .

از این گفـته سیه شد نامه‌ام آه　　　　از این گفتارها استغفرالله

مقدمه بر مجموعه شعر حسین الحسینی

الهی ، به‌حرمت جمعی که پیدا وپوشیده دربزم ارادت ازجام عیش و عشرت می عشق ومحبت تو نوشیده‌اندکه ازبزمگاه معاشرت آن‌کامکاران خاص جرعه‌ی دُردی دردی بکام خامکاران به‌اخلاص رسانی .

یارب ز می محبتم جامی بخش وزساغر دولتم سرانجامی بخش

وبه‌برکت حبیب خود صلی‌الله علیه وآله و احبابه ، علم ذوق و حضور این محروم مهجور را ازحضیض هستی وخودی به‌اوج بی‌خودی ونیستی‌کشیده منصوب وسربلندگردانی.

یارب که به بزم بی خودی بارم ده باشد که شود زبی‌خودی کارم‌به

غرض ازعرض این ضراعت آنکه ، در این وقت خجسته ورود ، بنده‌جانی **حسین‌الحسینی** مطلعی چند از اشعار دل‌پذیر سخنوران عدیم‌النظیرکه الحق هریك ازآن مناسب مقتضای حال ارباب خبرت وکمال تواند بود و مشتمل براظهار آثار تجرع ودوست‌کامی درسلك ترتیب‌کشیده به‌نظر سرخوشان رحیق طریق می‌رساند .

هربیت چو خانه‌ای وهرحرف در او ظرفی است پراز شراب خم‌خانه‌عشق

امیدآنکه مأنوس طبیعت ومألوف قریحت آن‌یگانه خسروان زمانه‌گردد

با پیر مغان دوش زبس حیرانی گفتم رمزی زمی بگو ، پنهانی
گفتا ، بود آن حقیقتی وجدانی ای جان پدر تانه‌چشی کی دانی

ستایش‌نامه سلطان ابوسعید کورکان

* * *

ای نامهٔ ستایش تو ختم هرکلام — درآیت جمال توشد دور مه‌تمام

هرآیتی‌زمصحف روی‌تومعجزی — هرنکته‌ای‌زلفظ تووحی ملك‌پیام

مه‌خوانده‌ازحمایل گردون‌بسی‌دعا — تاگرد بارگاه تو دوری‌کند تمام

ای قادر قدیم وای حکیم واجب‌التقدیم کـه قدرت قاهره و حکمت باهره تو در دورمسدس این‌طاق مقوّس زرنگاری ورواق مقرنس زنگاری بـه‌ختم انجامید که سبحانك‌ما خلـقت هذا باطلا ، وآیـات بیّنات مصحف جـلال و جمال توبرصفحات صحایف دورایام ولیالی بـه‌اتمام رسیده‌که ان فی‌ذلك الآیات‌لقوم یعقلون ، همواره برکات سعادت اختتام ذلك‌الکتاب لاریب فیه تلاوت‌کلام انه لقرآن کریم فی کتاب مکنون‌که حافظ‌کلام قدیم وقاریان صحف‌ولقد آتیناك سبعاً من‌المثانی به‌ادای‌صدایی که راست چون نوای عشاق ازحجازبه‌عراق آید بی‌شعبه‌ای به‌مخالف درمقام‌رهاوی به‌مسامع اهالی این جامع رسانیدند نثار روضه بزرگواری‌گردان‌که اتمام دورنبوت بکلام معجز نظام او سرانجام شدکه لانبی بعدی وخـاتم ختم رسالت انگشت فضیلت اورا به‌اشارت شق‌قمر سزاوار ودرخور آمد ولکن رسول‌الله خاتم‌النبین .

ماه شکافی به‌سخن مو شکاف — دعوی ختمش سخن حق نه لاف

احمدمرسل که‌خردخاك‌اوست — هردو جهان بسته بفتراك اوست

علیه وآله من‌الصلوات الزاکیات اتم‌ها و اکملها و مـن‌التحیات المبارکات اعملها واشملها وچون ختم‌کلام درین‌مقام جزبدعای دوام دولت پادشاه اسلام لایق‌و

موافق نیفتد خداوندا ، شش‌جهت هفت اقلیم ربع مسکون را درکنف ظل همای چتر ...؟ همایون خسرو جهانگیر عالم‌پناه مظهر سرّ السلطان ظل‌الله

شاهنشهی که خطبه وسکه بنام‌او — ازنیل مصرتالب‌دریای چین‌کنند
وآنهاکه‌چرخ‌بوسه دهدآستانشان — ازنام‌ونعت او علم آستین کنند

سلطان سلاطین دورزمان **معزالسلطنه والدنیا والدین ابوسعید کورکان مکنه‌الله** فی‌الادوار مادارالفلك‌الدوار ، ازغایت امن و امان هم‌عنان ریاض جنان رگردان وظل‌ظلیل وعاطفت بی‌بدیل اورا تا انقراض عالم واختتام دور بنی‌آدم‌پاینده وباقی‌دار .

ای ذات تو از صفات ما پاك — کنه تو برون ز حداد راك
هم ازتو منیر شمع انجم — هم ازتو بلند قصر افلاك
در صیدگه دل آورانت — ارواح قدس شکار فتراك
آدم بتو شد مکرم ، ارنه — پید است مقام ذره خاك
پرورده ابر رحمت توست — هم‌چون‌گل ولاله خاروخاشاك

***

طغرای سلطنت و پادشاهی معزالدین سلطان ابوسعیدکورکان

پاکا ، خداوندی‌که منشور مبرور طغرای بی‌منتهای‌تو برفحوای قصورانتمای لاحصی ثناء علیك مقصود ومحصور است وطغرای سعادت‌فرای منشور سپاس واجب الاداء تو جز اعتراف به‌عجز و قصور مؤدای[1] ، انت‌کما اثنیت علی نفسك از صوب

۱ ـ ن . موادی !

ثواب دور فسبحانك ثم سبحانك میامن آیات بابرکات کلام مجید آسمانی و تنزیل حمید فرقانی که حافظان منزل انانحن انزلناالذکر وانا له الحافظون مخلد او قاریان صحف و لقد آتیناك سبعا من المثانی والقران العظیم دراین ساعت میمون وزمان همایون به ادای ملایم به سمع جمع رسانیدند . به امداد صلوات مطهرات واعداد تحیات مقدسات که صدر صحیفه آن به طغرای ان الله وملائکته یصلّون علی النبی مزین ومحلی باشد نثار درگاه وایثار بارگاه حضرت پادشاهی گردان که علم دولت آدم ومن دونه تحت لوای... برسمك سماك افراخته و سایه رفعت بعثت الی الاسود والاحمر بر مفارق شش جهت هفت اقلیم انداخته ،کوس سلطنت جهانگیرش که کنگره عالیه ورفعناك ذکرك می زنند آوازه کنت نبیا وآدم بین الماء والطین ازحضیض خاك بذروه افلاك رسانیده و بیدق[1] انا نبی السیف از فرق طارم اعلی گذرانیده .

محمد نور چشم اهل بینش   گل بستا نسرای آفرینش
شهنشاه سریر قاب قوسین   امام انبیا سلطان کونین
سوار عرصه میدان تحقیق   که برداز هردوعالم گوی توفیق

صلوات الله وسلامه علیه وآله الطیبین الطاهرین وارکان دین ودولت و بنیان ملك وملت را بصفت عدل آراسته ونصفت احسان و مرحمت حضرت خاقان صاحب قران پادشاه زمین وزمان مالك رقاب جبابره عرب واکابره عجم فرمانفرمای صنادید طبقات امم سلیمان سریردین پروری، نوشیروان بارگاه دادگستری،السلطان بن السلطان **معزالسلطنه والدنیا والدین سلطان ابوسعید کورکان** لازالت اطناب سیام دولته باوتادالخلود مسدوده وظلال رأفته و احسانه علی مفارقه الخلایق مبسوطه ممدوده قوت واستحکام وقوام و آرام بخش واین خلعت منقبت خلافت و پادشاهی رابطراز دوام ومدت نامتناهی معلی ومحلی گردان .

---

۱ ــ ن . بیرق

مقدمه بر معمیات مولانا غیاث‌الدین عبدالله

پاکا ، خداوندی‌که چون مطلع محبت‌نامه خاصیت انا اعرف کسوت معما در حقیقت اسامی پوشیده نظر مشکل‌گشای خرد خرده‌بین را مفتاح ابواب تعمیه وایما گردانید، توالت[1] آلاوه وتبارکت اسماوه‌وحبیب[2] نامورقل‌ان‌کنتم تحبون‌الله‌فاتبعون

محمد امینی که هرچیز هست　　به آرایش نام او نقش بست

در کشاکش معمیات نظم سلسله وجود پیشوای معما گشایان صاحب خبرت فرمود .

ماه شکافی به‌سخن مو شکاف　　دعوی‌ختمش‌سخن حق،نه‌لاف

علیه وآله‌العظام اسماءالحسنی والکشف عن‌العار صفاته‌العلی که چون طباع اعتدال آیین‌را ازبرای انشراح صدر وانبساط خاطر به‌فن معما ولغزمزید انس والفت حاصل است خدمت صدرزاده نامدار جوان‌بخت برخوردار ، دولتمند سعادت یار ، اثر لطف پروردگار ،

شعر

فضایل شعاری که‌فکر دقیقش　　دراسرار عرفان‌کند موشکافی

زوهم‌وگمان‌هرغباری که‌خیزد　　بودمشرب‌عذبش‌ازجمله‌صافی

الشیخ غیاث‌الدولة والدین عبدالله یسره‌الله لمایحبه ویـرضاه که با وجود حداثت سن وعنفوان شباب ضمیرش‌را درادراك لطایف ودقایق‌آن حظ کامل ونصیب

---

۱ ــ ن . نوالت　　۲ ــ ن . جیب

شامل است ، معظم اوقات خجسته ساعات به‌تأمل وتعقـل بدایع صنایع تنوعات آن صرف فرموده تادراین وقت برحسب اشارت اوچندی ازمعمیات‌رنگین به‌اسم‌همایون رسم محمد امین که پیوسته دراثنای مجالس عالیه وعلانیه نصب‌العین ضمیر و نقش نگین خاطر خطیر اوست سمت اتمام گرفته و صورت انتظام پذیرفته ، به میزان طبع سلیم ومعیار ذهن مستقیم او سنجیده می‌شود .

***

مقدمه بر رساله‌ای
مشتمل بر رباعیات و مثنو یات

پاکا ، متکلمی که دیباچه دیوان دانش‌را ازنظـم رباعیات بـدیع حسن مطلع ارزانی داشته اوراق دواوین دایره خودرا به‌شعار اشعار آثـار مترنم نغمات دل‌پذیر بلازیاده ونقصان نگاشته .

بعده به‌مقام عرض میرساند ،گوینده این **نقش** دلنوازکـه دراین‌بیست‌ونه، **دو** بیتی شگرف‌عذب‌البیان‌آنهارا برترتیب حروف‌تهجی که‌اول‌وآخرهریك ازآن‌رباعیات خاص مشتمل است برحـرف مخصـوص در سلك نظم شرف انتظام یافته و چندبیت غم‌زدای عمرفزای ازقبیل مثنویـات مطبوع به‌آهنگ اداء دقـایق ولطایف قـانون موسیقی که شعبه‌ایست ازاصول‌حکمت ریاضی چنانکه‌آوازه هرنغمه‌اش درحال آویزه گوش زهره‌زهرا شده

نقلنا عن بعض‌العرفا ، انه فی‌کل نغمه من نغمات‌الموسیقیه سرٌ من‌اسرارالهیه لایعرفها الاخواص الاولیا شرف ترتیب پذیرفت وبه‌امیدواری آنکه چون درسراپرده موانست شاهزاده جهانیان سلطانِ ظفر قرینِ صاحبقران .

مطلع خورشید فضل آن‌کاز بلندی محل   در همه روی زمین اورا نمی‌بینم بدل

دردوبیتی فرد و اندر قطعه معدوم‌المثال   درمعما نامی و در مثنوی ضرب‌المثل

که الحق عذوبت نظم فرخنده فرجام این رباعی معجز نظام‌که نتایج طبع وقاد اوست شاهد عدل می‌تواندبود برکمال فصاحت‌وبلاغت آن سلطان عاقبت‌محمود وهو هذا .

یارب دل‌من زعشق پرخون بادا   وزگریه‌کنار من‌چو جیحون بادا
گرسرکشم ازعشق تویارب نامم   از دفتر اهل عشق بیرون بادا

مثل **عشاق بینوا** برقصد مقام **حجاز** . در اهتزاز آمده به‌حکم آنکه الغناء غذاءالروح ازدایره اعتبار بیرون نیفتد وبرقانون افاضت انوار دوار سبب تشحیذ خاطر عاطر وتیقظ ضمیرمنیرگردد حق سبحانه به‌مقتضای فحوای ان‌الله یامر بالعدل والاحسان توفیق اضافت خیرات وحسنات رفیق طریق حضرت سلطان و سلطان‌زاده جهان و جهانیان‌گرداناد وبه‌حرمت نبی‌الامی وآله الامجادالایجاد .

***

آنچه برظهر کتابها و کتابه‌ها نوشته‌است

۱ ـ ای صانع جهان‌آفرین وای مبدع فاطرالسموات والارضین . چون طاق این رواق بهشت‌که نقش کتابه آن بقلم انا زینّاالسماءالدنیا رقم ابداع و تکوین یافته ، عزت ایوان زرنگارگنبد[۱] مقرنس فلك دوّارگردانیده مناظر بدیعش را در کنف ظلّ‌رفیع ربانی مبانی جهانبانی‌صاعد مصاعدخلافت وکشورستانی ، صاحبقران نصرت قرین ، فرمانفرمای خسرونشان مسندنشین ، جهان‌آراء**معزالسلطنه و الدین « سلطان » حسین بهادرخان** مکنّه‌الله فی‌الادوار مادارالفلك الدّوار ، که لوای دولت و جهانگیری ازشرفات عالیه قصر سماك‌گذرانیده وآوازه عدالت ودادگستری

---

۱ ـ ن . کنند !

از حضیض خاك به‌ذروه افلاك رسانیده ازغایت فضیلت وشرف هم‌عنان ریاض جنان وتا انقراض روزگار باحشمت ابهّت صدر جلالش روزبار ندای نیـادون من مکان بعید به‌مسامع ملوك رفیع‌المقدار ارسال آنك مجیب‌الدعوات ومفیض‌الخیرات .

☆☆☆

۲ ـ سبحان‌الله خالقی که به‌مقتضای حکمت بـالغه‌ی او به‌حدّ اتمام رسید و به‌درجه اختتام انجامید ازاعلاء معالم علمای دین مبین کـه مشرقیان معـارج رفعت آیات‌والذین اوتوالعلم درجات وصدرنشینان مجالس خجسته مآل لیس‌لسلطان‌العلم زوال‌اند وشرح دقایق معرفت نامتناهی الهی ازغایت غموض جز در حواشی مجالس مدارس افاده وتعلیم ایشان به‌هیچ حال تیسیرپذیر نگردد و در مجـاری ایام دولت سلطان اسلام ظل‌الله علی کافه‌الانام عامر شرایف‌البقاع فی‌الافاق بانی مبانی‌الاتبقاع علی‌الاطلاق مـؤسس اساس‌المملکة بـالعدل و الاحسان معزالسلطنه والدنیـا والدین ابوالغازی **سلطان‌حسین بهادرخان** خلدالله ظله‌العالی فی‌رفع بناءالملة و اعلاء شأن ذویها تا ازاسم ِعلم علم نصب عـلی‌التمیز والتـعظیم منصوب داشتـه و لوای اعتلا برسقف مرفوع مدرسه‌انی اعلم مالاتعلمون مبـِینا علی‌الفتح‌برافراشته‌طبقه‌رفیع‌الشأن ایشان برطبق‌مؤدای[1] هل یستوی‌الذین یعلمون والذین لایعلمون از سایر اکابر وعظما ممتاز ومستغنی‌گرداند وبرکات‌مثوبات[2] آن بروزگـار دولت روزافزون عـاید گردد والله ذوفضل علی‌العالمین .

☆☆☆

۳ ـ سبحان خالقی‌که برمقتضای حکمت‌او واقفان اسرارآفرینش‌که مهندسان دانشور روشن روان‌اند وبه‌هدایت عقل راهنمای که پیرخانقاه دل است طـرح انواع بقاع خیرکه بقصد قربت حق عمت نعماوه ازقبیل‌صدقات جاریه است به‌قلم خلوص نیـّت برلوح اعتناکشیده به‌اهتمام تمام باتمام می‌رسانندکه تقدمـّوا لانفسکم مـن‌خیر چنانکه درظل دولت سلطان جوان‌بخت جهانیان بانی مبانی عدل واحسان عامر بقاع لازم‌الانتفاع موسس قواعد انشاء وابداع .

کاین چرخ‌کبودکهنه دلقی است　　　در گـردن پیـر خـانقـاهـش

---

۱ ـ ن . مواردی　　۲ ـ ن . فتوبات !

معزالسلطنه والدین‌ابوالغازی **سلطان حسین بهادرخان** خلدالله‌زمانهٗ فی‌تمهید بساط‌الفضل والامتنان امتیاز بنـای این خانقاه مـباهی به‌صفت و انّ تعدد نعمةالله لاتحصوها‌که اشاعت خیرالکافه خلایق‌را شامل است وافاضه احسانش به‌عامه‌طوایف واصل براحسن وجوه‌به‌اتمام پیوست، نمودار خانقاه طارم فیروزه فـام درغایت زیب وبهاء، والله یبسط‌الرزق لمن‌یشاء، وچون‌دردعوات سرای‌عرض اکبربرسرخوان سعادت وجودغذای‌جزای‌هرکس‌ازطبقات انام‌جزکاسه‌لیس‌للانسان‌الاماسعی نخواهد بودفطوبی ثم طوبی لاصحاب‌التوفیق انّه خیر موفق معین و قدّفاز بذلك **عبده‌المعتصم بالله علیشیر** جعله‌الله علی سیرعباده‌المخلصین .

☆☆☆

۴ ـ مجموع اظهار ازهار و ریاحین این ریـاض وبساتین کـه درنظر فطانت موزون طعبان ودانش آیین مجموعه مختارات دیوان فضایل وکمالات آمده مختصر سبزه‌ایست براطراف‌گلشن اختصاص نهال فرخنده فال‌بوستان نبوت و ولایت ،دوحه سعادت نغمه‌جویبار‌رسالت‌وهدایت‌مهبط‌تأییدات‌المیهمن الجلیل، **خواجه‌شهاب‌الحق والحقیقه والدین اسمعیل بلغه‌الله،** غایة یتمناه فی‌امور دینه ودنیاه‌که به‌هیچ‌سبیل ازمجامع انس‌ومجالس قدس او بیرون نه‌رود ومطلقاً پیشکش ونثار مرهون‌ومستعار نه‌گردد واگرکسی قدم دردایره ابطال این شرط نهاده ازامتثال حق انصراف نماید.

مرحبا ، ای انیس گنج حضور	جز دراین کنج نیست گنج‌سرور
قـبـلـه مـقبـلان کارآگـاه	عالمی را به‌جود پشت و پناه
چون‌دل‌وجان‌که‌جای جانان‌است	روشن ازمـهر ماه رویـان است
هست این طرفـه جای روحانـی	عشـق معمارش و خرد ، بانی
به‌سعادت دراوتو خوش به‌نشین	خانه را ، ده به‌عـزّ خود تزیین
گـو دعـای شهنشـه عـادل	شاه **سلطان‌حسین** دریـا دل
بـاد ، تـاهست مـنظر گردون	قصر قدر وی از زوال مصون
تختش افکنده از نشاط بساط	بخشش ایـزدی کشیده سماط
هـمه اسباب کامرانی راست	شده آباد هرچه دل میخواست

کلك صورت نگار لوح قدر　　طرحش افکنده از رسوم بدر
نقش آراسته ز بهجت و کام　　فرش افکنده از رخام و مرام
بهر نظاره منظر دلکش　　مجد دولت کتابه شرفش

☆☆☆

۵ ـ بنده‌مخلص **نظام‌الملك بن اسمعیل خوافی** القاضی یسرّه‌الله نظامه احواله بفردولت روزافزون صاحب دیوان ممالك است ودرمجلس همایون عالیحضرت ربع مسکون بشرف عرض کلیات مهمات وحل وعقد معظمات اشتغال ممتاز و سرافراز چون طبیعتش به‌زلال محبت و ولا ، سادات عظام که شرفا اهل بیت رسالت‌اند و علمای کرام که مسرعان مدارج آیات والذین اتوالعلم المقربون داخل‌اند، نشوونمای تمام یافته علی‌الدوام بقدر مساعدت وقت ومقتضای مقام درکفایت مهمات و نسق معاملات دنیوی ایشان وظیفه سعی مشکور مرتب گردانیده . مصرع: همه گوشیم تاچه فرماید .

آن‌زمره شریفه نیز درجمیع اوقات طریق تودد وتردد مسلوك داشته جوامع ضمیر به‌انتظام امور دینی این‌شکسته‌بال‌مصروف می‌دارند وهمگی همت‌برجمعیت‌مآل ورفاهیت آمال این فقیر پریشان احوال موقوف می‌شمارند والحق .

همت از آنجا که نظرها کند　　خوار مدارش که اثرها کند

وازجمله نسخ معتبر ورسایل‌نامور ازمختارات تصانیف اکابرماضی وتالیفات مستحسن سلف صالح درعلوم اسلامی که اشتغال به‌مقتضیات مضامین‌آن وسیله‌نجات صوری ومعنوی ومقدمه درجات دینی ودنیوی تواند بود و این ضعیف مستهام[1] را اضعاف آنچه تصور توان‌کرد بمطالعه ومذاکره امثال آن اوراق میل و شعف جبلی است ازروی صدق واخلاص مرقوم‌رقم اهتمام می‌گردانند[2] ،جزاهم‌الله تعالی‌عنأوعن جمیع‌المسلمین ، وچون فواید ومنافع بسیار از مجملات ومعضلات این مطولات و مختصرات به‌مجاری احوال این بی‌مقدار عاید می‌گشت مکنون ضمیر کسیر چنین

۱ ـ ن. ازاضعاف　　۲ ـ ن . می‌گردانید

بود که تمـام آن کتب و رسایل را درسلك نظم و ترتیب انتـظام داده از شوایب اضاعت حوادث روزگار مصون ومحروس گرداند و درقبـه عالی عالیحضرت ولایت منقبت شیخ‌الاسلام الاعظم الاکرم الاعلم‌مرشد طوایف‌المتکلمین من‌اکارم‌الامم‌سلطان جمهورالمبصرین والمحدثین ناظم مناظم‌الحق والیقین مهبط انوار اولئك‌المقربون مورد اسرار لاخوف علیهم ولاهم یحزنون .

شعر

شیخ تفاخرت الدنیا برتبته وانماالفوز فی‌العقبی لمن‌عرفه

الامام الهمام **ابوالولید**[1] **احمدبن‌ابی‌لولوء الشجاعی** روح‌الله تعالی روحه افاض علی‌العالمین فتوحه دردیه **آزادان** ازاعمال دارالملك **هرات** صینت عن‌تطرق الحوادث‌والافات‌که الحق‌قبله اهل‌طاعت است وفقیرنیازمند، خودرا ازجاروب‌کشان آن آستان می‌داند .

باشد که برآید از کرم روز حساب نـامم ز جـریـده مقـیمان درش

ابقاء له لوجه‌الله تعالی وطلبا لجزیل ثوابه‌مخزون ومقیدگرداند تاطبقات انام ازعلمای دین‌داروعرفای طاعت آثاروسایر صلحای انام وامنای خیر انجام‌که به‌رسم سکون واقامت یابطریق صدور ورود زیارت شرف‌حضور ارزانی دارند ازآثارفیوض بی‌دریغ آن بقدر مجال واندازه مساعدت حال محظوظ و بهره‌ور گرداند و برکات مثوبات آن بروزگار همگنان واصل و متواصل‌گردد .

☆☆☆

۶ ـ بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم والاعتصام به‌میامن اسمه‌العظیم ، منت بی‌صفت و سپاس بی‌قیاس حضرت حکیمی راکـه قانون جزاء دارالشفا رحمت او که ، وتنـّزل من‌القران ما هوشفاء ورحمه للمومنین روی نه‌نماید وترتیب ادویه واشربه درتداوی امراض واعراض ازطیب لطف اوکه اذا مرضت فهو یشفین سازگار وسودمند نیاید، جام جان‌سرمستان الست را به‌شراب عرفان وایقان مالامال می‌دارد تاهریك از ایشان

---

۱ ـ ن . ابولید

سرخوشان نعره ربارنی[1] یعنی کاسه دیگرم کرم فرما ، برمی‌آرد ، ودرود نامعدود و ستایش بی‌آلایش نثار حبیب حضرت‌الله وطبیب درگناه ،**ابوالقاسم محمدالمصطفی** آن مجمع مکارم وآن منبع صفا،که به‌جهت باده‌نوشان خم‌خانه توحیدگل مراد در بوستان بهجت ازنهال نقل‌نقل صحیح بشکفانیدوآل واصحاب‌وعترت واحباب او که به‌اشارات موجز متین وبیانات مبسوط مبین موضّح منهاج دین وکاشف اسرار یقین‌اند ، **بعده** برواقفان ازکلیات امور :

ازمی وحدت لبالب جامشان   در فضای قدس باد آرامشان

مخفی ومستور نباشدکه نوع انسان را که خلاصه امتزاج ارکان است ، هیچ مرتبتی افضل واکمل وهیچ منزلتی احسن واجمل ازتجلّی علوم و معارف و تصدی بفنون حقایق ولطایف نیست ، قال‌الله تعالی ، هل یستوی‌الذین لایعلمون ، خصوصاً علوم باصول طیبه واحکام شرعیه‌که صحت ابدان واعمال وسلامت اوضاع و احوال موقوف علیه قیام به‌مقتضیات احکام شرع آمده هر آینه اشتغال بفن طب اهم و اقدم باشد .

علم‌دین گرچه بهترین فن است   احتیاجش به‌صحت بدن‌است

بناء علی‌ذلك خدمت مولانای اعظم زبده فضلای العجم صاحب طبع‌السلیم والدین‌المستقیم دامت فضائله‌کما طابت شمائله‌که الحق بعنوان استعداد و اهلیت موصوف بود وبفوز ملایمت این فن شریف معروف به‌موافقت توفیق و مساعدت سعادت والله یهدی من‌یشاءالی صراط‌مستقیم از حدود گیلان‌که وطن مألوف ومسکن قدیم اوست باوجود استیلای‌لوازم حب‌الوطن من‌الایمان عنان‌عزیمت بصوب‌مملکت خراسان‌که قبله‌اقبال وکعبه امان وآمال ارباب حاجات وطلاب مقاصد مرادات‌است مصروف داشته مدت متمادی دردارالملك هرات صینت عن تطرق‌الافات ، به‌تحصیل مقدمات وتکمیل‌کتب ونسخ آن ازمطولات ومختصرات صرف نموده ازدرجه‌استفاده واحتیاج به‌مرتبه استفاده واستعلاج ترقی فرموده .

از کتب آنچه بود بر قانون   مرضی بوعلی و افلاتون

---

۱ ــ ن . ردنی ؟

دراین‌ولا مقضی[1] المرام ومکفی المهام عازم معاودت بمقام معهود خود بود، اورا اجازت داده شد اشاعت‌آثار این علم شریف وتداوی‌امراض[2] خالصاً لمرضاته‌الله تعالی ، جهت مستطاع به‌تقدیم رساند ودر تشخیص امراض وتحقیق حقیقت اعراض وملاحظه مناسبت اشربه واغذیه وتمیز میان انواع ادویه ورعایت انواع نفع و ضرر بقدرطاقت بشر سعی مشکور بظهور رساند وبعداز ترتیب مقدمات ترتّب نتیجه‌شفاو نجات ازفیض شامل حکیم‌کامل‌که دهنده مرادات وبخشنده سعادات دانسته این‌فقیز حقیر راکه درذمّه اوحق مباحثه ومذاکره ثابت دارد ، درزمان مظنه اجابت‌دعوات ازخاطر فرومگذارد والحمدلله اولاً وآخراًوباطناً وظاهراً .

شکرکه این‌نامه بعنوان‌رسید پیشتر از عمر به پایان رسید

☆☆☆

۷ ـ [3] منت بی‌[illegible]نت مهیمنی راکه به‌مساعدت توفیق او بـه غایت رسید و به‌نهایت انجامیـد . روش قلم تیزکام وجنبش خـامه بی‌آرام‌کاتب خاص بدایع در قطع منازل‌کتابت این نسخه جامع و مجموعه مشتمل بـرهریك از دواوین سه گانه غزلیات غرایب آثارکه بی‌شایبه تکلّف درخور آنست‌که به‌خامه زرنگار خورشید، اوراق روزگار نگارند واز نتایج طبع فیاض حضرت مخدوم مولانا و شیخناالعارف [illegible]المرحوم‌محرر قصبات‌السبق‌فی‌مضمارالحقایق. مظهر آیات‌الاعجاز فی‌اختراع انواع‌الدقاین ، نوّرالله قبره نورا ،که اگر مقدسان ملاءِ اعلی درکسوت انسان خودرا به‌مجلس حقایق پناهش رسانیدی ، دراطوار نقشبندی خـیال خیرالقاء سمع استفاده فضل وکمال صواب ندیدی .

بیت

همچو اوئی، سزد معـّرف او وین‌زمان‌درجهان‌چواوئی‌کو؟

وبعداز نقل این فصوص جواهر بلاغت چون تصحیح آن بقلم فیض بخش‌آن

---

۱ ـ ن . مقتضی !   ۲ ـ ن . مرض   ۳ ـ درباره این نامه درمقدمه مطالبی آورده‌ایم

یگانه زمان به‌چهار جزو اخیر رسید به‌پروانچه منه بداءِ والیه یعود[1] از دیوان عالی کل من‌علیها فان، واقعه ضروری بوقوع پیوسته شد دربقای ذات‌مقدس فنای‌محض، پس به‌تأیید الهی بقایای آن‌مقابله بنظر اهتمام راقم این حروف سرانجام اتمام‌یافت الا ان نورالحق تمت فضایله وعمت اقالیم‌الکمال فواضله .

عشاق هرکجا رقم‌کلك آن نگار یابندبروی‌ازمژه‌گوهرفشان‌کنند
هرکس‌گرفته‌نقشی‌ازآنجا بیادگار تعویذ جان وحرزدل ناتوان‌کنند

واناالفقیر **علیشیر** سیره[2]الله علی‌سیر عباآه‌المخلصین بمحمد و آله‌الطاهرین

☆☆☆

۸ ـ ازلطایف تقدیر ایزد تعالی، پرتو مهر توفیق ازآفاق حسن‌اتفاق به‌تافت تابه‌نیّت قبول قبله احفاد رسول فرع شجره نبوت وامامت واصل دوحه ولایت و کرامت امام وامامزاده خجسته **سید عبدالله بن موسی بن جعفر** علیه و آبائه الکرام‌التحیه والصلوة والسلام باتمام بنای رفعت انتظام‌کرامت استسعاد یافت ، در زمان خلافت بدیع‌الشأن حضرت سلطان‌الاعظم ظل‌الله فی‌العالم ، خلاصه کارخانه ابداع و تکوین صورت لطف و رحمت ارحم‌الراحمین ، بانی مبانی عدل و احسان معزالسلطنه و الدنیا و الدین ابوالغازی **سلطان حسین بهادرخان** خلدالله سبحانه فی‌مراضیه ملکه وسلطانه ،کمترین منتسبان صادق‌الاخلاص واثق‌الاختصاص عتبه خلافت‌وجهانبانی **شمس‌الدین المنشی‌السلطانی** رزقه‌الله تعالی‌بعداجابة دعوةالحق اَن یکون مرقده فی‌فناءِ روضه هذه الامام الوحید حتی صدقه فیه کلبهم باسط و زاعیه بالرضیه .

☆☆☆

۹ ـ اتمام عمارت این رباط حراست مناط‌که در ساحت ربع مسکون فضای عرصه هامون نظیرآن مأوای بوقلمون در نظر دیده وران نیامده ، درزمان دولت سلطان رفیع‌القدر بدیع‌الشأن بانی مبانی خیر واحسان عامر بقاع‌الانتفاع فی‌البلاد، هادم اساس‌الخلل و العناد ، من بین‌العباد ، مؤسس قواعدالسلطنه بالعدل والاحسان

---

۱ ـ ن . بدادالیه ۲ ـ ن . سیرالله

مرصّص بنیان‌الشریعه الشریفـه بمواهب‌الفـضل والامتنان **معزالسلطنه والدنیاو الدین ابوالغازی سلطان‌حسین بهادر خان** وفقه‌الله سبحانه لاحیاء مـراسم‌الخیرات والسعادات فیما ینهی ویأمر بتأیید مفیض‌الخیر و الجود بوقوع انجامید ، تاسعت[1] ساحتش را گـنجایش آسایش مسافران بـوادی نامرادی‌که درپیروی‌فرمان قل‌سیروا فی‌الارض دمی‌وقدمی‌زنندوبه‌رهنمائی یریدالله‌بکم الیسربه پای جاده طلب‌به‌پیمایند. تواند بود ، مشتمل برانواع حجرات مثنّی وثلث ورباع .

از دولتش این رباط فرخ — در ظاهر دار ملك افضـال
بر فیـض مواهب دمـادم — باغی است برش شمال آمال
فی شهو رسنه‌المبارك علی‌کل معشر

☆☆☆

۱۰ ـ اتفاق[2] اتمام عمارت خیر انجام‌که درکارخانه وجود عبارت است ازاین کاروان خجسته ورود مشتمل بربنای شصت‌ودو خانه معمور ازعلوی و سفلی مقرون به‌احداث دوتیمچه جدید درجوار آن مشتمل بروضع چهل‌وهشت خانه مبرم ازاعالی واسافل ودو دردکان معتبر متصل بکدیگر باطویله بطول وعرض که تمـامت آن در اعداد یکصدوده رفیع بنیاد است . درزمان دولت روزافزون اعلیحضرت پادشاه ربع مسکون بانی مبانی خیرات و حسنات عظیم‌الشأن **معزالسلطنه ابوالعازی سلطان حسین بهادر خان** خلدالله ایام خلافته ابقاءالله لوجه‌الا تـعالی و طلـبا بجزیل ثوابه وقفاً صحیحا صریحاً مـوبداً مخلداً علی‌الـروضـه المقدسه بـمطلع‌الانوار الربانیه و مظهرالاسرارالسبحانیه مرشدالحق‌والحقیقه والدین **خواجه ابوالولید احمدالمحدث** قدس سره المبین و جـعل مکانه فی اعلی عیلـین بسعی اقـل عباداالله الملك الـوافی **نظام‌الملك اسمعیل الخوافی** جزاه‌الله سبحانه خیرالجزا .

☆☆☆

۱۱ ـ ای‌مظهر جمال تومرآت کاینات — وی جنبش صفات‌تو ازمقتضای ذات
هرجاکه‌هست‌پرتوروی‌تو روشن‌است — گرکنج صومعه است‌وگردیرسومنات

---

۱ ـ ن . ماسعت — ۲ ـ ن . ایقاق !

بهترین سرآغازی که[1] درآینه‌داران روشن‌ضمیر تجلیات صفات نامتناهی‌الهی در مرآت صنعت کارخانه ستایش بی‌آلایش‌به مشاطکی الـفاظ و عبارات نقش پذیر گردانند . نام خجسته فرجام پادشاهی تواند بودکه ، نیـّر جهان‌افروز طلعت فطرتش تا ازمنظر وصورّکم فاحسن[2] صورکم تافته‌وروشندلان سعادت سماکه منشور پرنور و جعل‌الشمس ضیاً والقمر نوراً بنام نامی ایشان موشح ومحـلی است در سرابستان خدمت وسخرّ لکم‌الشمس والقمرازپای نه‌نشیند جل‌شأنـه وعظم سلطانه وردیف این امر شریف ودرود فرخنده ورود سروری را سزدکه سبزی چمن دولت سرخیلان‌ترك‌و تجرید عموماً وسرافرازی تشریف مسلمانان اهل‌البیت خصوصاً‌که نص قاطع‌انشاءالله آمنین محلقین رؤسکم درین سرای فانی ازسرایر رفعت شأن ایشان موی‌به‌موی نشان می‌دهد، ازآب روی‌گلاب رنگ وجویبار پاکیزه آثارهدایت وارشاد اوست،صلی‌الله علیه وآله و اصحابه اجمعین الی یـوم‌الدین هرآینه خـاطر سرافرازان عالم ظاهر و روشن است‌که در قسمت‌گاه نحن قسمنا نفوس انسانی به‌نقوش ادراك و تمیـز مزین است مظهر بدایع صنع کن‌فیکون ومصدر غرایب آثار گوناگون واقع شده و از هر طایفه بعضی بواسطهٔ سعت قابلیت وکمال استعدادواهلیت ازسایر امثال واقران‌برسر آمده برغوامض امور ومشکلات مهام بنوعی اقدام می‌نماید کـه جمهور بنی‌نوع از مشاهده جنس آن انگشت تعجب دردهان والـه‌وحیران می‌مانند وهذا باب‌فیه‌اطناب.

گرفتم آنکه مرا موبه‌مو دهان گردد — برای خـامه زسر تا قدم زبان گردد
غرایبش چو زادراك‌عقل بیرون است — بگفتن وبه نوشتن کجا بیان گردد

وگلگونه جمال این مقال آنکه درشهر شعبان‌المعظم منتظم درسلك شهورسنه تسع وثمانین و ثمانمایه‌المبارکه علی‌کل معشر[3] برمقتضای فـحوای لله‌الامر من قبل ومن‌بعد و یومیذ یفرح‌المؤمنون ریاض آمال و امانی و حدایق بـهجت و شادمانی از

---

۱ ــ ن . این جمله مبتدائیه ناقص ونامفهوم است — ۲ ــ ن . باحسن

۳ ــ ن . معسروفیه

رشحات سحاب فیض فضل سلطانی‌سلیمان مکانی‌صاحب‌قران‌شهنشاه‌دارای‌کشورستان **ابوالغازی سلطان‌حسین بهادرخان** خلدالله ظلال سلطانه علی رئوس‌الخلایق و أید میامن برهانه علی مفـارق‌الطوایف اجمعین لامحاله به‌اصابت رأی مملکت آرای و صفات آیینه تیغ ظفرنمای غبار فتنه وآشـوب فرونشانده و مهـجه لوای بخشش و بخشایش باوج فلك دوار رسانید .

سخن ازخامه‌وتیغش نتوانم، که‌شود زین زبان مشق‌وزان فکرزسرتاپایش

به‌انواع انهای (...؟) لطایف وعجایب و اصناف ریـاحین بدایع و غرایب زیب وزینت‌گـرفته تخت‌گاه همایون « **باغ زاغان** » سلطانی درفاخره **هرات**که در دارالسلطنه ربع مسکون است در آیین ختام مخدوم زادگـان سلطنت پناه که مظهر سریرالسلطان ظل‌الله‌اند .

آن بود درجهان به لطف قرین[1] وین[2] بـراعدا مظفر و منصور

نزهت‌گاه دیده جهان‌بین ودلگشای خاطر حزین‌گشته بود به‌حکم آنکه :

«خراسان را به‌هر ناگاه دولت‌ها جوان‌گردد» درفصل خزان‌ازرنك رزان رشگ‌کارخانه رنگرزان می‌نمود روایح اسباب عشرت وسرور شمایم آثار جمعیت و حضور چون‌نکهت ریاحین ازنسیم بهاری می‌دمید وانوار بهجت وکامکاری ازمشرق دولت وبختیاری چون بارقه برق ازابـر آزاری مـی‌درخشید ، چنانکه زبان یکی از شعرای زمان[3] به‌ادای شمه‌ای ازآن درغزل می‌سراید که :

هرگز ندیده عالم زین‌گونه شادمانی بادا چودورگردون این‌سور جاودانی
باغی‌است‌هم‌چوجنت‌خوبان‌دراوچوحوران از غایت لطافت بـاشد بهشت ثانی
گرچارطاق اینست نه طاق لاجوردی از پایه رفیعش باشد یکی نشانی
غم را محال باشد آنجا مجال بودن زیراکه هست هرسو اسباب شادمانی
دروصف‌باغ‌شاهی عاجزشده **طلوعی** زان‌روکه هست‌کامل درفن‌نکته‌دانی

---

۱ ــ ن . قریب ! ۲ ــ ن . دین .
۳ ــ بطوریکه غزل حاکی است نام شاعر طلوعی است

دارای ملك ودولت ، **سلطان حسین غازی** بادا هزار ساله در عیش و کامرانی

☆☆☆

۱۲ ـ وچون دراین‌ولا بحکم حکم‌الاصل یسری فی‌الفروع فیض نشاط وسرور عموم یافته‌بود وپرتو خرمی برخواطر اکابر واصاغر تافته وازهرجهت اصناف‌محترفه وارباب صنایع دست‌هنر باظهار هرگونه بدایع‌گشاده بودند و هرطایفه فراخور حال خویش تعبیه‌های لطیف غرایب اختراع نموده خدمت استاد هنرور چابك دست دقایق‌گستر .

روشن بیان تیز زبان بلند قدر محفل فروز انجمن‌آرای سرفراز

پهلوان قنبر علی سر تراش ،که درکمال وآب‌روی خود در تلاش والحق که درآن باب شانه شفت موشکافی‌کرده سرموئی از دقایق مهارت درجبین اهمال نمی‌انگاشت پای تعصب درمیدان تفوق نهاده سربدعوی انا ولاغیری برآورد که :

هزارنکته باریکترزمو اینجاست نه‌هرکه سر بتراشدقلندری داند[1]

درمجمع عام مشحون به‌ازدحام طوایف‌که جمیع استادان‌فن به‌عیان صریح مشاهده‌نموده درذیل این‌سطور ادای‌شهادت خواهند نمودکارهای‌شگرف ودستبردهای بیرون ازاندازه تقریر صورت وحروف‌که کیفیت آن بعدازاین داستان بشرح و بسط تمام برروی این اوراق‌باز نموده خواهد شد، به‌ارباب‌کیاست وفراست نمودبروجهی که یك‌سرمو هرکس‌را درآن شیوه دغدغه ازخاطر سر برمی‌زد همه‌را باپاکی ازمیان برمی‌داشت هیچکس را مجال سرکشی وسرزنش نماند.

هرکه‌هم‌چون‌استره تیغ‌خلاف‌اوکشید بازگشت آن تیغ‌وهم‌درسینه‌او کردجای

وای‌عجب !که درخلال این احوال‌که او در نظر دانش آیین یدبیضا می‌نمود اگر آسمان هم‌سنگ‌کوه‌ها جواهر گرانمایه برفرق او نثار کردی عجب نمی‌نمود ، استغفرالله واتوب الیه ، تأیید آسمانی درباب سرافرازی او زیاده از این چه تواند بودکه درآن روز فیروز حضرت پادشاه روی زمین سایه التفات برسر او انداخته با تمامت رؤسای ملك وملت‌سربتماشای‌معرکه اوفرود آورد وبنفس‌مبارك برقرارمحفه محفوظ وحمایت الهی از **باغ شمال** تا در **زنجیرگاه** که بر طرف جنوبی حوض

---

۱ ـ از خواجه حافظ

بزرگ است به‌حشم قدوم فرموده هذا غایت‌المامول ونهایت‌المسئول .

بود تا بود در جهان گفتگو   فروغ مجالس بنام نکو

وشرح این‌حال وتفصیل این اجمال آنکه ، درهشتم این‌ماه ازاول شام دوشنبه تااول پیشین روز دیگر بی‌آنکه یك‌نفس ازمعرکه روبگرداند **در حضور ممیزان به‌تراشیدن یکهزار وسیصد سر** ، سرفرازشدکه ستردن موی سیصدسر ازآن جمله جبهّ‌ی ده‌منی پوشیده بود ودرآخر معرکه ازنظر همایون پادشاه ربع مسکون صدسر دیگر به‌تیغ‌دردندان‌گرفته تراشیده بود وچون‌تمامت‌کاملان این‌فن وجمهور اهل‌طریق برکت فاتحه دیگرممدّ حال اوگردانیدند واو از **دارالنشان** منشور مسلمی خواست به‌عجز وقصور خود دراین کار اعتراف نمودند وایجاباً به‌مسئوله برحسب اتفاق این منشور پرنور قلمی‌کرده اسامی خودرا درذیل این سطور ثبت‌گردانیدند تا شاهدحال وبینهّ دعوی‌کمال مشارالیه باشد ودرهمه‌جا جانب اورا مرعی داشته وظیفه‌ا عتبار به‌جای آوردند .

☆☆☆

۱۳ - برمقتضای آیه‌کریمه ، انمّا یر یدالله لیذهب عنکم‌الرجس اهل‌البیت و ویطهرکم تطهیرا ، چون رابطه خلت و وفا وقاعده محبت وصفا واسطه برکات الهی وحسنات نامتناهی است دراین وقت بندگان دولت خواه فلان وفلان ازصدق نیت‌و صفای طویت عهد نمودیم وبذات پاك باری‌تعالی وصفات‌کبریائی قسم یاد کردیم براین موجب‌که بالله‌الطالب الغالب المدرك المهلك الحی‌الذی لایموت ابداً ، که مدت‌العمر باجناب‌عفت‌مأب همشیره ستیره‌مخدومه عظمی عصمت‌الدین والدنیا(فلانه) بنت والد مغفور (فلان) وفرزند او درمقام مؤاخاة و مصادقت ومصافات و مرافقت چون صبحدم صادق دم وچون قطب ثابت‌قدم باشیم ، وهمواره مبانی یگانگی و یك جهتی وقواعد دوستی و یکتادلی مشیّد و مستحکم داشته در سلك عصاة یقطعون ما امرالله به‌ان یوصل منخرط ومنتظم نگردیم[1] وغبطه وفایده هیچ‌یك ازایشان را عرصه

---

۱ ــ ن . گردیم

ضیاع نگردانیم ودرنقص مال ومنزلت وبغض جاه ومرتبت ایشان نکوشیم وبغرض‌و طمع خود قصد ازاله عرض وعزم خزان ایشان نکنیم وسخنی‌که موجب غبن ونقصان شرعی ودیوانی تواند بود درحق ایشان تصریح وکتابت لااصالة ولاوکالة نه‌گوئیم‌و نه‌نویسم ومنقصت ومضرت به‌هیچ‌یك ازایشان نه‌رسانیم وبه‌حکم یاایهاالذین آمنوا اوفوا بالعهود ، ازدل صافی ونیت خالص باحضرت عزت عزشأنه و به‌ارواح مقدس حضرت رسالت صلی‌الله علیه وسلم عهدکردیم‌که بدین ایمان مغلظه ومواثیق مؤکده وفاکنیم وازخلف وکسرآن اعراض واجتناب نماییم واگر عیاذ بالله یکی از قیود و شروط‌را خلاف‌کنیم شایسته لعنت وگرفتاری‌ومستحق غضب وسخط‌باری‌جلت‌عظمت ذاته‌گردیم وبه‌مقتضای ایمان‌المرديعرف بایمانه ازدین اسلام ومتابعت رسول‌برگشته سزاوار عذاب دینی ودنیوی باشیم وتمامت مااحل‌الله برما حرام مطلق باشد وهرزنی که الحاله هذه درحباله نکاح این بندگان است وبعدازاین سر، درآید برناکح خود سه‌طلاق باشدکه مطلقاً دیگر به‌زنی نشاید ودرنظر بصیرت سادات عظام ومشایخ‌کرام وعلمای اسلام وسایر طبقات انام، شریر وکذاّب‌ومفسد وقلاّب باشیم وهرچه درباب این جماعت باجمعهم یافرداًفردگوئیم ناحق و نامشروع وباطل و نـامسموع باشد و برحکام اسلام زجروتعزیل مخالف یکی ازاین‌امور واجب ولازم فمن بدله بعد فاسمعه فانما اسمه علی‌الذین یبدلونه لعنوالله والملایکه والناس اجمعین .

☆☆☆

۱۴ ـ حضرت عزت عزشأنه درکلام مجید خود چنین‌می‌فرمایدکه انماموالکم واولادکم عددلکم فاخذروهم . یعنی چنین است وجزاین نیست که مال‌های شما و فرزندان شمادشمن‌اند مرشمارا پس‌حذرکنید وپرهیز نمایید ازایشان وحضرت‌رسالت صلی‌الله علیه وسلم‌وآله چنین فرمودکه‌رضی‌الرب سبحانه فی‌رضی‌الوالد وسخط‌الرب سبحانه فی‌سخط‌الوالد . یعنی خوشنودی پروردگار شما در خـوشنودی پدر است و ناخشنودی در ناخشنودی و حـدیث دیگر مؤید این‌واقع است ، مضمون وی آنکـه هرکس‌که صباحی چنان‌کندکه پدر از وی راضـی بـاشد دری ازبـهشت برروی او بگشایند وهرکس‌که شبانگاه چنین‌کندکـه پدر از وی ناراضی باشد دری از دوزخ

بروی‌گشاده‌گردد ، درآن حال‌کسی ازآن حضرت سئوال‌کردکه اگر چند ازپدر براین پسر ظلم رفته باشد ، خواجه‌کاینات سه‌نوبت برزبان مبارك راندندکه اگرچه براین پسر ظلم رفته باشد . پس ، ازهردو حدیث مستفاد می‌گرددکه خوشنودی حق در خوشنودی پدر است ومقارن این‌حال غرض ازعرض این مثال آنکه ، بنده فرومانده **جلال‌الدین محمدارمك‌باف** به ناهنجاری و ناهمواری فرزند ناخلف بی‌شفقت و انصاف محمدحسین نام‌که الحق درصفات ردیّه وافعال ذمیّه به‌مرتبه‌ایست‌که در بدی وددی وبی‌رویی‌دوم اونیابی دردرندهٔ خویی گرفتارشده‌وباآنکه‌خودرا در صورت صوفیان خودنما می‌نماید، ازسلوك طریق دیانت ومسلمانی‌بنوعی منصرف ومنحرف است‌که ازوی ایذاواهانت بسیاربه‌پدر شکسته‌روزگارکه عمری به‌تربیت وغمخواری اوگذرانیده می‌رسد ، لاجرم برمقتضای قول سلف صالح که :

پسر کاونه جوید رضای پدر　　　تو بیگانه خوانش مخوانش پسر

یکباره ازملاقات ومقالات بدکیش‌عاقبت نااندیش او مجتنب ومحترز گشته امید میدارد که مدت‌العمر به‌اختلاط وارتباط دیدار وگفتار آن مردود و مطرود و معذب وگرفتار نه‌گردند لهذا وی‌را ازتمامت جهات موروثی ومکتسبی خودبالکلیه محروم وبی‌نصیب‌گردانیده ومستوثق ومستظهر است‌که آثار سخط الهی جل‌وعلا در دین ودنیا به‌مجاری احوال آن شقاوت مآل رسد .

بریدم از او مهر پیوند پاك　　　پدرش آب دریا بود ، مام خاك

* * *

فصل در نشان‌ها

بعداز حمد وثنای پادشاهی کـه منشیان دیـوان جف‌القلم به‌ماهو کاین الی یوم‌الدین ، بی‌طغرای اسمای حسنی او **نشان** نه‌نویسند وپس‌از صلوات ودعای‌صاحب انتباهی‌که‌کاتبان مناشیر وما ارسلناك الا رحمة للعالمین بی‌انشای پروانچه انهای‌او کتابت ننمایند نموده می‌آیدکه چون افراد طوایف امم واصناف ترك وعرب و عجم را به‌مالکان ممالك خسروی احتیاج تمام است بلکه بی**نشان** عـاطفت ایشان مهمات خلایق ناتمام چون از زمـان دولت سلطال شهید ، **سلطان ابوسعید** و اوان خلافت حضرت سلطان‌حسین میرزا درهـر کار **نشانی**که بکار می‌آید آن حضرت بقلم بلاغت رقم آورده اگر مرتب این صحایف را حدّ وعدّ آن ازمثل بی‌مثال معلوم نیست اما بعضی ازآنها راکه شرف مطالعه آن استسعاد یافته بود بصورت ترتیب آن مبادرت نمود ، براین‌وجه‌که فرقه اولی بفرمان سلاطین زمان انشاءِ یافته مرتب از **اقتباسی** و **دو ترکیب** و **سجعی** .

☆☆☆

مناشیر واجب‌التعظیم والتوفیرکه ازآستان ملایك آشیان ودرگاه رضوان‌پناه حضرت امام جن والانس شاه باطن وظاهر .

شهید خاك خراسان امام طیب وطاهر　　　　علی موسی جعفر امام باطن و ظاهر

علیه وآبائه واولادالکرام شرایف‌الصلوة والسلام درسفارش واحترام هریك‌از افراد انام انعام واکرام فرموده‌اند و فائزان[1] این سعادت عظمی املاءِ این صورت را از انشای حضرت مخدومی استدعا نموده‌اند تیمناً باسمه‌العالی ارتسام بعضی دراین مقام مناسب است بلکه‌واجب مستنصراً بالله‌العلی‌الطالب الغالب .

---

۱ ــ ن . فایزان

نشان مرتضی اعظمی

الحمدلله‌العلی شأنه‌الجلی سلطانه والصلوة علی مشهد صاحب‌الرساله ومرقد والی ولایت‌الهدایة والایاله وآله ایمه‌الدین المبین اجمعین سپاس وستایش مالاکلام که لوان مافی‌الارض من‌شجره اقلام شطری بل‌سطری ازدرج بدایعش برلوح تحریر درج نتوان‌کرد، سزای‌کبریائی‌که منشور پرنور زیبائی بی‌منتهایش به‌طغرای‌لااحصی ثناء علیك موشح ومحلی است وتحیت ودرود فرخنده ورودنثار روضه بزرگواری‌که کسوت مرتبت فرزانه‌اش به‌طراز اعزاز مثل اهل بیتی‌کسفینة نوح من‌رکب فیها نجی من تخلف عنها غرق مطرز ومعلی است اللهم صلی محمدکلما ذکرك‌الذاکرون و کلما سهی عن ذکرك‌الغافلون وآله‌الاطهار و عترته البره الاخیار ، اما بعد چون از دیوان‌دارالسیاده‌سیدالمرسلین‌علیه‌وعلیهم‌صلوات‌اللهرب‌العالمین‌مثال‌امتثال‌فرموده‌اگر اولادی‌الصالحون[1] للهوالطالحون لی‌بنام خجسته‌اهل هدایت‌وتوفیق موشح‌ومزین‌گشته هرآینه درجمیع اوقات تولابولاء عترت طاهره نبوی ودودمان مبارك مصطفوی علیه وآله‌المعصومین افضل صلوات‌المصلین واجب ولازم دیدن و ملاحظه جانب شریف زمره عظیم‌الشأن واندیشه نضارت ریاض مرام ایشان مطمح نظر همت‌گردانیدن الجح وسایل وذرایع حصول مقاصد و مارب داریی تواند بود .

اهل بیت طهارتند اینها — نور چشم بصارتند اینها
دختر برج شرع و ایمانند — گوهر درج صدق و ایقانند
قرةالعین سیدالشهدا — زهره شاخ دوحه زهرا

---

۱ ــ ن . التالحون

میوه باغ احمد مختار لاله زاغ حیدر کرار
حب ایشان دلیل صدق‌ووفاق بغض ایشان نشان کفر ونفاق
گر بپرسد ز آسمان بالفرض سایل من خیار اهل الارض
بزبان کواکب و انجم هیچ لفظی نیاید الاهم[1]

وچون ازآن معشر شریف که نور حدقه بینش و نور حدقه آفرینش‌اند مرتضی اعظم مجتبی اورع اطهر اکرم زبده اعاظم‌السادات جامع‌المیامن‌والسعادات .

روشن بیان و تیز زبان بلند قدر محفل فروز انجمن‌آرای سرفراز

ادام‌الله برکات سیادته درسلك سادات صحیح‌النسب‌صریح‌الحسب‌موسوی‌شرف انتظام یافته وپرتو اشراقات انوار سادات‌العادات‌السعادات بروجنات احوال اوتافته بانواع فضایل ذکیه متجلی است وتقدیم وظایف واکرام وتعظیم او از لوازم امور دینی ودنیوی سبیل همگنان ازمشاهیر اشراف‌وجماهیر اجله‌اطراف که بسمت محبت دودمان طیبین‌وطاهرین موسوم وممتازباشند آنکه مقدم‌شریف مرتضی اعظم‌مشارالیه را باقدام اعزاز واکرام تلقی نمایندوخدمت اورا بقبول تحف وهدایا و نذورات خاصه عتبه علیا امامت و ولایت ومرخص و ....[2] دانند .

***

[نشان در شجره طیبه شیخ‌حسین]

حمد موفور وستایش‌نامحصور بغایتی‌که ولوان مافی‌الارض من شجره اقلام والبحر[3] بعده من‌بعده سبعه[4] ابحر شطری‌بل‌سطری ازدرج بدایعش برلوح تحریردرج

---

۱ ــ اشعار ازجامی است
۲ ــ یك کلمه لایقرء است
۳ ــ ن . والهجرا
۴ ــ ن . بعدبعد سبعه

نتوان کرد. سزای حضرت کبریائی که منشور مبرور طغرای ثنای بی‌منتهایش برفحوای اعتراف به‌عجز و قصور محصور است سبحانك لااحصی ثناء علیك انت کما اثنیت علی‌نفسك وصلات صلوات زاکیات ازحضرت واهب‌العطایات نثار روضه بزرگواری که در ظلمت هرطریق جبرت مضیق غیراز استضائت[1] انوار آثار هدایت او تصویر چراغی که به‌آن پیش‌پای‌فوز وفلاح توان‌دید ازصواب دور است اللهم صل‌علی‌محمد کلماذکرك‌الذاکرون وکلما سهی[2] عن‌ذکرك‌الغافلون وآله‌الاخیاروعترته‌البره‌الاطهار.

امابعد: ازنیرین‌کتاب‌وسنت برساحت ضمیرآگاهان صاحب خبرت تافته که حکمت درفتح باب ایجادولوای تکوین‌وجود نوع‌گرامی انسان است‌که مثال اقبالش به‌توقیع وفضلناهم موشح ومعلی‌گشته وطلعت منقبتش ازطراز اعزاز خلقت العالم لاجلك و خلقتك لاجلی زینت وبها پذیرفته .

بیا که مایده لطف کردگار جهان را　　　　تومیهمانی وعالم دراین میانه طفیل

و بر واقفان بصیر و مستبصران خبیر مشتبه‌نه گرددکه عمده در موجبات شرف مزیت و رفعت منزلت این نوع گرامی ، انسان است که وظیفه معرفت و پرستش آفریدگار عزاسمه به‌جای آورده ، هرچه فرمان الهی به امتثال آن وارد شده به ادای آن مبادرت جویند و هرچه به اجتناب ازآن اشارت رفته هیچ وجه پیرامن آن نه‌پویندکه جمع‌کردن ایمان و عرفان با عمل صالح وقضاالله تعالی لذلك برحسب وعده بخشنده مرادوالله لایخلف المیعاد نشانه سعادت دوجهانی و حصول‌نعیم‌ولذات جاودانی‌آنست حیث‌قال جل وعلاان‌الذین آمنوا و عملوالصالحات کانت‌لهم جنات‌الفردوس نزلاً وچون عقل و دانش هرکس به آن وفا نمی‌کندکه بی تعلیم و تنبیه دیگری خدای را سزای پرستش نشناسند و بکردنی وناکردنی خود راه یابد . قادرحکیم بفضل عمیم طایفه‌ای از خواص انسان برگزید و به اضافه‌انوار وحی و ارسال ملك از اسرار ملك و ملکوت آگاه گردانید و برنیك و بد احوال و اوضاع بندگان اطلاع بخشیده و بمنصب نبوت و پیغمبری اختصاص داده به خلق

---

۱ ــ ن . استضارت　　　۲ ــ ن . شیئی

فرستاد تا اصول عقاید و ایمان و فروع و افعال و اعمال جوارح و ارکان بر زبان ایشان بیان فرمایند .

حسین بن المرتضی ابی‌الحسن علی الرضا، السید الشریف الحنیف العارف الکامل قطب الموحدین و قدوة الواجدین شریف الحق والدین مرتضی بن السالك الناسك الصفی ، **ابی محمد محیی بن شیخ المحدث** النسابه الکریم الطرفین‌مرتضی بن السید الکامل المکمل الفاضل المفضل ابی مناقب ، **محمدبن الشیخ المحدث الکریم زین العابدین علی‌اصغر بن محمد المعالی الحسین** بن العالم العامل الکاشف العارف صاحب المقامات العلیه و العلوم السنیه **ابی‌تراب علی بن‌الامیر الشجاع** الجواد ابی القاسم بن‌السید الحیدر الکامل الباذل **علی بن‌شمس الاسلام محمد بن اشقر بن القایم** عبدالله بن‌سید النقباءِ والارباب الصادق المصدق[1] المقلب بالکذّاب **ابی‌عبدالله جعفرالزکی** بن الامام الهمام والحبر القمقام قدوة العرفا الکاملین واسوة الکبراءِ العارفین المتوجه الی‌الله .

آنکه در علم وعمل درکل عالم آمده　　　پیشوای‌خاص‌وعام‌ومقتدای شیخ‌وشاب
مستفاد از ذروه قدر رفیعش آسمان　　　مستعار از لمعه بدر منیرش آفتاب

الامام العاشر **ابی‌الحسن علی النقی الامام الجواد** مقتداءِ الاولیا و العباد قطب ارباب الذوق والوجدان مهبط انوار الکشف والعرفان

آنکه‌گربر کوه تابد آفتاب فیض او　　　سنگ‌رادریك‌زمان‌یاقوت‌احمرمیکند
وانکه‌گربرنحس‌اصغریکسراندازدنظر　　　از سعادتمندی‌او راسعد اکبر می‌کند

الامام ابی جعفر محمد التقی بن الامام الهمام سلطان اولیا الله العظام ملاذ ـ الخافقین و کهف الثقلین الدین بینه و بین‌الوری بعدالمشرقین .

امام به حق شاه مطلق که آمد　　　حریم درش قبله گاه سلاطین
شه کاخ عرفان گل شاخ احسان　　　دُر درج امکان مه برج تمکین

الامام ابی الحسن علی الرضا بن‌الامام الاعظم حجةالله علی‌العالم مهبطاشعه

---

۱ ــ ن المصداق المقلب !

انوار اللاهوت المشتبت به اذیال افضاله سکان حضایرالجبروت .

شهی که برسرخوان نوال او به حقیقت چونیم کاسه سبزی نموده طارم‌خضرا
زهی‌رفیع جنابی که صحن پرده‌سرایش چوچرخ‌اطلس‌ازاین‌هفت‌منظرآمده‌والا

الامام ابی علی موسی الکاظم بن الکامل الفایز بالقدح المعلی علی الاواخر و الاوایل افتخار العترة الطاهره استظهار الملة الباهره

آن‌بهر لطف‌وعاطفت، کافی‌کف‌صافی‌صفت خورشید برج معرفت یاقوت کان اصطفا
نو باوه چرخ کهن ، دیباچه اوراق کن چون‌ماه‌کامل‌درسخن‌چون‌صبح‌صادق‌درصفا

الامام ابی عبدالله جعفر الصادق بن الامام الطاهرذوالحسب الطاهروالنسب الباهر محرر قصاب السبق فی‌مضمار الحقایق مظهرآیات الاعجاز فی‌اختراع‌الدقایق.

آن شاه دین پناه که در نامه ازل هم‌نام‌آن‌کسی‌است‌که‌سلطان‌انبیاست
جائی رسید پایه قدر جلال او کش آفتاب شمسه ایوان کبریاست

الامام ابی جعفر محمد الباقر الامام المعلی جلیل‌القدر فی الوری قدوه آل طه و یس ، نقاوه امتزاج الماء والطین

آن آسمان سریر که بهر جلال او پرده سرای ماه کمینه سرادق است
هرشاه راکه نیست توقع به لطف او برجانش ازوقایع دوران عوانق‌است

الامام ابی محمد زین‌العابدین علی بنالامام‌السعیدالباذل‌جهده فی‌تتبع‌آثار والده الحمید ، عارج المعارج الولایه والنبوه صاعد مصاعد الهدایت والفتوه

سرسران‌که سران را رکاب اوست مآب شه شهان‌که شهان راجناب‌اوست‌مآل
مؤیدی‌که چوخورشید دست اوبالاست ز ابر گاه عطا و ز بحر گاه نوال

الامام ابی‌عبدالله الحسین الشهیدبن الامام المسلمین و امام المؤمنین رافع اعلام الاسلام با النصرالعزیز والفتح‌المبین قامع الکفره والماردین[1] بالطبش الشدید والقوة المتین

شاهی ، که آفتاب شده سایه سرش بوده نظام گوهر عالم ز جوهرش

---

۱ ــ ن . المترددین

شاهی، که چون هلال، مه چهارده شده | خود را یکی زحلقه بگوشان قنبرش
شاهی ، که نیم ترکی سیمین ماه نو | گوئی که هست گوشه‌ای ازنعل استرش
شاهی، که روز رزم چوشمشیر می گرفت | شیـری نبود در صف هیجـا برابرش
شاهی ،که طبل های بشارت نواختند | چون رفت درجهان خبرفتح خیبرش
شاهی ،که هل اتی خبری بوددرحقش | میری که، لافتی صفتی‌بود درخورش
شاهی، که صورتش چوبدیدی معاینه | پیش آمدی به آینه داری سکندرش
شاهی ، که نقطه بود ازآفاق قدر او | گردون و دور دایره و خط محورش

اسدالله الغالب علی ابن ابی طالب صلوات الله علیهم اجمعین به حمـد الله سبحانه و تعالی در شهور **سنه ثمان و ستین و ثما نمایه** نظر بر توفیق استعاضه و استمداد از عتبه بارگاه و سده ملایك پناه سلطانیه علویه رضویه علی ساکنها السلام والتحیه سایه التفات بر نسق امورضبط مصالح جمهور طوایف ساکنان روضة الاسلام **مشهد** مقدسه و ولایت **توس** انداختند و نقد عقاید دینی و اعمال یقینی هریك را بر محك ضمیر امتحان نموده بمقدار عیار مکشوف نظر بصیرت و اعتبارگردانیدو فَرق فِرق حق از باطل نموده لیمیرالله الخبیث من الطبیب جمع مفسدان و مبتدعان را از جهات ترك و طغیان و ضلالت کفروکفران برهانید و هرچه تعلق به امور دین داشت از اصول اعتقاد و ایمان و فروع افعال و اعمال و جوارح و ارکان در بیـان ایشان مجری و ممهد داشته عامه ساکنان بختیار این خجسته [دیار] بر جاده جدّ و اجتهاد و در دین سروری و حسن اعتقاد ثابت و راسخ گردانید و در قلع و قمع ماده ظلم و جورید بیضا نموده تمامت قضایا و امور این مواضع را برنهج شریعت غـرّا و ملت زهـرا به فیصل رسانیده و در گـذاردن و بر آوردن مهمات و حاجـات مستمندان و محتاجان هیچگونه تهاون و تقصیر جـایز ندانست جزاه الله تعالی عناد عن الجمیـع المسلمین خیرالجزا .

پیرطریقت کاسمان بوسدزمینش هر زمان | برفـرّ قدرش فرقدان سعد موفی ریخته
ملك شریعت آن او، نزل بقا برخوان او | فیض رضا برجان او، ایزدتعالی ریخته

و بعد ازآنکه حفظ و نظام مهمام ضبط اموال و اوضاع کافه انام کما ینبغی از میامن التفات و اهتمام او مقرر ومیسرشده طبقات خلایق عموماً و اصول خاندان نبوّت وولایت خصوصاً از دولت اقامت حضور مفیض السرور او محفوظ و بهره‌ور گشتند جهت ادای لوازم شکر شمه‌ای ازآن عطایا و مواهب الرعایت عمت نعماوه ارزانی داشت بر وفق مثال خسرو و شیرین مقال که : علم بر کش که بر خوبانت سلطانی مسلم شد .

علم عالی از روضه با احترام مشهد مطهر امام[1] العلم مرشد الافاق علم‌الهدی و الحق باستحقاق لازال فی دار التجلی روضه ، اجلی المرائی[2] للجمال الباقی ، مصحوب عزیمت آن حضرت گردانیدند که هذا علم نصب علامه للکعبة السیاده و الکمال و رفع اماره القبله السعاده والاقبال .

خرم‌آنهاکه به سودای توجان باخته‌اند — خویشتن را به هوای توعلم ساخته‌اند
عَلَم عشق‌بر افراشته‌از آتش شوق — رَخش تجرید به میدان بلا تاخته‌اند
سرفرازی به هوایت که تواند چو علم — چون‌در این‌معرکه‌شیران‌علم‌انداخته‌اند
عالمی سایه نشین آمده هر جا علمی — بر سر خاك شهیدان تو افراخته‌اند
حق‌شناسان‌که به عرفان توگشتندعلم — علم الله که کسی غیر تو نه شناخته‌اند

اللهم صل علی محمد ناصب اعلام الهدی و رافع آیات النقی و آل محمد صل علی محمد صاحب لوای الحمد والمقام المحمود وآل محمد سبیل سادات‌ممالك و اعلام مسالك آنکه جناب مشارالیه بالبیان را که انتظام سلسه جلالت انتساب کرامت مآب او بعاشر ائمه اهل البیت سلام الله علیه و آبائه به شجره طیبه اصلها ثابت و فرعها فی‌السما شرف انتها و انتما می‌یابد بر وفق فرموده آدم و من دون تحت لوائی امام و مقتدا و پیشوای خود دانسته شرایط جلال‌و اکرام و مراسم توقیر و احترام به تقدیم رسانید و به حکم . . . [3] علی المحك هریك از ایشان نقد نسب

---

۱ ــ ن . علم علاقه .   ۲ ــ ن . اجل المرایی

۳ ــ در نسخه آ . ب افتادگی دارد و خوانده نمی‌شود

خود را برمحك امتحان آن حضرت زده به مقدار عیار مکشوف نظر اعتبار گردانند که منصب تحقیق و تصحیح ابواب انساب طبقات سادات به رأی خبیر او مفوّض گشته که هر چه از شایبه ریب و طغیان و صمت عیب و نقصان پاك و خالص باشد معتبر و مستحسن دارد . آنچه از مصنوعات جعلی نماید و محل توقف و تردد باشد مردود و مطروح شمرد .

☆☆☆

نشان مرتضی اعظمی برای سید ناصر الدین ابراهیم

عن عتبه العلیه العلویه الرضیه الرضویه الامامیه السطانیه حفت[1] بالمکارم الالهیه والمراضی السبحانیه سپاس بی‌قیاس حضرت پادشاهی راجل شأنه وعظم سلطانه که خاك نشینان مقام انقیاد و تسلیم را در مشهد رضا در درجه تمکین از آثار قدرت اوست و زمین بوسان عتبه ایمه هدی را مرتبه عالی از کمال حکمت او و درود فرخنده ورود صاحبقرانی راکه لوای انی رسول الله الیکم براوج فلك خضرا افراخته و صدای دولت ابدی دراین طارم نه رواق زبرجدی انداخته . اما بعد،چون حکمت الهی اقتضای‌آن فرمودکه جهت استقبای انوار صبح نبوت در بسیط خاك‌به ازاء بروج‌دوازده‌گانه‌افلاك دوازده‌کوکب منیرامامت به بوستان خلافت وقائم‌مقامی سایر و دایر باشدکه، وکل شیئی احصیناه فی امام مبین و از آن جمله دیار خراسان از اقلیم رابع‌که وسط ربع مسکون است بر حسب اشارت ستدفن بضعته[3] منی بارض خراسان بشرف اقامت امام هشتم از مقام هشت بهشت متجاوز گ‌ ‌ته ، هرآینه هر کسی را که شرف اختصاص به دو حه‌ی نبوت و رسالت ثابت و ظاهر باشد اقتضای

---

۱ ــ ن . جفت ۲ ــ ن . الهیه ۳ ــ ن . تصفیه

کمال اسلام و دین داری چنان تواند بود که جمیع طبقـات انام از خواص و عوام اقالیم سبع، طریق اخلاص ونیازمندی نسبت به او مسلوك و بـه هیچ حـال وظیفه رعایت ضراعت و دلبستگی فرو مگذارند ، بناء علی ذلك چون جناب سیادت مآب **مرتضی اعظم** سلیل اعـاظم السادات بین الامم ، **سید ناصرالدین ابراهیم** السید السند الجلیل الاصیل **سید شهاب الدوله والدین اسمعیل** بن الامیر الکبیر والسند المستند الخبیر **جلال الحق والدین الموسی** از اکابر سادات صحیح النسب صریح الحسب دارالملك **هرات** صینت عن تطرق آلافات است به تقلد شیخی مزار قدس آثار حضرت قدوسی منزلت کرّوبی مرتبت امامزاده جلیل‌القدر عظیم‌الشأن سلطان اکابر سادات زمین و زمان قره با صره نبوت و رسالت ثمره شجره ولایت و ایـالت ملاذ الایمه فی‌الامه معجزالدوله والدین **سلطان‌المعروف بـسلطان عنب**[1] (!) افاض الله برکاته علی الحاضرین والغائبین الـی یوم الدین کـه واقع است در قصبهٔ **ساوی** من اعمال **خبیص** کرمان لازالة محروسه عـن تطرق الحدثان و تقـدم منتسبان آن آستان کرامت آشیان سرافراز آمده مقرر شد کـه تمامت مـوقوفات و نـذورات آن متعلق به اهتمام او باشد . وظیفه تمامت محبان و مریدان ومخلصان ومعتقدان این خانواده بزرگوارآنکه مقدم او را مغتنم شمرده درجمیع احوال طریقه اعزاز واکرام او مسلوك دارند و در باب امتثال و مصلحت وصواب دید اودقیقه‌ای فرونگذارند.

***

[نشان بنام شرف‌الدین درویش حاجی]

عن‌العتبه العلیه‌الرضیه المرضیه الرضویه الامامیه السلطانیه لازالت محفوفه

---

۱ ــ معلوم نیست عنب است یا غیب درست و واضح نوشته نشده است

بالمکارم الهیه والمرتضی السبحانیه فاتحه خطاب در هر باب و خاتمه مقال در همه حال سپاس و ستایش خجسته مآل قادر حکیمی را ، که به اقتضای سابقه عنایت قدیم طایفه مخصوص از اخص خواص گرامی نوع بشر برگزید و به افاضت انوار وحی وکلام سعادت آثار کشف و الهام واقف احوال ملك و ملکوت و کاشف اسرار ناسوت و لاهوت گردانید .

فرستادگان خداوند پاك چوخورشید روشن در این تیره خاك

گشایندگان در شرع و دین نمایندگان طریق یقین

خصوصاً حضرت صاحبقرانی که صلای انسی رسول‌الله الیکم در داده لوای بعثت الی‌الاسود والاحمر بر اوج فلك خضرا افراخت واز ادای لانبی بعدی ، صدای دولت ابدی دراین طاق نه رواق زبرجدی انداخت و رقم نسخ وتبدیل در صحیفه آمال به ادیان و ملل سابق کشیده چون دین مبین او بحکم ولکن رسول‌الله و خاتم‌النبیین تا انقراض جهان از عروض نسخ و بطلان ایمن و بری خواهد بود اشارت بابشارت انی ترکت فیکم الثقلین کتاب‌الله و عترتی مقتضی آن شد که جهت استقامت و استدامت انوار صبح نبوت او در بسیط خاك به ازای بروج دوازده کوکب منیر امامت و ولایت سرو موزون خلافت و قائم مقام سایر دوایر باشد که وکل شیئی احصیناه فی امام مبین و چون ازآن جمله دیار خراسان که از اقلیم رابع وسط ربع مسکون و واسطة العقد **ایران و توران** است بر حسب اشارت ستدفن نصفة منی بارض خراسان و در اختصاص بشرف اقامت امام هشتم ان ایمه اهل‌البیت صلوات الله علیهم اجمعین از مقام هشت متجاوز و متصاعد شده

حبذا این‌روضه‌قدس‌است یابستان انس کازسپهرکبریا مهری‌است انور دربرش

خازن جنت بزلف حور روبد هرصباح چون‌نشیند گردی‌ازرخسارشاهان‌بردرش

و لامحاله چون طراوت روضه شریعت و نضارت روحه طریقت و حقیقت ازینابیع تعظیم و احترام دودمان سیدالمرسلین وتوقیر احتشام خاندان طیبین وطاهرین میسور و مقصور تواند بود اقتضای کمال اسلام و دین داری چنان تواند بود که اخیار

طوایف خواص و عوام این ملت مکرمت آثار بمقتضای مثل اهل بیتی کسفینة نوح من دخلها امن ومن تخرج عنها غرق درمجاورت این‌آستان‌که قبله‌گاه راستان‌است حق خدمت و نیازمندی بجای آورند در ملازمت مفتیان دودمان نبوت وامامت‌که شعبه دوحه لولاك و شجره ثمره ما ارسلناك اند هیچ دقیقه‌ای از دقایق ارادت و دلبستگی فرونگذارند ولهذا جمیع طبقات امم واصناف ترك وعرب وعجم ازاطراف و اکناف اقالیم بدلالت والله یهدی من‌یشاء الی صراط مستقیم و نیت استفاضه ازآن مظهر انوار حق و مرحمت طریقه توجه و ترددمسلوك می‌دارند وبه هیچ حال وظیفه تقدیم ضراعت و نیازمندی فرو نمی گذارند

مطلع انوار حکمت‌آنکه هرروزآفتاب　　　بوسدازاخلاص خاك‌روضه جان‌پرورش

وچون خدمت درویش صادق‌الاخلاص زایرالحرمین الشریفین **شرف‌الدین درویش حاجی** که از درویشان سعادت یار این عتبه برکت آثار است و من‌المهد الی الحد آتش شوق و محبت‌منتسبان دودمان رسالت برافروخته و کباب‌وار بر سر بازار ارادت و اخلاص دل بی غل و سینه بی کینه بداغ نیاز و اختصاص اهل بیت امامت سوخته منظور نقباء سادات عالیمقدار است و به تشریف شده و چراغ وسفره وسایر اسباب ترتیب و نوازش که درمیان امثال و اقران وسیله امتیاز و سرافرازی اوتواند بود مخصوص و ملحوظ شده

***

[نشان طرفه خوانی ومنصب اذان بنام ضیاءالدین مقری]

حمد بی حد که مقریان سحر خیز شهرستان شعور و انتباه بصدای ندای آن تکلم نمایند و سپاس بی‌قیاس که قمریان دستان سرای بهارستان ناله وآه به ادای

فحوای آن ترنم نمایند ، حضرت خداوندی را که منادی فرمـان واجب الاذعان از مصدوقه فلنولئینك قبلة تره ضیئها[1] بر َصفوت ُصفـوت ارباب اقامت صلوات مـا یتصل بذلك من سایرالقربات میخواند و برفع منابر اسلام ادای فرایض و واجبات و سنن و مستحبات بر وجهی‌که صورت حال اولیك‌الذین یتقبل‌عنهم احسن ما عملوا در مرات اوقات آن چهره نماست و بمسامع مجامع جماعت اهـل‌الله کـه اصحاب تیقظ و احتیاط‌اند میرساند که قبه پرنور عالم ظهور را بدست صنع صمدیت اساس انداخته قیومی‌که برمنبر اعلان اعلام خطبه توقیرانی جاعلك للناس اماماً بنام نامی السلطان ظل‌الله برافراخته

از قضای او یکی در نار نیران سوخته وزرضایش‌آن‌یکی روضات‌رضوان‌یافته
هرکه‌ازسلطان فضلش خواسته دادگناه درزمان حکم‌نجات ازکل عصیان یافته

وغلغله‌صلوات نامیات و ولوله تحیات زاکیات بر مرقد منور و مشهد معطر سلطان جمع انبیا و امام جمیع اصفیا و اولیا که تا صلای انی رسول‌الله الیکم در داده هر روز پنج نوبت صدای نوبت او درین طاق نه رواق می‌اندازندولوای دولت ابدی او بر اوج فلك زبرجدی می‌افرازند .

کیوان شنیده‌برسراین‌هفت‌گرد خوان هـر روز پنج بـار صدای بـلال او
چرخ کبود نه طبقه دکمه‌ایست سبز بـر خاك ذیـل کسوت خـدام آل او

صلی‌الله‌علیه وآله الطیبین وعترته الطاهرین اجمعین ، امّا بعد برضمایر منیر ارباب عقل و کیاست و خواطر خطیره اصحاب علم و فراست مخفی و محجوب نماند که مشاهده مشهد بزرگوار ایمه معصومین و مجاورت مرقد فیض آثار اجـله آل طـه و یس سلام‌الله علیهم اجمعین ازمقدمات حصول مقاصد دینی ودنیوی ومقدمات وصول بفتوحات صوری و معنوی است سیما روضه بهشت آیین امـام هشتم که از چهـار رکن معموره وجود مشاهد میگردد که تا انقراض جهان پنج نوبت کوس سلطانی‌بر در بـارگاه امـامت او زنند و از شش جهت مقصوره ایجـاد آواز می‌آید که تا

---

۱ ــ آیه قرآن : فلنولینك قبله ترضاها

انتهای زمان هفت کشور عالم مسخّر فرمان اوست و هوالامام الهمام سلطان اولیاء الله العظام ملاذ الخافقین و کهف الثقلین الذی بینه و بین الوری بعد المشرقین مهبط اشعه انوار لاهوت المتثبت باذیال افاضله سکان خطایر الجبروت امام بحق امام‌الجن والانس سلطان ابی‌الحسن علی‌بن‌موسی الرضا علیه الصلوات والسلام وعلی آبائه الغابرین من‌الاواخر والاوایل بالقدح المعلی که لامحاله بمقتضی من زارنی فی‌تلك[1] البقعة کتب‌الله[2] له‌ثواب الف حجة‌مبرورة و الف عمرة مقبوله بالحقیقه کعبه راستان و قبله راست روان است و بدستیاری فیوض بیدریغ صاحب قاب و قوسین

مقریان گوشه ایوان گردون سای او درسحرگاهان زده تیر دعاها برنشان

و چون درویش صالح صادق‌الاخلاص واثق‌الاختصاص زبدة المؤذنین فی‌عموم‌آلافاق خصوصاً فی روضه المرضیه بالارث والاستحقاق

آن بلبل گلدسته معموره خاك سرخیل مؤذنان این روضه پاك

تحسین کرده خروش شبخوان فلك چون رفته صدای بانگ اوبرافلاك

ضیاء الملة والدین مقری نورالله زاده الله نوره و ضاعف حضوره که پدر نامدار مغفرت شعار او **مقری سعدالدین‌مسعود** در سلك اولئك الذین سعد و انتظام یافته اتبغاء لوجه‌الله تعالی و طلبا لمرضاته العلی مخلص مخصص خاندان نبوت و فتوت بود مدت پنجاه سال تقریباً درعتبه علیه علویه امامیه و مسجد جامع **مشهد مقدس سلطانیه بطرفه‌خوانی** و خوش الحانی تعهد منصب اذان نموده

درسرش هرگزنگشته عشق‌تاج خسروی هرکه‌طوق‌بندگی چون‌توسلطان یافته

گرد راه مفلسان کوی عشقت را خرد گوهر تاج سر مغفور و خاقان یافته

و از آثار غریب عم عام او **مقری سعید الدین** در این مقام خجسته فرجام آنکه سابقاً میل قبه مرفوعه حضرت سلطان امامت مکانی بواسطه مرور ایام وکرور شهور و اعوام میل اعواج و انحراف تمام یافته بود . سر نیاز بر سطح گنبد عالی نهاده چندانکه هنروران وقت جهت اصلاح آن مهم نردبام‌های رفیع بر یکدیگر بسته

---

۱ ــ زارنی تلك ۲ ــ کتبه الله

متردد می‌بودند که به چه طریق خیر انجام بر آن قبه گردون‌سای استعلا توان نمود. صورتی به مقتضای حال از حجاب غیبت انکشاف نمی‌یافت . مشارالیه در خلال آن احوال به تلقین ملهم آسمانی بـه نردبام بالا رفت و نـردبام دیگر بـر سطح گنبد انداخته یك سر آن بر بالای نردبام اصل استوارگردانید وبی تحاشی به بالای مرتقی گشته صلوات فرستاد و میل قبه بسهولت فرود آورد تـا استادان ماهـر تجدید آن نمودند و به اختراع کارگذاری او جرأت یافته بجای خود نصب کردند و آن مؤید صاحب توفیق از موقف امامت به خلعت گرانمایه مشرف گردید.

تانه‌گردد زنده‌جانت هرسحربربوی‌او   کی‌توانی‌نعره یا حی‌زدن درکوی او

والحاله هذه **درویش نورالله** مشارالیه بعد از انقضای مدت حیات پدر عزیز طریقه پسندیده الولدالرشید[1] یقتدی‌بوالده‌الحمید مسلوك داشته به شرف‌مؤذنی آستانه شریفه سرافراز است باستحقاق‌رعایت جانب وملاحظه خاطر من‌کل‌الوجوده وجمیع الجهات از همگنان ممتاز

---

۱ ــ ن . الوالد

نوشته پادشاهان اسلام، از روی تعظیم و احترام بر پنج کلمه

* * *

مکاتیبی که از زبان خسروان صاحبقران بامثال و اقران و اعیان مملکت جهان ترتیب نموده

***

برای تجدید تجلید مصحفی که بقلم (بخط) مولانا شهاب‌الدین عبداله هروی (مروارید) نوشته شده بود

اقتبس و استدعی تحیة من عندالله مبارکه طیبه اتحف و اهدی بها الی حضرت‌من حضرت‌حضیرته‌خضرته‌خظایر[1] الملوك ومحاضر اللاهوت جهانبانی، که علم دولت آدم و من دونه تحت لوای برسمك سماك افراخته و سایه رفعت بعثت الی الاسود والاحمر بر مفارق شش جهت هفت اقلیم انداخته کوس سلطنت جهانگیرش که بر کنگره عالیه و رفعنا لك ذکرك می‌زنند آوازه کنت نبیا و آدم بین الماء والطین از حضیض خاك بذروه افلاك رسانید و بیرق انا نبی السیف از فرق طارم اعلا گذرانید

---

۱ ــ حضرته حظائر

محمد نور چشم اهـل بینش | سـزای آفـریـن از آفرینش
شهنشاه سریر قـاب قوسین | امـام انبیـا سلطان کـونین
سوار عرصه میدان تحقیق | که‌بردازهردوعالم‌گوی‌توفیق

النبی العربی الواضح التحجیل‌المبین عـّلو شأنه فی التوراة والانجیل صلی‌الله علیه آله الطیبین و اصحابه الطاهرین و از زمره منتسبان خـاص آن مـوقف مقدس که محل ورود و فرود ملایك وغایت مقصد و مقصود صدر نشینان متکئین علـی‌الاریك است جنـاب مستطـاب مـولانا وشیخ‌الاسلام حجـةالله علـی‌کافـه الانـام فی‌العالـم مطلع انوار اولیك المقربون مخزن اسرار لا خوف علیهم و لاهم یحزنون ، المشرف بشرف خصوص ُسّده سیدالمرسلین مولانا **صلاح‌الملة والتقوی والدین** و اصلح الله حاله واحسن مرجعه و مآله رابمزید اختصاص ممتازگردانیده مستظهر وامیدوار می‌باشد که چون در زمین بوسی عتبه رسالت پناه خاتم صلی‌الله علیه وآله و سلم حق نیازمندی گذارند ازین محروم مهجور یاد آرند .

ای مرغ شاخسار عنایت که دمبدم | از گلشن وفا رسدت نکهت وصال
خوش‌می‌پری بلند فراموشیت مباد | ازحال ماکه بسته‌پریم وشکسته‌بال

َبعدْه تصویر ضمیر منیر میرود که مقارن این حال‌که قافله سالاران قوافل تاییدات سبحانی محل احرام بیت‌الله الحـرام و زیارت روضه رضیه بـدر انحمن انـك لمن المرسلین باران رحمت و ما ارسلناك الا رحمة للعالمین برناقه شوق بسته بمقتضای صدق نیت و خلوص اعتقاد از شرایف مصاحف قرآنی که کتابت آن از انوار در تنزیل آسمانـی و از وجـوه معجزات قلم‌گذاری مولانا **شهاب‌الدین عبداله هروی** است که دست قـدرت رب‌العباد او را از فضیلت علیکم بحسن‌الخط ، بخط کامـل بهره‌ور گردانیده مصحوب توجه ایشان وقفاً لازماً علی‌کل من مدینة السلام من‌معاشر المسلمین لبنسل زیارت سیدالاولین والاخرین صلی‌الله علیه وآله و اصحابه ارسال گردانیده بودیم و چون در تضاعیف این احوال از انهای احبـاء راکب الحجج از مقام حجاز آهنك بازگشت نموده بودند بمسامع جلال پیوست که جـلدمصحف آن بتمادی روزگار از درجه جودت منصرف گشته مرة بعد اخری به تجدید تجلید آن

اهتمام تمام نموده در صحبت زبـده سالکان مـوفق مولانا **حاجی عبدالله** ارسال رفت هرآینه بوسیله سعی جمیل آنجناب به محل اقتران خواهد یافت .

☆☆☆

سلام‌الله و تحیاتـه ورحمة وبرکاته علـی معشرالشریفین[1] النحیف الجلیل الاصیـل الکبیر الخبیر الحسیب الکلیم السلیم ، مـن اهـل الحرمین الشریفین طـائف کعبه المشرقین وزایر قبله المغربین اصلح‌الله تعالی‌احوالهم و احسن فـی‌الدارین مرجعهم ومآلهم ، رجاء واثق و وثوق صادق دارد که‌چون‌درآن موقف مقدس حق نیازمندی گذراند ازین محروم مهجور که پیوسته لسان حال بفحوای این مقال‌که :

کی‌بودیارب که‌رو،دریثرب‌وبطحاکنم گه به‌مکه منزل وگه در مدینه‌جاکنم

مترنم دارد یاد آرند ، والله یهدی من‌یشاء الـی صراط مستقیم ، بعدهـا ، تصویـر ضمایر خبیر آنکه ، در خلال این احوال وکیل موقوفات حرمین محترمین المشرف بشرف سدّه سید الثقلین شیخ ... از مکـه مبارکه بجهت استحصال حاصل اوقـاف **اند خوذ** و غیر آنکه نامزد سکنه و اهالی آن خجسته دیار فرخنده آثار است بدار الملك هرات صینت عن تطرق‌آلافات رسید کماهی حالات آن قضیه برین وجه سانح گشت که مرة بعد اولی و کرة بعد اخـری که مبلغ‌های کـرامنـد از خطه خـراسان بصوب حرمین شریفین ارسال یافته و پرتو وصول آن بر ساحت آن عالیمقام نتافته ، چه، هرنوبت ازآنجمله بعضی در اثنای طرق و مسالك عرضه ضیاع گشته وبعضی دیگر از شوایب قصور و تقصیر حاملان و متعهدان که به نا وجه رقم تصرف در آن کشیده‌اند بمصرف وجوب استحقاق نرسیده ان هذالشی عجاب ، وچون مقارن امعان نظراصابت آیین در استکشاف حقیقت مصلحت شرع مبین رجـوع بـه اجتهاد زمـره کرام علمای اسلام کـه وارثان علوم‌انبیاءاند نموده شد ، ایمه‌فقه‌و فتوی متفق‌اللفظ والمعنی رقم زده کلك احتیاط گردانیدند که موقوف علیه حاصل آن موقوفات به

---

۱ ــ چنین است در نسخه

حسب شرع شریف مقرر و محقق نیست ونظر به دستوری که در سوابق اوقات قرار و استمرار یافته که به هر وقت جمعی از شرّ ذمه کریمه سادات عالیمقدار ومشایخ هدایت شعار حرمین شریفین مـی‌رسیده‌اند ایشان را مصارف وجـوب دانسته حاصل آن وقف را بمصالح ایشان صرف می نموده‌اند ، در ایـن ولا نیز اقتـدا بـه سنت سینه سلف صالح واجب و مناسب دید بناءً علی هذا ، حکم مطاع لازم الاتباع بنفاذ انجامید که بر مقتضای فحوای‌فتوای ایمه هدی عمل نموده به هیچ حال تجاوز جایز ندارند ومن تلك الجمله مبلغی از حاصل آن موقوفات مدد حال شیخ مشارالیه گشت و مبلغ دیگر بنام سایر مقیمان حـرمین شریفین کـریمین زادهماالله شرفـاً و کـرامة مصحوب او به ارسال پیوست وظیفه الوقت همگنان وفقهم‌الله سبحانه لاشاعت آثار الخیر و البرکة آنکه به همت مبارك مددکار باشند و مـن‌الله العون و التایید انـه حمید مجید .

***

نامه‌ایست در باره ارسال وجوه موقوفات حرمین شریفین بـرای ابو نصر سلطان یعقوب از طرف سلطان حسین میرزا بایقرا

جناب سلطنت پناه مملکت مآب معدلت انتساب سلطان مظفر کامکار والـی ولایت نصرت و اقتدار موردعنایات نامتناهی مهبط اصطناعات الهی ، موسس قواعدالشرع مرخص بنیان دین‌المنسبین الفایزمن‌عندالله لکل مأمول‌ومطلوب معزالسلطنه والدنیا والدین **ابو نصر سلطان یعقوب** اعزالله انهار دولته و شیّد قوایم الملك به مراسم عدالته را قوافل دعوات استجابت آثار همرکاب رواحل لیل و نهار اهـدا و اتحاف نموده به جوامع ضمیر و همگی همت مستدعـی نظام اسباب دولت انتظام موجبات امانی و آمال ملك وملّت می‌باشد ، انه علی تیسیرذلك قدیر ، بعدَه اعلام رای

شریف آنکه :

جون دراتفاقات‌حسنه بعضی‌از موقوفات‌حرمین شریفین‌زادهما شرفاً درممالك محروسه سمت وقوع دارد از حاصل آن مبلغ ومقداری مصحوب آن قبله اقبال و کعبه عظمت وجلال می‌گردانیم وازجمله مقارن این‌حال موازی سی‌هزار دینارکپکی ابریشم مرغوب به‌قیمت استرآباد در صحبت مرتصی اعظم اکرم **سید ضیاءالدین** نورٌالله که‌ازسادات **ابوترابی اوزکند** ومنتسبان عتبه دولت ارجمند است به‌توفیق سبحانی وتوفیق هدایت آسمانی احرام زمین‌بوس آن‌مقام خجسته فرجام بسته روانه گردانیدیم تا درهرموضع‌ازبلاد دیگرکه‌درفروختن آن غبطه متصور باشد به‌دستیاری اهتمام فروخته ثمن آن‌را به‌مدینه فردوس اشتباه حضرت رسالت پناه خاتم انبیا صلی‌الله علیه وسلم رساند ، هرآینه بشرف ملازمت آن جناب سلطنت مآب سرافراز خواهد شد طریق التفات سپرده سید مشارالیه را بزودی اجازت فرمایند بنوعی که سالکان راه‌یقین ، به‌میامن تأییدات ایشان به‌مدارج مقصداقصی رسند، زیادت‌اطناب نمی‌رود ، السلام علی‌من اتبع‌الهدی .

***

نامه به‌ابونصر یعقوب‌بیك ازطرف سلطان‌حسین میرزا بایقرا

جناب نجابت‌مآب سلطنت ایاب‌شهریار خطه‌جلالت وبختیاری، شهسوارمیدان بسالت ونامداری، محرر قصبات‌السبق‌فی‌مضمارالحکومه والجلال‌مطرز ملابس‌الدولة والسعاده بطرازالفضل والافضال،مظفرالحق والدین ابونصریعقوب‌بیك اعزالله‌انصاره.

دعوت طیبات وتحیات‌مبارکات‌که بلسان مودّت ومصادقت‌موروثی‌ومکتسبی سمت‌گزارش یافته باشد . به‌مطالعه انور رسانیده به‌جوامع ضمیر و همگی همت

مستدعی نظام اسباب دولت وانتظام موجباب امانی وآمال ملك و ملت می‌باشد ، انه علی تیسیر ذلك قدیر .

بَعْدَه ، اعلام ضمیر آنکه چون بربصایر ارباب علم‌الیقین جلوه نمایش یافته که‌کرامت ترفع و فرمانروائی به‌مسندنشین ترفیع درجات من‌تشاء ازبهر آن ارزانی داشته‌اندکه تابه‌استیفای خطوط واستحصال مستلذات رغبت‌نماید وبه‌تکلفات بسیار وتجملات بیرون ازحیّز حصروشمار تمتع واستظهار فزاید .

قال نبی‌الله‌الخاتم صلی‌الله علیه و سلم ..[1]... بنابرتحقیق این‌حال برادر فضیلت‌مند ستوده‌خصال ، قره باسره‌السلطنه وغره[2] جبهة‌الخلافه، مظهر اسرارالحکم والکمالات مطلع انوارالمیامن والسعادات ، **مغیث‌الملك والدین ابوالفتح محمد سلطان** ابقاه‌الله تعالی و رقاه مدارج‌العز والعلی باوجود ارتقا بمدارج سلطنت و جهانداری واعتلا به‌درجات فرماندهی وکامکاری‌که لامحاله دراقتناص شوارد امانی و آمال مستهیم دولت ابدی‌الاتصال بود وبه‌امداد تأییدات الهی تمامت اسباب خلافت وپادشاهی درسلك حصول منتظم ومجتمع داشت .

هم عهد[3] باو ساده او تخت سلطنت　　　　هم عقد با عمامه او تاج خسروی

برمقتضای این‌مقال‌که لیس[4] لسلطان‌العلم زوال تحصیل علوم ومعارف دینی ودنیوی وتکمیل رسوم فقر واعراض از زخارف مموه[5] دنیوی پیش‌نهاد خاطرشریف ساخته درمقامات تجرید علایق صرف عنان همت بایضاح معانی بدیع و استفاضه از خصوصیات انوار عارفان بصیرومستبصران خبیر بنوعی واجب شناخت‌که به‌اندك زمانی مستجمع مآثر اوتیت جوامع‌الکلم آمده برممالك فضایل وعوالم علوم‌قهرمان نافذ فرمان شد ودربقاع ورباع حقایق ومعارف استیلا واستعلاء تمام یافته درسلك زمره ملوك تحت‌اطمار داخل‌گشت وهرآینه هوشمند خیراندیش اسباب نعمتی طلبد که امدادآن ازوصمت انقطاع محروس باشد وشمع‌بهجت وارتیاح[6]درخانه وکاشانه

---

۱ ـ ن . خوانده نمی‌شود　　۲ ـ ن . عزه جهته !　　۳ ـ ن . باد ساوه!

۴ ـ ن . لیس‌السلطان　　۵ ـ ن . مموره !　　۶ ـ ن . ارتباح!

افروزد ومجال گذار[1] نباشدوالتوفیق‌من‌الله رافع‌الدرجات وچون درسوابق احوال‌سابقه هدایت آسمانی‌باقوافل عنایت سبحانی احرام زیارت حرمین شریفین زادهماالله‌تشریفاً بسته بوده برحسب مشیّت سبب در حدود عراق عرب ، بواسطه حدوث واقعه مهب والد مغفرت مآب آن‌جناب انارالله برهانه‌که پیوسته دفع درازدستی حرامیان نموده راه بیت برطوایف احرامیان اقطارگشاده می‌داشت ، وامید آنکه ازبرکت آن‌مساعی مرضیه ابواب دارالسلام برروی اقبال آن خیراندیش سعادت انجام مفتوح گردد ، بموجب التماس بقبه عظماءالملوك و السلاطین **غیاث‌الدوله والدین سلطان‌خلیل** که بی‌مجال تردد چون شیوع آن خبر موحش موجب حدوث فطرات و خوف تطرق ومسالك تواند بود مبادا طوایف اعراب در خلال بوادی خلل بقواعد انتظام حواشی قافله رسانند ، برمقتضی مصلحت وقت مراجعت نموده منتظر فرصت می‌بود تا در این‌ولا دیگرباره نیت اقبال برقبله مقصود وانصراف ازنمودهای بی‌بود متأکدساخته بمزید اخلاص متوجه حصول آن‌مأمول گشت تا بمساعدت تایید الهی‌هرچند زودتر به‌نیل آن سعادت عظمی فایزگردد وچندانکه‌برقرارمعهودسلسله‌فسخ عزایم اوحرکت داده‌کمال مبالغه درتوقف وتأخیر بظهور رسیدبرقصد مبالغه درترك واعراض آستین استغنا برافشاند وبحکم واتخذ وامن‌مقام ابراهیم‌مصلی برطریق‌ستوده ابراهیم‌ادهمی دست التفات ازذخارف دنیابداشت ومثل بلندهمتان پای انصراف برتخت شهریاری زد، هرآینه آن‌راکه دست‌عنایت ازلی به‌جاذبه قبول به‌جانب‌خودکشد، ازبعدمسافت چه‌باك وآن‌را که‌داعی مرحمت بخشاینده بی‌منت به‌خانه‌مطلوب دعوت‌کند ازخوف راه چه‌اندیشد ، شك نیست‌که خلعت افتخار برادر فضیلت مدار نامدار هداه‌الله سواءالطریق مهماامکن بطراز اکرام واعزاز ازاین جانب مطرز ومعزز است و جریان ثبت وتمامی سریرت به‌مجاری احوال سفر وحضر اومتعلق ومتوجه ومقارن این‌حال برقرار ازمیامن محاسن اتفاقات ومقتضیات صدق مودت و مضافات‌کثرت و مملکت وسیع را وحدت جمعی وتوحّد معنوی حاصل‌گشته هرآینه بهنگام مقاربت آن‌حدود طریق مراقبت ذات‌البین‌که مقتضای اتحاد و خصوصیت طرفین است مسلوك خواهند

---

۱ ــ ظ : گداز !

داشت چنانکه سالکان راه یقین به‌میامن تائید ومساعدت ایشان به‌مدارج مقصداقصی رسند واستماع اخبار خجسته آثار وسیله مزید اعتقاد ومصادقت گردد .

لله عـقـد ولاء لاانفـصام لـه   ومالانفك یزداد توثیقاءتاکیدا
والحبّ فی‌الله فیض من‌مواهبه   فـزادنالله توفیقا و تاییدا

زیادت اطناب نمی‌رود ، والسلام علی من اتبع‌الهدی

* * *

[نامه‌ایست به‌جهانشاه قره‌قویونلو در باره علاءالدین علی از جانب سلطان حسین میرزا بایقرا]

عالی‌جناب اخوت مآب عدالت‌شعار جـلالت دثار ممالك‌پناه ملایك اشتباه ، سلطان جهانگیر جهانبان، خسرو اعظم اعدل بدیع‌الشأن، دارنده تاج کیان برازنده دواج خسروانی ، مستعد استعلاء مشیر خـورشید ، مستحق استیلای سریـر جمشید ، محرر قصـبات‌السبق فی مضمارالسلطنـه والجلال ، مطرز ملابس‌الـدوله و السعاده بطرازالفضل والافضال کامل مصالـح‌الملك والملته بالعـدل والاحسان ، مظـهر آثار رحمةالله‌الرحیم‌الرحمن ، **مظفرالحق والسلطنه‌والدنیا والدین‌امیرجها نشاه‌نویان** ایدالله سبحانه فی‌مراضیه ملکه وسلطانه محب‌صادق‌الودادواثق‌الاتحاد اُلوف‌تحیات شمسیه‌اللمعمات که اشعه اخلاصش چون بارقه نور،نورازچهره حور لامع ولایح باشد وصفوف مدحات وروبه‌النفحات که رایحه اختصاصش مانند نکهت عنبر از ریاحین جویبار شایح وفایـح گردد بـه موقف انها رسانیده جهت خـلود دولت عظـمی علی تعاقب‌الایام والشهورغرر دُرّر دعای نامحصور مصون‌ازتطرق قاطع صدق و صفا در سلك ادانی کشد وازمبداء فیاض‌دوارف عوارف ادعونی استجب لکم‌مستظهر اضافت انوار اجابت واستجابت می‌باشدکه آثار میامن آن به‌تجدد ازمنه وآفات برصفحات

صحایف اوضاع حالات بنوعی سمت ظهور یابدکه مشاهد افراد طوایف امم واصناف ترك وعرب وعجم گردد . والله حقیق به‌تحقیق رجاءالاملین[1] برضمیر منیربی‌عیب که عکس‌نمای اسرار غیب است مخفی ومحجوب نباشدکه مطمح‌نظر هم‌عوالی وسررشته تحصیل اسباب فضایل‌وکمالات وتمهید مقدمات مفاخر و مرادات است بناءِ علی‌هذا مدت متمادی است‌که‌جناب حقایق‌مآب فضایل انتساب مولانا الفاضل‌الکامل‌کاشف[2] معضلات‌المسایل‌قدوة‌الحکماء الراسخین‌اسوه فضلاءالکاملین المختص بجلایل‌الفضایل ودقائق‌المعالی **مولانا علاءالحق والملة والدین علی** ، زادالله تعالی فضایله و معالیه درحداثت سنین وعنفوان شباب ازسایر بنی‌نوع برفعت مقصد وعزت مطلب ممتاز ومستثنی گشته‌وباوجودبعدمسافت‌ازحدودولایت‌عنان‌همت‌بامتثال‌امراطلبوالعلم ولوبالصین مصروف داشته .

معظمات مدن و امصار ممالك محروسه سیما دارالملك **هراة** وبلدةالاسلام **سمرقند** انواع‌علوم حقیقی باصولها وفروعها بخوبترهیأتی‌و روشن‌تر بیانی اکتساب نموده ودرمضمار وایقان واتقان‌ازجمهوراتقیا وازکیا ودانشوران احرار قصبات سبق نموده وبواسطه‌کمال استعداد وقابلیت و وفور استحقاق واهلیت شرف جلوس پایه سریر مفیض‌السرور واجلاس مدرسه شریفه خاقان سعید مغفور یافته اما درین اوان برمقتضی حب‌الوطن من‌الایمان جاذبه صله‌رحم محرك سلسله شوق ونیاز اوبجانب عشایر واقارب‌گشته متوجه وطن مألوف ومسکن معهود شد وبی‌شك در سلك مجامع قدس انتظام یافته بفیض نظراقدس مشرف خواهدگردید و هرآینه بطالع ایمن شرف اجازت یافته بطریق احسن بحدود مقصد خواهد رسید والتوفیق من‌الله‌تعالی والسلام علی‌من‌اتبع‌الهدی.

☆☆☆

---

۱ ــ ن . رجاءآلامین   ۲ ــ ن . مکاشف ا

[نامه‌ایست به مبارزالدین حسن‌بیك در باره مولانا علاءالدین علی نوشته‌اند]
(از طرف سلطان حسین میرزا بایقرا)

امیرونویین اعظم سپه‌آرای‌عرب وعجم مرزبان زمان **مبارزالدین حسن‌بیك** بوفور عواطف وعنایات‌خسروانه وشمول‌نوازش‌واصطناعات پادشاهانه‌شرف‌اختصاص واعزاز استثنا یافته جوامع همت عالی و بواعث نهمت متعالـی مصروف و مشعوف انجاح واسعاف مطالب خود شناسند بعده مخفی نباشدکه روزبروز بـه‌مسامع جلال می‌رسدکه چون فوج فوج از بندگان و منتسبان درگاه ظفرپناه از جـوانت اطراف به‌ولایت آن عزیز می‌رسند مبنی بر خـلوص عقیدت و دولتخواهی و صدق ارادت و وفاداری بروجهی‌که‌ازکمال صرامت وشهامت اومتصورومتوقع است وظایف‌تفقدات حمیده ومراسم‌تلطفات پسندیده مرعی‌میدارد وچون‌کماهی آن برمرآت ضمیربی‌عیب که جام‌جهان‌نمای اسرار غیب‌است شرف ارتسام‌می‌یابد موجب مزید عنایت واعتقاد وسبب ازدیاد وثوق واعتماد می‌گردد وغرض‌آنکه جناب حقایق‌مآب قضایل انتساب مولانا الفاضل‌الکامل کاشف معضلات‌المسایل قدوة الحکماء الـراسخین اسوةالفضلاء الکاملین‌المختص به جلایل‌الفضایل و دقایق ، **مولانا علاءالحق‌والملة‌والدین علی** زاده‌الله فضایله ومعالیه‌که ثمره‌علم وعرفان وخلف صدق رفیع‌القدر بدیع‌الشأن اعنی جناب قدسی‌مآب کروّبی مناب مولانا و شیخ‌الاسلام الاعظم الاعلم عمدة اکابرالعلما والمشایخ فی‌العالـم مستعبد[1] اربـاب العلوم والفضایل ، مستخدم اصحاب المـفاخر فی‌الدقایق والجلایل‌المحفوظ الصنوف مغفره رب‌الباری‌شیخ **شمس‌الحق والحقیقه والدنیا والدین الغفاری** روح‌الله نسایم‌القدس روحه ونسبت علـّو همت‌که صحیفه محمدتش به‌رقم ان‌الله تعالی موالی الیهم[2] مرقوم شده قلل شامخات مفاخره و معالی

---

۱ ــ ن . مستعید ! ۲ ــ کذا فی‌الاصل .

را مطمح‌نظر اعتنا واهتمام ساخته و به‌هدایت عنایت ربانی و عنایت هدایت سبحانی قدم‌صدق امتثال اطلبوالعلم ولو بالصین نهاده باوجود مسافت بعید ازناحیت **روم** روی‌نیاز به‌حدود ممالك محروسه شیراز آورده ودرامهات معالم ومعظمات مدارس دارالممالك **هرات** و بلدةالاسلام **سمرقند** جهدمستطاع مبذول داشته وبه‌اندك‌زمانی دراستحصال فنون علم حقیقی واستکمال شعب فضایل یقینی بلکه استیفاد و استقصا به‌اقصی مدارج امکان رسانیده وچون فی‌الحقیقه حقیق بود برعنایت حق و استکمال او درمبدای حال وغره شباب شرف‌جلوس مجالس عالی‌مقدار واجلاس مدرسه‌خاقان مغفرت شعار یافت .

دراین وقت جاذبه حب‌الوطن عنان توجه اوبه‌جانب مسکن مألوف مصروف گردانید وچون عمده درموجبات اعتبار مزیت و اعلاء منزلت علماء اعلام و مشایخ عظام سعت قابلیت وکمال استعداد است ومولانا الاعظم المشارالیه درمضار کمالات صوری ومعنوی احراز قصبات‌السبق نموده می‌باید جنانکه از اطوار ستوده و آثـار پسندیده آن عزیز مقصود ومنتظر است در مراقب مراعات اجلال و اکـرام او غایت قصوای سعی واجتهاد مبذول دارد وبدرقه مساعدت وهدایت رفیق طریق اوگردانیده اورا به‌فراغ‌بال وفراخ حـال روانه گرداندکه هرآینه دلیل تکمیل مراسم اخلاص و علامت استدامت لوازم اختصاص خواهد بود .

☆☆☆

[به‌یکی از پادشاهان قره‌قویونلو درباره خواجه قطب‌الدین]
[طاووس نوشته شده است]

از طرف شاه سلطان حسین میرزا بایقرا

....تعالی موقف سلطنت‌مآب‌عدالت ایاب اخوت‌شعارفتوت‌دثارسلطان‌کامکار کامران . قهرمان عادل عاقل‌کشورستان نویین صاحب‌قران ظفرقرین مطرز شعارشرع

سیدالمرسلین ، ناصب رایات آیات سرّ وعلن ناظم مناظم امور جمهور بوجه‌اعلی‌الله تعالی معالم‌الاسلام بدوام ایام ملکه وسلطانه و نصر ریاض مطالب‌الانام به‌رشحات غمام انعامه واحسانه سوانح دعوات استجابت آیات‌که مقتضای غایت قصوای‌طریق مودّت ومضافات تواند بود متحف و مُهدی داشته همگی همت‌عالی نهمت برازدیاد مواد موأخات ومصادقت‌مقصورومحصور می‌دارد والحبّ فی‌اللّه‌من[1] مواهبه‌فزادنالله توفیقا وتاکیدا .

بَعدَه ، برمرات ضمیر مستبصران روشن و هویداست‌که چون صانع حکیم برمقتضای حکمت قدیم، ارتفاع بنای جهانداری رابه‌استحکام مبانی مرحمت‌گزاری منوط ومربوط‌گردانیده‌واگر احیاناً خدشه برچهره‌روزگار بندگان خدمتکار می‌نماید واجب باشدکه به‌حسن عواطف خداوندان عالی‌مقدار مندفع گردد و اگر عقده‌ای در عقد مجاری احوال زیردستان فرمان‌بردار ظاهر شود لازم آیدکه به‌یمن ملکات ملوك فلك‌اقتدار زایل‌گردد وعلی‌مانطق به‌لسان‌الصادق مصدق[2] است علیه صلات‌الصلوات النامیات وتحف‌التحیات الطیبات ارحموا من فی‌الارض یرحکم من فی‌السماء ، و هرآینه پادشاهان فرخنده‌خصال بمکارم اخلاق‌متجلی‌گشته خواطر جمهور را بوسایط اکرام درحیّز تسخیر آرند وخسروان صاحب‌کمال‌به‌محاسن صفات متجلی بوده‌سواد امورایام را به‌روابط اهتمام درحیطه حراست نگاه دارند .

اگر هرکسی هرچه خواهد کند　　　شود کار عالم سراسر خراب
بدستور انصاف بباید سپرد　　　طریق معیشت به‌رأی صواب

بناء علی‌هذا دل‌عادل و شیمه کامل ما ، دراشاعت امداد دست تشبث تشبه به‌اخلاق ایزدی می‌زند ودربسیط خلال‌آلای نامتناهی استمداد ازصفات الهی می‌کند که السلطان ظل‌الله فی‌الارض .

حق بود هم چوشخص و شه‌سایه　　　سایه از شخص می‌برد مایه

---

۱ ــ ن . فی‌الله مواهبه　　　۲ ــ ن . المصدوق

هرچه در ذات شخص موجود است | بی تفاوت ز سایه مشهود است
هم چنین هرچه ایزد متعال | دارد از معنی جلال و جمال
پرتو ظل آن بود پیدا | از دل و دست خسرو والا

وبالجمله درزمانی‌که به‌تأیید جنود آسمانی برعزم‌تعریك ولاة ولایت ممالك **توران** زمین تحریك‌سلسله‌نهضت‌نموده مساحت حدود **جیحون** را مضرب‌سرادقات همایون فرمودیم به‌مسامع جلال پیوست که **خواجه قطب‌الدین طاووس سمنانی** که در ریاض فردوس آیین مملکت به‌زینت تربیت وفرّ پرورش ما جلوه نمایش یافته بود وچون همای سعادت درهوای باغ جهان‌آرای دولت به‌جناح مراد طیران نمودحرف بی‌وجه وتوهّم بی‌محل به‌حال خودراه داده باقوافل مخایل شتی‌به‌دلالت اولم یرواناًجعلنا حرماً آمنا محل‌احرام بیت‌الله‌الحرام وروضه رضیه رسول‌علیه‌السلام برناقه شوق بسته وهودج‌ارتحال‌بربختی استعمال نهاده قطع‌بوادی مجاهدت‌اختیار کرده که‌طاووس‌الحرمین‌شود وباآنکه بروفق سجیه‌دریانوال‌کشتزار آمال‌بازماندگان اورا به‌باران مرحمت واحسان تازه وسیراب‌گردانیدیم و نوازش نامه‌های متعاقب جهت استمالت ایشان مبذول فرموده تمامت جهات ومضافات که داشتند مصرعاً[1] مفوض ومسلم داشتیم، چون رأی‌عالی متضمن آیات فتوحات متعالی درفاخره**هرات** که مستقر سریر سلطنت‌است‌نزول اقبال فرموده برمقتضی‌فحوای‌کل‌کثرة انماتضبطها جهة[2] وحدة سمت انفصام[3] به‌سمط انتظام منتسبان اوکه جم‌غفیر وجمع‌کثیر بوده‌اند اکثر ضیاع دست‌زده ضیاع‌کشته وعقار پایمال ادبار آمده چون توقف او در حدود عراق بوقوف پیوست ومجدداً بصدق نیّت وصفای عقیدت برمقتضای فحوای لیغفر لك‌الله ماتقدم‌من‌ذنبك وماتأخرجمیع‌عترات[4] وهفوات‌اورا محققه اوموهومته بعواید عفو واقأله تدارك فرمودیم وابواب عنایت ومرحمت برروی او باز گشاده تمامت جرایم وخیانات اوراسالفتة اوآتیتة باستار صفح‌واغماض پوشیدیم واگربمساعدت

---

۱ ــ ن. کذا فی‌الاصل ۲ ــ ن. جهت وحدت ۳ ــ ن. انقصام
۴ ــ ن. عشرات

سعادت التفات جناب سلطانی رخصت عمل بـه‌مقتضای العود احمـد یافته ببرکات دواعی حب‌الوطن عنان ...... »

☆☆☆

نامه‌ایست که بسلطان محمود برای وصلت محمد معصوم بهادر با الغ بیك نوشته است

جناب اخوت مآب‌سلطنت ایاب‌سیادت انتساب‌المجاهدالغازی سبیل‌الله‌الودود و **معزالسلطنة والدین سلطانمحمود** ، اعزالله انصاره وضاعف فی‌الدوله والسعاده اقتداره را تحیات زاکیات مبنی ازکمال مودت ومواخاة ابلاغ وارسال داشته همگی همت وجوامع ضمیر برانتظام اسباب حصول مرام مقصور ومحصور می‌باشد هذااعلام شریف آنکه چون ازمیامن برکات امور خیر انجام همواره بساط جهان مزین‌است و دید آمال جهانیان روشن مقارن این احوال است وصلت خجسته مآل فرزندسعادتمند **محمد معصوم بهادر** ابقاهم‌الله سبحانه بـا جـناب اخـوت مآب سلسطنت انـتساب **غیاث‌السلطنه والدین الغ بیك** علاوه رابطه قرابت گشت وچون رعایت رسم سابق ازمقنضیات خصوصیت وقت است حهت آن‌مهم **معتمدالخواص نظام محمدسعید** متوجه آن صوب شد تا اظهار آثار محبت این جانب نموده خبر صحت مزاج‌شریف بادا رساندواجب آنکه علی‌الدوام فتح‌الباب‌ارسال رسل ورسائل لازم داشته درازدیاد مواد وداد واتحادکوشد تا نتایج خیر آن واضـح و لایح گردد والسلام والاکرام .

عنان ارادت بصوب مـکن قدیم معطوف‌گرداند وبادل فارغ و صدر منشرح سلوك جاده‌سعادت نموده قدم‌در خطه‌مالوف نهد هرآینه ضمیمه سایرمآثر جهانداری گشته مناشیر مقاصد ومصالح او به‌توقیع انجام واسعاف ارتقام خواهد یافت وآنچه درحیـّز تصور آید ازکمال استمالت ودلداری‌وغایت عنایت ودلجوئی بعیان صریح مشاهده خواهد نمود ومن‌الله الاعانه والتایید .

منشورهای ابوالغازی سلطان حسین میرزا بایقرا

ابوالغازی سلطان حسین بهادر سوز ومیز

جناب سیادت مآب جلالت انتساب مرتضی ممالك اسلام زبده عترة النبی علیه السلام السید السند **امیر غیاث المله و الدین محمد** ادام الله ایام سیادته بصنوف اعزاز و اکرام وفنون تعظیم و احترام اختصاص و امتیاز تمام یافته خلوص عقیدت خسروانه و صفای طویت پادشاهانه بحد کمال و درجه اعتدال شناسد مخفی نماند که چون از مبدأ ظهورآثار دولت این خاندان عالی منزلت که پناه خسروان آفاق و قبله پادشاهان باستحقاق است پیوسته آباء و اخوان رفیع الشأن آن جناب شیوه ستوده اخلاص اختصاص عتبه کیانی پدران نامدار صاحب قران وبرادران ظفر شعار کشورستان ما ورزیده به جزایل فضایل سلطانی و لطایف عواطف خسروانی مشرف ومعزز می‌گشته‌اند درین ولاکه از دیوان اعلاآلاء نا متناهی الهی به پروانچه لله الامر من قبل و من بعد و منشور انّ الارض یورثها من یشاء ، به اسم همایون‌رسم ما شرف نفاذ یافته تخت موروث خراسان به تحت تصرف بندگان درگاه سپهرنشان درآمد وطوایف انام‌علی‌تفاوت الدرجات وتباین الطبقات بمواجب مواهب‌پادشاهانه مستبشر ومسرورگشتند مناسب بلکه واجب‌آن بودکه‌آنجناب نیز به مقتضی فحوای

الولد الحرّ يقتدی بآبائه الغرّ و اقتدا بـه سنت[1] سینه اسلاف خود کرده تأکید و تجدید مراسم قدیم را جهتی بوضوح نه پیوست می‌باید که بلواطف عواطف بیدریغ مستظهر و مستوثق بوده اقبـال صفت متوجه مستقر سریر خلافت مصیر گردد کـه به عنایت بی‌نهایت الهی اضعاف اسلاف خود به اصناف مراحم و مکارم مفتخر و سر- افراز خواهد گشت .

☆☆☆

ابو الغازی‌سلطان حسین بهادر سوز و میز

مالك‌قدیم و دیّان حکیم قَهر سلطانه و بَهر برهانه صلاح کار هر کثرتی به وحدتی باز بسته که عقد جمعیت آن بی این انتظام نگیرد و به هیچ وجه سرانجـام نه پذیرد ازآنجمله نظم امور دار الخلافه پیکر انسانی‌که عالم صغیر است به تدبیر نفس متعلق گشته‌که بی پرتو التفات او اصلا اصلاح نیابد[2] و هیچ‌کار از او نیایدو به همین وتیره ثبات و اجتماعات عالم‌کبیر مرتبط به تمکن و استقلال پادشاه عدیم- المثال است‌که بی‌قرار ضابطه سیاست ملوك، نظام مملکت‌را دوام نماند و البته بـه فساد و انحرام انجامد نسبه الملوك الی المدینه‌کنسبه النفس الی البدن و ظاهراست که چون تدبیر نفس و افعال قوای طبیعی و حیوانی‌که‌کماشتگان اوَاند بر سنن‌سینه سویت و عدالت باشد هرآینه بدن از حلیه صحت و عافیت عاطل مانده و مألش به فساد و زوال انجامد و برهمین منوال اگر کلك مملکتی یا والی ولایتی ضمیر مفیر توجه آن داردکه‌آثار تلطف و انوار تفقد شایع ومستفیض گردد از میامن‌آن‌سیاست خلاف در سلك نظام و اوضاع دولت یراعلی مـدارج انتظام باشد و اگر از صراط

---

۱ ــ ن . والعز و اقتدار النسب سینه ؟ !　　　۲ ــ ن . واو ندارد

مستقیم عدل و راستی عدول جوید و تمنای هوای نفس طریق ناصواب پوید بی شك اختلال باحوال حوالی مملکت راه یافته قواعد امن و سلامت متزلزل گردد و چون به مقتضی حکمت الهی‌ارومه ارجمند این خاندان بدیع الشان از میامن طبقات مبدعات بدین موهبت خاص مخصوص‌آمده برنظم سلسه موجودات در هرقرنی به میامن‌وجود شریف صاحبقرانی از پدران نامدار و برادران کامکار ما منوط و مربوط گشته رأی آفتاب اشراق ایشان پرتو عنایت و التفات بر احوال صغار وکبار روزگار انداخته طوایف انام ایام‌وعلی التفاوت الدرجات وتباین الطبقات به جزایل مواهب‌پادشاهانه و جلایل مراحم خسروانه ممتاز و سرافراز گردانیدند و در هرزمانی تمامت ملوك‌و سلاطین اطراف و اقطار جهان سیما جمهور رایان و فرمانروایان ممالك هندوستان سر ارادت و اخلاص بر خط موافقت و فرمان نهاده وسایل رسل و رسایل مرادف و متواصل می‌داشتند و این شیوه ستوده سبب مزید جمعیت و رفاهیت خلایق گشته محافظت مصالح بلاد و عباد و مراقبت حدود صلاح و فلاح مرعی ماند در این وقت که از دیوان اعلی‌آلاء نامتناهی الهی پروانچه لله الامر من قبل و من بعد یومنه‌یفرح المؤمنین‌منشور واجب الاطاعه ان الارض یورثها من یشاء من عباده به اسم همایون رسم ما شرف نفاذ یافت و تخت موروث خراسان که دار الخلافه روی زمین است به تحت تصرف وتسخیر ملازمان پایه سریر اعلی اعلاه الله تعالی درآمده طبقات‌خلایق که بدایع و ودایع حضرت خالق‌اند بموجب عدل و انصاف مستبشر و مسرور گشتند و برقرار شاهان و شهریاران هر دیار بمقتضای نّص انّا وجدنا آباء نا علی آثار هم مقتدون اقتدا به سنت سلطان دین دار ایالت شعار قهرمان عادل عاقل رفیع المقدار قامع الکفره والمشرکین قالع الفجره والمترددین ناصر عباد الله و حامی بلاده الفایز بامتثال امره و جاهد فی سبیل‌الله حق جهاده ، **ظهیر الدولة والدین ملوخان**من‌الله علیه باحیای مراسم العدل والاحسان لامحاله صورتی است بلطایف معنی آراسته و منظری با تقوی‌پیراسته تا غایت شمامه تذکره بمشام خدام‌سپهراحتشام نرسید، ان هذالشی عجاب چون جناب فضایل مآب مولانا الاعظم الاعلم صاعد معارج المعالی

العوالی مخزن اسرار الحکم و الکمالات مطلع انوار المیامن والسعادات **قاضی‌زاده بدرالملة والدین علی**، اعلی‌الله[1] قدره و اتم علی سماء السعاده بدره ، که بمنطق فصیح و حکمت صریح کشاف معضلات اشارات ریاضی و طبیعی است ، و انواع علوم از اصول و فروع به هیأتی درحیطه ضبط و تحصیل آورده که شمس منیر باآنکه حکمت اشراق فن اوست در مرافق[2] اقتباس و مرا صد استرشاد از او مترصد ومترقب می‌باشد و والد عالیمقدار معالی دثار او مولانا العالم الفاضل الحکیم المتین الکامل استاد العلماء المتأخرین ملاذالعرفاء المحققین مولانا **صلاح الملة والدین موسی المشتهر به قاضی‌زاده رومی** قدس سره و نورضریحه که ازکمال تعیّن و اشتهاری که در جمیع بلاد و امصار دارد احتیاج ارتکاب اوصاف و القاب ندارد و احراز سعادت حضور مبارك او وجهه توجه‌آن صوب ساخته بود این **همایون‌نامه مودت** رقم زده نوازش و عاطفت گشت و بی‌شایبه تکلف و مبالغه حقیقت حال اعتنا و اهتمام خجسته مآل ما بر وجهی که بعیان صریح مشاهده کرده بسمع شریف خواهد رسانید تا بعد از این ابواب تودّد مفتّوح گشته طریق ابلاغ و ارسال رسل و رسایل از جانبین مسلوك باشد و از برکت تخم و داد[3] ووفاق که درکشتزار صدق به نیت پرورش انبتهاالله نباتا حسنا ، نشو ونما یابد و فضای صحرای فتح المحال آمال‌از خرمن کرامت و دخل اقبال مالامال گردد، مصراع: نهال دوستی بنشان که کام دل به بارآرد، و چون انوار استحقاق و استعداد بر صفحات و جنات اوضاع و احوال او واضح و لایح است و بی‌شك انسی و الفتی باین غایت که با وجود انتظام اسباب حضوروکمال عزّ حضر اختیاربرشقه بعیدکنند بی‌رابطه معنوی و حادثه‌آشنائی که در مجمع‌الارواح جنود مجنده فما تعارف منها ائتلف[4] . مصراع : با خودآورده از آنجا نه بخودبر بسته ، هرآینه سایه التفات بر تفقد حال جناب مشارالیه انداخته در رعایت اعزاز و

---

۱ ــ ن . علی‌الله ۲ ــ ن . موافق !

۳ ــ ن . ولاد ! ۴ ــ صورت کلام نبوی است در متن منها اسلف !

اکرام جانب او چنانکه باید و شاید تقصیری و تاخیری نخواهد رفت و التوفیق من‌الله تعالی

☆☆☆

ابوالغازی سلطان حسین بهادر سوز و میز

به جانب امیر خبیر روشن ضمیر خواجه صاحب جاه صایب تدبیر دارای ممالك بحر و بر ،سپه‌آرای معارك فتح و ظفر،الجاری سناین نواله فی عمان‌الاحسان المقلب من سماء الکرامه به **خواجه جهان** لازال فی‌امتثال امر جاهدوا فی سبیل‌الله باموالکم و انفسکم ذلك خیرلکم محمود لعواقب مسعود المارب دررتحیاتی که غواصان متلالی از بحار اهتمام به ساحل مرام رسانند و جواهر مدحاتی‌که طالبان نفایس یاقوتی از معادن خفا ببواطن آثار آورند مصحوب قوافل عواطف کیانی که رواحل نوازش سلطانی متحف و مهدی گردانیده همگی همت خسروانه و تمامی نهمت پادشاهانه متوجه و مصروف است که چون خواجه جهان از متانت رای و شهامت و وفوراستعداد صراف‌گوی نجابت از صنادید مشاهیر زمان‌ربوده و ازمیامن کف کریم و احاسن صفات جمیل قصب السبق از سابقان میدان امارت و وزارت اختیار نموده بحکم و اما ماینفع الناس فیمکث فی‌الارض بمزید توفیق سبحانی و جنود تائیدآسمانی مخصوص و ممتاز باشد

بتعدده. اعلام‌آنکه چون سابقه‌عنایت ربانی‌جهت مصلحت خلافت وجهانبانی قامت دولت ما را خلعت رفعت ارزانی داشته لامحاله درهمه حال وجهه همت‌عالی نهمت آنست‌که ارکان دین و دولت بصفت نصفت و مرحمت استحکام پذیرد وبساط امن و امان در بسیط زمین و زمان ممهد باشد

حق زشاهان بغیر عدل نخواست   آسمان و زمین ز عدل بپاست

اما برمرآت ضمیر مستبصران خبیرروشن است که در میدان ظهور صبح دولت و مطلع لمعان آفتاب سلطنت که مشارب مآرب از کدورات عوارض بالکلیه صافی نگشته باشد بواسطه کثرت تردد لشکرها و زیادتی حرکت لشگریان عواطف ریاح مطالبات دیوانی و حوالات ضروری در اغوار و انجاد هر دیار وزیدن گیرد و چون در آن اثنا خاطر همایون متوجه تدبیر مصالح جهانگیری و کشور گشایی می‌باشد اسباب و اهمال و امهال در رعایت انتظام احوال زیردستان دست می‌دهد ومی‌شاید که در آن حال بقدر مقتضیات گردی از تعرض سپاه نصرت شعار بر دامن احوال منتسبان آنجناب درین دیارنشسته باشد وآن صورت اصلا موافق مزاج نیفتاداکنون بحمدالله منه که چون بحکم وان جندنالهم الغالبون از خنده نصرت باری چهره ظفر مستبشر است وازابتسام جام تایید الهی مناسم استقلال و دولت‌خندان، نظر فرخنده با فاضت انوار عدل و احسان متعلق داشته و التفات خاطر انور بـه‌اشاعت انوار مرحمت و امتنان مشعوف گردانیده همگی همت بر رعایت قصوی حضور و رفاهیت مقیمان ومسافران و ایمنی وآبادانی ممالك و مسالك وتدارك مافات و تلافی‌ماضاع مقصور و محصور است و طوایف زایران و وافدان از اطراف و اکناف ایران و توران احرام کعبه جلال و قبله اقبال ما بسته در تحت ظلال خلافت مجتمع‌اند .

بمن دارد اکنون‌جهان‌پشت راست   مرا زین سپس پاس مردم سزاست

بناء علی هذا مولانا العالم الفاضل جامع انواع العلوم والفضایل رافع اعلام العلوم العقلیه کاشف اسرارالمعارف النقلیه **مولانا شمس‌الملة والدین شیخ‌محمد گیلانی** ادام‌الله فضایله را که در میان امثال واقران بنظر اعتنا ممتاز و سرفراز است جهت سوانح سابق فرستاده شد که‌شیوه استرضا کما ینبغی مرعی داشته من بعداهالی آن حوالی بوفورعواطف و نوازش بیدریغ مستظهر باشند و بکمال مرحمت و معدلت مستوثق و مطمئن خاطر گشته جهت عرض ملتمسات و فسخ[1] معاملات تردد و آمد

---

۱ ـ ن . فسق

و شد کنند تا میامن این امر ستوده به مجاری احوال و اهالی روزگار واصل گردد و سبب مزید جمعیت و استقامت خلایق آمده محافظت مصالح بلاد و عبّاد و مراقبت حدود وفلاح صلاح مرعی دارند .

☆☆☆

ابوالغازی سلطان حسین بهادرسوزومیز

چون از دیوان دارالسیاده و فضلنا بعضهم علی کثیر فمن خلقنا تفضیلامثال اقبال ان الذین ان کنتم تحبون الله فاتبعونی بنام عالی مقام ماموشح و محلی گشته وخلعت متابعت ان الذین یبایعونك انّما یبایعون الله برقامت رفیع منزلت مازیبا وبرازنده آمده و امرونهی بزرگواری که زیورضمیر انگشت نبوتش خاتم تمکین نگین ولکن رسول الله خاتم النبیین باشد درسرّا وضرّا نصب العین ضمیر منیرباید داشت که حسن خاتمه آجل و نیل سلامت عاجل جز آن وسیله بخاطر هیچ سعادتمندی خطور نیابد و احکام و فرامین پادشاهی که مستقر سریر سلطنتش کریاس جلالت اساس وما ارسلناك الاکافه للناس تواند بود آشکارا ونهانی بقدم امتثال و اذعان تلقی باید نمود که تحصیل مقاصد و مطالب دینی و اخروی را غیر از این تدبیری در ضمیر هیچ زیرك ارجمند ظهور نکند .

گدای حضرت او باش و پادشاهی کن مکن مخالفت او و هرچه خواهی کن

و ازجمله رعایت مقتضی فرموده انی تارك فیکم الثقلین کتاب الله وعترتی علی قایله شرایف الصلوات و کرائم[1] التحیات است که لامحاله گوهر نسبت عالی قیمت از بحر موهبت آن حضرت شرفش افسر منقبت است و مباهات نقباء سادات و جلالت

---

۱ ــ ن . کریم .

آیات و ناهیك فیهم انّهم لی احمد[1].

لاجرم پیوسته ملاحظه جانب شریف آن زمره عظیم الشان و اعتنا به نضارت ریاض احوال و اوضاع ایشان بـرذمت همت عالـی نهمت واجب و لازم دانسته‌ایم و اهتمام بانتظام و التیام اسباب فراغبال و الحاح امانی و آمال آن طایفه بزرگوار رفیع المقدار الحجج (؟!) رسایل و ذرایع به تحصیل مقاصـد و مـآرب دو جهانی شناخته خصوصاً زمره‌ای که صیت طهارت نسب ایشان در بساط زمان چـون نـور خورشید عالم‌گیر است و دربسیط زمین ورد زبان صغیر و کبیر است . چون سادات عالیمقدار سواد پاك **سبزوار** که صحت انتصاب ایشان به سید انبیا مقصد ومقصود ابداع و انشاء خلاصه زبده عادات و ابدا صلی‌الله علیه و علی آله فی‌الاخره و الاولی کالشمس فی وسط السماست .

سلام علی من شاقتی بوصاله[2] وان لم افز[3] الا بطیف خیاله

احبّ و ما ابصرتـه غیر اننی سمعت‌من‌الحاکین وصف‌کماله

هرچند درمدت متمادی‌که وفود مظفر جنود موقر ورودایادی معانی ازجمعیت آباد خاطر محمودالمآثر آن مجموعه مختارات و دیوان مفاخر انسانی مخزن اسـرار الحکم والکمالات مطلع انوار المیامن والسعادات مستخدم اصحاب السیف والقلم مستتبع ارباب الطبل والـعَـلم مـلـك مُـلك خصال مـلـك ستان نوئین سعادت قرین صاحبقران دارای ملت آرای دین‌پرور فرمانفرمای ممالك ومسالك‌بحرو بـرّ

بحر کمال و کان کرم **خواجه جهان** کاز چرخ پیر برده به بخت جوان‌گرو

کلکش‌که گاه نطق دل‌نیشکر شکست برد از هـزار طوطـی هندوستان گرو

لازال فی‌الدنیا وفی الاخره مرفوداً[4] فیهما مسعوداً محمورا ، بـا اجنـاس لطایف و اسرار عالم صوب ظهورو اظهار متوجه دیار وامصار اخبار واستخبارمی‌گرداند واز راه بوادی ایادی و مراحـل انامل بـواسطت جـواری منشآت کاالاعـلام اقـلام از

---

۱ ـ ن.وبا هبك فهیم انهم‌الی احمد . ۲ ـ ن . بوساله ؟!

۳ ـ ن . اقر ؟ ۴ ـ ن . مرفور فیها

عمان هندوستان دوات عبور نموده خطه دارالملك **خراسان**قرطاس رواحل نزول تعارف و استیناس می‌سازند هرگز جانب این محبّ را بـه ابلاغ کتابتی بـا شعار و ارسال رسوم پیغام گذار منظور و مذکور نداشتند امـا صفت مکارم ومآثر ستوده آن جناب مملکت ایاب از اخبـارطبقات زوّار بطریق تواتر که باتفاق ایمه دیـن موجب علم و مورث یقین است استماع میرود که بحکم سابقه عنایت ازلـی چهره ابهت صوری بانوار فضایل معنوی منور ودرخشان داشته‌اند و زواهر جواهر فواضل به انافل اصطناع میرود که بحکم سابقه در سلك اجتماع کشیده .

گو ، بیاو در فشانّی سر کلکش نگر　　　آنکه عمری‌بهرد ّربرداﻣﻦعمان نشست

به تخصیص فضیلت جهاد و غزو کفار کـه مستتبع محبت آفریـدگار است . کما شهدت به الایه الکریمه ان الله یحب الذین یقاتلون فی سبیل الله صفـا کانهم بنیان مرصوص و صاحب معالی مآب اعالی ایاب اخوت شعار محبّـت دثار ، قدوه ارباب الدول فی‌الافاق‌عمده اصحاب الملل‌بکمال الاستحقاق **خواجه غیاث‌الدولةوالدین عادلشاه** اعلی‌الله بما ترضیه فی دینه و دنیاه علی‌الاستمرار والدوام در مجالس‌خاص و مجامع عام تفاصیل ملکات ملکـی را بصورت تقریر دلپذیر نصب العیـن ضمیر می‌سازد و در ازدیاد اسباب ارادت و ایجاد عادت قصوی سعی جمیل مبذول می‌دارد لاجرم صفحات خاطر به نقوش محبت و ولاء جناب معلی مزین ومحـّلی گشته داعیه همم باقامت‌مراسم مقتضای طریقه صدق و صفا مصروف و معطوف آمـده . مصراع[۱]

غافل نه‌ایم[۲] یك نفس از ذکر خیر او، بناءعلی هذا چون دراین وقت جناب فضایل مآب فواید انتساب مولانا العالم النحریر صاحب التوقیر مقوم القوانین الکلامیه ، مقوی الحکماء اسلامیه ، قـدوة العلماء الکاملیـن ، اسـوة الفضلا المدققین ، **مولانا شمس الملة والدین محمد** ادام الله میامن مفاخره و زاد معالیه و معاثره که در میان ارباب علّو همت باکتساب‌اسباب‌کمال و فضیلت بلند پایه و سرافـراز

---

۱ ــ ن . مصراع ندارد .　　۲ ــ ن . نیم .　　۳ ــ ن . مضافات
۴ ــ ن . مراسلت .

گشت و بواسطه فنون استعداد و وفور استحقاق بر زمره دانشمندان وفرقه مستعدان شرف تفوق و منزلت رفیع یافته از موقف سریر اعلی اعلاه الله تعالی متوجه آن صوب بود محصوب عزیمت مشار الیه به تحریك سلسله مقالات قبل الملاقات سبقت گرفته‌می‌شود،تا ایرادصحیفه حسن‌مفاوضات[1] مفتاح‌فتح باب مراسلات[2] گردد من‌الله الهدایه .

☆☆☆

منشورهائیکه برای محتسبان دارالسلطنه هرات نوشته است

متصدیان امور **مملکت خراسان** عموماً و متوطنان ولایت **توس** و **مشهد مقدس رضویه** خصوصاً احسن الله احوالهم بدانندکه :

بر مقتضی نص قطعی و حکم یقینی ، الا ان حزب الله هم الغالبون ، آیات فتح‌و فیروزی و رایات ظفر وبهروزی مخصوص والیان کشور دین و مقارن پیروان احکام رب‌العالمین است و سنت الهی چنان جاری گشته که هر صاحب توفیق کامکار که در اعتلاء اسلام واحکام رسول علیه‌السلام مساعی جلیله جمیله بتقدیم رساند بحکم اذا جاء الحق و ذهق الباطل بر اهل جور و طغیان و ظلم و عدوان شرف تفوق و تسلط یابد

سرسبزی نهال سعادت بباغ ملك   بی جویبار شرع مطهر طمع مدار

ولله الحمد والمنه : که بروفق اشارت الدین أس والملك حارس[3] ومالااساس له فهو مهدوم و مالا حارس له فهو ضایع . همگی همت خسروانه و تمامی نهمت پادشاهانه مصروف و معطوف بر آن است که در تقویت دین حق و رعایت مصالح

---

۱ ــ ن . ومضافات .   ۲ ــ ن . مراسلت   ۳ ــ ن . والاساس

خلق هیچ دقیقه‌ای موقوف و نامرعی نگذاریم تا موجب ان تنصروا[1] الله ینصرکم و یتبت[2] اقدامکم روزبروز قواعد دولت وبختیاری وقوایم خلافت وشهریاری استحکام گیرد[3] و انتظام بهتر پذیـرد . وذلك فضل‌الله یوتیه من یشاءِ والله ذوالفضل العظیم و ازجمله نظایر و اشباه[4] صورت ملاحده وخوارج است در این وقت از تلقین مهم الـّا الهم هم‌المفسدون به مسامع جلال پیوست که در بعضـی مـواطن و مساکن آن حـدود و نـواحی جهله برگشته روزگار سر رشته صواب از دست داده قدم در راه خطا نهاده‌اند و به مشارب رسوم خروج و الحاد صورت انهدام بقواعـد و عقایـد اسلام راه داده بجلال الله و کبریائه که نایره سیاست پادشاهانه بنوعی در التهاب و اشتعال است که اثر بأس سطوت ان[5] تکاد السماوات ینفطرون و تنشق الارض و ترالجبال و واردات[6] آنکه بعد از استکشاف احوال به نفس مبارك عنان عزیمت به صوب تسکین این داهیه معطوف فرماییم و رکاب همایون به تحلیل این ماده رنجه داریم و اگر عیاذاً بالله شمه‌ای ازاین صورت به ثبوت پیوندد بحکم نص قاطع انا من‌المجرمین منتقمون[7] به تیغ آتشبار آب حیات ایشان را تیره‌گردانیم وباتند باد خشم و سیاست دمار از روزگار مدبران خاکسار بـرآوریم بنوعی که آثار آن تـا انقراض جهان بر لوح زمان باقی مانده و ما النصر الامن عندالله العزیز الحکیم بنا بر وفور اهتمام که بـی‌شایبه مکث و تاخیر به کفایت ایـن مهم خطیر متعلق است علی‌الفور جناب سیادت مآب شریعت انتساب مـولانا و مرتضی اعظم حـاوی معالی العلوم الهم بقیه اعاظم اولاد سید الثقلین **مـولانا معـزالشریعه والدیـن شیخ حسین ادام‌الله** تعالی میامنه را که نفس او بزیور علوم و سیادت مزین است و آینه ضمیر به صیقل زهد و هدایت روشن و لامحاله محل اعتماد ووثوق عظایم امور و جلایـل اشغـال گشته جهت تحقق وتفحص آن قضایـا بـرسـم استعجال متوجه

---

۱ ــ ن . تنصرالله   ۲ ــ ن . ثبت .   ۳ ــ ن . دیگر ا؟
۴ ــ ن . اشتباه ؟!   ۵ ــ ن . ان‌یکادالسموات‌ینظرون و ینشق‌الارض‌وبحرالجبال
۶ ــ کذا .   ۷ ــ ن .انا من‌المجرمون منقسمون ا؟

گردانیدم تا بر وجهی که از کمال ضبط و صیانت او متوقع و منتظراست قدم‌صدق و دیانت در حرم امانت العالم امین‌الله فی‌الارض نهد و نقد عـقاید دینی و اعمـال یقینی هریك برمحك ضمیر خبیرامتحان نموده بمقدار عیار مکشوف بصیرت واعتبار گرداند و فرق فـَرق حق از باطل نموده جمعی را که مستحق قتل بداند . بداروغه ولایت سپارد تا او به پایه سریر اعلی فرستد و بعضی را که شایسته اخراج باشنـد نیز بداروغه سپرده کیفیت را عرضه داشت نماید تا حکم او به نفاذ پیوندد و سایر مبتدعان و متمردان‌که مستوجب تعزیر و تشهیر باشند برمقتضای شرع شریف اجراءِ حدود نماید و بهر موضع و مقام‌که نزول‌کند منع و زجر ظالمان و فاسقان و قلع‌و قمع مفسدان و مبتدعان دانسته ایشان را از جهالت شرك و طغیان و ضلالت کفـر و کفران برهاند و اگر کسی در خوانق و مدارس و سایر بقاع الخیر به خلاف شرع و شرط وقف ساکن شده باشد اخراج کند و تفحص رقبات اوقاف نموده آنچه به غیر حق تصرف نموده باشند مستخلص گردانیده به متولی شرعی سپارد تا بحال عمارت آورد ، سبیل همگنان آنکه ، مرتضی ، مشارالیه را من حیث الاستقلال متصدی‌این شغل خطیر دانسته شرایط تعظیم و توقیر او بجای آورند ودر این باب باید متابعت و انقیاد واجب دانند و در هرجا و از هرکس‌مدد و معاونت طلبد تقصیرجایز ندارد و در هیچ راه ایلچیان و قوشچیان اولاغان او و محتسبان و نوگران او را نگیرند و نواب وگماشتگان او که در هر باب نصب کرده وابسته او باشد ، شکر و شکایت ایشان را معتبر و موثر شناسند وهیچ یك از ایـن قیود احکام را مخصوص بموضع دون موضعی و مقید بـوقت دون وقتی ندانند بلکه از جمیع مـواضع و تمامت اوقات مقرر و مجری دانند .

***

منشور دیگر ازطرف سلطان‌حسین میرزا بایقرا درباره معزالدین شیخ‌حسین

زمره خاندان سلطنت وفرقه دودمان خلافت واصول شجره‌کیانی وفروع‌دوحه خسروانی ازبرادران اعز ارجمند واقارب اعز سعادتمند مکنهم‌الله تعالی فی‌الادوار مادارالفلك‌الدوار وامراءکبار ووزرای عالیمقدار وارکان‌دولت قاهره واعیان‌حضرت زاهره و ارباب مراتب ودرجات واصحاب تومانات به‌اعلام مسالك واشراف ممالك ازمشاهیر نقبا وجماهیر آل‌عبا و قضاة اسلام وعلمای انام ومتوطنه مواطن و سکنه مساکن وعامه رعایا وکافه‌برایا وافراد طوایف امم واصناف ترك‌وعرب وعجم‌بدانند که: اعزاز واکرام سادات‌عظام که‌بمقتضای‌قل‌لااسئلکم‌علیه اجرا الا المودة فی‌القربی، شجره مودت ایشان مثمر اقتنای صنوف سعادت است و تعظیم واحترام علمای اسلام که به‌موجب[1] واولوالعلم قایماً بالقسط شهادت ایشان به‌شهادت الهی شرف اقتران یافته و توقیر اجلال در باب زهد وتقوی‌که صدرنشینان مسند ان اکرمکم عندالله اتقیکم ایـّد ، ازلوازم امور شهریاری وشرایط اوضاع جهانداری است وچون جناب سیادت نصاب نقابت قباب شریعت شعار حقیقت دثار مرتضی و شیخ‌الاسلام الاعظم الاعلم سلطان اعاظم علماالسادات فی‌العالم محرر قصبات‌السبق فی مضمارالحقایق مظهر آیات الاعجاز فی‌اختراع الدقایق مستفید ارباب‌العلوم و الفضایل الفایز بالقدح‌المعلی من‌الاواخر والاوایل مولانا **معزالحق و السیاده والتقوی و الدین شیخ حسین** ادام‌الله تعالی ظلال سیادته و افاض علی‌الافاضل زلال افادته بمرافقت عنایات الهی وافاضت برکات نامتناهی مستجمع جمیع این مآثر و مفاخر آمده و با

---

۱ ـ ن ۰ موجب

وجود نسبت عالی که صحت انتمای آن به عاشر **ایمهٔ اثنی عشر** سلام‌الله علیه وعلی آبائه سمت ثبوت یافته برافاضل دانشوران جهان بصنوف فضایل ذاتی وکمالات مکتسبی رتبت تقدم وتفوق داردوازاماثل پرهیزکاران‌زمان بفنون خصایل سنیه واعمال‌مرضیه ممتاز ومستثنی گشته مبنی برتحقیق این‌حال که: به‌هیچ صورتی اندر نباشد این‌معنی بندگی حضرت‌اعلی خاقانی صاحبقرانی سلیمان مکانی کشورستانی جهانبانی خلدالله سبحانه فی‌مراضیه مخصوص و سرافرازگردید وچون ربط شوارد قضایای شرعیه که بحکم‌الملك والدین توامان ، همگی همت خسروانه بر احکام احکام واعلای اعلام آن مقصور ومحصور است بکف کفایت واهتمام‌او بازگذاشته‌شد تااو به‌اصابت رأی‌شرع آرای قوانین دین‌مبین وقواعد ملت سیدالمرسلین را در میان خلایق ممّهد و جاری گرداند وغبار ملاهی ومناهی ازصفحات ایام ستوده و گرد منکرات و محدثات از رخسارديار اهل‌اسلام بکلی فروشسته بساط دیانت ومسلمانی دربسیط زمین و زمان گستراند .

زگیتی بیك باره نـزدیك و دور بـر انداخت آیین فسق و فجور

وچون جناب مشارالیه بوفورکیاست وفراست وعموم دانش وبینش دراقامت مراسم امر معروف ونهی منکر مساعی جمیله جلیله‌که زیاده بـر آن مطلقا مقدور و میسور نتواند بود به‌تقدیم رسانیده والحق این‌صورت متضمن صلاح وفلاح سلطنت ومقتضی ثبات وارتباط دولت و واسطه ابقای ذکرجمیل و وسیطه ایقای اجرجزیل و ذریعه مباهات ومفاخرت وموجب ناموس دنیا وآخرت است لاجرم هرروز ازمعادی التفات پادشاهانه بکرامت دیگر وعنایت بیشتر پیشرفت وسرافراز می‌گردد و درترفع وتفوق ومنزلت ومرتبت اوغایت قصوی عواطف و نوازش ارزانی می‌فرمایند تا در این‌ولا فرمان جهانمطاع واجب‌الاتباع لازال نافذا شرف صدور یافته صورت آنکه دراین وقت تصمیم عزیمت همایون بصوب ممالك تـوران زمین عنان اختیار تمامی مهمات صغار وکبار واسافل واعالی خراسان بقبضه مفاخر و معالی اوباز داده‌ایم و مقالید حل وعقد وقبض وبسط و رتـق وفتق جمیـع امور و مهـمات شهر و ولایات

بخذافیرها درکف کفایت وید استحقاق واهلیت او نهاده‌ایم ومع‌هذا بمسامع جلال می‌رسدکه داروغگان ومحصلان وعمال وعسسان و کارگذاران ومباشران اشغال در قصد مهمات وارتکاب امور بخلاف شریعت غرا عمل می‌نمایند وازطریقه مرضیه‌شرع شریف انصراف می‌جویند،می‌بایدکه چنانکه مشافهه مقرر شده جهد مستطاع بتقدیم رسانند ونسق‌غث وثمین مهمات شریف و وضیع وجلیل و حقیر آنجارا بعهده خود دانند ودرباب استرفاه[1] احوال همگنان ازترك وتاز یك وظیفه اجتهاد مرعی داشته نگذاردکه ازقوی‌بر ضعیف‌حیف‌وتعدی‌رودودرزجروتأدیب مفسدان وظالمان وفاسقان ومتغلبأن جهد مأجور[2] وسعی مشکور بظهور رسانند واگرکسی قدم از جاده شریعت بیرون نهد وبدفع ومنع متؤثر نگردد صورت‌حال بشرفعرض رساند تا بنوعی درباره آن‌کس حکم فرماییم‌که سبب عبرت وانتباه دیگران‌گردد واکنون بحکم انا وجدنا آباءنا علی‌امة واناعلی آثارهم مقتدون این حکم‌همایون به‌امضای فرمان جهانمطاع شرف‌صدور می‌یابد تاجناب مرتضی مشار الیه من‌حیث الاستقلال متصدی این‌مهمات خطیره‌که عمده امور مملکت وواسطه عقد سلطنت است دانند وتمامی صلاح وفساد شهر و ولایات را به‌حسن کفایت ویمن‌کیاست او باز گذاشته مجال مشارکت و مساهمت غیربااو محال‌شناسند وظیفه حکام وداروغگان وبتگچیان وامیران وعسسان ومتصدیان اعمال بلده **هرات** و نواحی خصوصاً تمامی ولایات **خراسان** وتوابع عموماً آنکه ازجمیع امور ومهمات‌که مطابق‌شرع باشد اوامر ونواهی اورا ممتثل بوده انقیاد ازلوازم شمرند اطاعت ومتابعت اورا درجمیع احوال واوضاع‌که البته خلاف شریعت مصطفوی نخواهد بود واجب شناسند جناب مرتضی مشارالیه نیز باید که‌درانفاذ منطوق فرمان واجب‌الاذعان مساعی جمیله جلیله حیثما تقتضیه[3] الشریعه الشریفه بتقدیم‌رساندودست تطاول متغلبه‌ازذیل‌اموال واحوال درویشان ومستضعفان کوتاه وکشیده‌گرداند و زجر وتأدیب فسقه وفجره‌وقلع وقمع متمردان ومفسدان از لوازم شمرده ایشان را بروجهی‌گوشمال دهدکه موجب اعتبار دیگران کردد ، خلاف

۱ ــ ن . استرفای   ۲ ــ ن . مأمور !   ۳ ــ ن . مقیقته !

شریعت غراً به‌هرچه بنظر شعور اودرآید و ازهرکس کایناً من‌کان جریمه صادر شود بکلی دفع آن نماید وروی‌دل هیچ آفریده ازکبیر وصغیر وجلیل وحقیر نه‌بینند[1] و درتأدیب و تعریك ظالمان وفاسقان بدانچه رأی صواب‌نمای او اقتضا نماید بجای آورد واگرکسی تمرد واستکبار ورزد ومـأمور نماید تـا اورا سیاست فرموده سبب عبرت دیگران گردانیم براین‌وجه مقرر دارند ودانند وازمقتضای حکم درنه‌گذرند .

***

منشور سلطان حسین میرزا بایقرا درباره معزالدین شیخ‌حسین

برادران جلیل‌الشأن عظیم‌القدر وفرزندان عـدیل‌الشمس شبیه‌البدر ابقاهم‌الله تعالی ورقاهم مدارج‌العز والعلی وامرای دولت و اعیان و مشاهیـر سادات عظـام و جماهیر علما اعلام وکافه رعایای ممالك وعامه زوایای مسالك احسن‌الله احوالهم و حقوق فی‌الدارین آمالهم بدانندکه :

چون اعلای اعلام اسلام واِحکام اَحکام رسول علیه‌السلام ازشرایطامورایالت وجهانداری ولوازم اسباب خلافت وشهریاری است ، همگی همت خسروانی وتمامی نهمت حضرت‌اعلی سلطانی ، سلیمان مکانی ، مصروف ومعطوف گشته‌که درتقویت دین‌حق و رعایت مصالح خلق دقیقه‌ای موقوف ونامرعی نماند تا بموجب وعده ٔان تنصروالله ینصرکم روزبروز قواعد دولت واقبال وقوایم عظمت وجلال استحکام‌دیگر گیرد وانتظام هرچه تمامتر پذیرد وذلك فضل‌الله یوتیه من‌یشاء والله‌واسع علیم لاجرم ازطبقه سادات محقق وعالیمقدار و از زمره علمای محقق افادت شعار که متصدی نسق مصالح‌امور ومتعهدکفایت مناظم‌جمهور توانند شدرقم‌ایثار واختیار برصحیفه

---

۱ ــ روی دل‌کسی ندیدن ترکیب‌تازه‌ایست !

احوال آثار عالیجناب نقابت قباب حقیقت دثار مرتضی وشیخ‌الاسلام الاعظم‌سلطان اعاظم‌النقبا والعلمای فی‌العالم مستعبد ارباب‌العلوم والفضایل الفایز بالقدح‌المعلی من‌الاواخر و الاوایل مـلاذ صنادید الافـاق ، مرجع جمـهور الطوایف علی‌الاطلاق ، **معزالسلطنه والافاده والدنیا والدین شیخ‌حسین ادام‌الله‌ظلال** سیادته و افاض علی کافه‌الافاضل لازال افادته‌کشیده و اورا ازسایر اکابر بمزید عواطف خسروانه و نوازش پادشاهانه ممتاز و سرافراز گـردانیده وضبط تمامت قضایای شرعیه و عرفیه بکف‌کفایت ویدرعایت او بازگذاشته تااو باصابت رأی‌شرع آرای قوانین دین‌مبین وقواعدملت سیدالمرسلین درمیان خلایق ممّهد وجاری‌گرداند وغبار ملاهی ومناهی ازصفحات صحایف انام‌محو فرماید وچون این مهمات خطیره عمده امور مملکت‌عقد سلطنت است مانیز شرط متابعت واقتدار مرعی داشته تمامت احکام همایون راکـه دراین‌باب‌بنفاذ پیوسته بشرف‌امضا میرسانیم، سبیل ارباب اقامت وسکون دراقطاع ربع‌مسکون آنکه برحسب فرمان واجب الاذعان درجمیع امور ومهمات شرعی‌رجوع به‌جناب مشارالیه نمایند واوامر ونواهی اورا ممتثل بوده انقیاد ازلوازم شمرند .

***

منشور قاضی‌القضاتی هرات برای مولانا شمس‌الدین عبدالله امامی بامشارکت مولانا قطب‌الدین محمد امامی از طرف سلطان حسین میرزا بایقرا

برادران مشتری قدر بهرام خاصیت و فرزندان خورشید سیمای قـمر ماهیت ابقاهم‌الله تعالی ورقاهم مدارج‌العز والعلی وامرای ملک‌آرای وصدور روشن‌رأی و وزرای عطارد فطنت وجمهور منتسبان عتبه دولت بازمره سادات واجـب‌الاجلال و

علما و مشایخ ستوده خصال خجسته مآل ومباشران اشغال سلطانی و متصدیان اعمال دیوانی احسن‌الله مآلهم وانجح بالخیر آمالهم بدانندکه ازدیوان **قضای والله یقضی** بالحق نشان لازم‌الاذعان‌خلافت وامامت مارا بتوفیق انی‌جاعلك للناس اماماً **مسجل** فرموده‌اند ودرمحکمه علیای آتیناه حکما وعلما صحت‌دعوی ایالت و جلالت مارا بصورت فتوی فحولی انا جعلناك خلیفة فی‌الارض فا حکم بیـن‌الناس بالحق مکمل گردانیده‌همگی همم همایون به‌مقتضای **قضیه‌الملك** و الدین توامان برآن **مصروف** و معطوف است‌که همواره اعلام دین قویم باعلاءِ تمشیت مامعلی ومشارع شرع‌مستقیم ازشوایب شبهه وریا مصفّی بـاشد وبی‌شبهه ثبوت ایـن معـامله جزبوثیقه بینـّات نصفت وشهود عدالت قضاةاسلام وعـلمای اعلام‌که شمس‌فلك استعداد و بـدرسپهر استحقاق‌اند استحکام نمی‌یابد سیما طایفه شریف‌القدر **امامیه هرات** صینت‌عن‌تطرق الحوادث و الافات که عصرها و قرن‌ها اباعن جد بمساعدت سعادت جد ، نص مبرم عدل‌القاضی فی‌القضیه خیر مـن عبادةالثقلین را نصب‌العیـن ضمیر منیر خبیر ساخته اقضی‌القضات **خراسان** وصدرنشین‌مجامع هرعهدوزمان بوده‌اند. چون جناب‌فضایل مآب شریعت آیات‌مولاناءالاعظم الاعلم خلاصه‌اعاظم‌العلماءِ والقضاه بین‌الامم‌غایص بحارالفروع‌والاصول ناظم دررالمعقول‌والمنقول**مولانا شمس‌الملة والدین عبدالله الامامی** وفقه‌الله لاحیاءِ مراسم الشریعه الشریفه‌که پـرتو اشراقـات شمسیه‌الملمـعات برکشف اسرار علوم دینی و حل غوامض رسوم علمی انداخته انوار اهلیه و قابلیته این‌امرخطیر برصفحات‌روزنامجات‌احوال او اظهرمن‌الشمس وابین‌الامس است بـناء علی‌هذا منصب‌قضا و حکومت شرعی دارالملك **هرات** وجمیع توابع و مضافات آن بشرکت جناب‌شریعت‌مآب مولانازاده‌اعظم سبیل‌اکابر قضاةالاسلام **مولانا قطب‌الملة والدین محمدالامامی** زاده‌الله ایام تشرعه‌که تاغایت متصدی این شغل خطیر بوده مفوض ومامول‌گشت مقرر آنکه درجمیع امور اقتدا به‌آثار اشراف اسلاف خود که نعم‌القول الامامی نموده‌علی‌الدوام فی‌مجاری الشهوروالاعوام صورت‌کلمه اجماعیه التعظیم لامرالله والشفقه علی خلق‌الله درآورند و در تحقیـق قضایای شرعیه برسبیل

مشارکت مناهج[1] شریعت‌وباقدام احتیاط فراست‌سراً وعلانیه ازمتابعت موادمطاوعت دعاوی رعایا بکلی اعراض نمایند ودراستماع کلام متخاصمین بحکم اذاختصم الیك خصمان [2]فسوبینهما فی‌اللفظ والخط طریق مساوات سپرده درتزکیه و تعدیل شهود شرایط اعتنا واهتمام بتقدیم رسانند ودراحیای مراسم امرمعروف ونهی‌منکرواجرای حدود تعزیرات وعقود انکحه بلاولی ومع‌الولی وقسمت ترکات و ضبط اموال ایتام وسفها ومجانین جهد مستطاع مبذول داشته از مؤاخذه روز حساب و محاسبه یوم نطوی‌السماء کطی‌السجل‌الکتب[3] غافل وذاهل نباشند ، سبیل همگنان آنکه :

مولاناءالاعظم‌المشارالیه را متصدی این‌مهمات دانسته وظایف توقیر وتعظیم کماینبغی به‌تقدیم رسانند ودرکلی وجزوی قضایای شرعیه ومعاملات دینییه وعزل‌و نصب محتسبان وخطبا وامامان رجوع به‌اشارت واستصواب او نمایند و هرکس را ازقبل خود به‌امر مذکور تعیین نماید قایم‌مقام اودانسته به‌عزل و نصب اوکه موافق شریعت یدبیضا تواند نمود معزول ومنصوب دانند وظیفه شغل قضا و حق‌السعی این مهم‌رفعت‌انتمابدستور جناب مغفرت‌مآب **قاضی نورالملة والدین محمدالامامی** که بینهما قرب قرابت ثابت است بی‌قصور وتنقیص بدورسانند .

☆☆☆

منشوری دیگر بنام قطب‌الدین محمدالامامی برای منصب قضا و حکومت شرعی دارالسطنه هرات

اصول شجره دین ودولت وفروغ دوحه ملك وملت وامرای نصرت شعارظفر

---

۱ ـ ن . مناسح ؟!　　　۲ ـ ن . فسعی بینهما !

۳ ـ ن . الکتاب ـ آیه قرآن مجید است

قرین و صدور من شرح الصدرنشین واصحاب دیوان اعلی و نواب عتبه سپهر انتما[1]تانقباء جلالت‌مآب وعلماء فضیلت انتساب وافراد طوایف امم واصناف ترك وعرب وعجم بدانندکه چون ازدیوان قضای والله‌یقضی منشور بیـضای خلافت مارا بتوقیع انی جاعلك للناس اماماً سجلی فرموده‌اند ودرمحکمه علیا و آتیناه ، حکما و علما صحت دعوی ایالت مارا بصورت فتوی انا جعلناك خلیفة فی‌الارض مکمل گردانیده همگی همت به‌مقتضای قضیه‌الملك والدین توامان مصروف ومعطوف است که‌همواره اعلام‌دین قویم باعلاء تمشیت مامعلی ومشارع شرع مستقیم از شـوایب شبهه و ریا مصفی باشد وبی‌شبهه ثبوت این‌معامله جزبوثیقه بینات نصفت وشهود عدالت قضات کبارو‌علمای عالیمقدارکه حافظان ممالك ملت وحارسان مسالك شریعت‌اند استحکام نمی‌یابد خصوصاً گروه متعین مشهورکه علی‌مرالاعوام والشهور اباعن‌جد بمساعـدت سعادت جداقصی‌القضات زمان وصدرنشین مجامع عهد واوان بوده‌اند ، چون جناب شریعت مـآب مـولانا و مـولانازاده اعظم خلاصه اعـاظم القضات والعلماء فی‌العالم جامع‌المفاخر العلمیه وحاوی‌الماثرالعلیه، **مولانا قطب‌الملة والدین محمدالامامی** رقاه‌الله تعالی‌معارج‌الکمال بفضله‌السامی‌که لامحاله‌به‌ملکه‌کامله‌که درقطع معاملات شرعیه ونسق مهمات دینیه از اسلاف اشراف خود اکتساب نموده آثـار استحقاق و استعداد بینـّه برطبق منطوق ابن‌الفقیه نصف‌الفقیـه از روزنامچه حـالات او واضح است بنابراین منصب قضا وحکومت شرعی دارالسلطنه **هرات** وتوابع ومضافات آن بموجب پروانچه انزل‌الداء بدو مفوض‌گشته مقرر شدکـه باقتضای قضیه الولدالحرّ یقتدی بآبائه‌الغر اقتدابآثار حمیده سلف صالح خودکه نعم‌القول ماقال‌الامامی‌نموده پیوسته صورت‌التعظیم لامرالله والشفقه علی خلق‌الله نقش‌خاتم انتباه دارد ومناهج شریعت را به‌اقدام علم وفراست و خطورات عقل وکیاست پیـموده در سرّ و علانیه اعتصام به‌حبل‌المتین فـاحکم بین‌الناس بالحق ولاتتبع‌الهوی مستوثق گـردانید واز

۱ ــ ن . با

مطالعت هوا ومطاوعت دعاوی بکلی اعراض کرده درجمیع مهام بموجب فتوی ایمه اسلام عمل نمایند و ظاهراً وباطناً از صورت مقتضای یعلم خاینه الانفس و ما یخفی‌الصدور ، درحقیقت فحوای ، فان‌لم‌تکن تراه فامه یراك غافل وذاهل نباشند و دراوقات مرافعات بین‌المتخاصمین[1] هرچند تفاوت‌بیند تفاوت نه‌بیند ودرهرمجلس که خواجه مهمات پرسیده خواه بانفراد واستقلال خواه به‌اشتراك حکم ، و دراحیای مراسم امرمعروف ونهی ازمنکر واجرای حدود تعز[2]یرات عقود وانکحه بلاولی [و] مع‌الولی وقسمت ترکات جهد مستطاع مبذول داشته ازمؤاخذه روزحساب و محاسبه یوم نطوی‌السماءکطی‌السجل الکتب[3] هراسان و ترسان باشد ازحال تسعیر واحتکار و ناانصافی مردم بازار واقف وخبردار بوده‌درتعدیل میکال[4] ومیزان وتحقیق ذراع[و] اوزان غایت اهتمام مرعی دارد .

سبیل همگنان آنکه جناب مولانای اعظم مشارالیه را متصدی این مهمات دانسته وظایف توقیر وتعظیم کماینبغی‌به‌تقدیم رسانندودست قدرت اورا دراعتناق این شغل باستحقاق قوی ومطلق داشته شرایط امداد وتأیید بظهور رسانند ودرکلی‌و جزوی قضایای شرعیه درعزل ونصب محتسبان وخطیبان وامامان رجوع به‌ارادت و اختیار اولازم دانند هرکس را ازقبل خود به‌امر قضا تعیین‌کند نایب‌مناب و قایم‌مقام اودانسته بعزل ونصب اومعزول ومنصوب شمرند وحکم‌اورا دراین‌باب خواه‌باستقلال وخواه باتفاق‌که هرآینه مطابق مقتضای شریعت غرا تواند بود نافذ ولازم دانند .

☆☆☆

---

۱ ــ ن . بین‌المخاصمین   ۲ ــ ن . تقریرات !   ۳ ــ ن . الکتاب ازقران مجید است   ۴ ــ ن . منکال !

فرمان قاضی‌القضاتی ولایت بیهق برای کمال‌الدین حسین کاشفی واعظ
ازطرف
سلطان‌حسین میرزا بایقرا

ناظران احوال دولت ابدی‌الاتصال ومباشران اعمال سعادت مآل قرنت اوضاعهم بالنجح والاقبال، بدانندکه : درحکمت ودرتقویم هیأت افراد انسان‌که زایچه فطرت ایشان مواقع نجوم استعدادات [و] مواضع‌سهام سعادات[1] است‌جز تجلی معرفت‌احکام وحقایق وتصدی مبادی ادراك آثار ودقایق نتواند بود کمانص علیه مفیض‌الخیر و الجود فی‌افاده مضمون ماخلقت‌الجن والانس الالیعبدون ای لیعرفون، لاجرم درباب همم[2] علیّه‌که بر مقتضای فحوای ان‌الله یحب عوالی الهمم از طریق تقلید صرف انصراف می‌نمایند صرف عنان همت به‌تحقیق حقایق اصول و فروع وتوضیح مناهج معقول ومسموع واجب شناخته در مضمارکشف اسرار و حل مشکلات افکار هادی قصبات‌السبق می‌آیند، چون‌جناب طریقت‌مآب مولاناءالعالم الفاضل کاشف‌المعضلات المسایل قدوه ارباب‌السیر والسلوك ناصح اعاظم‌الامراء و الملوك مولانا **کمال‌الملة والدین حسین الکاشفی البیهقی** ادام‌الله میامن‌کمالاته‌که درجات ارتفاع آفتاب ضمیرش به‌علاقه اسطرلاب عقول‌والباب ومقیاس معاشر وحواس معلوم نشود ودقایق کواکب وثوابت انظارش بوسیله ارصاد افکار ، برسیوح[3](؟!) افلاك املاك ضمایر الوالابصار روشن نگردد، بنا برتقریر این آثار دربلده فاخره **سبزوار** وسایرمواضع ولایت **بیهق** چون حکومت قضایای شرعیه را ازمشارالیه اولی والیق نبود زمان

---

۱ ــ ن.سعادت ۲ ــ ن . عتبه ۳ ــ ظ . سطوح

دولت سلطان خدمت ایشان را بـه‌حکم ان‌الله[1] یامرکم ان تودّواالامانات الی اهلها باختیارمنصب شریف قاضی‌القضاتی آنجا تکلیف وبعداز اجابت وامتثال فرمان‌وافی ومدت اشتغال به‌نسق مهمات دنیوی زمـره ادانی واعالی جاذبه سلوك جاده اعراض ازاهل‌ظاهر ویمن ملازمت سجاده توجه باطن وحضور خاطر ورابطه درس وافاده‌علوم رافع وموعظه وارشاد مسلمانـان بروجه زمـام اهتمام ایشان را بصوب استغفار مهم خطیر قضا مصروف داشته وچون نوبت دولت مـانیز باقتضای لوازم همان امضای حکم قضای‌سابق باسم سامی‌ایشان فرمودومدت متمادی حیثما یقضیةالشریعه‌الشریفه اشتغال نموده دراین‌ولا ملاحظه همان موانع‌که پیوسته نصب‌العین ضمیر ایشان بود بوسیله انواع التـماس واستعطاف ازتعهد مـنصب قضا معذور ومعاف‌گشتند سبیل همگنان آنکه درهر مقام‌که اقامت نمایند شرایط تعظیم‌وتوقیر جناب مولاناء الاعظم المشارالیه وزمره شاگردان ودرویشان ایشان به‌تقدیم رسانندوفواید مجلس ومنافع حضور ایشان مغتنم شمرده ازبرکات فضایل وکمالات ایشان ممتع ومستفید گردند و ایلچیان وقوشچیان ویامچیان طریقه ادب وحرمت مسلوك داشته چهارپایان خاصه و متعلقان ایشان را اولاغ نگیرند ودرمنازل ومساکن ایشان محل حلول و مجال نزول دانند وشکر و شکایـت ایشان را مثـمر ومؤثر شناسند براین جمله مـقرر دانسته از مقتضای حکم جهانمطاع تجاوز جایز ندارند تامستحق مؤاخذه نگردند .

***

فرمان احتسابی مولانا نورالدین محمد اشرف

ارکان دین ودولت واعیان ملك وملت وجمهور سادات عظام وعلمای اعلام‌و

---

۱ ــ ن . ان‌الله یامر ان‌توددالانات !

ومشایخ اسلام و متصدیان اشغال ومباشران اعمال وسکنه‌مساکن ومتوطنه‌دارالسلطنه **هرات** بدانندکه :

چرن همگی همت همایون عالیحضرت پادشاه ربع مسکون خلدالله ایام خلافته برتمهید قواعد دینی وتشیید مراسم یقینی‌که ازموجبات ثبات دولت و اسباب مزید حشمت ورفعت دنیا وآخرت است مقصور ومحصور می‌باشد ، مقارن این احوال اقامت مراسم امرمعروف ونهی منکرکه ازجایل امور وعظایم اشغال است و از روی اعتنا بعهده اهتمام جناب سیادت مآب فضیلت انتساب مولانا و مرتضی اعظم سلیل اکابرالسادات‌واعاظم‌العلماءبین‌الامم **مولانا نورالدین محمداشرف** شرفه‌الله‌سبحانه به‌حسن توفیقه‌که ارثاً واکتساباً استعداد واستحقاق این‌امر شریف از صفحات‌حالات او ظاهر است فرموده‌اندکه ازروی تیقظ و تحفظ به‌امر احتساب جلیل‌الحساب قیام بردوام نمایندتمامت[مردم]شریف‌ووضیع دارالسلطنه هرات به‌حکم فاحکم‌بین‌الناس بالحق دردفع ورفع فسق‌وفجور وتأدیب وتعزیر واقامه‌جمعه وجماعات وتعلیم‌فرایض وسنن و واجبات وتصحیح موازین ومکایل وسایر مایکون من‌هذه[1] القلل حیثما کان[2] مطمح‌نظر همت داند وچون بذروه عرض میرسد که درباب رقبات موقوفات قدیم و جدیدکه در فاخره **هرات** و بلوکات واقع است از قبیل اسباب ومستقلات وغیرذلك دفتر منقح‌که‌موجب[3] ضبط وربطآن تواند بود تاغایت سمت تکمیل‌نیافته وحاصلات ومحصولات آن‌را جماعت امامان ومؤذنان متصرف گشته از ترتیب اسباب عمارت ضروری ونسق جهات فرش وروشنائی منصرف می‌باشند و مع‌ذلك از عهده رعایت شغل خطیر[4] برمقتضی شرع شریف تقاضا نمی‌نماید .

حکم جهانمطاع لازم‌الاتباع بنفاذ پیوسته‌که جناب مولانا و مرتضی اعظم مشارالیه تحقیق رقبات قدیم وجدید موقوفات‌آن مواضع دراستکشاف احوال امامان

---

۱ ــ ن . القیل   ۲ ــ ن . حیثما مطمح   ۳ ــ ن . بموجب
۴ ــ ن . تر

ومؤذنان وظیفه سعی مشکور بظهور آورد وحاصلات آن‌را بروفق شرط وقف به‌عمارت ضروری وترتیب مصالح فرش و روشنائی و وظیفه شرعیه امامان ومؤذنان مصروف گرداند وآنچه متغلبان وقف متصرف گشته باشند از ایشان استرداد نموده به‌مردم امین کافی بسپارد واگر بعضی ازارباب اعتساف بعلت قلت انصاف درمساجد مستعد ومباشر امامت گشته باشند کیفیت آن‌را به‌ذروه عرض رساند تابهروجه در آن باب واجب‌الاذعان وقوع یابد به‌تقدیم رساند وچون به‌لوازم شغل قیام نموده دفتر مکمل منقح به‌دفترخانه عالی سپرده فهرست معهود ستاند بدستور متولیان اوقاف ازابتدای محصول توشقان‌ئیل جهت حق‌السعی‌خود ونویسنده‌که متعهد این شغل‌گردانده‌ده‌نیم ازحاصل موقوفات مساجدگرفته بدورسانند، به‌پروانچه ونشان‌مجدد محتاج ندانند، سبیل همگنان ازخواص وعوام بلده وبلوکات‌آنکه: جناب سیادت مآب مشارالیه را برحسب فرمان لازم‌الاذعان صاحب عهده امور مذکور دانسته ازمقتضای حکم مطاع تجاوز جایز ندانند.

***

فرمان احتسابی مولانا نجم‌الدین محمد قاینی باتفاق نظام‌الدین احمد خوافی

فرزندان جوان‌بخت کامکار، وامرای عظیم‌القدرعالیمقدار وصدور صدرنشین رفیع‌الشأن و وزرای خبرت واضح‌البیان، وارباب مناصب واصحاب‌مراتب وسکنه واهالی وافراد امم‌واصناف ترک وعرب وعجم بدانند که: چون بحکم واجب‌الاذعان الملك والدین توامان‌تأسیس بنیان خلافت جهانیان تأکید اساس سلطنت‌وکامرانی به‌تمهید قواعد دین متین و تشیید معاقد شرع سیدالمرسلین منوط است و انتظام احوال دولت والتیام احوال مملکت بنظام امور ملت وقوام اوضاع شریعت مربوط.

تأویل توامأنچه‌بود غیرازآنکه‌ملك آن‌را دهد خدای‌که دین‌را شعارکرد

لامحاله آیات فتح‌مبین ازحروف سیوف ارباب دولت‌گاهی روشن‌گردد که رایات دین‌مبین را به‌اوج مدارج تقویت برافرازند ونفیر نصیر[1] قوم ازا لسنه اسنه اصحاب شوکت وقتی مبرهن‌گرددکه توقیر[2] شرع مستقیم را مطمح تربیت سازند و بحمدالله تعالی نهال‌سلطنت وجلال ما بروال[3] تقویت شرع غرا نشوونما یافته وشجره طیبه دولت واقبال به‌نسایم احیای مراسم ملت بیضای نضارت وبها پذیرفته همگی همت‌عالی نهمت درایام‌دولت روزافزون مصروف وتمامی نیّت متعالی منزلت در روزگار خلافت همایون معطوف است‌که بمقتضای فحوای کنتم خیر امت اخرجت للناس تأمرون بالمعروف وتنهون[4] عن‌المنکر ظلمت ظلم وبدعت از کوکب شرع و ملت منکشف شود ونجم دین‌هدی برذروه‌ی فلك عالی مستعلی‌گردد بناءِ علی هذا تمشیت مهم احتساب جلیل‌الحساب برذمه همت همایون واجب ولازم می‌دانیم و زمام اهتمام واختیار این شغل ستوده آثار بکف کفایت واجتهاد علمای دین‌دار و فضلای تقوی شعارکه حافظان حدود ملت وحارسان ثغور طریقت‌اند سپرده مشاغل تأیید وتقویت ازبوارق[5] تعاونوا علی‌البر والتقوی پیشوای‌عظمت ایشان می‌گردانیم وچون مولاناالاعظم الاورع[6]الاطهرخلف العلمای الماضین‌محیی آثار سیدالمرسلین **مولانانجم‌الدین‌محمدبن المولی المبرورالجلیله المشهورجلال‌الملة والدین القاینی** ، زادالله[7] توفیقه و رحم اسلافه بوفور استحقاق واستبهال من‌نفی نفسه عن‌المنکرات فهوجدیر به‌تقلیدالدینیات متصف‌ومتعین است ومدت‌متمادی برحسب فرمان اعمام نامدار و اخوان کامکار در دارالسلطنه **هرات** و بلوکات و توابع و مضافات‌ازعهده این‌امر خطیرکماینبغی یقضی نموده‌دراین‌ولا به‌مقتضی فحوای‌ان‌الله

---

۱ ـ ن . بصر　　۲ ـ ن . توفیر　　۳ ـ ن . بزوال !
۴ ـ ن . ینهون ؟　　۵ ـ ن . تعادلوا !　　۶ ـ ن . اورع اطهر
۷ ـ ن . زاده‌الله

يأمركم ان‌تؤددا[1] الامانات الـى اهلها مقرر شدکه مولانا مشارالـیه به‌مشارکت و اتفاق ومساهمت‌او واستصواب مولاناالعالم الفاضل‌المتورع الکامل **نظام‌الملة والدین احمدالخوافی** زادالله تعالی علمه وورعه‌که دراین‌مدت برسبیل‌استقلال به‌موجب حکم واجب الامتثال مباشر شغل‌کثیرالحساب احتساب بوده[2] ودرمضمار [3] و لتکن منکم امته یدعون الی‌الخیر یأمرون بالمعروف وتنهون عـن‌المنکر قصب‌السبق از ایمه روزگاررربوده بدین‌امر ذی‌بال اشتغال نمایند وعموم طوایف را به‌حسن‌ارشاد و هدایت مقتضی فتوی وروایت به‌جاده قویم شرع مستقیم دلالت نموده در تأدیب زمره اشرار وتعریك فرقه فجّار غایت اجتهاد واقتدار مرعی دارد وتعمیر مساجد و معابد وتفتیش احوال امامان ومؤذنان بقاع خیر وترفیه احـوال اهالی دین منظور نظر اعتنا واهتمام‌گردانیده دردفع مباشران‌معاصی وملاهی ومتصدیان بدیع ومناهی بقدروسع بذل مجهود بتقدیم رسانند وازحال تسعیر واحتکار وناانصافی مردم‌بازار واقف وخبردار بوده نگذاردکه ازآنچه حکم ودستور وانصاف به‌زیاده وکم‌خریدو فروخت‌کنند ودرتعدیل مکیال ومیزان وتحقیق ذراع واوزان بـه‌حکم اقیموالوزن بالقسط غایت تیقظ واحتیاط بجای آورده اجرای حدود وتعزیرات واعزاء اصناف خلایق‌برجمعه وجماعات حیثما یقضیه‌الشریعه الشریفه بظهور رسانند واراقه[4] خمور وسایر مسکرات وکسرظروف واوانی‌وآلات وادوات لهوولعب ومنع وزجرمرتکبان جهد مستطاع مبذول داشته عـامه طوایف را به‌تعلیم وتعلم فرایض و واجـبات و سنن اسلام ترتیب وتکلیف نمایند وازهرکس‌کایناً من‌کان برخـلاف شرع و سنت صوری مشاهده کنند ، دفع و رفع آن لازم دانسته دراوامر ونـواهی مداهنه جایز ندارد وبحکم فاحکم‌بین‌الناس بالحق ولا تتبع‌الهوی به‌هیچ‌رویی روی دل هیچکس نه‌بینند . سبیل همگنان آنکه مولانا الاعظم مشارالیه را در تصدی این منصب خطیر

---

۱ ــ ن . توددوا ۲ ــ ن . نموده ! ۳ ــ ن . ولیکن !

۴ ــ ن . ودرقه !

برسبیل اشتراك واتفاق‌منصوب دانسته لوازم توقیر واکرام‌و مراسم‌تعظیم [واحترام] بجای‌آورند واورا دراین شغل ماذون‌به‌استخلاف شناخته عزل‌ونصب‌اورا دراین باب معتبر دانند مقرر است‌که جهت وظیفه مولانا مشارالیه وجماعتی‌که برسم امداد و معاونت ملازم او باشند از ابتدای شروع هرسال مبلغ شش‌هزار دینار کپکی از بیت‌المال ودویست خروارگندم بوزن شرع ازمال بلوکات دهند وچیزی قاصر و منکسر نه‌گردانند ودراین‌باب تقصیر نه‌نمایند .

***

فرمان احتسابی هرات برای مولانا قطب‌الدین محمدلاری خوافی

برادران جمشید آیین وفرزندان خورشید جبین وارکان دولت قاهره واعیان حضرت زاهره باجماهیر سادات عظام ومشاهیر علمای اعلام و افراد طوایف امم و اصناف ترك وعرب وعجم اصلح‌الله احوالهم وانجح بالخیر آمالهم بدانندکه:

برمقتضای‌کلام سبحانی وتنزیل نص آسمانی وهوقوله عزّ طوله‌کنتم خیراته اخرجت للناس یأمرون[1] بالمعروف وتنهون عن‌المنکر ، همگی همت خسروانه و تمامی نهمت پادشاهانه برتمهید قواعد دین واحیای مراسم شریعت سیدالمرسلین مقصور ومحصورگشته ، نظر همایون‌اثر ما ، به‌اقامت مراسم‌امرمعروف ونهی منکر که ثمره اقتناءِ صنوف سعادت و وسیله ازدیاد شوکت دنیا وآخرت است مصروف ومعطوف می‌باشد لاجرم ازجمیع مواطن ومساکن ازممالك محروسه تمشیت معامله احتساب جلیل‌الحساب شناخته درهرموضع ازآن معتمد امین‌که اساس این‌امرخطیر را رکن مشارالیه وقطب مدارالیه تواند بود اختیار[2] می‌نماییم وزمام مصالح‌سینه

---

۱ ــ ن . بامرون ۲ ــ ق . اختیار نمی‌نماییم !

را به‌یداهتمام واجتهاد او سپرده مشاغل تقویت وتأیید ازبوارق تعاونوا علی‌البرو التقوی پیشوای عزیمت او می‌فرماییم سیما درمدینه‌الاسلام **هرات** صینت عن‌تطرق آلافات والمخافات درجمیع توابع ومضافات آن مجمع[1] اعیان واشراف زمان و مرجع صنادیدومشاهیر **ایران و توران** است هرآینه‌مزید توجه والتفات به‌ترویج آن متعلق ومتسلق تواند [بود] بناء علی‌ذلك مولاناءالاعظم الاعلم الاورع‌الاطهر الاکرم زبدةالعلماءالمتشرعیـن مولانا **قطب‌الدین محمدلاری الخوافی** وفقه‌الله تعالی‌که شرف علم وهدایت وسداد وامانت برنقاب و عـدول ایام بوقـوف پیوسته حکم فرمودیم‌که استقامت درجادةالتعظیم لامرالله والشفقه علی خلق‌الله نهاده در شهر وبلوکات ازسرتیقظ و هـوشمندی بامر خطیر **احتساب** قیام نماید ودر انتظام اسباب آن سعی تمام وجهد مالاکلام بظهور آورده قلع ماده فسق وفجور و کسر[2] اوانی لهوولعب واراقـه خمور وسایر مسکرات واجب ولازم دانند و پشت عناد و استکبار فسقه وفجره واصحاب ملاهی ازکنگر وبازیگر و هنگامه گیر ومرغباز و غیرذلك برنهج شریعت‌غرا ازبار تأدیب دوتاگردانیده اجرای حدود وتعزیرات‌بروجه شرع شریف نماید وقطع وفصل خصومات وتعدیل ذراع وتعیـن اسعار[3] و تحقیق احتکار وعقود انکحه بـلاولی ومع‌الولی وتعمیر مساجـد وتفتیش احوال امامان و مؤذنان ضبط جمعه وجماعات و تعلیم فرایض و سنـن و واجبات حیثما یقیضته الشریعه‌الشریفه به‌تقدیم رسانیده درتصحیح موازین و مکائیل[4] محابا روا ندارد و بامعان وایقان تمام رایج ازکاسد و صالح ازفاسد امتیازکرده زجر مفسدان وضرب اصحاب بدعت واجب شناسد سبیل همگنان اصلح‌الله احوالهم آنکه مولاناالاعظم المشارالیه را متصدی این امور شناخته وظایف توقیر و اعزاز او به‌تقدیم رسانند وجمیع اوامر ونواهی اورا دراین‌باب کـه هرآینه مطابق شرع شـریف تواند بود

---

۱ ـ ن : لامجمع
۲ ـ ن. وکبیراوانی ولهو !!
۳ ـ ن . اشعار؟
۴ ـ ن . کلیال

امتثال نموده طریق مساعدت وامداد او مسلوك دارند تا روز بروز آثار خیرات و مبرات تزاید وتضاعف پذیرد وبرکات مثوبات آجلاً و عاجلاً بروزگار همگنان متواصل ومتلاحق باشد، مولانای مشارالیه نیزبایدکه برمقتضای فحوای من یحب الله وابغض الله واعطی الله ومنع الله فقد استکمل الایمان نصب العین ضمیر داشته بصدر منشرح بنوعی کندکه عندالخالق والخلایق مرضی ومستحسن باشد .

***

واگذاری امامت بقعه کوسویه به مولانا تاج الدین علی

سادات عظام ومشایخ اسلام وقضاة کبار وعلمای نامدار واصول واعیان و سکنه اهالی **قصبه کوسویه** احسن الله احوالهم بدانندکه چون قامت دولت ماکه درمحراب خلافت شایستگی امامت سلاطین جهاندارد بخلف اقامت وظایف طاعات وعبادات که بمقتضای مضمون عمادالدین رکن[1] الاسلام است مشرف وسرافرازگشته همگی همت خسروانه براحیای مساجدکه جامع صنوف[2] جماعت خداپرستان تواند بود موقوف می‌باشد وچون **جامع قبلةالعباده کوسویه** که هرهفته یکبار در وقت ندای یا ایهاءالذین آمنوا اذا [3] نودی للصوة من یوم الجمعه فاسعوالی[4] ذکرالله جمعی ازمسترشدان آن درگاه درین مقام شریف به نیت ادای فرض جمعه آیندکه ازمعظمات مساجد ومعابد است واهتمام تمام بروفق ورواج آن متعلق و مربوط به پروانه وجعلنا للمتقین اماما امامت وخطابت آن بقعه بمولانا الصالح المتورع **تاج الدین علی** که بشرف بساط بوس همایون اختصاص یافته انما یخشی[5] الله من

---

۱ ــ ن . رکین ۲ ــ ن . صفوت ۳ ــ ن . آمنو ونودی الصلوة ا

۴ ــ ن . انی ۵ ــ ن . یحیی

عبادهالعلما برصفحات احوال او واضح بود مفوض گشت .

***

فرمان واگذاری سمت تعلیم دبیرستان خانقاه رسالت پناه درشهر هرات به شاعر وخوشنویس نامی سلطان احمد مجنون

برادران نامدار و فرزندان سعادت‌یار ، واروغ همایون وا مرای دولت روزافزون وصدور صدرنشین و وزرای صاحب تمکین ومباشران اعمال موقوفات و متصدیان امور مهمات بدانندکه : چون درمبادی احوال دولت ابدی‌الاتصال در خانقاه مقدس حضرت رسالت‌پناه خاتم انبیا صلی‌الله علیه وسلم که متصل چهارسوق دارالسلطنه هرات صینت عن‌تطرق الآفات سمت احداث یافته به‌تلقین ملهم اقبال که خلیفهٔ نغمه‌سرای مکتب ولقدآتیناك سبعا من‌المثانی والقران العظیم است جهت تعلیم فحوای این حروف وکن‌مستفیداکل یوم‌زیاده[1] ومن‌العلم واسبح فی‌بحارالفواید که قاریان نعم‌البیان درآن مقام شکرف‌لوح تعلیم درکنار فرزندان سعادت‌یار اهل الاسلام نهاده حفظ سوره‌قرآنی را مستبشر باشند سرافرازگشته بودیم بنا برتمهید آن‌مدت متمادی مولانای‌المرحوم **جلال‌الدین محمودالرفیقی** حسب‌الحکم مطاع آن‌امر شریف‌را متعهد بود وچون مولانای مشارالیه ودیعت حیات سپرده فرزند رشیداو مولانا الفایز بتحصیل‌الفنون سلطان **احمدالمتخلص به‌مجنون** بصلاح و صلاحیت ومقدمات علوم دینی وفنون فصاحت ازنظم ونثر وحسن خط ، از هرنوع ، ممتاز وسرافراز است ومقارن این وقت درمجلس همایون قصیده‌ای غـرا درستایش دولت روزافزون‌گذرانیده به‌عنایات خسروانه سرافرازگشته حکم شد،که برطبق

---

۱ ــ ن . وکن مستفسدان

والد مغفورخوددرخانقاه‌حضرت‌رسالت‌پناه **به تعلیم دبیرستان** موضع رفیع‌الشأن من‌حیث‌الاستقلال بی‌مشارکت غیری مشغول بوده وظیفه همگی آن شغل شریف را بدستور والد خود بتمام‌وکمال متصرف‌گردد ، سبیل همگنان‌آنکه مولانای‌مشار‌الیه برسبیل انفراد واستقلال بی‌مشارکت و مساهمت غیری صاحب عهده‌ی آن امر دانند بدانچه به‌راه ورسم آن متعلق تواند بود رجوع بدونمایند وظیفه حکمی آن شغل‌را چنانکه دروقف نامچه همایون سمت‌ذکر یافته بتمام وکمال بدورسانند .

☆☆☆

فرمان تدریس مولانای اعظم جمال‌الدین عطاءالله برای مدرسه سلطانی نهرانجیل هرات

برادران جمشید آیین مشتری خاصیت و فرزندان خورشید جبین قمر ماهیت ابقاهم‌الله تعالی ورقاهم مدارج‌العز والعلی وامرای ملک‌آرای بهرام انتقام و صدور زحل‌محل رفیع مقام ووزرای‌روشن‌رأی‌عطاردفطنت ونواب جلیل‌القدرکثیرالموهبت بااصول نقبای راسخ‌بنیان وفحول علمای واضح‌برهان ومتصدیان اشغال سلطانی و مباشران دیوانی اصلح‌الله مآلهم وانجح بالخیر آمالهم بدانندکه درنظر خجسته اثر عقل روزافزون‌که مدرس مدرسه انی اعلم‌مالا تعلمون است مخفی ومحجوب نماند که اعلای علوم معارف واحکام احکام نکات ولطایف مستدعی اعقلا بر اعالی مدارج رفعت ومستلزم ارتقاء برشواهق جبال جلالت است فلهذا . طایفه‌ای از خواص نوع انسان برمقتضی ان‌الله یحب‌عوالی الهمم‌از میان امثال واقران بشرف مطالب فضل ومآرب اخلاس امتیاز واختصاص یافته درمواقف جد واجتهاد و صرف عنان همت عالی به‌تحقیق حقایق اصول وفروع واجب ولازم می‌دانند ودر مقامات‌کشف اسرار حل‌مشکلات افکار به‌حدیث صحیح ومنطق فصیح وحکمت صریح حاوی انواع حجج

وبراهین آمده صحاح عقایدکه قانون شفا ونجات است بهاشارات[1] شافیه وتنبیهات کافیه مقرر ومحرر میگردانند وازجمله اشباه ونظایر این تشبیب[2] آنکه :

جمال حال مرتضی ستوده خصال ، شیخ اربابالحدیث و سید اصحابالسند تبیان[3]الکتابفیمابین الامم وارثعلوم سیدالمرسلینصلیالله علیهوسلم ،**جمالالحق والحقیقه و الدین عطاءالله**، اعطاهالله تعالی مایحبه و یرضاه بهجامعیت صفات جلیله شرف اینمنزلت عظمییافته وازمطالعاشراقات فیوض الهی پرتو انوارمصابیح مشکلات فضایل وکمالات، برپیشگاه انتباه اوتافته چنانکه مطول فوایدکه مفتاحکنز دقایق استومجمل ومفصلعوایدش جامع اصولحقایق بدایع معانی بروشنترتفسیری ازاو درمعرضبیانمیآید وکنه مبانی سبعالمثانی بهوجیزوبسیط عبارات واستعارات او مینماید مقارن اینحال منصب تدریس صفابخش از**مدرسه** سپهر اساس**سلطانی** که برحاشیه **نهراجیل** بهنیت تربیت علمای عیسی دمزمان وترتیب اسباب رفاهیت خاطر طالبان ومتوجهان یافته بکمال اهتمام اومفوض فرمودیم تا به لطف توضیح و تنقیح درایام متبرك تحصیل بهافاده ونشر علوم دینیسیما اصول وفروع حدیثنبوی اشتغال نمودهیكنفر معید[4] مستعد وپانزده نفر طالب علمصالح مجدّ از ارباب طبع سلیم و اصحاب ذهن مستقیم ملازم درس افادت انتساب او باشند تاهریك بمقدار استحقاق واستیهال بهخط تمام وقسط مالاکلام فایز و بهرهمندگشته از [حضیض] [5]خمول باوج قبول رساند .

وظیفه همگنان آنکه :بریمنوجب مقررداشته وظیفه ایشان را ازابتدایشروع جناب مشارالیهکه منتصفرمضانالمبارکسنهاثنیوتسعین وثمانایهاست، سالبسالاز محصولات موقوفات همایون بیشایبه تنقیص بدستوری که مضمون وقف نامچه همایون بکموکیف آن ناطق است بدیشان برسانند .

---

۱ ــ ن . اشارت   ۲ ــ ن : نشیب!   ۳ ــ ن . بنیانکتاب
۴ ــ ن . معبد !   ۵ ــ ن . ازحمول !

مقرراست که متولیان وصاحب جمعان اوقاف مذکوره سنتة بعدسنه برین موجب عمل نموده به نشان وپروانچه مجدد محتاج ندانند وحجرات معدود که ازمضافات آن درگاه درسگاه فضیلت پناه است بتصرف ایشان گذارند .

☆☆☆

فرمان انتخاب مولاناشمس الدین محمدبحرآبادی برای تدریس مدرسه سلطانی باغ جهان آرای هرات متصل به لنگر نعمت آباد

اصول شجره دین ودولت و فروع دوحه ملك وملت ابقاهم الله تعالی و رقاهم مدارج العز والعلی و ارکان دولت راسخة البنیان و اعیان حضرت قاهره البرهان اصلح الله احوالهم وانجح بالخیر والسعاده آمالهم بدانندکه درنظر خجسته اثر عقل روزافزون که مدرس انی اعلم مالاتعلمون است مخفی ومحجوب نماندکه به حکم ما تقدموا لانفسکم من خیرتجدوه عندالله هوخیراً واعظم اجراً اقامت وظایف بذل مجهود درسراً وضراً **وظیفه همت همایون ماست** واتفاق مواجب مآل درسروعلانیه راتبه دولت روزافزون ما ، لاجرم به خلوص نیت و صفای طویت روی دل متوجه انشاء و ابداع انواع بقاع خیر می گردانیم وازاعداد خیرات جسیمه[1] وامداد صدقات عمیمه رایت تربیت اسباب مناهج ارباب استحقاق باوج رفعت ورفعناه مکاناً علیامی رسانیم وازآن جمله مقارن این احوال که درشارع خیابان قدیم دارالسلطنه هرات صینت عن تطرق الآفات قریب درشمالی **باع جهان آرای** متصل به لنگر دریانوال نعمت آباد که علی الدوام والاتصال نیت تربیت عظمای علمای زمان و ترتیب اسباب رفاهیت خاطر طالبان ومتوجهان ازمایده موهبت الهی بوفور نعمت آبادباد. بنای مدرسه عالی چنانکه

---

۱ ــ ن . حسیمه

فراخور همت معلای مع آلای ما تواندبود، امرفرموديم، فضايش چون رياض بهشت باصفا وهوايش نمودار نسيم خلد روح‌افزا ، بعدازآنكه دو دانشمند ماهر متبحر از خواص دوده‌ی اكابركه علم علّم من عمل و علم يدعی عظيما فی ملكوت السماء ازقبه گنبد خضرا درگذرانيده‌اند ودرحل غوامض مسايل دين، خامه افنا قايم مقام پيشوايان پيشين گردانيده برگزيديم، پرتو التفات برساحت احوال مولاناالعالم الفاضل الكاشف معضلات جميع المسايل **مولانا شمس الدين محمد بحرآبادی** فاضت انوار كمالاته كه ازعلمای متبحر روزگار در استكمال علوم دينی به‌منطق فصيح و حكمت صريح اختصاص يافته ودرتحقيق حقايق وماهيات به‌اشارات[1] شافيه وتنبيهات كافيه شرح مقاصد افهام اوهام بدستوری مقرر ومحرر داشته‌كه وجيز وبسيط عبارات واستعارات به‌توضيح وتنقيح فصلی ازآن‌باب وفانمايد انداخته اورا درآن امر جليل القدر شريك وسهيم ايشان گردانيديم تابرسبيل انفراد و استقلال درصدر ايوان يكی ازچهار صفه مدرسه همايون به‌رشح افاضه انوار علوم ومعارف وتدريس و افاده انواع حقايق و لطايف مشغول بوده به‌دستياری تقرير هدايت مآل ازچشمه‌سار زلال افضال خودانهار فوايد واسرار بررياض استعدادات طالبان صادق هوشيار روان‌گرداند وروزبروز در موافقت صدق واخلاص برمطالعه ومذاكره علوم شرعی مواظبت نموده ارباب طبع سليم واصحاب ذهن مستقيم‌را برمقدار استحقاق ومبلغ استيهال به‌حظ تمام‌ونصيب كمال فايز وبهره‌مند داشته از حضيض خمول به‌اوج قبول رساند . وظيفه همگنان آنكه :

مولاناءالفاضل المشاراليه را متصدی اين‌امر شريف دانسته آنچه به‌راه ورسم آن متعلق ومنسوب باشد ومفوض دانند وظايف مرسومات مشافهه ومشاهره ...[2]. اعالی وادانی حوزه درس‌او بی‌قصور واحتباس ازحاصل موقوفات‌كه دروقف‌نامچه همايون بارز خواهدگشت واصل گردانند .

☆ ☆ ☆

---

۱ ـ ن . اشارت   ۲ ـ درنسخه دو كلمه پاك شده است .

فرمان انتساب مولانا خواجه ناصرالدین ضیاءالملک الجامی ترمدی برای تصدی تدریس مزارفایض‌الانوار امام‌المتقین حضرت امیرالمومنین سلطان‌الاولیا و برهان الاتقیا اسدالله الغالب علی‌بن ابی‌طالب علیه‌الصلوة والسلام درشهر بلخ

فرزند اعز ارشد ، رشیدالدولة و الدین حیدر محمد ابقاهم‌الله تعالی و رقاه مدارج‌العز والعلی وامرای دولت ومنتسبان عتبه رفیع منزلت و متصدیان اشغال سلطانی و مباشران مهمات دیوانی‌قبة[1]الاسلام **بلخ** وجمیع مضافات و منسوبات آن بدانندکه :

چون درنظر خجسته اثر عقل دوربین‌که مدرس مدرسه همایون انی‌اعلم مالا تعلمون است اعلاء اعلام علوم اسلام مستدعی براعالی مدارج رفعت و اعلی آمده لاجرم طایفه‌ای ازخواص نوع‌انسان درمواقف جد واجتهاد صرف‌عنان همت‌به‌تحقیق حقایق اصول وفروع واجب می‌دانند و در مقامات‌کشف اسرار به‌حدیث صحیح و منطق فصیح صحاح عقاید راکه قانون شفا ونجات‌است به‌اشارات شافیه و تنبیهات کافیه مقرر ومحررمی‌دانند وازآنجمله شیخ‌الاسلام‌زاده بقیة اعاظم‌المشایخ والسعاده **خواجه ناصرالدین ضیاء الملک جامی** است‌که انتماء نسب او به‌خانواده‌شریف **علاء الملک ترمدی** علاوه نسب‌عالی او به‌دودمان رفیع **احمدی** پیوسته‌گشته و

۱ ــ ن . بقیه

جام مرام کمالات علمی درکام اهتمام او خوشگوار آمده بناء علی‌ذلك درخلال این احوال منصب تـدریس سر مـزار بهشت آیین فیض آثـار حضرت امیرالمؤمنین و امام‌المتقین‌سلطان‌الاولیا وبرهان‌الاتقیا مطلوب‌کل طالب‌وغالب مولانا ومولی‌الثقلین اسدالله‌الغالب علی‌بن ابی‌طالب علیه‌الصلوة والسلام به‌کمال اهتمام او مفوض‌گشت که درآن موقف مقدس به‌افاده علوم شرعی قیام نموده ارباب طبع سلیم و اصحاب ذهن مستقیم را برمقدار استحقاق ومبلغ استیهال محظوظ و بهره‌ورگرداند، وظیفه همگنان آنکه : شیخ‌زاده مشارالیه را متصدی این‌امر جلیل شناخته و آنچه متعلق بلوازم این‌شغل تواند بود رجوع به‌استشارات‌او نمایندوچون حسب‌المعهود برشرایط آن‌مهم اقدام نماید هرسال به‌رسم حق‌التدریس ازحـاصل موقوفات و نذورات آن مزار افاضت نثار بدو رسانند وبه‌قلیل وکثیر چیزی از آن قاصر و منکسر ندانند، مقرر است‌که: اگرشیخ‌زاده مشارالیه در موقوفات آن‌مقام مقدس بکوچ خودمتصدی زراعت‌گردد ومبلغ ومقدار مذکور را سنهً بعدسنه ازواجب آن‌حساب نموده‌تفاوتی که زیاده وکم ظاهرگردد اعتبار نمایند .

* * *

فرمان تدریس مولانا سیدافضل‌الدین محمد موسوی
در آستان قدس رضوی

مشاهیر نقبا وجماهیر آل‌عبا ازقضات اسلام وعلمای انـام وسکـنه مساکن و متوطنه مواطن به ولایت **توس** و **مشهد** مقدس حضـرت امام هـمام علیـه و آبائه بفنون‌التحیه والسلام بدانندکه :

چون اعزاز و اکـرام سادات عـام کـه بمقتضی فـحوای قـل لااسئلکم علیه

اجرا[1] الاالمودة فی‌القربی شجره مـودت ایشان مثمر اقتناء صنـوف سعادت است و تعظیم واحترام علمای اعلام کـه بموجب و الـوالعلم قایما بـالقسط شهادت ایشان به‌شهادت الهی اقتران یافته ازلوازم امور شهریاری وشرایط اوضاع جهانداری‌است وجناب فضیلت انتساب مرتضی اعظم اعلم اورع اطهراکرم اعتضاد اعاظم‌السادات و العلما محرر قصبات‌السبق فی‌مضمارالعلم والتقوی افضل اکابرالمحدثین وارث‌علوم سیدالمرسلین **سید افضل‌الملة والدین‌محمدالموسوی** ادیمت مفاخر سیادتة ومآثر سعادته بمرافقت عنایات الهی وافاضت بـرکات نامتناهی مستجمع جـمیع کمالات صوری ومعنوی آمده ولامحاله بی‌آنکه مستجمع حل این حدیث را برمبالغه واطراء تواند نمود فـی‌الحسان و الصحاح‌کمشکوة فیها مصباح است بناء علی‌ذلك از روی عنایت، حکم‌مطاع‌الاتباع ارزانی داشتیم که مـرتضی اعظم مشارالیه ملاحظ ترویح روح‌مقدس امام همام سلطان اولیاءالله العظام ملاذالخـافقین و کهف‌الثقلین الذی بینه[2] و بین‌الوری بعدالمشرقین الامام ابی‌الحسن علی‌بن موسی‌الرضا سلام‌الله علیه و آباء الطیبین الطاهرین وترویج‌امورآن قبه بهشت آیین که به‌حکم من‌زارنی فی[3]تلك البقعه‌کتب‌الله له‌ثواب الف حجه‌مبرورة والف عمره مقبوله‌که بالحقیقه‌کعبه‌راستان وقبله راست آن‌است. به‌افاده وتدریس علم شریف حدیث رسالت پناه صلی‌الله‌علیه وآله و سلم اشتغال نموده طوایف طلبه را از یمـن افاضت شیخ بطریق قویم شرع مستقیم رساند وتمامی فتاوی شرعیه وسجلات دینیه آن ولایت مع ارجا[4]ئها‌که مقر آثار ولایت ومستقر انوار امامت وهدایت است به‌هروقت‌که اتفاق افتد جهت‌وصول بدرجه وثوق بمهر موثوق به‌خود ، موشح‌گرداند ، مقرر است‌که مادام فتاوی ایمه وصور دعاوی وتمسکات مقرون بمضمون فتـوی درآن حدود به‌مهر مشارالیه اقتران نیابد قضات اسلام آن‌حدود ومضافـات برقطع وفصل[5] قضایـا و معاملات هیچکس

---

۱ ــ ن . اجراالموده ۲ ــ ن . بنیه ۳ ــ ن . من

۴ ــ ن . ارجاعها ۵ ــ ن . حضلا

انجام واقدام ننماید . سبیل همگنان ازارباب اقامت آنکه: برین موجب مقرر داشته شرایط تعظیم وتوفیر مشارالیه بتقدیم رسانند وسنه بعدسنه به‌تجدیدنشان وپروانچه محتاج ندانند و چون بتوقیع و قیع (؟) همایون‌موشح ومشحون گردد اعتماد نمایند.

***

فرمان شیخ‌الاسلامی خواجه شهاب‌الدین عبدالله مهنه‌ای از نوادگان سلطان‌العرفا ابوسعید ابوالخیر قدس‌الله سره وسجاده‌نشینی مزار باانوار خواجه عبدالله انصاری بنام نامی آن جناب پس‌از تعمیر درگازرگاه

فاتحه خطاب درهرباب وخاتمه مقال درهمه حال سپاس وستایش خجسته مآل قادر حکیم که به‌اقتضای سابقه عنایت قدیم طایفه مخصوص ازاخص خواص گرامی نوع‌بشر برگزید و به‌افاضت انوار وحی وکلام سعادت آثار کشف والهام و اقف احوال ملك وملکوت وکاشف اسرار ناسوت و لاهوت گردانید .

فرستادگان خداوند پاك   چوخورشیدروشن دراین تیره‌خاك
گشایندگان در شرع و دین   نمایندگان طریق یقین

خصوصاً والی‌ولایت هدایت که‌بمقتضای فحوای قل‌ان‌کنتم تحبون‌الله‌فاتبعونی یحببکم[1] الله نه‌درصوامع حال عقد عملی ازاعمال بی‌متابعت فرمان‌او درسلك جوار انتظام یابد و نه در جوامع[2] قال[3] نقد[4] املی از آمال بی‌معیار اعتبار او به‌سکه قبول رسد .

---

۱ ــ ن . فااتبعونی یحببکم   ۲ ــ ن . جامع   ۳ ــ ن . مال
۴ ــ لقد

مپندار سعدی که راه صفا		توان رفت جز درپی مصطفا

اللهم صل‌علی محمدکلما ذکره‌الذاکرون .

بعده . چون بصایر ارباب علم‌الیقین وسرایـر اصحاب عین‌الیقین کـما هو حق‌الجلای والاستحقاق[1] که زمره ارجمند بی‌مانندکه برکت سلوك جـاده متابعت و اقتدا ویمن ملازمت سجاده موافقت‌واقتفاء[2] به‌حـّظ وافر ونصیب وافی علی‌اختلاف درجات استحقاقهم . وتفاوت مراتب قصدهم واطلاقهم استعساد یافته‌اند درهمه‌حال وسایط هدایت وارشاد عباد و وسایل صلاح ومعاش ومعادگشته مصالح اهـل علم و مناهج ذرات ذریات آدم صورت ومعنی واجرة دیناً و دنیاء" فیوض حالات صوری ومعنوی وکمالات‌کسبی و وهبی ایشان انتظام پذیرفته لاجرم تأیید ازلی و توفیق لم‌یزلی باطن فیاض مارا مطرح‌اشعه انوار عنایت ومهبط شعشعه آثار هدایت ساخته و بصر بصیرت‌مارا به‌کحل مجاهده جمال صورت احوال ومعاینه کمال اعمال منور گردانیده تا ازسر صفای نیت وخلوص طویت روی‌دل متوجه جهت ارادت دینی‌و میل حسن عقیدت‌واعزاز عارفان خبیر وفاقدان بصیر.[3]... الاشیاء کماهی‌می‌گردانیم ورابطه اعتقاد ومحبت ایشان را وسیله جمع میان دولت دنیا وآخرت می‌سازیم .

هرسعادت که سلاطین جهان یافته‌اند		هیچ‌شك‌نیست‌که‌ازدولت‌درویشان‌است

آخرالامر کند سلطنت عـالم قدس		هرکه‌را تربیت‌حضرت‌درویشان‌است

سیما حضرة من حـضره حـظائر[4] الملکوت ومحاضر اللاهوت اعنی شیخنا و شیخ‌الاسلام الاعظم مرشد طوایف‌المتکلین من اکارم الامم قطب اصحاب الالهامات الربانیه قدوة ارباب‌المکاشفات السبحانیه مهبط انوار اولیك المقربون مورد اسرار لاخوف علیهم ولاهم یحزنون ، ناظم مناظم‌الحق والیقین‌وارث علوم سیدالمرسلین.

سـّر یزدان**خواجه‌عبدالله انصاری** که‌هست		خاك درگاهش‌فروغ دیده‌کر وبیان

---

۱ ــ کذا		۲ ــ ن . اقتناء		۳ــ چندکلمه سیاه شده

۴ ــ ن . خطایر !

چرخ پوشد هرشبی دلق مرقع از نجوم تامگر یابد زسرّ خرقه‌پوشانش نشان

اوست در همت به ارباب حقیقت همرکاب اوست در رتبت به انصار پیمبر هم‌عنان

روح‌الله تعالی روحه وافاض علی‌العالمین فتـوحه که بعضی ازاعراق دوحات انساب رفعت انتساب به‌شجره طیبه آن حضرت شرف انتما می‌یابد واز مطلع عنایت آفریدگـار لمعات اشراقات ان‌له اباشیخاً کـبیرا بـرساحت وجود خجسته ورود ما می‌تابد[1] وذلك هوالنورالمبین دراین اوقات اقتضای لـوازم آن نسبت مقدسه عالی رتبت درباطن فیاض ماداعیه احیای‌مراسم اوضاع آن تربت مقدسه وخانقاه معارف پناهش که شوایب اندراس به‌اساس رونق ورواج آن پیوسته بود حـرکت یافت و همت همایـون فال بصوب ترتیب اسباب نظام احوال زایران و مجاوران آن کعبه امانی وقبله آمـال مصروف گشت ، بعداز رعایت‌رسم امعان، نظر تـأمل بر مقتضی یتفکرون فی خلق‌السموات تلقین ملهم دولت آسمانی که‌ان‌ّالله یأمرکم ان تؤددا ـ الامانات الی اهلها تیسیر حصول این‌امر خطیر درضمن قدم مبارك مقدم عالیجناب طریقت مآب حقیقت انتساب شیخ‌الاسلام الاعظم ، ناظم معانی‌الامور بعوالی الهمم صاحب آیات‌الفضل والافضال ناصب‌رایات‌الکرامة والاقبال نتیجه اصلاب اصحاب الولایه و الهدایـه بالاتفاق اعتقاد اعـاظم السلاطین الموید من عندالله ، **خواجه شهاب‌الملة والدین عبدالله** ادام‌الله تعالی میامن معالیه مندرج نمودکـه لامحاله قدوه مشاهیر اکابر زمان ومقدم جماهیر مشایخ جهان است و باوجود تحملی بحلی نسب شریف که خلاصه خاندان ولایت مآل ونقاوه دودمان خجسته‌فال حضرت‌عالی رتبت متعالی مرتبت سلطان مشایخ‌الآفاق برهان اربـاب‌الشهود علی‌الاطـلاق مالك الممالك‌العلم والعرفان‌صاعد[2] مصاعدالمشاهده والایقـان محیی مآثر سیدالمرسلین حجةالله علی‌العارفین المحققین .

آن بحر حقایق و معانی شبـلی دوم جنید ثـانی

---

۱ ـ ن . نامی‌تابد ۲ ـ کذا

در آیینه ضمیر روشن   دیده[1] همه نقش آسمانی

المتوجه الی‌الله و المعرض عن الغیرالسلطان **ابوسعید ابوالخیر** قدس‌الله سره‌المبین وجعل منزلة ومکانه فی‌اعلی علیین‌است بفاخرترین خلعتی ازحسب مهین[2] فایز ومستعدگشته هم‌چنانکه مقالید جلایل مقاصددینی چون دعوت خلایق به‌حضرت خالق وارشاد بصلاح وفلاح ومعاش ومعادکه[3] مفضّی بحصول مراتب قرب [و] وصول درجات خلد است درقبضه ارادت وهدایت جناب مشارالیه است ، هم‌چنین نصایح عظایم‌مصالح ومهمات دنیوی چون اصلاح‌ذات‌البین نسبت به‌سلاطین‌مشرقین ومغربین‌که وسیله آرامش وآسایش جهان وجهانیان‌گردد بتوسط و توسل مساعی جلیله جمیلهٔ ایشان منوط و مربوط است ، بنـا برالتماس لسان‌الغیب پرتو التفات برساحت تقلّد امرشریف **شیخی** خانقاه مزار قدس آثار **گازرگاه** که تولیت [و] موقوفات وترتیب و تحقیق مصالح ادوات آن بقعه مقدسه انداخت وقدم صدق و امانت درآن آستان‌که مقام راستان‌است‌نهاده برسر آن خاك پاك بنور حضور علیـّم نـّور علی نور برافراخت والحق به‌برکت آن مجالست مجانست لفظی ومعنوی و مناسبت ظاهری وباطنی مرعی افتاده صورت انزل‌الدار[4] بانیها واعط[5]القوس باریها باحسن وجوه بظهور آمد .

ای‌فلك انصاف ده کان منصب صاحبدلان این‌چنین بازیب وزینت خوبتر یاآنچنان

سبیل برادران‌نامدار وفرزندان‌کامکار واروغ همایون وامرای دولت‌روزافزون وصدور صدرنشین و وزرای‌صاحب تمکین ومباشران اعمال سلطانی ومتصدیان‌امور واشغال دیوانی آنکه‌منصب‌شریف‌شیخ‌الاسلامی وسجاده‌نشینی **مزار مقدس گازرگاه و خانقاه** حقایق پناه آن‌وتولیت جمیع‌موقوفات سابقه‌او،لاحقه او،جدیده و صرف آن بمصارف استحقاق و عزل و نصب متصدیان اشغال و تعهد احوال

۱ ــ ن . دید   ۲ ــ ن . مهل !   ۳ ــ ن . بعضی !

۴ ــ ن . الداء   ۵ ــ ن . واعظ !

مطیفان[1] و مجاوران و صادر و وارد وغیرآن علی‌الاطلاق به‌جناب کرامت مآب شیخ‌الاسلام الاعظم مشارالیه مفوّض شناسد ومجال‌مشارکت ومداخلت غیری‌ازقبیل محال دانسته درجمیع قضایای کلّیه و جزویه مراجعت به‌اوامر ونواهی ایشان از متعرضات شمارند ورعایت مواجب ادب واحترام نسب نسبت به‌جناب شیخ‌الاسلامی مثمر صنوف سعادت دنیا وآخرت شناسند.

* **

فرمان تولیت مولانا سیدنورالدین محمدکاظمی برای نظارت بر موقوفات آستانه ابواسمعیل‌خواجه‌عبدالله انصاری درگازگاه

امابعد: حمدالله‌الذی بنعمته یتم[3] الصالحات وبتوفیقه[4] ینفتح[5] ابواب‌الخیرات والمبرات والصلوة علی سیدالمرسل وسند[6] الکاینات محمدالمصطفی صاحب‌الکرامات والمعجزات وآله و اصحابه‌المهاجرین والانصار صلوه باقیه[7] ببقاء الارضین و السموات، چون استیفای ثواب جزیل وتقویم قوایم سریر سلطنت وتشیید مبانی‌امور مملکت براحیای مراسم بقاع‌الخیر وترویج مناهج مواقع‌البر موقوف است وپیوسته همگی همت‌عالی نهمت به‌تمهید این اصول و قواعد و احراز این معنی و مقاصد

---

۱ ــ ن . مطیقان! که‌صحیح آن‌مطیفان‌است‌و به کرات‌دراین‌منشآت‌بکار رفته‌بجای‌طائفان. واین‌صورت‌هرچند ازنظر قواعد زبان‌عربی غلط‌است .گوئی ازغلطهای‌معمول ومصطلح‌زمان بوده همانندا‌ولیتر که‌غلط است‌ولی‌مصطلح‌ومعمول بوده‌وادیبان وشاعران‌بزرگ‌هم‌بکار برده‌اند.

۲ ــ ن . نعمه   ۳ ــ ن : ثم   ۴ ــ ن . وتوفیقه

۵ ــ ینتفح !   ۶ ــ ن . اسند   ۷ ــ ن . یافته به‌بقای !

معطوف مستعیناً[1] بعنایت‌الله تعالی درامضای این عزیمت واجرای این امنیت خاطر فیاض به‌تفویض[2] این‌مهمات خطیره بصاحب عهده‌کامل‌کافی‌ملتفت می‌گردد ،تاتعیین[3] هرعملی ازاعمال وتقریر هر شغلی ازاشغال بقدر استحقاق واندازه قرارگرفته همواره فاض حسنات تازه و فیض برکات بی‌اندازه باشد به‌تخصیص انتظام مهام مزار قدس آثار موردالانوار شیخنا و شیخ‌الاسلام الاعظم مرشد طوایف‌المتکلمین فی‌العالم سلطان مشایخ الافاق برهان اولیاء الحق سبحانه علی‌الاطلاق قطب فلک هدایت و انتباه آفتاب سپهر سعادت نحن[4] انصارالله .

راه رو او بطریق صفا رفته قدم برقدم مصطفا

مورد اسرار ربوبیه ربه الباری کامل‌الوقت **ابواسمعیل خواجه عبدالله انصاری** قدس‌الله روحه و زاد فی‌اعلی علیین فتوحه که بمقتضای فحوای ان‌الله اباً شیخاً[5] کبیراً . طرفی از [6]اغصان اشجار طاهر[7] ونژادعالی نهادما از آن اصل رفیع منشعب گشته ولامحاله باوجود ارتفاع درجات طول و عرض جلالت خاندان خلافت الارض موجب‌مباهات ومفاخرت دنیاوآخرت، دراین وقت لوازم این‌مقدمات درباطن فیض‌بخش ما داعیه مزید رونق ورواج آن‌کعبه امانی وقبله اقبال حرکت یافته به‌تلقین ملهم دولت آسمانی‌که ان‌الله یأمرکم ان تؤ[8]دوا الامانات الی[9] اهلها تیسیر حصول این‌امر خطیر درضمیر ظل اهتمام جناب سعادت‌مآب مرتضی‌اعظم اورع اطهر اکرم قدوةالعتره الطاهره‌زبدةالملة الباهره‌صاحب آیات‌الفضل والکمال ناصب‌سیادته ومیامن سعادته مندرج نمود بی‌شایبه مبالغه والحراء[10] اقتناء ثمارحسب جمیل‌علاوهٔ انتما اثر اشجار نسب جلیل‌گردانیده مطلع انوار استحقاق واستیهال‌کسبی است .

فلهذا تقلد امر شریف شیخی وسجاده‌نشینی خانقاه ولایت پناه روضه مقدسه

---

۱ ــ ن. مستفسا !؟ ۲ ــ ن . به‌نقوص! ۳ ــ ن . تابعین
۴ ــ ن . الانصار ۵ ــ ن . شیخنا ۶ ــ ن . اغضان
۷ ــ ن . طاهره ۸ ــ ن . تودد ۹ ــ ن . انی
۱۰ ــ ن . واصرا

گازرگاه و تولیت موقوفات ازمزارع وقنوات وطواحین ودکاکین و غیرذلك قدیمه وجدیده حسب‌المفصل بکف کفایت جناب مرتضی اعظم مشارالیه بازگذاشتیم تا قدم صدق وامانت درآن آستان که مقام راستان است نهاده برسرآن خاك‌پاك بنور حضور عـلـم نورعلی‌نور برافرازد ومقام شیخ‌الاسلامی‌را بانوار آثار سعادت سیادت مشرف ومنـوّر سازد و برادران نامدار وفرزندان کامکار و اروغ همایـون و امـرای دولت روزافزون و صدور صدرنشین و وزرای صاحب تمکین و ناظـمان اموال دیوانی و متکلفان اشغال‌سلطانی‌ومتولیان موقوفات‌ومحصلان ومباشران ومحصصان‌دارالسلطنه **هرات** وبلوکات وولایات‌براین موجب مقرر دانسته آنچه به‌راه ورسم شیخ‌الاسلامی وتولیت‌اوقـاف سابـقه او، لاحقه‌و قدیمه وجدیـده وصرف محصولات آن بمصارف استحقاق وترتیب مصالح وادوات ورواتب و عـزل ونصب متصدیان امور و تعهـد احوال مطیفان ومجاوران وصادر و وارد وغیرآن علی‌الاطـلاق متعلق باشد به‌جناب مرتضی مشارالیه علی‌سبیل‌الانفراد والاستقلال بی‌مشارکت ومداخلت غیری مفـوّض شناسند وازموقوفات مذکوره‌مال ونفاذ لشکر واخراجات وذخیره وساوری وسبونچی وسرشمار ده‌یازده وده‌ونیم وضابطانه وحق‌السعی وداروغکانه وسایر تکلیفات‌دیوانی ومرسومات سلطانی حکمی وغیرحکمی نه‌طلبند ومن کل‌الوجوه‌وجمیع‌الجهات معاف ومرفوع‌القلم دانسته حرازان (؟) ورافعان به‌هیچ سند دراراضی وباغات وقف‌مدخل نه‌سازند وبه‌هیچ‌وجه متعرض ومشوش جناب مرتضی مشارالیه وخدام وملازمان آن بقعه شریف ومزارعان موقوفات مذکوره نه‌گردند. سبیل‌مرتضی اعظم مشارالیه‌آنکه ازطریقه مرضیه اومتصور ومنتظر است پیوسته آثارکفایت وایثار هدایت لازم وقت دانسته درمراقبت شرایط تیقظ وتحفظ‌دقیقه‌ای ازدقایق اهمال‌وامهال جـایز ندارند چنانکه عندالخالـق مستحسن و مشکور افتـد و حق‌التولیه بـدستور سابق تصرف نمایند .

***

تفویض منصب شیخی و سجاده‌نشینی مرقد مطهر ابو المناقب سلطان‌محمد حنفیه به‌مولانا نورالدین شیخ محمدعلوی درگزی

چون خاطر فیاض سلطانی بتفویض انتظام مهام مزار قدس آثار سلطان‌الایمه المعصومین ورفع ان[1]الاجله الکاملین قطب فلك هدایت و آفتاب سپهر ولایت .

نور چشم خلیفه ابرار میوه باغ حیدر کرار

مظهر آثار انوارالجلیله کامل آلافاق ، ابوالمناقب **سلطانمحمدالحنفیه** قدس‌الله اسراره وضاعف انواره که لامحاله در مدینه معموره **توس** که از مشاهیر بلادمملکت **خراسان** است‌بعون عنایت بی‌نهایت الهی سمت وقوع یافته داعیه مزید رونق ورواج آن‌کعبه امانی وقبله اقبال درباطن فیض‌بخش خسروانه حرکت یافته به‌تلقین ملهم دولت آسمانی‌که ان‌الله یأمرکم ان تؤ[2]دوا الامانات الی اهلها تیسیر [3]وصول این امر خطیر درضمن اهتمام شریف‌زاده انام جامع‌الفضایل والمفاخر مرضی‌الشمایل والمآثر **نورالملة والدین شیخ محمد علوی** درگزی شرفه‌الله بفضله فیما یجری‌که نسب شریف اوبدان حضرت جنت خضرت شرف انتما یافته مندرج نمود . فلهذا امر شریف شیخی وسجاده‌نشینی آن روضه ولایت پناه امامت دستگاه را بکف‌کفایت واهتمام مشارالیه بازگذاشتیم تاقدم صدق وامانت درآن آستان‌که مقام راستان است برسر آن خاك‌پاك بنور حضور عَلَم‌نُور علی‌نور برافرازد و مقام شریف شیخی وپیشوائی آن‌مقام‌اشرف به‌انوار آثار رونق‌ورواج منور ومشرف سازد.

فرزندان نامدار نصرت شعار وامرای ارجمند سعادت‌یار وصدور صدرنشین و وزرای‌کفایت آئین ومتولیان موقوفات ومحصلان ومباشران امور ومهمات برین موجب مقرر داشته آنچه به‌راه ورسم شیخی وپیشوائی وبه‌قدم اختیار درضبط‌وربط

---

۱ ــ ن . کذا   ۲ ــ ن . تودد   ۳ ــ ن . اصول

سوانح اوقات آن روضه بهشت آیین و تعهد احوال مطیفان و مجاوران و صرف محصولات و نذورات آن بمصارف وجوب و استحقاق و ترتیب مقدمات وادوات و رواتب عزل ونصب متصدیان امورومباشران اعمال آن وغیرذلك متعلق شد ازابتدای شروع بر سبیل استقلال بی‌مشارکت غیری به‌اختیار مشارالیه مفوّض شناسند[1] سبیل شریف‌زاده مشارالیه‌آنکه چنانکه ازطریقه اومتصوراست، پیوسته‌کفایت وکارگذاری لازم وقت دانسته درمراقبت شرایط تیقظ و احتیاط دقیقه‌ای از دقایق اهمال و امهال جایز ندارد . بروجهی‌که عندالخالق والخلایق مستحسن ومشکورافتد وظیفه شیخی و پیشوائی سنة بعد سنه بدستور سابق تصرف نماید ومتعرضان امور اوقاف مزاحم او نگردند .

☆☆☆

احیای مزار وخانقاه ابوالولید احمدبن ابی رجاءالشجاعی و تعین مرتضی‌اعظم برای تولیت موقوفات آن

اصول شجره دین ودولت و فروع دوحه ملك وملت از برادران جمشید آیین بهرام انتصار وفرزندان خورشید جبین سعادت‌یار . ابقاهم‌الله تعالی ورقاهم. مدارج العزّ والعلی‌وامرای نصرت‌شعار ظفرقرین وصدور منشرح‌الصدر صدرنشین، ووزرای صاحب خبرت صایب تدبیر وبتکچیان راست قلم روشن‌ضمیر ، و متصدیان اشغال سلطانی ومباشران اعمال دیوانی ، احسن‌الله مآلهم وانجح بالخیر و السعاده آمالهم بدانندکه :

چون به‌مقتضای فحوای خبر مأثور ، استعینوا من‌اهل‌القبور ، مشاهده مشاهد

---

۱ ـ ن . شناسد .

مشایخ وزیارت مقابر اکابر از مُعدات حصول مقاصد دینی ودنیوی و مقاصد وصول به‌فتوحات صوری ومعنوی است لامحاله بصدق نیّت و قدم نیاز احراز برکات آثار مراقدپناه‌معاقدکه‌بهرحال‌برعلاقه‌معینه‌ومقابله معنویه‌بین‌الشرایرمرتب‌ومتفرع‌می‌گردد واجب ولازم می‌دانیم ازحضرت حی‌لایموت تعالی وتقدس استفاضه انوار نصرت و تایید به‌تقدیم می‌رسانیم سیمامرقد فرقدسای حضرت شیخ‌الاسلام الاعظم الاعلم‌مرشد طوایف‌المتکلمین بین‌مکارم الامم، مالك ممالك‌العلم‌والعرفان صاعد مصاعدالمشاهده والایقان مُحیی مآثر سیدالمرسلین حجةالله علی‌القاین المحققین مهبط انوار اولیك المقربون مورداسرار لاخوف‌علیهم ولاهم یحزنون، امام زاهد ، **ابوالولید احمدبن ابی‌رجاءالشجاعی** قدس‌الله سرّه‌المبین وجعل مکانه فی‌اعلی علیین ، که از قدمای علمای مشایخ طریقت بوده ، مشاهیر کاملان اسلام و صنادید زایران خجسته مقام از فروغ لمعات مهر فیض آثار ،کرامت و اقتباس انوار مقاصد و مرادات کره‌اند واز پرتو اشعه خورشید نور افشان مقامات اواقتباس شوارق[1] مطالب‌ومرامات نموده .

گرکسی خسته حال دل مرده از هواهای نفس پژمرده
بگذرد از حریم محفل او زنده گردد ز مردگی او

لاجرم ، در باطن فیاض **ما** داعیه احیای مراسم اوضاع آن تربت مقدس و خانقاه معارف پناهش‌که الحق مقارن این احوال بسبب[2] تقصیر خادمان آستانه در نسق اموری‌که متعهد[3] بودند شوایب اندراس به‌اساس رونق آن پیوسته بود حرکت یافته وهمت همایون فال بصوب ترتیب اسباب نظام احوال زایران و مجاوران کعبه امانی وقبله آمال مصروف‌گشت وبعداز رعایت رسم امعان نظر به‌تلقین مصدوقه انّ‌الله یامرکم ان‌تؤددا[4] الامانات الی اهلها تیسیرحصول آن امرخطیر به‌حسن‌اهتمام آن مرتضی اعظم‌که اقتناء حسب جمیل علاوه انتمای اشجار نسب اصیل گردانیده مطلع انوار استعدادکسبی واستحقاق وهبی است تفویض یافت تاقدم صدق شیخی و

---

۱ ــ ن . سوارق ۲ ــ ن . نسبت ؟! ۳ ــ ن . متعمد
۴ ــ ن . تودوالامانات

سجاده‌نشینی وتولیت موقوفات‌درآن‌مقام شریف‌بابرکات نهاده اثرکفایت و کاردانی بظهور رساند سبیل همگنان با[1]جمعهم آنکه . براین موجب مقرر داشته آنچه براه ورسم‌شیخ‌الاسلامی وتولیت‌اوقاف سابقه‌او ،لاحقه‌او ،قدیمه‌او ،جدیده‌وصرف‌محصولات آن بمصارف وجوب‌حیثما یقتضیه[2]الشرع المطاع والحکم اللازم[3] الاتباع و ترتیب مصالح وادوات رواتب علی تفاوت‌الدرجات وتباین‌المراتب وتعهداحوال مطیفان و مجاوران وصادر و وارد وغیرآن وعزل ونصب متصدیان امور ازطبقه مجاوران و خادمان وامام ومؤذن وغیرذلك‌متعلق ومنصوب تواندبود ازابتدای‌که المرتضی اعظم مشارالیه برسبیل انفراد واستقلال بی‌مجال مشارکت و مداخلت غیری مفوّض و مخصوص شناسد جماعت مزارعان مواضع وقف مزار مقدس مذکور قبول اورا در تمامت مهمات آن بقعه متبرك مثمر ومؤثر شناخته ازمقتضی م صلحت وصواب دید او تجاوز جایز ندارند وصاحب جمع موقوفات آن موضع مبارك یك دینار و یك‌من بار بی‌وقوف ورخصت مشارالیه برات نه‌نویسد . ونه‌ستاند ، مرتضی اعظم مشارالیه نیز بایدچنانکه ازطریق مرضیه او متصور[4] ومنتظر است پیوسته آثارکفایت ودرایت برصفحات اوقات واضح ولایح گردانیده در مراقبت شرایط تیقظ دقیقه‌ای از دقایق امهال واهمال جایزندارند تاعندالخالق والخلایق مستحسن ومشکور افتد . مقرراست که چون ازعهده لوازم این شغل کما ینبغی تفصی[5] نماید سنة بعد سنه حق‌التولیه بروجه شرع و دستور سابق بی‌تطرق قصور بی‌قبض تصرف نماید .

☆☆☆

---

۱ ــ ن . اجمعهم   ۲ ــ ن . یقضیه   ۳ ــ ن . لازم

۴ ــ ن . مقصرر !   ۵ ــ ن . نقصی ؟

فرمان تولیت مزار بانوار امامزاده عبدالله کهن دژ هرات بنام سید علاءالدین علی و سید عمیدالدین عمادالملك

متصدیان دین ودولت ومتولیان موقوفاف ملك وملت بدانندکه: چون تایید ازلی و[1] تابید لم‌یزلی باطن فیاض **ما** مطرح اشعه انوار ارادت ومهبط شعشعه آثار اعتقاد بااهل‌البیت نبوت و رسالت‌گردانیده . صورت ومعنی از سر صفای نیّت و خلوص طویت رویدل متوجه وجهت نیازمندی واستمداد ازهمت احیا واموات‌پاکان آن خانواده کثیرالبرکات می‌گردانیم ورابطه زیارت و استعانت ایشان را برمقتضی فحوای استعینوا من اهل‌القبور وسیله جمع میان دولت دنیا و آخرت می‌دانیم سیما حضرت جنت خضرت سلطان سادات زمان وزمین ، اعتضاد اولاد سیدالمرسلین نور حدقه لولاك ونور حدیقه وانا ارسلناك .

[شعر]

هوابن حبیب‌الله و ابن وصیه   له معجز[2] یربی علی‌کل مفخر

السیدالسند المستندالجلیل الاصیل‌القتیل السعید الحمید الامیرالکبیر الخبیر، **عبدالله** المدفون **به‌قهندز هرات** صینت عن تطرق جمیع آلافات و المخافات ، و چون درخلال این‌احوال‌سلالتی‌اعاظم‌السادات الموسویه ..[3]... اباعن‌جداهل‌السعادات الدینه والدنیویه . **سید علاءالدین علی وسید عمیدالدین عمادالملك** که‌برابطه مناسبت وصحت انتساب ایشان بدان دوره عظیم‌الشأن منصب شیخی آن‌مزار مقدس آثار و تولیت موقوفات و تحقیق وترتیب مصالح و ادوات آن بقعه خیرآثار که

---

۱ ــ ن . تایید   ۲ ــ ن . یرنی   ۳ ــ خوانده نمی‌شود

به‌سادات مصرخ (!؟) سمت اشتهار یافته و خانقاه **نوروز** مفوض بـه مصلحت و صواب دیـد ایشان است فرمان مطاع که در سـنوات سابق به‌اسم والد شریف ایشان مرتضی‌مرحوم قدوه‌سادات صحیح‌النسب صریح‌الحسب، **سید شرف‌الدین‌الموسوی** اطلاق یافته بذروه عرض رسانیدند مشتمل برآنکه جهـت احیای مراسم اوضاع آن مزارفیض آثار وخانقاه خیرپناه بعدالتفویض‌مهمات مذکوره به‌تعهد مشارالیه‌صورت فقر[1] واختلال احوال خود بعرض رسانیده بود ومؤید آن فـتوای علمای اسلام نموده که اگر جهت مددمعاش وانتعاش او از حاصل موقوفات آن مواضع چیزی به‌مرتضی مشارالیه رسانند موجب نیل مثوبات آخرت است ومبـنی برآن همت هـمایون فال بصوب ترتیب اسباب نظام احوال او مصروف‌گشته مقرر شده بود که سیدمشارالیه بعداز حق‌التولیه معهودکه سابقاً می‌گـرفته آنچه سنة بعدسنه اربـاب استحقاق از حاصل اوقات مذکوره می‌برده‌اند به‌خاصه‌خود تصرف نموده وسیله مددمعاش‌یومیه خود سازد وبعدالیوم به‌هیچ وجهی متولیان عام جهت ارباب استحقاق برآن اوقاف برات نه‌نویسند و چون مشارالیها وسیله نشان والد غفران شعار خود به‌همان دستور التماس امضا نمودند و استحقاق واستیهال ایشان و ضوح تمام داشت فرمان مطاع بنفاذ پیوست که نشان مذکور والـد مغفور ایشان را بنـام ایشان ممضی دانسته از محصول ومستغل‌ونذور آنجاکه دراین مدت به‌ارباب استحقاق میرسانیده‌اند بدیشان معاف دانسته غیری‌را باایشان به‌هیچ‌وجهی شریك وسهیم نه‌نمایند .

---

۱ ــ ن . فقیر !

« نشان‌هائی که جهت راهنمائی قبله ارباب دین و کعبه اصحاب »
« یقین در سلوك ، طریق انشای آن راه پیموده و احکام عام که »
« طبقه انام را از آن درمقام مرام آسوده. »

مجزا
از
دوحرف

قوافل راه حجاز را رفیق — و ما یشابه بهذاالطریق

***

نشان مسافرت و حفاظت عارف ربانی شاه قاسم انوار برای مسافرت به‌عراق

امرای‌حدود واقطار واحکام بلادوامصارو داروغگان عرصه ممالك ومستحفظان طرق ومسالك وافراد طوایف امم، واصناف ترك وعجم بدانندکه :

چون برمقتضای مثال واجب‌الامتثال ، قل‌ان‌کنتم تحبون‌الله فاتبعونی ، بنام خجسته فرجام **ما** موشّح ومعنّلی‌گشته ، اولاً بولای عترت طاهره المآثر نبوی علیه و آله‌المعصومین من‌افضل‌الصلوات المصلین واجب ولازم شمرده ملاحظه جانب

شریف ایشان امر مقرر وقاعده معتبر می‌دانیم سیما زمره شریف که بدستیاری مفتاح مجاهده ابواب مشاهده مفتوح داشته‌اند و مرآة ضمیر انوار خودرا به‌انوار معارف الهی روشن ساخته ، چون حضرت جنت خضرت سیادت پناه هدایت دستگاه حقایق شعار معارف‌دثار سعادت مآب کرامت انتساب امام وامامزاده خورشید رای‌نوربخش ظلمت‌زدای صدر جریده اولیاء فلك جمع اتقیا ، نور حدیقه بینائی مازاغ ، نور حدیقه مینائی ابلاغ .

مهدی دجّال کش آدم شیطان شکن   موسی دریا شکاف احمد جبریل دَم

الامیر الکبیر السیدالسند الجلیل الاصیل، جلال الحق والحقیقه والدین ابو المفاخر شاه قاسم العارف[1] لله والعالم بالله والداعی الی‌الله، هدانالله بانواره آثارالسایره فی‌اقطارالهادیه لاولی الایدی والابصار که لامحاله برمقتضی فحوای لکل وجهة هوموليها نسبت تشبث و اعتصام مابذیل ارادت و اعتقاد عالیجناب هدایت انتما به‌مرتبه‌ایست که در جمیع احوال اسباب آمال از میامن انفاس نفیسه ایشان می‌دانیم واستفتاح ابواب مطالب‌ازبرکات هـمم عالیه ایشان می‌شماریم وچون‌مقارن این احوال به‌تلقین ملهم غیب‌عنان عزیمت خجسته مآل بصوب توجه عراق‌مصروف فرمودند مقررآنکه بعد قضاءالله سبحاله فی‌ایمن وقت واکرم ساعته برجناح استعجال سعادت معاودت ارزانی دارند ، سبیل همگنان درجمیع مواضع آنکه :

مقدم شریف ایشان‌را بخطوات تعظیم تلقی نموده داروغگان اطراف تمامت مضافات ایشان را ازمنازل مخوفه سلامت‌گذرانند چنانکه به‌مراسم محمدت وارتضا اقتران یابد .

☆☆☆

---

۱ ــ ن. المعارف‌الله

نشان مسافرت برای زیارت بیت‌الله‌الحرام جهت
امیر کبیر غیاث‌الدین امیر سید عزیز

امرای اقطار وحکّام امصارو داروغگان ممالك ومستحفظان مسالك وكوتوالان قلاع وكلانتران بقاع وسرخیلان احشام و تنقاولان ایام ، و متوطنه مواطن وسكنه مساكن وافراد طوایف امم، واصناف ترك وعرب وعجم ، بدانندكه :

چون از دیوان دارالسیاده سیدالمرسلین علیه و علیهم صلوات رب‌العالمین مثال امتثال فرموده قل ان‌کنتم تحبون‌الله فاتبعونی بنام خجسته فرجام **ما** موشّح ومحلی‌گشته ومحبت و متابعت بزرگواری‌که زیور انگشت نبوتش نگین‌خاتم تمکین ولكن رسول‌الله خاتم‌النبین است در ضرّا و سرّا نصب‌العین ضمیر منیر **ما** آمده ، در جمیع احوال واوقات برمقتضای انی تارك فیکم‌الثقلین‌کتاب‌الله و عترتی‌که از بحر انساب آن حضرت‌گوهرنسب عالی قسمت و از برای آرایش افسر منقبت و مباهات ازدیه شریف نقبا وسادات تولا بولای عترت طاهره نبوی ودودمان مبارك مصطفوی علیه وآله اجمعین صلوات‌المصلین واجب ولازم شمرده شجره مودت ایشان را مثمر اقتناء صنوف سعادت می‌دانیم وهرآینه :

اهل بیت طهارتند اینها — نور چشم بصارتند اینها
اختر برج شرع و ایمانند — گوهر درج صدق واحسانند
قرة العین سید الشهدا — زهره شاخ دوحه زهرا
میوه باغ احمد مختار — لاله راغ حیدر كرار

حب ایشان دلیل صدق و صفا	بغض ایشان نشان کفر و فنا
گر بپرسد ز آسمان بالفرض	سایر من خیسار اهل‌الارض
بـر زبان کواکب و انجم	هیچ لفظی نیایه ، الا . ُهم

سیما جرثومه[1] زاهره‌المفاخر طاهره المآثر ، سلطان ایمه اثناعشر حجةالله علی کافـه‌البشر ، مهبط اشعه انوار لاهوت المتشبث باذیال افضاله سکان خطایرالجبروت ملاذالخافقین و کهف‌الثقلین الذی‌بینه وبین‌الوری و بعدالمشرقین .

امام به‌حق شاه مطلق کـه آمد	حریـم درش قبـله‌گاه سلاطین
شه‌کاخ عرفـان گـل باغ احسان	درّ درج امکان مه برج تمکین

الامام الهمام ، الطاهرالبـاهر ، **ابوالحسن علی‌بن موسی‌الرضا** رضـوان‌الله علیه وآبائه‌الطیبین الطاهرین اجمعین‌که نقطه دایره هستی وعروةالوثقی خداپرستی، نور حدقه بینائی مـازاغ ، نورحدیقه مینائی ابـلاغ ، خبر ومقدم درمصحف جامع وجود ، بدرمعجم درمنازل افاضه مکرمت و، جود است وصیت صنوف وطهارت آن حضرت دربسیط اطراف واقطار ورد زبان‌صغاروکبار اهالی روزگارگشته وچون‌در ایـن ولا عارج معارج السیاده بـالاتفاق ، صاعـد مصاعدالنقابه بالاستحقاق محرر قصبات‌السبق فی مضمارالامامه، مظهر آیات الاعجاز فی‌اختراع انواع‌الکرامه .

آن بحـر لطف و عاطفت کافی کف صافی صفت
خـو رشـید بـرج محمدت یـاقوت کان اصطـفا
نـوبـاوه چـرخ کـهن دیـبـاچـه اوراق کـن
چون ماه‌کامل درسخن چون صبح صادق در صفا

الامیر الکبیرالجلیل الاصیل المتوجه الی‌الله والمعرض عن‌الغیر، **غیاث‌الحق والنقابه والسیاده والدین امیر سیدعزیز** هداه‌الله بانوار آثار السایره فی‌الاقطار

---

۱ ــ ن . جرثوبه ؟!

لافی الایدی والابصار به‌هدایت هادی یهدی لنوره من‌یشاء ازشوایب شواغل و تعلقات وطن مألوف ومسکن‌مأنوس قطع‌نظر فرموده طی‌بوادی مجاهدت اختیارکرده باقواقل سبحانی محمل احرام بیت‌الله‌الحرام و زیارت روضه رضیه رسول عربی **المجتبی ابوالقاسم محمدالمصطفی** ، صلی‌الله علیه وآله‌الکرام‌که :

جان پاکش به‌حقیقت زهمان آب وهواست گر بصورت‌گلش از خاك خراسان آمد

برناقه‌شوق بسته وهودج ارتحال بربختی استعجال نهاده صدای‌صلای وَاذّن انی[1] الناس باکحج یأتون رجالاً وعلی‌کل صامرباتیك من‌کل فج، عمیق بگوش‌هوش منتظران اشارت بشارت آیین حجه مبروره لیس جزاه‌الله الاالجنه ، رسانید .

ما قافله کعبه عشقیم که رفته است سر تا سر آفاق صدای جرس ما

والله یهدی من‌یشاء الی صراط‌المستقیم ، سبیل همگنان آنکه :

بهرموضع ومقام‌که شرف نزول ارزانی دارند ....[2] وین‌کار دولت است‌کنون تاکه را رسد . وامید واثق و وثوق صادق‌که لطیفه قدسی وجاذبه قدوسی ، ازنشاط وادی ایمن مراد خبرداده ، همگنان را به‌کعبه نیل وصال‌که جلیل اخلاص درحرم اختصاص برفع اساس آن‌فایز گشته‌درمدینه مدینةالاسلام سعادت مآل‌که بشرف‌حلول پادشاه دینی ورسالت‌پناه ختمی ، سرافراز آمده واصل‌گرداند .

کس‌نیست‌که نیست میل‌او سوی‌شما لیکن بطریق دیگر آید هرکس
افتان و خیزان به‌کعبه کوی شما

بهرحال مقدم‌شریف ایشان‌بخطوات تعظیم وتبجیل وسایرمایکون من‌هذاالقبیل تلقی‌نمایند ومشاغل دلیل وبدرقه پیشوای عزایم ایشان‌گردانیده‌به‌محافظت وهمراهی خود ازجمیع مسالك و مساکن مخوفه بسلامت‌گذرانند و به‌مأمن میمون رسانند و ایلچیان وقوشچیان ویامچیان وسایر افراد طوایف انام شرایط ادب و احترام بظهور

---

۱ ـ ن. الی ۲ ـ خبراین جمله نیامده وپیداست‌که ازقلم کاتب افتاده است

رسانیده مراکب خاصه وعامه متعلقان وغیرهم ازقوافل رواحل که ملازم رکاب ایشان باشند اولاغ نگیرند وتمغاچیان وباجستانان حدود اطراف بارمردم آن قافلهنگشایند وهیچکس بهجهت سوقات وسلامانه وپیشکش و خدمتانه وغیرآن متعرض نشوند و مستحفظان طرق به شلتاق راه داری مـزاحم نگردند ، براین جمـله مقرر دانسته از مقتضای فرامین مطاع جـهان مطیع تجاوز جایز ندارنـد ، والا مجرم و مخاطب و مؤاخذ ومعاقب خواهند بود .

***

نشان دیگر درباره خواجه رضیالدین احمد

حکام حدود واطراف ممالك، وداووغگان حواشی واکناف مسالك ، کوتوالان حصون وقلاع معموره وکلانتران اماکن وبقاع مشهوره وسرخیلان احشام بااحتشام، وینقاولان ایام خجسته فرجام وافراد طوایف امم ، و اصناف ترك وعجم ، احسنالله احوالهم وانجح آمالهم بدانندکه :

چون بهمنتضای فحـوای علیالناس حجالبیت من استطاعالیه سبیلا ، ادای مواجبحج اسلام ازمعظمات ارکان شریف شریعت علیصاحبها شرایفالتحیهوالسلام است مقـارن این احوال جناب نجابت ایاب سیادت انتساب خـلاصه خاندان نبوت و رسالت ونقاوه دودمـان فتوت وایالت، شیخالاسلامالاعظـم قدوه اکابرالسادات و المشایخ فـیمابیـن الامـم بقیه مشاهیرالملوك فـیالافـاق ، مرجع جمهورالطوایف علیالاطلاق ، **خواجه رضیالملة والدین احمد** ، من آل احمد و هو احمد آله ، که بهجامعیت فنـون انساب رفعت انتساب از همگنان عالیمقدار مـودود به سادات **حسنی چشتی** انتما مییابد وازجانب مرتضی ممالك اسلام **خانزاده علاءالملك**

به سادات **حسینی عالی‌نسب ترمد** ، انتها می‌پذیرد از مشاهیـر اقطاب فلك هدایت انتباه بـه آفتاب سپهر سعـادت نحن انـصارالله مورد اسرار ربـوبیت ربـه‌الباری **ابواسمعیل خواجه عبدالله انصاری** قدس‌الله روحه وزاد فی‌اعلی علیین فتوحه ، و **ژنده پیل** عرصه تحقیق وتکمیل و شرزه شیربیشه تمجید و تهـلیل ، سلطان مشایخ الانام ،که آستانه او هست‌کعبه اسلام ، **معین‌الحق والدین ابونصر احمد جامی** صب‌الله علی المتعطشین جرعه من جام‌نواله و رشحه مـن کاس افاضه و افضاله و از جماهیر مشاهیر ولاة ولایات محروسه ممالك **بملوك غور** که انتساب شقـوق انساب ایشان به‌سلاطین **غزنه وسلجوق** وشرذمه شهریار **سلطان جلال‌الدین خوارزمشاه** منتهی می‌گـردد ، نسب توارث کابـرعن[1] اکابر فـی‌الجمله به‌هدایت هادی یهدی‌الله لنوره من‌یشاء محمل احرام بیت‌الله‌الحرام و زیارت روضه رضیه حضرت رسالت‌پناه خاتم. صلی‌الله علیه وسلم، برناقه شوق بسته وهودج ارتحال برفراز بختی استعجال نهاده متوجه شد والله یهدی من‌یشاء الی صراط مستقیم ، سبیل همگنان درخلال‌این اوقات آنکه بهرموضع و مقام شرف نـزول و حلول ارزانی دارد مقدم شریف اورا به خطوات[2] تعظیم وتبجیل وسایر مایکون من‌هذالقبیل تلقی نمایند ومشاغل دلیل و بدرقه پیشوای عزایم اوگردانیده به‌مأمن معهود رسانند واگرچیزی ازاموال وجهات او غایب‌گردد دراحضار آن غایت اهتمام مرعی داشته به‌اسهل وجوه باز یافت‌نمایند وایلچیان وقوشچیان ویامچیان و سایر طبقات انام ، شرایط ادب و احترام ، بظهور رسانند ، ومراکب خاصه وعامه متعلقان و غیرهم ازقوافل و رواحل که ملازم رکاب او باشند ، اولاغ نگیرند وتمغاچیان وباج‌ستانان حدود و اطراف بارمردم آن قافله نگشایند وهیچکس به‌جهت سوغات وسلامانه وپیش‌کش وخدمتانه و غیرآن متعرض نشوند ومستحفظان[3] طرق به‌شلتاق راهداری مزاحم نگردند ، برین جمله مقرردانسته و از مقتضای فرامین جهانمطیع تجاوز ندارند .

***

---

۱ ــ ن. اکابر من‌اکابر   ۲ ــ ن. به‌خطورات   ۳ ــ ن. تطرق !

نشان زیارت بیت‌الله‌الحرام بنام مغیث‌الدین ابوالفتح محمد سلطان و سفارش ایشان به‌غیاث‌الدین سلطان خلیل

امرای اقطار وحکام امصار وداروغگان ممالك ومستحفظان مسالك‌وكوتوالان قلاع وكلانتران بقاع‌وسرخیلان احشام وبیقاولان‌ایام ومتوطنه مواطن وسکنه‌مساکن و افراد طوایف امم ، و اصناف ترك وعرب‌و عجم ، اصلح‌الله‌احوالهم وانحج بالخیر بدانندکه :

چون رفعت شأن شایسته خلعت افتخار بطراز اعزاز رفع بعضکم فوق‌بعض درجات مطرز و معزز است ، برتر از آن تواند بودکه عنان قصد به‌جانب مزخرفات فریبنده صوری تافته نیل لذات دنیوی را مقصور بالذات شناسند ودرایوان آسایش یبتغون[1] عرض الحیوة الدنیا نشسته غرض اصلی از کارخانه دولت و اقتدار برمجرد ترفع وتمتع سرای فانی مقصور ومحصور داند و ان‌الاخره خیر وابقی ، ازمقتضیات علو همت برادر اعز ارشد جوان‌بخت سعادتیار واسطة‌العقد السلطنة بجلایل الاوصاف ومراضی‌آلاثار المختص بفیضان[2] زوارف‌العوارف ودقایق‌العلوم ولطایف‌المعارف ، **مغیث‌الملك والسلطنة والدین ابوالفتح محمدسلطان** ، اعزالله بعز قبوله ووفقه لسلوك طریق وصوله، آنکه: درحال‌کمال بسطت واختیار ونظم امور سلطنت واقتدار که لامحاله :

بود عمری سال ومه درظل‌تاییدآله بزم‌سازو رزم‌جوی‌ومال بخش‌وملك‌گیر.

چون پیوسته طبع‌لطیف وخاطر شریف اورا ازمـمر اشغال دولت دنیوی‌گرانی

---

۱ ــ ن. تبعون ! ۲ ــ ن. بفضیان !

تمام حاصل بود ونیت صادق وعزم درست صورت انخلاع از نقد حکومت و سلوك مسلك ترك وتجرید وانتظام درسلك زمره شریفه فقرا ودرویشان .

سلاطین نشانان خلوت نشین   اقالیم گیران عزلت گزین

در مرآت ضمیر انور روی می‌نمود ، روی التفات از رعایت رسوم و عادت بکلی برتافته‌دامن‌همت ازبلیات اشغال‌فرمانروائی درکشیده بحکم لیس‌لسلطان‌العلم زوال از حسابش اعرض رضوا بالحیوةالدنیا ، اعراض نموده نفایس احوال و اوقات و خصایص احیان و انات براکتساب علوم ومعارف یقینی و اقتناء ثمار فضایل و کمالات حقیقی‌که نسخه مفاخر امم ودیباچه مآثر خواص‌بنی‌آدم، همان تواند بود موقوف ومحصور داشت تابه‌فیض فضل نامتناهی الهی درمضمارکشف اسرار و حل مشکلات افکارکماهی قصبات‌السبق آمده مطمح انظار حکمای روزگار و عطرسای مجالس و مجامع علمای عالی‌مقدارگشت ومع هذه الحاله و الجلاله به‌برکت سلوك جاده فقر وفنا ویمن ملازمت سجاده رشد واهتدا ازفیوض فتوحات معنوی و حظوظ حالات و واردات قدسی بقسط وافی شرف اختصاص وامتیاز یافت وبعدازطی مسالك تحقیق حقایق‌کونی والهی وقطع منازل تکمیل مراسم ازماالاشیاء کماهی چون‌شرف نوع انسان وسعادت وسلامت ایشان دراین جهان و درآن اعتبار ادای مواجب حج اسلام دیدکه برمقتضای ولله[1] علی‌الناس حج‌البیت من‌استطاع الیه سبیلا از معظمات ارکان‌دین واجب‌الاکرام است علی‌صاحبه صلات‌الصلوات وتحف‌التحیات المبارکات قبل‌از حلول این احوال به‌هدایت‌هادی یهدی‌الله لنوره من‌یشاء ازشوایب تعلق اقارب ومواطن قطع‌نظر نموده سلوك بوادی مجاهدت اختیارکرد و با قوافل عنایت سبحانی محمل احرام بیت‌الله‌الحرام وزیارت روضه‌رضیه‌خاتم‌نگین رسالت وخبیر ودارالملك عظمت وجلالت‌علیه‌الصلوة والسلام‌برناقه[2]شوق‌بسته وهودج ارتحال بربختی‌استعجال نهاده متوجه قبله اقبال وکعبه امانی و آمال گشت وچون در حدود غرب ازشیوع

---

۱ ــ ن. والله   ۲ ــ ن . نامه

واقعه مهیب پادشاه مغفرت‌پناه سلطان‌الغزاة والمجاهدین قهرمان‌الطغاة والمعاندین ، معزالدین حسن‌بن علی‌بن عثمان .

که بود منتظم ازوی امور حج وغزا   جزاه‌الله عن‌المسلمین خیر جزا

مواد تفرقه وآشوب درهیجان آمده تمامت آن تطرق ومسالك ازآسیب‌اسباب مخاطره بکلی مسدود شده بود وخلف مبرور او بقیة اعاظم‌السلاطین ، غیاث‌الحق و الدین سلطان خلیل ، اوضح‌برهانه ملاحظه آنکه چون صورت اختلال‌بقو اعد امنیت آن‌حدود متطرق‌گشته مباداکه ازممّر اعراب بادیه ضرری به‌حواشی آن قافله راه یابد التماس معاودت نموده بود ودرخلال آن حال برحسب استصواب اوطریق‌العود و احمد مسلوك داشته در انتهای فرصت فاصبر کما صبرالوالعزم دست وقار به‌حبل اصطبار استوارگردانیده تامقارن این احوال غبار انتظار ازپیش دیده ترصد او محو گشته دواعی تجرید سفر مبارك درباطن صافی او انبعاث یافت و باخیل وحشم وایل وخدم خود صدای صلای واذن فی‌الناس بالحج یأتوك رجالا بگوش هوش منتظران اشارت بشارت آیین حجة مبروره لیس‌لها جزا الخجة رسانیدکه :

ماقافله کعبه عشقیم که رفتست   سرتاسر آفاق صدای جرس ما

والله یهدی من‌یشاء الی صراط مستقیم سبیل همگنان آنکه دروقت ذهاب و مهاب بهرموضع ومقام‌که نزول وحلول‌کنند مقدم ایشان را به‌خطوات تعظیم وتبجیل وسایر مایکون من‌هذاالقبیل تلقی نمایند ، ومشاعل دلیل‌وبدرقه پیشوای عزایم‌ایشان گردانیده‌به‌محافظت وهمراهی خود ازمساکن ومسالك‌مخوفه سلامت‌گذرانیده‌به‌مأمن معین رسانند . ایلچیان و قوشچیان وسایر طوایف امم شرایط ادب و احترام بظهور رسانیده چهارپایان‌هیچ‌یك ازمنتسبان وهمراهان ایشان‌را اولاغ نگیرند وباجستانان حدود واطراف بارمردم آن قافله نگشایند وبه‌جهت سوغات و سلامانه وپیش‌کش و خدمتانه وغیرآن متعرض نشوند وشکر وشکایت قوافل ورواحل‌که ملازم رکاب‌برادر اعز اکرم مشارالیه باشد درجمیع امور مثمر و مؤثر شناسند و از مقتضای فرمان جهانمطاع عالم‌مطیع تجاوز جایز ندارند.

☆☆☆

نشان بنام مولانا خواجه کمال‌الدین عودی از موسیقی‌دانان بنام دوران شاه سلطان حسین میرزا بایقرا

امرای حدود و اقطار و حکام بلاد و امصار و داروغگان عرصه‌ی ممالك و مستحفظان طرق ومسالك وکوتوالان قلاع وکلانتران اماکن و بقاع و افراد طوایف امم واصناف ترك و عرب وعجم بدانندکه :

چون کمال عنایت ازلی کفیل کفایت ابدی است ، به‌حکم اعطی کل شی خلقه ثم‌هدی، هرفردی را ازافراد به‌کمالی‌که لایق مرتبه استعداداو تواند بود شرف‌هدایت داشته و واسطه انتظام عقدکمالات گردانید ودرنوبت انتهای ادوارکمال به‌اواخرمأیه تاسعه سالك مسالك‌الاطوار عدیم‌النظر بنظرالاختصاص فی‌الادوار ، **خواجه کمال‌الدین عودی** وقاه‌الله من بین‌الکمال که الحق ، مصرع : وجود اوست سراپا کمال استعداد ، وجود فرخنده وزود خودراکه مظهرآثار ربانی است وبنفس‌غمزدای غم‌فزای فیثاغورس مانند عود در بوته امتحان معضلات امور سوخته قانون افاضت انوار ادوار ملکی وملکوتی ودستور افادت آثار ناسوتی ولاهوتی ساخت و برمثال چنگ دست اعتصام در دامن دولت پادشاهان نامدار این خانواده عالیمقدار زده در جمیع فنون‌کمالات ونظم مسالك منازل و مقدمات‌که سبب شفای ارواح وقلوب و وسیله نجات اجسام و اشباح ازجمیع آلام و کروب است ، سیما درلطایف و دقایق **علمی وعملی فن‌موسیقی‌که شعبه‌ایست ازاصول حکمت ریاضی یدبیضانمود چنانکه :**

آوازه هرنغمه‌اش از غایت حال　　　آویزه گوش زهره زهرا شد

وچون اثر اشتعل[1] الرأس شیباً بروجنات اوقات اولایح گشته شب شباب به‌مبدأ ظهور صباح شیب پیوست بحکم‌لکل مقام مقال صدای ندای اینبو الی ربکم ازقباب جناب عزت بگوش هوش اورسانید یعنی: عمری است که تو از آن غیری، چون وقت آمد از آن ماباش، به‌سمع‌قبول استماع نموده روی نیاز به‌تدارك آفات مافات و تلافی انواع‌مازاغ آورد ومجالست سراپرده‌حضور ومواهب طرب سرای سرور به‌نغمه زیر وناله‌زار آهنگ بازگشت نموده ساز چنگ وعود به‌سرپنجه وقار به‌مواثیق و عهود ازدایره اعتبار بیرون انداخت، وبساط بم وزیر نشاط هرامیرو وزیر درنوردیده خلیل سان همه بت‌های آذری بشگست، والا سماع اقرب‌الطرق الی‌الله ، وچون‌مقارن استعفا ازضرب اوتار عودی وتحریرات حسّی نغمات داودی مثل‌عشاق بینوا برقصد مقام‌حجازکه متضمن احرام بیت‌الله‌الحرام وزیارت روضه مقدس مصطفی علیه‌السلام والاکرام است در اهتزاز آمده متوجه صوب عراق شد ولله یهدی من‌یشاء الی صراط مستقیم ، سبیل همگنان علی‌العموم آنکه :

بهرموضع ومقام‌که نزول نمایند یامچیان چهارپایان اورا به‌هیچ بهانه اولاغ نگیرند وتمغاچیان و باج‌ستانان اطراف و جوانب رخت وبار اونگشایند و هیچکس به‌جهت‌سوغات وسلامانه مزاحم ومتعرض نشود ومستحفظان طرق[2] به‌شلتاق‌راهداری طمع وتوقع نکنند .

***

دستورالعمل برای داروغگان‌درمورد معافیت باغهای سفید و جدیدوخیابان از عوارض دیوانی و عدم مداخله و جلوگیری از تردد مردم

احکام عام‌که طبقه انام را از آن درمقام مردم خاطر آسوده چون از الطاف

۱ــ ن. اشتمل ۲ــ ظ. تطرق

الهی ریاض دوحه سلطنت مارا بەریاحین وازهار واشجار صنایع ازلی آراستەاند و ازمکمن الطاف نامتناهی حدایق عرصه مملکت مارا بەنفحات ونسایم انوار لطایف آثار بدیع لم‌یزلی زیب و زینت داده پیوسته ضمیر همایون برحسب کما احسن‌الله الیك متوجه است که روزبروز روض حسنات تازه و فیض برکات بی‌اندازه باشد و ثمره احسان وانعام ازشجره دولت مستدام ماشامل احوال‌خاص وعام‌گردد تاسبزه‌زار دولت واقبال ما ازترشح زلال افضال بحداعتدال ونشوکمال رسد .

دارند خسروان جهان تازه باغ ملك ازآب لطف و بادکرم در بسیط خاك

غرض ازشمایم این‌شمامه‌که شمه‌ای ازآن بمشام‌جان مستشفان می‌رسد آنکه: بعضی ازباغات بهشت آیین سلطانی‌که درظاهر دارالملك‌هرات صینت نهال احوالها عن‌ذبول الحوادث و آلافات واقع‌است چون **باغ‌سفید** و **باغ‌جدید** و **باغ خیابان** که هریك ازآن درنزهت وطراوت ازباغ ارم دلگشاتر وازبوستان فردوس روح‌فزاتر افتاده وبسبب کمال لطافت الوان ثمار خط نسخ در ورق فواکه باغ روزگار کشیده که فاکهه کثیره مما یتخیرون[1] و بواسطه عذوبت چشمه‌های‌گشاده اعیان زمان را چشم‌هاگشاده‌که جنات تجری من تحتهاالانهار ، درزمان دولت پادشاه خاقان سعید اثمار متنوع‌که ازاصناف درختان میوه‌دار درین سه‌موضع که نزهت‌گاه جهان‌بین و دلگشای خاطر حزین است مقرر چنان بوده‌که صادر و وارد ایام به‌جهت مهمات‌انام درآن مقام تردد وآمدوشد کنند . هرکس به‌جهت حصه وافی بی‌تعرض‌مانعی تصرف مستمره آن‌را راه داده حاصل شود (!) سال بسال بتصرف هرصیف‌که باشد ازصادر و وارد آن گذرانند ومن‌بعد بدستور زمان مغفور مقرر داشته ازسلوك طریق رسم آن کوتاه‌کشیده داشته وداخل دفتر دارند و این عارفه شریفه درباره آینده و رونده آن آن مواضع انعام مخلد بردوام و احسان مؤید مالا کلام شناسند .[2]

☆☆☆

---

۱ ــ ن. یتجیرون ـ آیه قرآن است. ۲ ــ ازآغاز سطر« .. هرکس به‌جهت ...» تا پایان مطلب‌کاملاً آشکار است‌که مطالب درهم ریخته وکلماتی از جمله‌ها حذف شده . و چون تنها یك‌نسخه در دست است تصحیح ممکن‌نشد .

نشان منع ریش تراشی

چون طره مشگین اخبار سنّت ، زینت‌عذار روزگار دولت‌ماگشته و زلف تو برتوی غالیه بوی ازاله آثار بدعت زینت خورشید انوارفطرت ما آمده، مهما امکن ملاحظه موبمو ازامور ملّت سیدثقلین نموده درتحریك سلسله اجرای احکام‌شریعت یکسر مو فروگذاشت نمی‌فرماییم وغبار خط بدعت وضلالت ازچهره احوال واوضاع نوخطان خطه مناهی وملاهی زدوده می‌گردانیم من‌جمله، دراین وقت‌که باغ عارض فردوس آیین ما که مهب نسیم و لـقد خلقناالانسان فی احسن‌التقویم است جلوه‌گاه طاووسان سنبل وریحان وانبتها نباتـاً حسناگشته نقـوش محاسن الا ان‌فی شعَراللحی زینته‌الفتی[1] بـر صفحه جمال جهان آرای مـا شرف ارتسام یافت ، داعیه رفع بدعت ریش‌تراشی که برروی روزگار استمرار یافته بود سر از خـاطر انور برزده این حکم ساطع‌که بمنزله نص‌قاطع است بنفاذ پیوست‌که :

چون ستردن موی روی‌رجال آشفته حال‌که حرام متفق است وازحلقه‌منکرات موی‌آسا برسر آمده برمقتضای فحوای وریشاً ولباس‌التقوی درممالك محروسه‌بهشت آیین‌که وجه‌العین تمامت روی زمین است ، ماده این فساد برکنده شود سبیل **قاضی خواف** آنکه در تفحص وتجسس این شغل عظیم عَظَم شأنه، شانه‌صفت موی‌شکافی کردن بساط[2] ستردن محاسن‌که سپردن طریق مقابح است بـر هرروی کـه بیند روی به‌بندد[3] وضبط ثغور[4] امور اسلام وحفظ حدود ایام سلوك دارد که من‌بعد تیغ بدعت

---

۱ ــ ن.زینتها لفتی　　۲ ــ ن.بسان !　　۳ ــن. بیند !

۴ ــ ن.تقور !

درمیان اهل سنت به‌هیچ‌روی کشیده نه‌شود و طایفه جوانان که با وجود درجه التحاء به‌عشوه‌زمان سادگی وصفا مغرور بوده ازمقتضای‌دلالت علیکم بحسن‌الخط درحظّ[1] نه‌شوند وگوش وگردن ایشان را از زیور وِدر اللحیه حلیه پاك وعاری باشد ،همه را سرزنش کرده از گوشمال یوم نلقح وجوهم لسنار متأثر و متأجر گرداند . تاسیه‌روی شود هرکه دراوغش باشد . و زمره قلندران و بی‌سروپایان که‌به‌یکبارگی به‌چهارضرب بدعت خودرا ازمحاسن سنت تجرید کرده مدت‌العمر چون سایر اوباش ازطریق تراش استره‌سان سر برسنگ بطالت داشته همه راگلبانگ سیاست زده به‌هر وجه‌که برآید زجر وتأدیب نماید تاسر برخط فرمان نهاده سرکشی نه‌کنند . جماعت سرتراشان و آیینه‌داران بحکم لاتـأخذ بلحیتی ولابراسی دست کوتاه کشیده داشته نوعی عمل‌کنندکه قصّه تراشیدن ریش بدرازی نه‌کشد و سر موئی از این محدث ناخوش مشوش در دیده هیچ آفریده درنیاید .

* * *

مثال رفع تظلم از یهودان ابریشم کار بلده هرات ومنع رسم یلتوره و یوسون

زبده‌خاندان سلطانی وفرقه دودمان جهانبانی وامرای‌کبار وصدور رفیع‌مقدار وارکان دولت قاهره واعیان حضرت زاهره با سادات عظام وعلمای اعلام و قضات اسلام و متصدیان اشغال ومباشران اعمال مملکت خراسان عموماً ودارالملك‌هرات خصوصاً بدانندکه شرف[2] نوع انسان و سعادت وسلامت ایشان درنشأ اولی و اخری به‌حسب معرفت وشناخت پروردگار وتمامت وظایف عبودیت و پرستش قادر مختار

---

۱ ــ ن . درخط ا　　　۲ ــ ن . اشرف

است .

بیت :

شرف مرد به‌جود است و کرامت به‌سجود هـرکه این هردو ندارد عدمش به‌ز وجود

وچون دیده‌عقول بشری ازادراك انوار معرفت معبود حقیقی وراه بردن‌بصوب صواب طاعت و عبادتش عاجز وقاصر است شمول فیض رحمت از مـوج بحر علم و حکمت، مستدعی‌بعثت پیغمبران‌گشت تاآن گروه‌گرامی بـه‌تأیید و تعلـیم ربانی و اشراق انـوار وحی آسمانی واقـف اسرار سبحانی‌گشته، دیگر بندگان را از[1] حضرت خداوند جـلّ‌جلاله آگاهی دهند وهرچه خیر وصلاح دنیا وآخرت ایشان درآن باشد بیان فرمایند .

گشایندگان در شرع دین نـمایندگـان طریـق یقین

وچون نوبت بروزگار خاتم‌رسالت سیدانبیا وصفوت اولیای ایشان عین‌بینش وعین انسان‌آفرینش، ناظر ملك وملکوت ومنظور جبروت و لاهـوت مقصد انشاء و قبله اعادت وابدا .

آن . [2] .. نگین خاتم ختم رسل کازبرای علم‌دین تعلیم قرآن‌یافته

آنچه‌موسی‌کلیم‌ازحق‌طلب‌کردونیافت درشب قرب‌وکرامت بی‌طلب‌آن‌یافته

المجتبی ابوالقاسم محمد المصطفی صلی‌الله علیه و آلـه‌الطیبین الطاهرین رسید ، منشور کمال‌آفرینش توقیع ِالیوم‌اکملت‌لکم، بادیان سابق کشید، و حضرت خاتم علیه‌السلام بـواسطه آنکه بحکم خطاب‌کرامت انتساب ، لوکان موسی حیالما وسعه‌الاتباعی ، اگر مـوسی عمران علی‌نبیا وعلیه صلوت‌الرحمن با او معاصر بودی لامحالت مـتابعت شریعت او نمـودی وآن مستدعی فسخ وتغیر ملت موسی است ، چنانکه آن حضرت بهترین انبیا و کاملترین رسل بود ملت قـویمه[3] اوعلی‌الملل و بحکم آیه‌کریمه ،کنتم خیراته اخرجت للناس امت هاویه او خیرالامم .

---

۱ ـ ن. آن ا ۲ ـ یك کلمه افتاده است ۳ ـ ن. قدیمه

بشـری الاسـلام ان لنـا　　من العنایه رکنا غیر منهدم

لمادعی‌الله و اعینا لطاعه　　بـاکرم‌الرسل اکرم[1] الامم[2]

وحقیقت آنکه چون صبح نشور دمیدن‌گیرد وآفتاب حساب خلایق از مطالع روز قیامت‌کبری تابان شود ناصب لوای احمد وصـاحب مقام محمود و والی خطه شفاعت وساقی حوض‌کوثر آن حضرت باشد وملاذ آدم و آدمیـان وپناه اولیـان و آخریان در[3]خرقهٔ آفتاب عرض اکبر ظل‌ظلیل لوای اعلی ولله‌الحمد والمنه دینی‌که تدین بدان[4] روزی شده دین قویم اوست‌وملتی‌که تمسك‌بدان‌دست داده ملت مستقیم او ، چون درديوان نحن قسمنا ، پروانچه[5] ترفّع درجات من يشاء منشور دولت ما به‌طغرای یاد او ادنـا جعلناك خلیفة فـی‌الارض ، موشّح گشته همگی همت نهمت برتقویت دین مبین وتمشیت احکام سیدالمرسلین علیه وعلیهم صلوات رب‌العالمین مقصور[6] ومحصور می‌داریم و نقـد عقاید دینی و اعمال یقین طبقات انام‌را برمحك ضمیر منیر خبیر امتحان نموده فرق فرق حق ازباطل می‌نماییم ، دراین‌ولاکه‌آفتاب دولت‌ما سایه معدلت برساکنان **خراسان** انداخت‌وظلمت ظلم‌ظالمان به‌نورمرحمت واحسان ما منتفی شد همت عالی قلع ماده محدثات مـذموم‌که ازشرارت نفس شوم آن جماعت درمیان رعایا وزیردستان‌که ودایع آفریدگارند استقرار یافته بود و از آن‌جهت متضرر ومتأثر می‌شدند، مقصور ومحصورگردانیدیم‌وازجمله نظایر و اشباه آنکـه در بلدةالاسلام **هرات** بعضـی حـکام جابر جمعی مردم دین‌دار ابریشم کار را به‌تهمت علت ملت دین یهودی مؤاخذت بلیغ می‌کرده‌اند وبعداز عقوبت مالایطاق اشتیاق بدین موسوی نموده‌اند ومبلغ‌های کلی به‌رسم **یلتوره** و **یوسون** رشوت پاره‌ای ازایشان می‌گرفته واعجباکه صاحب شریعت تیـغ بیدریغ در گروه جهودان می‌کشندکه درحقیقت دین اسلام اعتراف کنند ، دراین روزگار متتبعان ملت او و

---

۱ ــ ن. کرم　۲ ــ ن. مصراع‌اول وسوم این‌دو بیت مخدوش است　۳ ــ ن. خرقه
۴ ــ ن. بدین　۵ ــ ن. برفع　۶ ــ ن. متصور

گروه مسلمانان را بضرب عنف تکلیف می‌نمایندکه بدین یهودی اقرار آرند !

شرع‌را تیره ساخت آن توره　　　شهدرا شیره ریخت در شوره

و اما اتبغاءِ لوجه‌الله تعالی نظر عدالت اثر براستکشاف احوال ایشان گماشته تحقیق اعتقاد و اعمال ایشان سراً وعلانیه فرمودیم حقیقت و ما کان یهودیا ولانصرانیا ولکن حنیفا مسلما به‌تحقیق پیوسته آثاردیانت ومسلمانی وانوارحقیقت وبایمانی ، ازمجاری احوال ظاهر وباطن ایشان [1]سانح بود وشواهد اندراج درزمره ان‌الذین آمنوا و عملواالصالحات کانت لهم جنات‌الفردوس نزلا و صحیفه اوضاع ایشان لایح ، می‌نمود ، همه برجاده شریعت محمدی ثابت و جمله بر طریقت ملت احمدی راسخ وچون میان این طایفه مخصوصه وعامه طبقات اسلام در دلایل صحت اصول اعتقادات واستقامت امتثال مأمورات واجتناب از منهیات و ارتکاب اعمال صالحات تفاوت وتمایزی نباشد به‌مجرد طمع فاسد وعرض‌کاسد ، به‌کفر ایشان‌حکم کردن وقتل[2] وغارت مسلمانان رواداشتن علامت اسلام اصدار یافت تا[3] بیش‌از حد امکان عواطف پادشاهانه شامل احوال بیچارگان دانسته من‌بعد ایشان را ازاین‌جهت تعرض نرسانند وبناحق چیزی نه‌گیرند واز غضب سبحانی ترسیده وازسیاست‌سلطانی اندیشیده طرق تهمت و افترا مسلوك ندارند ،که اگر مفسدی به‌خلاف شرع شریف ازایشان بدین‌سبب چیزی‌گیرد لامحاله فعلیه لعنةالله و الملایکه والناس اجمعین مستحسن سیاست ومستوجب مؤاخذت خواهد بود سبیل تمامت‌گماشتگان آنکه‌براین موجب مقرر داشته ازمقتضای حکم‌الهی وفرمان پادشاهی درنگذرند وسدّباب شفصه وشلتاق نموده پیرامون تهاون وافترای چنین‌امر شنیع نگردند .

☆☆☆

۱ ــ ن. مشایخ　　۲ ــ ن. قبل !　　۳ ــ ن. ما !

[فرمان منع باده نوشی]

متصدیان امور دین ودولت ومتعینان حدود ملك وملت ازافراد طوایف امم واصناف ترك وعرب و عجم بدانندکه چون برمقتضای فحوای نصرکم‌الله ببدر و انتم اذله فاتقوالله[1] لعلکم تشکرون[2] اشارت بمباشرت تقوی‌که عبارت ملبس بملابس‌شعار شریعت غرا تواند بود مبتنی بر حصول تصرف رایات فتح آیات است . دواعی‌توفیق ربانی بعداز تیسیر دولت‌امانی وآمال حلقه انابت‌وانماالتوبه علی‌الله بردر خلوتخانه دل آگاه زد واز ذات عنایت سبحانی بر .....[3] منع منـاهی و تقبیح ارتکاب اسباب ملاهی مکشوف‌گشت تا درعنفوان زمان جوانی‌که مستدعی اشتغال باشغال معاشرت‌و کامرانی است مبنی برصدق اطاعت امرعالی وانیبو[4] الی ربکم و یمن رعایت صرف اوقات قدسی باسعاف حاجات طوایف است که ودایع بدایع فطرت‌اند بامید رحیق مختوم باده نشوه انگیز ازالتفات[5] خاطر فیاض محروم‌گشت وبرعده لذات آن جهانی ازشراب ارغوانی بکلی مهجور ومتروك ماند .

رسم‌می‌خوردن‌چنان‌گم‌شدزعالم‌کاختران نیمه‌شب برروی‌گردون سرنگون‌دارندطاس

والتایب من‌الذنب کمن[6] لاذنب‌له ودرساعت مبارك‌کـه دلیل هـدایت قوافل استنابت ربنا اغفرلنا ذنوبنا درساحت خاطر عالی فرود آورد و بحکم صلاح‌الرأس صلاح‌الناس قـریب صدوسیزده نفـر از زمره مقربـان ومخصوصان‌که مباشران امور مملکت ومعاشران مجالس بزم ومسرت بودند طریق موافقت ومتابعت مسکوك‌داشته بی‌احتیاج‌بوسیله نصحی طائعین‌راغبین ازشرب مدام توبه نصوح‌کردند وپیاله شراب

---

۱ ــ ن. لعکم ۲ ــ تشکرون ، درست نیست و معلوم نیست این کلمه چه بوده
۳ــ ن.افتادگی‌دارد ۴ــ ن. انبو ۵ــ ن. التات! ۶ ــن. مکن

چون لاله سیراب برسنگ‌زده نشاط مستی به‌نشأت‌خداپرستی مبدل ساختند هرچهره که افروخته جام مدام بود سیمای سعادت عبادت[۲] گرفت و هرخاطرکه به‌نشوه شراب ارغوانی فرحان می‌گشت نشاط للصایم فرحتان یافت، خونریزی خم چندان شد که آیینه صراحی برآن خون‌گریست و داستان شکست ملاهی چنان شایع گشت که ساز مطرب برآن ناله‌های زارکرده درحسب حال بفحوای این مقال مترنم است .

ایا ، شهی ،که زباغ زمانه برکندی | نهال بدعت‌والحاد وبیخ فسق‌وفجور
ز بیم شحنه عدل تو جای آن دارد | که‌خون‌باده‌شود خشک دررگ‌انگور
به‌غیرنرگس‌خوبان‌که‌بی‌قدح‌مست‌است | بدورعدل‌تونی‌مست ماندونی‌مخمور

می‌بایدکه به‌ارتشاف این بشارت که ساقی عنایت بیدریغ ما در بزم‌التعظیم لامرالله داشته خاطرهای همگنان نشوه فرح ونشاطی حاصل‌گردانیده برمقتضی الناس علی دین ملوکهم تمامت خواص وعوام ازارتکاب جرأت اقدام برشرب خمر حرام ، سراً وعلانیه احتراز واجتناب نمایند .

قاضی وداروغه هرموضع دراجرا وامضای این حکم قضامضا ، یدبیضا نموده غایت‌الامکان شرایط‌تحفظ به‌تقدیم رسانند، مستوره‌بیت‌العنب اگر بعدازاین‌بی‌حجاب رخ نمایه آبروی حرمتش بریزند .

گیسوی چنگ به‌برید بمرگ‌می‌ناب | تا همه مغبچگان زلف دوتا بگشایند

وآن راکه قدم در خدمتگری نهد بیش‌از حدادب نموده منزجر گردانند تا عرصه ممالك محروسه از احیای مراسم شریعت مطهره رونق‌گیرد و روزبروز آثار خیرات تزاید واسباب مثوبات تضاعف پذیرد .

شاهی‌که اوبحکم‌الهی شراب ریخت | تعظیم شرع‌کرد وبهرسوگلاب‌ریخت

***

---

۲ ــ ن. عیادت

معافیات اعاظم خراسان وصایم سیور غالات ارباب‌عمایم
واصحاب عنایم، مقصور بردوحرف

***

معافیات خیرات اهالی روزگار بفرموده یادگار محمد میرزا ، در باب سلمیات روضــه بزرگوار
بهشت آثار قاسم‌الانوار و مظهرالاسرار سلام‌الله علیه

☆☆

اصول شجره‌کیانی وفروغ‌دوحه خسروانی ازبرادران‌اجله سعادتیار وفرزندان جوانبخت برخوردار وارکان دولت قاهره واعیان حضرت زاهره وحکام بلاد وامصار وحراس‌حدود اقطار بااعیان مسالك واعلام ممالك ازنقبای عظام وایمه انام ومشایخ کبار وقضات شریعت شعار ومتوطنه مواطن و سـکنه مساکن وکافه رعایا و عـامه برایای ممالك محروسه عموماً و متصدیان امور دیوانی و مـباشران اشغال سلطانی دارالملـك **هرات** و ولایت **جام** و **باخزر** و **خواف** و **نیشابور** احسن‌الله احـوالهم بدوام‌البهجه والسرور خصوصاً بدانند که‌حسن ارادت‌واعتقاد **ما** بموقف مقدس‌ارباب

هدایت وارشادکه به‌محل ورودوفور ملایك وغایت مقصدومقـود صدرنشینان متکین فیها علی‌الاریك است متضمن صلاح وفلاح دولت ومقتضی ثبات و ارتبـاط اسباب رفعت و واسطه ابقای ذکرجمیل ورابطه ایفای اجر جزیل تواند بود سیما زمره کریمه رفیع‌القدر جلیل‌الشأن که به‌مقتضای قل‌لااسئلکـم علیه اجراً الی‌المـوده فی‌القربی ، شجره مـّودت ایشان مثمر اقتنای صنوف سعادت دنیاوآخرت است وبحکم مثل اهل بیتی کسفینة نوح من دخلها امن ومن‌خرج عنها غـرق متابعت ایشان مستتبع[1] فنون سلامت عاقبت ومفتتح[2] صنوف سعاّدت دنیا وآخرت است .

چرن عالیحضرت معالی منقبت سیادت مآب نقابت انتساب حقایق‌پناه ملایك اشتباه عوارف شعار معارف دثار قدوسی صفات‌کروبی سمات .... اربـاب‌الحق و التحقیق مورد اسرار ...... والایقان فی‌آلافاق ، صفوت صنادید الکرامه و العرفان علی‌الاطلاق الامیر الکبیر الجلیل الاصیل‌کاشف‌الاسرار الناسوتیه علیه و علی آبائه الانجاد و الامجادکه مشاهیر کاملان اهل‌الله صنادید ارباب خبرت وانتباه از فروغ لمعات مهر فیض آثار کرامت اواقتباس انوار معارف اسرارکرده‌اند و از پرتو اشعه خورشید نور افشان مقامات او اقتباس شوارق علـوی ومعارف نموده و بی‌شایبه رعونت وریا نسبت تشبث واعتصام به‌عروةالوثقی ارباب ارادت واعتقاد آن حضرت بمرتبه‌ایست‌که لاتحملها الانفس‌ولایسعه الافاق‌بناعلی هذا جهت مزید رونق و رواج روضه رضیه فایض‌الانوار مفیض الاسرار ایشان‌که واقع است درمقام خجسته فرجام قصبه **خرگرد** را ، مع‌المضافات والمنسوبات .....[3] .

☆☆☆

۱ــ ن. مستبع ۲ــ ن. مفتح ۳ــن. این فرمان ناقص‌است

فرمان معافیت موقوفات دارالسلطنه هرات از عوارض دولتی و سلطانی از طرف صدر زمانه مولانا قطب‌الدین محمد خوافی

اما بعد، حمدالله تعالی‌الذی بنعمته تیم الصالحات وبتوفیقه ینفتح الابواب الخیرات والمبرات. چون بمقتضای فحوای احسن‌الله الیك، همگی همت عالی‌نهمت سلطان‌کشورستان ظفر قرین صاحبقران ممثل نص ان‌الله یأمر بالعدل والاحسان‌مالك ممالك آفاق علی‌الاطلاق‌فرمانفرمای خسروان جهان‌بارث واستحقاق، المؤیدبه‌تأیید جنود ربه‌المستعان **معز السلطنة والدین ابوالغازی سلطان‌حسین بهادر** خلدالله سبحانه فی‌مراضیه ملکه وسلطانه جهت ابقای ذکر جمیل و ایفای اجر جزیل ترویج بقاع خیرات واحیای مراسم مبرات مصروف[1].... است و همواره صورتگر مداخل سعادت وتوفیر مزارع دولت دنیا وآخرت. ...... کالشمس فی‌الحجر ثابت وراسخ میفرماید ابتغاء لوجه‌الله تعالی، دراول ربیع‌الاخر سنه **ثمان و سبعین و ثمانمایه** به‌تلقین ملهم والله یضاعف من‌یشاء فرمان واجب‌الاذعان بظهور رسانید که جمیع موقوفات جامع **دارالسلطنه هرات** وگنبد عالی سلاطین ماضی وخانقاه جدید بلوك **وحدّ نهرمالان** رااز کل تکلیفات دیوانی‌وتحمیلات سلطانی معاف ومسلم ومستثنی و مرفوع‌القلم دانسته مطلقا مال و اخراجات لشگری وعوارض حکمی وغیرحکمی‌و دخیره وساروی وسونجی وده یازده وده‌نیم و ضابطانه و حق‌السعی و داروغکانه و غیرذالك نه‌طلبند ونه‌ستانند وتمامت حاصل ومحصول آن مواضع‌را برصرف‌عمارت

---

۱ ــ قسمت‌هائی درنسخه سیاه شده که خوانده نمی‌شودناگزیر درچاپ این قسمت‌ها را با نقطه چین نشان داده‌ایم.

و راتبه ارباب وظایف مقصور و محصور دانند تا سبب مزید رونق و جمعیت گردد، رجا بکرم لطایف نامتناهی الهی آنکه فرزندان کامکار سعادتیار سلاطین نامدار اسلام شعار تا انقضای روزگار تنفیذ این خیر بزرگوار یافته همم عالی ایشان رخصت تاخیر اجرای آن ندهند تا پیوسته برکات آن، بروزگار دولت همگنان واصل گردد وصدر الامر العالی بالرساله الصادره عن صدر مسند الصداره، **مولانا قطب الدین محمد الخوافی**

***

نشان ساختمان مسجد جامع زیارتگاه هرات
و
تولیت قاضی نظام الدین شکر الله

اصول شجره دین ودولت و فروغ ملك و ملت از برادران جمشید آیین بهرام انتصار و فرزندان خورشید جبین سعادتیار ابقاهم الله تعالی و رقاهم مدارج العز والعلی، و امرای نصرت شعار ظفر قرین و صدور منشرح الصدر صدرنشین ووزرای صاحب خبرت صایب تدبیر و بتکچیان راست قلم روشن ضمیر و متصدیان اشغال سلطانی و مباشران اعمال دیوانی احسن الله مآلهم و انجح بالخیر والسعاده آمالهم بدانند که :

چون نظم آیت هدایت آیین انمّا یعمر مساجدالله من آمن بالله والیوم الاخر مبتنی است برآنکه بدل اجتهاد در مساجد اسلام ازآثار مختصه ایمان و ایقان است به مبدأ ومعادکه معادی فرمان الهی فلنولنك قبلة ترضیها[1] برایشان میخواند وندای ادای فرایض و واجبات و سنن و نوافل بروجهی که صورت حال اولیك الذین فتقبل عنهم[2] احسن ما عملوا، در مرآت اوقاف چهره‌نما گشته به مسامع مجامع ایشان

---

۱ ــ ن. رضها ۲ ــ ن. علیهم

رساند وفحوای حدیث صحت انتما اذا انزلت عاهه من السماء[1] عوفی منها ثلثه‌حملة القران و عمّار[2] المساجد و رعاة الشمس مبتنی[3] است از آنکه :

بانی بیت الله در مجاری احوال از جمیع اخطا و اهوال درکنف حفظ وتایید مبدعی است که مصر جامع را بدست صنع صمدیت اساس انداخته و بر منابر اعلان اعلام خطبه توقیرانی جاعلك للناس اماماً بنام نامی و اسم سامی ما برافراخته ، لاجرم بدلالت توفیق الهی و مساعدت تایید نامتناهی جوامع منیر همایون باعلای امضای آن امر متعالی در مواضع مناسب از ممالك معموره عمرها الله تعالی باقامه المراسم المشکوره شرف نفاذ می‌یابد .

بنابرتمهید این مقدمه چون در دارالعباده **زیارتگاه** از معظمات دارالسلطنه **هرات** احفت بالزهرات که مقرّ ومأمن اهل الله و مقام و مسکن ارباب تیقظ و انتباه است اساس مسجد جمعه چنانکه جامع جمیع سکنه و اهالی آن خجسته حوالی‌تواند بود نبود ، و از مبدأ حال الی الغایت هیچ کس از ولات اسلام‌که حافظان ممالك ملت و حارثان مسالك شریعت‌اند بتأسیس بنای آن ملهم و موفق نگشت تا در تضا[4]عیف این ایام ابتغاء لوجه الله تعالی و اقتنالمزید الدرجات از عزایم خجسته فرجام در تعمیر جامع رفیع وسیع‌که فراخور عرصه عبادت‌آباد تواند بود سعی تمام وکوشش پر دوام بظهور انجامید صفه بدیع آن مبانی چون مصادر قدر ربانی به محاذات ایوان کیوان رسیده و صفای صحن دلگشایش خط نسخ بر اوصاف باغ جنان کشیده

گرزطاق صفه مقصوره‌اش جویی نشان | هیچ‌نتوان‌گفت‌غیرازآسمان‌وکهکشان
فرد بودی قبه گردون نبودی ثانیش | طاق‌بودی‌طاق‌اگرجفتش‌نبودی‌درجهان

وجود مصالح برادوات آن به میامن تولیت الهی به حیله حلیت محلی و فضولات موقوف سیور غالات آن بر وجهی که مفصلا در متون وقف نامچه ثبت و مسطوراست‌بوسیله ساعی مولانا **نظام‌الدین شکر‌الله قاضی** شکرالله سعیدکه‌مشرف

---

۱ ــ ن. عونی　۲ ــ ن. عمارت　۳ ــ ن. مبتنی　۴ ــ ن. جفت

۵ ــ ن. تضاعف

ممالك‌فقه وفتوی است وتمامت آن محدودات مذکوره راکه در سلك اراضی‌خالصات قدیمه سلطانی است انتظام تمام داشت از عامل بیت المال که بموجب فرمان واجب الامتثال بیع وشرای آن حیثـما تقتضیه[1] الشریعه الشریفه مرخص است بحیطه تملك در آورده و بوکالت صحیح صریح از قبل نفس نفیس همایون بعد از تکمیل مراسم وقفیت و قفیه شرعیه موکّد و ممّهد به استجماع اسباب صحت مشتمل بر سجل قضات دارالاسلام هرات موکد ساخته از شایبه شبهت معرّا برین موجب و ازجزایل عطیات مرتب برفضل ختم سلطانی آنکه مقارن انتظام این حکم جهانمطاع عالم‌مطیع بصدور پیوست که جمیع موقوفات و مسلـمات مذکوره را از اصل نتیجه کل وضع نموده جمهور عمال و مبـاشران اعمال حرز و رفع محصولات و ارتفاعات آن جایز ندارند و بجهت استحصال حق السعی و رسم العمل که بی توجیه از وجوه اوقاف و اخراجات و لشگر و عوارضات و سایر جهات سلطانی و متوجهات دیوانی معاف و مسّلم دانسته به هیچ بهانه و تأویل اصلا و قطعا در معرض تعرض و حواله ندارند وجمعی مخصوص‌که جهات سته دستوری تعلق بخصوص شغل ایشان دارد درآن‌باب بدیوان عالی رجوع نموده از آن جهت بـاصناف و افراد مزارعان وقف طمـع و توقعی نه‌کنند و به قلیل و کـثیر نگیرند و نه ستانند و از آنچه مقـرر است که از دارالعبـاده **زیارتگاه** سنة بعد سنه به حوزه دیوان می رسانند مبلغ و مقداری کـه متوجه موقوفات و سیور غالات مذکوره تواند بود به تمام وکمال در سرکار خاصه اوقاف بـر آن وجه جواب گفته مباشران مهمات دیوانی پیرامون حواله و مطالبـه نه‌گردند و از جماعت برزگران و مزارعان اوقاف جز انصاف احصا و عبید و مواشی وغیر ذلك من الوجوه والجهات مطالبتی نه‌نمایند تاآنچه ازاین جهت رسدبدیشان رسد کلاً وحلاتمبولی(؟) شرعی‌موقوفات‌مذکوره **خواجه نظام الدین عبداللطیف** از مشاهیر اعیان آن موضع بلطایف‌کفایت مثبت و مسطور برمقتضای قاعده‌انصاف و معامله جواب گفته به ضروریات و مقرریات ارباب وظایف معروف سازد وبعلت

---

۱ ــ ن . بقضیه الشریعه

رسم الصداره و حق التولیه عام نیز چیزی نه‌گیرند و از حاصل محصولات وقف و سیورغال که سمت تعیین و تفصیل یافته عمارت ضروری واجب شمارند و بعد ذلك سرانجام فرش و روشنائی در نظر بصیرت مناسب دیده مبلغ و مقداری‌که حاصل آید بی تو هم کسر و انکسار و تطرق قصور و انتقاص[1] در وجه مقرری ارباب وظایف مستغرق گردانند

***

نشان انتخاب مولانا نظام‌الدین سلطان احمد بتولیت گازرگاه که‌خود عمارت آن را ساخته بوده است

برادران جمشید آیین و فرزندان خورشید جبین و امرای ملك‌آرای و صدور روشن رای و وزرای صاحب خبرت ومنتسبان عتبه دولت و متصدیان اشغال‌سلطانی و مباشران اعمال دیوانی بمحروسه **هرات** و توابع و ولایات بدانندکه :

چون قدرت کامله سلطان قدیم و حکمت شامله دیّان حکیم چنان اقتضا فرمودکه طبقه نامدار عالیمقدار که عنان اختیار به قبضه قدرت اقتدار ایشان بار دهند برفعت مقصد و عزّت مرام ممتاز و سر افراز گشته همگی همت رفیع الشان ایشان بر ارتقاء بقلل شامخات کمالات حقیقی موقوف باشد ولا محاله کمال حقیقی برمزیتی اطلاق توان‌کردکه با صاحب هوشمندان ابدالاباد نماید و هجوم حوادث و عروض نوازل عواید فواید و میامن محاسن آن را عرضه فنا و زوال نگرداند بناء علی ذلك طبقه سلاطین کامکار به انشای ابنیه خجسته آثار و ابداع بقاع کثیرة الانتفاع مضمون انّ‌آثارنا تدلّ علینا،برکتابه ایوان غرابت نگار روزگارنگاشته‌اند

---

۱ ــ ن . اقساص

ورایات مصدوقه حدیث صدقه جاریه برقمه نه قبه دوار افراشته .

به سیم نام نکومی‌خری زبان نه‌کنی   براین بمان‌که زمردم همین همی‌ماند

و از جمله نظایر این تشبث آنکه مقارن این احوال عالیجناب سلطنت مآب ابوت ایاب سلطان کامل باذل متشرع متورع نور حدقه سلطنت و نور حدیقه خلافت الفائزبمراضی الاوصاف و مفاخرالشیم ، **نظام‌الدولة والدین سلطان‌احمد یزیم** احمد الله عواقبه و اعلی‌فی‌الدارین مراتبه به توفیق الهی و تایید نامتناهی از سرصدق عزیمت و خلوص نیّت در فضای فردوس اشتباه **گازرگاه** که از عذوبت آب کوثر اثر و لطافت هوای غریب طرفه‌ترین موضعی است از مواضع نزهت آیین دارالملك **هرات** خطیره رفیع و وسیع ساخته و به اصابت رأی مهندسان چابك‌دست روشن رای عمارت غریب و بوستان بدیع اساس انداخته و در طراوت و نزاهت از باغ ارم دلگشای‌تر و از روضه بهشت روح افزاتر .

روح پرور چو مجلس ابرار   جنت آسا و تحتها الانهار

ازهوایش صحیح باد علیل   وآب او سلسبیل کرده سبیل

و چون از مطاوی صحاح روایات چنان معلوم می‌گرددکه صاحب توفیق‌که برصد انتظار اجابت دعوت حق و رجوع از تنگنای دنیای دون بفضای جان فزای کل الینا راجعون بقدر اقتضای کوشش و اجتهاد خود مفصل سرابستان القبر روضه من ریاض الجنه علی قایلها الصلوه والتحیه جهت افاده علوم دینی مجلس شریف مرتب سازد بهر خشتی بهشتی کرامت گردد و به هرسنگی فرسنگی از ریاض جنت عرضه السموات والارض

وسعت قبر او بیفزاید   روزنی از بهشت بگشاید

گردد اوخودعیان چوصبح‌وچوشام   که کجا دارد از بهشت مقام

لاجرم طایفه کثیر از آن طبقه ارجمند نیت مباشرت آن شغل مقرر گردانیده بمیامن تولیت الهی نفایس املاك و عقارات‌که اسباب وجوه معیشت التفصیل وچون نظر اشرف‌که مشرف مالك غیب است بر افاضه بفنون خیر و احسان موقوف گشته

بملاحظه وکیل عمل صالح جناب مشارالیه از ابتدای سیچقان ئیل هرسال واجب و جهات رسد عوارض و اخراجات آن را بجمله[1]ها و تفصیل‌ها بعد از ضروریات دستوری که بدان مواضع رسد از لشگر و سایر مؤنات وتکلیفات واجب دانسته سنة بعد سنه به نشان و پروانچه محتاج نه‌دانند.

٭٭٭

نشان بنام معزالدین ابوالنصر بدیع الزمان میرزا بهادر

برادران جمشید آیین مشتری خاصیت و فرزندان خورشید جبین قمر ماهیت ابقاهم الله تعالی و رقاهم مدارج العز والعلی و امرای ملك آرای بهرام انتقام و صدور زحل محل رفیع مقام و وزرای روشن رای عطارد فطنت و نواب جلیل‌القدر کثیر المنقبت با اصول نقبای راسخ بیان و فحول علمای واضح برهان و متصدیان اشغال سلطانی و مباشران اعمال دیوانی اصلح الله مآلهم و انجح آمالهم بدانند که فحوای کتاب منیر بدیع السموات و الارضین چنان اقتضا کند که چون دار دنیامحل تطرق حدوث و فناست خداوندان اختیار از مخزن ثروت و استظهار ذخیره وافی بدار القرار فرستند و حیات گرانمایه صرف یوم تجد کل نفس ما عملت من خیر گردانند و چون دراین ولابه ذروه‌ی عرض رسید که فرزند ارجمند بدیع منظرستوده مخبردّر درج سلطنت و کامکاری در برج خلافت و جهانداری**معزالسلطنة والدنیا والدین ابوالنصر بدیع الزمان میرزا بهادر**، طول الله عمره لاحیای مراسم‌العدل فیها ینهی و یأمر بمیامن تولیت الهی نظرشریف که مشرف ممالك غیب است به‌اعلا معالم خیر که مشیمه واقفان اسرارآفرینش تواند بود موقوف می‌داند و حاصل‌خرمن این مزرعه مستعار که رهن آفت و اجارت فناست سمن چمن خلد و ثمره شجره‌طوبی

---

۱ ــ ن. تحملها !

می گرداندو ذلك هو الفوز المبین چنانکه از جمله املاك خاص و اسباب خالص که از والده غفران شعار مهد علیا و بانوی کبری بلقیس روزگار و دُردانه عفت آثار **عصمت الدنیا و الدین بیگه سلطان بیگم** البسهاالله حلل الرضوان واجلسها علی سریر الغفران بطریق ارث بدو انتقال یافته اتبغا لوجه الله تعالی بعد از آن بر مرقد فرقدسای آن ستیر مغفرت پناه وقف صحیح شرعی نموده . . . . [1]

. . . .

***

فرمان فرمانروائی موتمن الدوله تاج الدین حسن شیخ تیمور
بر
سیستان و خشك رود و قندهار و گرمسیر و کابل

اصول شجره کیانی و فروغ دوحه خسروانی از برادران اجله سعادت یار و فرزندان جوان بخت برخوردار و ارکان دولت قاهره و اعیان حضرت طاهره و سکنه عتبه بارگاه و سدید بنده خلافت پناه به اعیان مسالك و اعلام ممالك از نقبای عظام و ایمه ایام و متوطنه مواطن و سکنه مساکن و عامه رعایا و کافه برایا از بدایت خاور تا نهایت باختر بدانند که چون حکمت باهره ملك قدیم و دیّان حکیم قهرَ سلطانه و بَهرَ برهانه اقتضا فرموده عنصر **همایون ما** را از سایر اشباه و نظایر برگزینند و درمیان امثال واقران به زیادتی شوکت و حشمت و افزونی اسباب دولت و رفعت ممتاز و سرافراز گردانندو مثل اقبال ما را به توقیع وقیع توتی الملك من تشاء موشح و محلی نمود و ایالت خطه جهان بحذا[2] فیرها و سخرلکم ما فی السموات

---

۱ ــ این قسمت از نشان وقف ناقص است .

۲ ــ ن. نجداً فرها

و ما فی‌الارض جمیعا منه به جانب ما مفوض فرمود نصب العین ضمیر میز برحسب احسن کما احسن‌الله الیك چنان است که به اصابت رأی مملکت آرای و سیاست تیغ ظفرنمای کشورگشای بساط امن و امان در بسیط زمین و زمان ممهّد باشد وقانون عدالت و راستی در میان طبقات امت که بدایع و دایع صنایع فطرت‌اند مقرر گردد که لامحاله برمقتضی فحوای اناجعلناك خلیفة فی‌الارض فاحکم بین الناس بالحق افاضت آثار معدلت و احسان در باره زمره رعایا و زیردستان موجب ثبات دولت روزافزون وسبب مزید اسباب خلافت همایون است‌و چون انتظام امور بشر بجولان صمصام نصرت پیکر مجاهدان حق‌گذار منوط است و ابتسام چهره ظفر پرداز سهام همایون فر دلاوران جان سپار مربوط‌به سوانح‌مصالح‌هرمملکت و وارادت‌مهمات هر ناحیت بررأی عقده‌گشای یکی از امرای عالیمقدار نصفت شعار مفوض گردیده که پرتو درایت برساحت کفایت آن ندارد و بقدم تیقظ و تحفظ منازل و مراحل عدالت گستری و رعیت پروری حاجات ملتمسات محتاجان و مستمندان به الحاح واسعاف مقرون سازد و چون معتمد الملك و مؤتمن الدوله **تاج الدین حسن شیخ تیمور** که شیر بیشه شجاعت و مردانگی و رهبرجلالت و فرزانگی است و بفرط شهامت و جرأت معروف و به حسن معیشت و رعایت رعیت موصوف حقوق خدمات پسندیده او درین دودمان مبارك بانواع روشن و واضح و او را نیز و همت‌کیوان اساس و دولت آسمان قیاس قابلیت نوازش و استحقاق سیورغال میشی من جمیع الوجوه ظاهر و لایح بناء علی هذا ، ولایت **سیستان** و **خشگرود** و **قندهار** و **گرمسیر** و **کابل** را با ضمایم و مضافات و لواحق و منسوبات آن برسم اقطاع و قاعده سیورغال بدو ارزانی داشتیم و زمام حل و عقد و قبض و بسط و رتق و فتق وضبط و ربط مهام ملکی و مالی آنجا را بقبضه اقتدار و حوزه اختیار او باز دادیم ، سبیل تمامت ارباب سکون و اقامت آن مواضع‌که ولایت مذکوره را به جمیع‌بلاد و قصبات و قری و بلوکات و احشام و صحرا نشینان و توابع‌که ملحقات آن یا هرچه بعد از این تاریخ به تایید باری و قوت بازوی دل آوری در آن حدود فتح

کرده ضمیمه سایر ممالك محروسه گرداند سیورغال معتمد الملك مشارالیه دانسته او را من حیث الانفراد والاستقلال دون المسا[1] همة والاشتراك حاکم علی‌الاطلاق و والی باستحقاق آن جوانب شمارند و از حکم استصواب و احضار او که هر آینه متضمن صلاح وفلاح دولت و مقتضی ثبات و ارتباط مکنت ما خواهد بود تجاورنه نمایند و اوامر و نواهی‌اوراکه‌مطابق حکم الهی و موافق فرمان پادشاهی باشدمطیع و منقاد گشته دست تصدی اورا در تقلّد امورآنجا قوی و مطلق دانند و بعدالیوم تمامی مال و منال آنجا به گماشتگان و نصب کردگان او رسانند و واجبات و متوجهات محصولات و ارتفاعات خود بموجب راستی بدیشان جواب گویندتمغاوات و زکواة ومراعی و مواشی و املاك خاصه قدیم و جدید و امثال ذلك بدیشان‌متعلق شناسند . معتمد الملك مشارالیه نیز آنچنانکه از عموم صیانت و دیانت و وفور کیاست و فراست او متوقع و منتظر است در محافظت و مراقبت اهالی آن ولایت‌به هیچ وجهی از وجوه اهمال و امهال جایز ندارندو در رسوم سروری و رعیت پروری غایت قصوی جهد مبذول داشته‌کافّه خلایق را که ودایع حضرت خالق‌اند برمقتضی نص کلکم راع کلکم مسؤل عن رعیته، درکنف رعایت و حَرَم حمایت خود از حدوث حوادث‌ونزول نوازل چون‌حصن‌حصین‌و حرز متین پیوسته‌راه دادخواه‌گشاده داشته قدم و قلم تعدی ظلمه از اذیال احوال عجزه و مستضعفان کوتاه و کشیده گرداند و ملاحظه حال‌مجموع و طوایف انام‌علی‌اختلاف طبقاتهم و تفاو[2]ت درجاتهم از جمیع امور واجب و لازم دانسته تعظیم و اکرام سادات عظام‌که بمقتضی اکرموا[3] اولادی بر همگنان واجب است و تقویت و تمشیت علمای اسلام‌که بموجب والو- العلم قایما بالقسط شهادت ایشان بشهادت الهی مقرون است مفروض و لازم شمرد و همگی‌همت متوجه داردکه روزبروز ممالك معمورو مداخل اموال موفور ومساعی جمیله او مشکور گردد و همیشه روض حسنات تازه و فیض برکات بی‌اندازه وعامه

۱ـ ن. المسلماهمه !

۲ ـ ن. ونفاذت

۳ ـ ن. اکرموولادی

خلایق شادان و کافه مواضع آبادان باشد تا برکات مثوبات آن بروزگار همایون و ایام دولت روز افزون واصل و متواصل گردد .

***

نشان معافیت اموال و املاك عارف والا مقام مولانا شیخ حق الدین بابا حسن خوشمردان

برادران جمشید آیین وفرزندان خورشید جبین و امرای ملك آرای و صدور روشن رای و وزرای صاحب خبرت و سایر منتسبان عتبه دولت و متصدیان اشغال سلطانی و مباشران اعمال دیوانی و اصول طوایف امم و جمهور اصناف ترك وعرب و عجم بدانند که :

در ممالك محروسه عموماً و ولایات **سبزوار و نیشابور و رامی** خصوصاً که چون بر بصایر ارباب علم الیقین و سرایر عین الیقین جلوه نمایش یافته طایفه جلیل‌القدر مشایخ اسلام که به برکت سلوك جاده متابعت و اقتدا و یمن ملازمت سجاده موافقت و اقتضا بحظ وافر و نصیب وافی محظوظ و مستسعدگشته واسطه هدایت و ارشاد عباد و وسیله صلاح معاش و معاد همگنان‌اند و مصالح اهل عالم و مناهج[1] ذرّیّات بنی‌آدم‌به میامن فیوض حالات صوری و معنوی وکمالات کسبی و ذهنی ایشان می‌یابد

باطن فیاض **ما** که مطرح اشعه انوار عنایت الهی و مهبط شعشعه‌آثار هدایت نا متناهی است محرك سلسله ارادت و اعتقاد عارفان خبیر و ناقدان بصیر گشته در همه حال تمهید و تجدید آن قاعده ستوده مآل را وسیله نظم امور دولت دینی و دنیوی میدانیم و تعظیم و تکریم ارباب زهد و تقوی که صدر نشینان مسند ان

۱ ــ ن. ذرات

اکرمکم عندالله اتقیکم اند از مقتضیات نیل‌سعادت صوری و معنوی می‌گردانیم‌سیما جناب طریقت مآب کرامت انتساب شیخ و شیخ زاده رضی الاخلاق و مرضی الشیم العارف المعروف‌فی[1] معاشرالطیبین‌برجل الله فی‌العالم صاحب‌آیات الفضل والکمال ناصب رایات النجـابه و الاقبال مهبط انوار اولیك المقربـون مورد اسرار لاخـوف علیهم ولاهم یحزنون سلیل آل طـه و یس اعتضاد اولاد سید المرسلین الشیخ الحق والدین **باباحسن خوش مردان** احسن الله تقدس وتعالی احوال الرجال المسترشدین بطیّـب انفاسه که با وجود استماع مآثر و مفاخر ولایت انتما نبوت او بدوده مطهر نبوت علـی صاحبها افضل الصلوات واکمل التحـیات سمت وضوح دارد و برابطه نجابت[2] و اصالت در سلك مشاهیر منتسبان ولایت و رسالت انتظام تمام یافته و به اقتضای لوازم این حال درمبادی دولت روز افزون صورت احیای مراسم‌آن‌خانواده شریف بر صفحه ضمیر آفتاب تأثیر سلطانی ارتسام یافته منشور پر نور مشتمل بر ــ آثار اظهار مفاخر و تعیین معافیات و سیورغـالات ایشان به تکمیل پیوسته بـود و بتمادی شهور و اعوام سمت استمرار واستقرار پذیرفته مقارن این اوقات جهت‌مزید مبالغه وتاکید التفات خاطرفیاض متوجه تجدید رسوم‌آن عارفه عظمی‌گشته باجمیع قیودکه مجملاً و مفصلاً ازآن مستفاد گردد ممضی و مجری دانسته به هیچ وجه‌از وجوه تغییر و تبدیل به قواعد و اصول آن راه نـدهند و رقبات اسباب و املاك و طواحین ایشان که مفصل گشته بر این موجب چنانکه در تحقیق سیورغالات ممالك محروسه فرمان مطاع بنفاذ انجامیده که ازآن مواضع مال و اخراجات و عوارضات و سایر جهات نه طلبند و نـه ستانند معاف و مسلم دانسته از مقتضی حکم عالـی تجاوز جایز نه دارند و از وجوه لشگرو اخراجات که حسب الحکم توجیه یابدآنچه رسد مواضع و مزارع اوشودکه عوض خریده باشد موقوف داشته تن بدیوان‌آورند و املاك قدیم ایشان را داخل ُبنیچه ولایت نه‌دارند و رسد هیچ خرجی و اخراجات چون مدد لشگر نام برادر و غیـر ذلك بدانجا نرسانند و ابواب شناقص و شلتاقات

۱ــ ن. من ا　　۲ــ ن. بخامت

من کل‌الوجوه وجمیع الجهات مسدود گردانند بشرط ذمه عمال و مباشران اشغال و گماشتگان صاحب سیورغال بموجب فرمان واجب الامتثال مقرر داشته به هیچ‌وجهی از وجوه تجاوزجایز نه دارند و ازوکلا واکابران جناب مشارالیه سرشمار ونامبردار نستانند و اسباب و جهات مذکوره را از جمیع اخراجات و عوارضات و تکالیف دیوانی معاف و مسلم دانند و چون بنیچه ایشان داخل ولایت نیست بعلت جهات دستوری تعرضی نه رسانند و بنشان و پروانچه مجدد محتاج نه‌دانند وآنچه‌خلاف حکم گرفته باشند بازگردانند .

* * *

نشان تعمیر آرامگاه عارف نامی رکن‌الدین مودود حسینی چشتی و معافیت موقوفات آن از عوارض

اصول شجره‌کیانی و فروع دوحه خسروانی ازفرزندان اعزه ارجمند واقارب اجله سعادتمند و امرای‌کبار و وزرای صاحب اختیار و اعلام مسالك و اعیان‌ممالك و سکنه‌مساکن و متوطنه مواطن ولایات محروسه بدانندکه :

چون تعظیم و اکرام مشایخ اسلام که هریك از ایشان نور حدیقه هدایت و ارشاداند مراقبت حال زمره رعایا و کافه برایاکه ودایع بدایع صنع الهی جل‌شأنه‌و عظم سلطانه‌اند وسیله و استقبای ذکر جمیل و اجرجزیل است لاجرم در جمیع اوقات همگی‌همت خسروانه‌متوجه انتظام احوال والتیام اسباب حصول‌آبادانی وآمال ایشان می‌باشدبناء علی ذلك چون درخلال این احوال‌که رایات عالی‌برسم...[1] استقامت و استمداد که لامحاله مقتضی فحوای استعینوا من اهل‌القبور تواند بود

---

۱ ـ خوانده نمیشود .

متوجه زیارت مرقد مقدس بزرگوار فیض‌آثار مورد الانوار شیخ الاسلام الاعظم‌مرشد طوایف،سلطان المشایخ‌فی‌الافاق، برهان اولیاء الله سبحانه‌علی‌الاطلاق، قدوه ارباب‌المشاهده والایـقان صفوة صنادید الکـرامه و العرفان **رکن‌الحق‌والحقیقه والدنیا والدین‌مودودالحسینی الچشتی** قدس الله روحـه المبین و جعل منزلت ومکانه فی اعلی علیین گشته، به حکم اشاعت‌آثار عدل‌وانصاف استکشاف مجاری احوال‌خجسته فال مشایخ عظام و سایر خواص و عوام آن عرصه فرخنده فرجام میرفت و از تقریر مردم بی‌عرض به ذروه عرض رسیدکه تمادی ایام صورت اختلال‌و فقر و شکستگی به حوالی احوال مشایخ‌که بقایای گرامی ولایت‌اند راه یافته و رعایای ولایت را نیز بضاعت احیای مراسم هرنوع مهمات نمانده و سبب کلی آنکه چون مال‌آن موضع داخل سیورغال است و مطالبهٔ خارجی و حواله جهادی بدستور سایر مواضع درحرز رفع داخل به زیـاده از واقع جمع نموده به نسبت آن وجوه خارجی مطالبه مـیرود لاجرم شوایب اختلال به قواعد انتظام مجاری احوال همگنان از طبقه مشایخ و کافه رعایا زیاده از نسق معهود متطرق گشتـه و چون جوامع ضمیر سلطانی تقرباً الی‌الله تعالی ملتفت ملاحظه امانی وآمال مشایخ‌کرامت مآل ورعایت جانب رعایای شکسته احـوال گشته حکم جهانمطاع لازم الاتباع بنفاذ انجامید که از رسد خارجیـات آن موضع یك نصف حواله داشته نصف دیگر برسم سیورغال اضافه مالی‌که در سنوات سابق داخل سیورغالات ایشان بوده داننـدو این قاعده بیوسون سنةً بعد سنه مقرر دانسته شوایب تغیر بقواعـد آن راه ندهند و از مطالبه جهادی منصرف باشند تـا ایشان نیز در باب معموری باغات و آبادانی املاك خود طریق اهتمام مسلوك داشته روز بروز در باب زیادتی رونق و معموری ولایت اثر سعی مشکور بظهور رسانندو همه جماعت خواص و عوام از مشایخ و رعایا در اراضی و باغات خودکه سابقاً بـه اشجار مثمره مقرون و مشحـون بوده دیگر باره درخت نشانده بدستور قدیم معمور و آبادان گردانند و بعدالیوم از هرکس بر ایشان حیف و ناراستی بظهور آید بعرض عتبه همایون رسانند تا تدارك‌آن‌کرده مجال تقصیر و اهمال در آن تعمیر مواضع و

تکثیر مزارع نماند و چون صورت ضعف و اختلال امور مشایخ و سایر رعایای آن بقعه بوضوح پیوسته و رقم جهادی به نسبت استعداد می‌باشد آنچه هرساله جهادی گویان از سایر مواضع بدانجا میرسانیده‌اند بعد از این هرکس را که استطاعت آن باشد ارباب ولایت مستخلص گردانیده به مجرد آنکه سابقاً وجوه جهادی می‌گرفته‌اند شلتاق نه نمایند و جهادی گویان چیزی حواله نه‌دارند .

***

واگذاری املاک خالصه به سه تن از مدرسان مدرسه بیگم بزرگ . مولانا خواجه نظام الدین احمد و خواجه جلال الدین یوسف و خواجه نورالدین عبدالرحمن در هرات و هرات رود

عمال و مباشران بلوکات هرات بدانند که چون استقبای ثنای جمیل وادخار ثواب جزیل بر تربیت مترقبان معارج والدین اوتو العلم درجات صدرنشینان مسند ان اکرمکم عندالله ابقاکم متصور است و همگی همت خسروانه و تمامی نهمت پادشاهانه بر تمهید این قواعد فرزانه محصور و مقصور است بناء علی ذلك دریـن وقت جهت انتظام امور معاش و التیام اسباب انتعاش فرزندان فضیلتمند جناب شریعت مآب مولانا اعظم واسطة العقد قضات هرات **خواجه نظام الدین احمد و خواجه جلال‌الدین یوسف وخواج نورالدین عبدالرحمن** که در درسگاه‌افادت پناه تربت عالی رتبت **حضرت بیگم بزرك** روض‌الله روضاتها به تحصیل علوم‌دینی و تکمیل فضایل یقینی اشتغال تمام دارند وانوار استعداد و آثار استحقاق واستیهال برصفحات مجاری حالات ایشان‌وضوح مالاکلام یافته موجب شمول عاطفت همایون و واسطه وصول عنایت روز افزون است مقرر شد که اولاً در بلوکات هرات و در

هرات رود از اراضی خالصه یا بس موازی شش زوج عوامل آب و زمین مرغوب بعد تیول و سیورغال و سال‌گشت رعایا بقراریك زوج پنجاه جریب مع سال‌گشت طناب کشیده بتصرف ایشان‌گذارند تا متصرف شده مزروع بیارند و حاصل آن رابیوسون سیورغال بمصالح معیشت خود مصروف‌گردانند وبعدجهات سته دستوری ازحاکمانه و داروغگانه وضابطانه و صاحب جمعانه ومیرآبانه ومحصلانه بعلت مال واخراجات متعرض نشوند و هرساله نشان و پروانچه مجدد نه طلبند و ثانیاً مبلغ پنجهزاردینار کپکی‌که بیشتر از شروع در قضایای شرعیه قضا به رسم سیورغال مودبری به‌جناب والد شریعت شعار ایشان مسلم داشته بودیم‌که سنةً بعد سنه از واجب اسباب‌ملکی و وقفی به تصرف اوست حساب نموده مقارن ضبط مباشران دیوان برطبق نشان که سابقاً درین باب صادر شده به زیاده و نقصان رجوع به یکدیگر نمایند در خلال‌این احوال برحسب التماس جناب شریعت مآب مولانا القاضی المذکور این عارفه عظما جز تعلق او به حوزه اختصاص فرزندان رشید مشارالیه انتقال یافت که از ابتدای تنگوزئیل مبلغ مذکور را به موجبی‌که نشان والد شریف ایشان به ذکر تفاصیل آن ناطق است سال‌به سال ازهمان مواضع بدیشان رسانند و هر ساله به نشان وپروانچه مجدد محتاج ندانند و رسد لشکر و اخراجات آن اسباب را بعد از ضروریات بر مقتضای فرامین مطاع که به امضای سلاطین ماضی به نفاذ پیوسته معاف و مسلم دانند و اگر موضع دیگر مشتمل براراضی شش زوج عوامل مذکور و مآل و اسباب مذکور به مبلغ موصوف مستخلص می‌کرده باشد بیوسون سیورغال مقرر دانند و اگر آنکه اجازت به کسی دهند مال اسباب مذکور را سوی اومستثنی داشته در آن مدخل نه سازند

* * *

نشان در باره دو تن از سفرای هندوستان، مولانا شیخ احمد و مولانا *کمال‌الدین شیخ محمد و معافیت ایشان ازعوارض راهداری*

حکام و داروغگان ممالك و حرّاس و مستحفظان معابر و مسالك و اصناف طبقات بشر از ابتدای خاور تا انتهای باختر بدانندکه :

چون به تلقین ملهم والله من‌یشاء الی صراط مستقیم امیر خبیر روشن ضمیر توانگر دل، درویش سیرت ملك‌مکنت صوفی صفّوت دارا دبار بحر و بر، سپه‌آرای مضمار فتح وظفر، المجری‌سفینة جوده فی عمان‌الزمان الملقب من سماء السعاده به **خواجه جهان محمود** الفاخر مسعود المآثر عتبه خلافت ما را که کعبه امانی و آمال ملوك ممالك جهان است قبله سعادت و اقبال ساخته بدستور جمهور رایان و فرمان روایان ولایت هندوستان همواره از مسکن **دکن** صینت عن طوارق المحن وسایل رسل و رسایل با تحف وهدایای لایق قابل مترادف و متواصل می‌دارد و لامحاله سلوك این‌طریقه مرضیه بوصول مقصد عالی اقتران یافته وسیله ازدیاد مواد اعتنا و اعتقاد می‌گردد در این وقت که دو تن از معتقدان خود مولانای المعظم **شیخ احمد** و **کمال‌الدین شیخ محمد** راجهت تاکید قواعد اخلاص وخدمت‌کاری و تجدید مراسم اختصاص و هواداری متوجه دارالسلطنه هرات حرست عن تطرق الافات گردانیده علی احسن الوجوه به سعادت زمین بوس رسیده و به عاطفت خسروانه سرافراز گشته رخصت معاودت به مقام مألوف یافتند، می‌بایدکه در آن موضوع نزول ایشان را مواجب اعزازمبذول داشته باج و تمغا که بر مقتضی شریعت بیضا در جمیع ممالك محروسه لوح احوال و اموال خلایق را از لوث مطالبه آن مصفی گردانیده‌ایم نه ستانند وبه جهت سوغات وسلامانه وتحمیلات دیوانی طمع و

توقع نه کنند ومستحفظان طرق به شلتاق راهداری مزاحم ایشان نه شوند و اسباب و اسبان که همراه داشته باشند بـه سلامت گذرانیده مانـع نگردند و داروغگان و مواضع ازمنازل مخوفه مساعدت‌کرده به مأمن رسانند واگر چیزی از اموال وجهات ایشان غایب گردد به احضار آن غایب اهتمام مرعی دارنـد و جماعت قوشچیان و ایلچیان و یامچیان وغیر هم‌چهارپایان مشارالیهان (!) و متعلقان‌به حکم وبی حکم اولاغ نه گیرند و شکر شکایت ایشان را در همه ابواب مثمر ومؤثر شناسند دریـن باب تقصیر نه نمایند

☆☆☆

نشان لغو عوارضی که از آب مختصری می‌گرفته‌اند به تقاضای کمال‌الدین حسین الکاشفی

متصدیان اشغال ومباشران اعمال ولایت سبزوار بدانندکه در این وقت‌جناب طریقت مآب مولانا الفاضل‌کاشف المعضلات المسایل قدوه ارباب الذوق والوجدان مـولانا **کمال‌الدین حسین الکاشفی** دامت مفاخـره نمود کـه در ولایت مذکوره محقر آبی بی زمین است که قابلیت زراعت ندارد و در قـدیم اولاقات خـالصاً لله تعالی آب زایر و غسل و طهارت مسلمانان و فضله آن را بر مزار فـلان وقف لازم کرده بودند بواسطه فترت روزگار به حوزه دیوان منتقل شده و به مجرد مرور آن بر بعضی خانه‌های درویشان در زمان سلطان شهید رسم محدث نهاده هـر سال مبلغ هفتاد و پنج دینار کپکی از ایشان می‌گرفته‌اند چون همگی همت خسروانه براحیای مراسم خیرات مقصور است مقرر شدکه آب آن را بدستور قدیم به وقف گذارند و طوایف مسلمانان بصدقه ابد پیوند از آن انتفاع گیرند و مـن بعد هیچکس جهت

دیوان شلتاق نـه نمایند و مبلغی هم که به رسم محدث سال بـه سال مـی‌گرفته‌اند نه‌گیرند تا برکات مثوبات آن به روزگار دولت ما داخل‌گردد

☆☆☆

نشان برقراری وظیفه درباره کمال‌الدین محمود رفیقی

مباشران مهمات ومتولیان موقوفات ولایت مشهد مقدسه رضویه علی‌ساکنها التحیته والسلام بدانندکه :

چون آثار فقر واستحقاق از صفحات احوال مـولانا اعظم‌زبـدة الفضلای و المتورعین **کمال‌الدین محمود رفیقی** که بـه‌خصلت محمودپیـوسته‌رفیق طریق صلاح و وداد است وضوح تمام دارد و مقرر شد که هرسال ازموقوفات آنجامقدار ده خـروار غلـه بـه وجـد سیـور غـال و وظیفـه انتعـاش و راتبـه معـاش او بی‌قصـور وکسور دهنـد تـا بفـراغبال تیمار اهـل وعیال نمـوده به دعـای دوام دولت ابدی الاتصال سلطانی جهانبانی اشتغال تواند نمود و آن عارفه را درباره او انعام مخلّد و اکرام مؤبد شناخته از شوایب تغییر و تبدیـل محفوظ شناسند و سال به سال نشان و پرو انچه مجدد احتیاج نه دانند و شکر و شکایت او را در درگاه محمود المآرب دولت پناه رفیق‌اثر و فریق ثمر دانند

***

احکام دولت انجام سلاطین ایام درممالك محروسه جهت احکام واستحکام منقسم به شش کلمه

فرامین سلطنت آیین که جهت ایالت وحکومت شاهزاده‌ها وامرا وسرداران و رؤسا وعظمای اطراف واکناف عالم مرتب ساخته

***

فرمان ابقای پادشاهی و سلطنت ملك دکن بنام ظهیرالدوله سید عربشاه خان ازطرف سلطان حسین میرزا بایقرا

اصول شجره کیانی و فروع دوحه خسروانی و امرای کبار صاحب اختیار و وارکان دولت قاهره و اعیان حضرت ظاهره وسکنه عتبه بارگاه و سدنه سده جهان پناه، و اهالی مراتب ودرجات وامرای تومانات و هزارجات و ایپکچیان بخصوصهم و باشقیان بعمومهم، اعلام ممالك‌واکابر ممالك از نقبای‌عظام وایمه انام و حکام بلاد وحفظه عباد و عامه رعایا و کافه برایا از بدایت خاور تا نهایت باختر بدانند که :

چون به تایید جنود فتح و نصرت الهی و تیسیر اسباب دولت و سعادت نامتناهی تخت‌گاه خراسان که عصرها وقرن‌ها مستقر سریر خلافت موروث ما وقبله اقبال صنادید خسروان فرمان‌روا بوده بر وجه احسن وطالع ایمن به تحت تصرف

و تسخیر ما در آمد و منشی دیوان جعلکم خلایف فی‌الارض بقلم ثبات و تمکین منشور خلافت جلالت آیین به اسم همایون رسم ما موشح و محلی گردانید برحسب احسن کما احسن‌الله الیك همگی همت عالی نهمت مصروف است که بـه چشم عقل و دیده بصیرت نظر فرموده سوانح مصالح هر مملکت و واردات مهمات هر ناحیت به رأی عقده‌گشای یکی از حکام صایب رأی مفـوض گردانیم تـا پرتو درایت بـر ساحت کفایت آن انداخته بـه قدم تیقظ و تحفظ منازل عـدالت گستری و رعیت پروری پیموده حاجات و ملتمسات محتاجان و مستمندان بانجاح و اسعاف مقرون سازد وقواعد و موجبات امن وامان وقوانین مستدعیات عدل واحسان درمیان طبقات امت که بدایع ودایع فطرت‌اند ممّهد وجاری گرداند و پیوسته به وسایط آن‌روض حسنات تازه و فیض برکات بی‌انـدازه عامه برایا شادان و کافه ممالك **هندوستان** است (!) و به مزید اعتبار واشتهار در تمامت آفاق واقطار از سایر مداین وامصار آن دیار ممتاز و مستثنی است و چـون در وقتی که قاید قدرت کامله و هـو الذی یسیرکم[1] فی‌البر والبحر حضرت گردون رفعت صاحبقران مؤید مظفر کشورستان را حسن توفیق ارزانی داشته بـود تـا اقـامت فیض جهـاد را وجهه همت عالی نهمت ساخته لشکر اسـلام بـه اقصی حـدود هند کشید و به هر دیارکه رسید عساکر فتوحات غیبی به استقبال موکب همایونش استعجال نموده بر وجهی کـه کیفیت آن به تفصیل‌تمام برصفحات صفایح ایام مثبت است بسی بلاد وقلاع مسخرفرموده و رسوم کفر و ضلالت از جمیع سواحل دریا و سایـر مواضع آن نواحی برانداخت و بعد از تیسیر فـراغ ملك‌اعظم افتخار الملوك البر والیـّم اعتضاد سـادات زمـان **کمال‌الدولة والدین خضرخان** کـه پیش از آن بـه رهنمونـی بخت مساعد روی اخلاص به آستان گردون اشتباه‌آورده بـود به دولت زمین بـوسی[2] استعاد یافته و اقبال آسا ملازم مـوکب جهان آسایش گشته در میان امثال و اقـران بلند پـایه و سرافراز شد و به نظر تربیت و عنایت پادشاهانـه مخصوص گشته یرلیغ همایون از

---

۱ ــ ن . یسرکم　　　۲ ــ ن . بوس

مقام مرحمت روزافزون جهت ایالت **مملکت دهلی** و توابع و مضافات و لـواحق و منصوبـات بنام او نفـاذ یافت و بعد از اسپردن ودیعت حیـات فرزنـدان ستوده صفات او **ملك مبارك خان** و **ملك محمد خان** و **ملك دریا خان** کـه ثمرات شجره سیادت و سعادت غـرّه باصره جلالت و ایالت بودنـد در زمان دولت خـاقان سعید جمشید مکنت توفیق حکومت و فرماندهی آن ولایت یافتند، دراین ولا خلف الصدقآن دودمان مبارك ملك و ملك زاده‌کریم الاخلاق طیب الاعراق والی‌مملکت الهند بالارث والاستحقاق زبده دار ان دارا آرای جهـان بقیه خسروان عـدو بند عقده‌گشای منظور نظر عنایت ملك مستعان **ظهیر الدولة والدین سیدعربشاه‌خان** که بفـّر شهامت و صرامت معروف و بفرط‌کیاست و فـراست موصوف است و آثار نجابت و استحقاق و سروری و انوار اصالت و استعداد فرماندهی در جبین احـوال و ناصیه آمال او واضح و لایح است و بمصداق الولد[1] الحر یقتدی بآبائـه الکرام در سلك ملازمان درگاه‌ظفرپناه، شرف انتظام یافته و در صدد احیای مـراسم آبای مغفرت انتمای‌خود است به مقتضای انا وجـّدنا آباء ناعلی امـة وانـّا علـی آثارهم مهتدون ایالت و سلطنت مملکت دهلی با توابع و ضمایم آن علی سبیل‌استقلال بدو مفـّوض‌فرمودیم‌و زمام‌حل و عقد و قبض و رتق وفتق‌وضبط وربط مهام‌ملکی و مالی آنجا را به قبضه اقتدار و حوزه اختیار او باز دادیم سبیل تمامی اکابـر و اعالی و زمره متوطنان و اهالی آنجا بـه جمیع بـلاد و قصبات و قـری و بلـوك و احشـام و صحرانشینان براً و بحراً آنکه آن مملکت را سیورغال ملك اعظم مشارالیه دانسته او را حاکم و فرمانروای علی الاطلاق و والی و پادشاه بـه استحقاق آن مـواضع شناسند .

***

---

۱ ــ ن . الوالد

فرمان واگذاری نیابت سلطنت مملکت استرآباد و مازندران به شاهزاده رشیدالدین بدیع‌الزمان بهادرخان

اصول شجره کیانی و فروع دوحه خسروانی ازبرادران دولتمند واعیان‌حضرت باهره و سکنه عتبه بارگاه و سدنه سده‌خلافت‌پناه، با مشاهیر سادات‌عظام‌و جماهیر علمای اعلام وکافه سکنه مساکن و عامه متوطنه مواطن و افراد طوایف امم واصناف ترك و عرب و عجم، احسن‌الله مآلهم وانجح‌بالخیر والسعادة آمالهم بدانندکه چون جهان‌آفرین و مبدع بدیع‌السموات والارضین قهرسلطانه و بهر بـرهانه عقد جمعیت هرکثرتی به وحدتی بازبسته‌که بی‌وسیله‌آن‌اصلا انتظام نگیرد وبه‌هیچ وجهی‌سرانجام نه‌پذیرد ، هرآینه ثبات و قرار احـوال خجسته‌مآل جهان مرتبط بـه تمکن و استقلال پادشاهی رفیع‌القدربدیع‌الشان تواند بودکه بی‌ضابطه سیاست او نظام‌مملکت رادوام نماند ومآلش به‌فساد وزوال انجامد وچون به مقتضی حکمت ملك قدیم ودیان‌حکیم که فضلناهم علی[1]کثیر فمن خلقنا تفضیلا عنصرهمایون بدین‌موهبت خاص مخصوص گشته و سلطنت عرصه عالم بـه موجب سخّرلکم مافی‌السموات و مافی‌الارض‌جمیعا به جانب ما مفوض‌آمده

هرچه‌زاسباب جهانداری‌وامرخسرویست — دولت‌مارابدانـهاخودمهیاکرده‌اند
وآنچه‌ازباب‌جهانگیری‌وکارسروی‌است — از ازل‌برما، ندا انافتحناکرده‌اند

ما نیز برای‌استبقای‌این‌هدایای جلیله واستیفای این‌عطایای‌جزیله‌سوانح مصالح هرمملکت و واردات مهمات هرناحیت‌که جنت عرضهاالسموات والارض صفت‌اوست

---

۱ ــ ن. فضلاهم کثیر

برأی عقده‌گشای یکی از فرزندان نامدار عالیمقدار که عرصه دودمان خلافت وایّدهٔ بجنودٍ لم‌تروها بوجود شریفش آرایش‌یافته تفویض نماییم تا به اصابت رأی‌مملکت آرای و سیاست تیغ ظفرنمای‌کشورگشای بساط امن و امان در بسیط زمین و زمان ممهد دانند وقانون عدالت ومرحمت در میان طبقات خلایق‌که بدایع و دایع صنایع خالق‌اند مقرر گردانند

حق زشاهان به غیر عدل نخواست　　آسمان و زمین به عدل بپاست
سلطنت خیمه‌ایست بس موزون　　کش بود راستی‌و عدل ستون
گر نه باشد ستون خیمه بجای　　چون بود خیمه بی‌ستون برپای

و چون‌فرزندارجمندبه‌جان ودل‌پیوند،عنوان نامه‌سلطنت‌و جهانداری، فهرست ابواب خلافت و شهریاری، خاتم‌نگین دولت و اقبال ونگین خاتم حکومت واستقلال المستعین‌به‌عنایت‌الملك‌المستعان**رشیدالدوله والدین بدیع‌الزمان بهادرخان**ابقاه الله‌تعالی و رقاه اعلی مدارج‌العزوالعلی به معاونت عنایت‌ازلی، و مساعدت سعادت لم‌یزلی از سایر خسروان‌جمشید آئین ممتاز ، و برتمامت فرزندان خورشید جبین سرافراز است انتظام امور بشر به جولان صمصام نصرت پیکر اومنوط وارتسام چهره ظفر پرواز سهام‌همایون‌فر اومتعلق ومربوط است دراین وقت ایالت ولایت**استرآباد** با سایر مضافات آن از حدود خطه مازندران‌که:

چرخ‌کبود جامه، از تیغ پردلانش　　درخون‌کشیده دامن هرآفتاب زردی

بفرزند اعزمشارالیه‌اعزه‌الله[1] تعالی‌که‌شیر عرین‌ازسهم او بیشه‌نشینی فروگذارد ارزانی داشتیم و زمام‌حل‌و عقدو قبض‌و بسط ورتق وفتق وضبطو ربط‌مهمات ملکی‌و مالی آنجا را به قبضه اقتدار وحوزه اختیار او بازگذاشتیم سبیل‌تمامت [2] ارباب سکون و اقامت آن موضوع‌آنکه ولایت مذکوره به جمیع بلاد و قصبات و قری و بلوکات و احشام و صحرانشینان و توابع و ملحقات آن از ابتدا تا انتهی متعلق نواب فرزند سعادتمند مشارالیه دانسته و او را من حیث‌الاستقلال و الانفراد حاکم

---

۱ ــ ن. عزالله　　۲ ــ ن . تهامت

آن جـوانب شناخـته در تمامت قضایای جزوی وکلـی مراجعت به‌گماشتگان او از معترضات شمرند واز حکم واستصواب ایشان‌که هرآینه متضمن صلاح وفلاح‌دولت و مقتضی ثبات و ارتباط‌مملکت ما خواهد بودتجاوز جایز ندارند و اوامر و نواهی ایشان راکه هرآینه موافق حکم الهی و مطابق فرمان پادشاهی باشد مطیع و منقاد گشته دست تصدی ایشان را در تقلید امور آنجا قوی و مطلق دارند

فرزند اعزمشارالیه نیز آنچنانکه از عموم دیانت و وفورکیاست و فراست او متوقع و منتظر است در محافظت و مراقبت اهالی‌آن ولایت به هیچ وجهی از وجوه اهمال و امهال جایـز ندارد و در رسوم سروری و رعیت‌پـروری غایت قصوی جهد مبذول داشته‌کافـه‌امم برمقتضی نص‌کلکـم راع وکلکـم مسئول عن رعیته درکنف رعایت و حرم حمایت خود از حدوث و نزول نوازل حصن حصین و حرز متین باشد و پیوسته راه داد خواه‌گشاده داشته قدم و قلم تعدی ظلمه از اذیال اقوال عجزه و مستضعفان‌کشیده وکـوتاه دارند و ملاحظه حـال مجموع طوایف انام علی اختلاف طبقاتهم و تفاوت درجاتهم درجمع امور واجب‌و لازم دانسته تعظیم و اکرام سادات عظام‌که به مقتضی اکرموا اولادی بر همگنان واجب است وتقویت وتمشیت علمای اسلام‌که به‌موجب اولوالعلم قایما بالقسط شهادت ایشان با شهادت الهی مقرون‌است مفروض و لازم شمرد وهمگی همت متوجه‌آن داردکه روزبروز ملك معمور ومداخل موفورو مساعی جمیله او مشکور گردد و همیشه روض حسنات تازه و فیض برکات بی‌اندازه دارد و عامه خلایق شادان وکافه مواضع آبادان باشد تا برکـات مثوبات آن به ایام همایون روزگار دولت روزافـزون واصل شود . ان‌هذه تذکـره فمن شاء اتخذ ربه‌سبیلا

***

فرمان فرمانروایی شاهزاده معزالدین ابوالفتح ابراهیم حسین بهادرمیرزا بر قندهار و گرمسیر

برادران اعزارجمند وفرزندان اجله سعادتمند وامرای کبارو وزاری عالیمقدار و ارکان دولت قاهره و اعیان حضرت باهره و ارباب مراتب و درجات[1] و اصحاب تومانات و هزارجات و متوطنه مواطن و سکنه مساکن و عامه رعایا وکافه برایا و افراد طوایف امم و اصناف ترك وعرب وعجم، از بدایت خاور تا نهایت باختر بدانند که :

چون به مقتضی حکمت الهی قهر سلطانه وبهر برهانه وجود همایون ماسبب انتظام امور و واسطه التیام احوال عالم گشته و ایالات خطه جهان به‌حکم و سخّر لکم مافی‌السموات و مافی‌الارض جمیعا منه به‌جانب ما مفوض آمده و همت عالی نهمت به‌حکم احسن کما احسن‌الله الیك متوجه و ملتفت می‌باشدکه به اصابت رای مملکت آرای و سیاست تیغ ظفرنمای‌کشورگشای عرصه بسیط ممالك در پناه عدل و احسان ما آرام یافته دست تسلط قوی ازضعیف‌کوتاه‌گردد وصیت انصاف ومرحمت روزافزون ما به مسامع مجامع جهانیان رسد بنابرآن نظر عنایت برساحت احوال رعایا وبراین‌که ودایع صنایع الهی‌اند انداخته مصالح ایالت و فرماندهی هرمملکت واردات مهمات هرناحیت را به‌رای عقده‌گشای هریکی از فرزندان کامکار ظفر آیین نصرت شعارکه‌بحکم الولدالرشید یقتدی بوالده‌الحمید طریقت رعایت رعایا ودارایی برایامسلوك تواند داشت مفوض می‌گردانیم تا طبقات خلایق در سایه دولت او به فراغ بال روزگارگذرانند و همواره روض حسنات تازه و فیض برکات بی‌اندازه‌باشد

---

۱ ــ ن . در جاب

حق زشاهان بغیر عدل نخواست　　　　آسمان و زمین زعدل بپاست

الحمدلله[1] الذی هدانالهذا و ماکنا لنهتدی لولا اَن‌هدانالله وچون فرزند خورشید جبین جمشیدآیین بهرام صولت‌نور حدقه‌دولت‌وکامکاری‌ونورحدیقه سعادت وبختیاری **معزالسلطنه والدنیا والدین ابوالفتح ابراهیم حسین بهادرمیرزا** ابقاه الله تعالی فی‌مدارج العزوالعلی بوفور استعداد وقابلیت موصوف وبعنوان استحقاق وصلاحیت معروف است وبه اشارت نصرت انتماء وهوالذی ایدك بنصره و بالمؤمنین آثار شهامت‌وخیراندیشی. ازنظر حسن معیشت ونیك رایی او برصفحات روزگار حالات ظاهر و باهر بناء علی ذلك زمام حل و عقدامور رعیت پروری عنان ضبط وربط مهمات ایالت وفرماندهی ولایت محروسه **قندهار وگرمسیر** باجمیع مضافات ومنسوبات وتمامت ضمایم ولواحق آن‌به قبضه اقتداروحوزه اختیارفرزند سعادتمند مشارالیه بازگذاشتم مقرر آنکه بساط‌آرامش وآسایش ممهدگردانیده قانون جلالت وعدالت مقرر دارد والتفات خاطرانور به اشاعت انوار مرحمت و امتنان مشعوف ومصروف دانسته همگی همت بررعایت رعایا و رفاهیت مقیمان ومسافران وایمنی وآبادانی حدود مسالك وتدارك مافات مقصور ومحصور شناسد و کافه خواص وعوام رادرکنف رعایت و حرم حمایت خود ازحدوث حوادث ونزول نوازل حصن حصین وحرزمتین باشد وزمره صغار وکبار را استمالت داده درتعمیر مواضع وتکثیر مزارع اهتمام تمام نماید واگرجمعی بواسطه صدمات آفات هرطرف متطرق‌ومتفرق‌گشته‌باشندهمه‌رابوسیله تلطف ودل جویی‌به‌وطن‌مألوف‌ومسکن معهود آورند ودرزجر وتأدیب هرفریق ازفسقه وقطاع الطریق وسایرمفسدان جهد مستطاع به تقدیم رسانیده دست تصرف بی‌باکان‌وناپاکان از اذیال اموال‌واحوال جلیل‌وحقیر منقطع‌گردانیده پیوسته راه دادخواه‌گشاده‌داشته‌قلم وقدم‌بر تعدی ظلمه‌کشیده‌وکوتاه گرداند و صورت رضای الهی را مطمح نظربصیرت سازد سبیل همگنان از اهالی آن حوالی به جمیع بلاد وقصبات وقری و بلوکات و احشام وصحرانشینان آنکه :

۱ـ ن.الحمدالله

فرزند ارجمند برخوردارسعادت‌یارمشارالیه‌را ازابتدا (کذا) به‌استقلال والی و فرمان‌روای آن ولایت وضمایم آن‌شناخته درتمامت قضایاکه تعلق بدین امـر خطیر داشته باشد مراجعت به نواب‌آن عزیز فرزند نموده بعدالیوم تمامی مال ومنال آنجا را به‌گماشتگان او رسانند و واجبات ومتوجهات محصولات‌وارتفاعات خود بموجب راستی جواب‌گویندجهات‌تمغاوات وزکوةومراعی ومواشی واملاك خاصه قدیم‌وجدید وامثال ذلك بدیشان متعلق شناسد وازمقتضای حکم واستصواب وجارواحضارکه هر آینه موافق صلاح‌و فلاح دولت خواهد بود تجاوز جایزندارندو او امر ونواهی او را که مطابق حکم الهی و فرمان‌پادشاهی تواندبود مطیع ومنقاد بـاشند واز جـوانب برین جمله روند .

***

فرمان مهرداری ومهرزنی شاهزاده معین السلطنه ابوالفوارس شاه غریب بهادر خان

اصول شجره‌کیانی وفروع دوحه خسروانی از بـراداران جمشید آیین بهـرام خاصیت وفرزندان خورشیدجبین‌قمرماهیت ابقاهم‌الله تعالی ورقاهم مدارج‌العزوالعلی وارکان دولت قاهره واعیان حضرت باهره وصد ورصدرنشین ووزرای‌کفایت آیین و ارباب مراتب ودرجات واصحاب تومانات و هزارجات اعلام مسالك و اعیان ممالك ازسادات واجب الاجلال وعلما ومشایخ‌ستوده حال خجسته مـآل و متصدیان اشغـال سلطانی و مباشران اعمال دیوانی وسکنه‌مساکن ومتوطنه مواطن‌وکافه بـرایاوعـامـه رعایا وافراد طوایف امم واصناف ترك وعرب وعجم بدانندکه:

چون حکمت‌کامله وملك قدیم ودیان حکیم قهرسلطانه و بهربـرهانه اقتضـا

فرموده عنصر همایون ما را به حکم افضلنا هم‌علی‌کثیر ممن خلقنا ازسایر اشباه و نظایر برگزید وبه مقتضای فحوای توتی‌الملك مـن تشاء درمیان طبقات خـلایق‌کـه بدایع ودایع حضرت خالقند به زیادتی آثار شوکت وافزونی اسباب دولت و عظمت ممتاز وسرافرازگردانید وپیوسته بمرافقت عنایات الهی وافاضت بـرکات نـامتناهی مناظم اوضاع شاهی وشهریاری ومحال احوال جهانگیری وجهانداری مارا براعالـی درجات نظام واقاصی مراتب ایام تیسیری[1] می‌باید و ازلطایف‌کرم ربـانی وظـرایف نعم سبحانی درجات سلطنت وجهانبانی مارا وجوه استقامت مشعر بوسایل استدامت وصنوف ارتقاء فجر[2] از اسباب ثبات‌وبقا، بعیان صریح‌مشاهده می‌گردد مانیزبه‌حکم مصدوقه بالشکّر تدوم العنم برای استقبای این هدایای جلیله واستیفای این عطایای جزیله همگی همت همایون مصروف فرمودیم‌که باصابت‌رأی مملکت‌آرای وسیاست تیغ ظفرنمای‌کشورگشای بساط امن وامان دربسیطزمین وزمان ممـّهد باشد وقانون عدالت ومرحمت‌که بروفق فرموده بالعدل قامت السموات والارض قوام نظام عـالم بالتمام به‌آن استمرار یافته درمیان طبقات است‌که بدایع ودایع صنایع فطـرت‌انـد مقررگردد والحمدالله‌الذی هدانا لهذا وماکنا لنهتدی ان‌هدانا‌الله وچون‌ریاض بارگاه جهان پناه‌که جهت جنت عـرضها السموات والارض صفت سعت اوست بـه نـهـال خجسته ورود فرزندان نامدار جوانبخت برخوردار آرایش یافته وصحن زبر جـدفام درگاه‌گردون‌اشتباه مابه انواروازهاراولاد امجاد نجابت‌آثارزیب‌وزینت‌گرفته‌هرآینه مراعات مراسم شفقت ونوازش ایشان ازموجبات دولت روزافزون ومقتضیات‌اسباب خلافت همایون تواند بود خصوصاً زمره‌ای‌که به میـزان تجربه ومعیار امتحان‌کمـال اهلیت‌واستعدادواستحقاق‌ایشان‌بظاهروباطن‌درجمیع‌مواقع ومواطن‌کالبدر فی‌الاشتهار باشد و وفور قابلیت و استحقاق ایشان در سوانح مـهمات مـلك ومـلت‌کـالشمس نصف‌النهار نماید .

---

۱ ــ ن. تبسر ۲ــ ن . مجر

چون فرزند ارجمند به جان ودل‌پیوند، عنوان نامه سلطنت وشهریاری و فهرست‌ابواب خلافت ونامداری، خاتم نگین دولت واقبال ونگین خاتم عظمت و استقلال، المستعین بعنایت‌الملک المستعان **معین‌السلطنه والدین والدنیا ابوالفوارس‌شاه غریب بهادر خان** رشح‌الله بساط المملکته وبدر[1] جوده وجوده‌که الحق به معاونت عنایت‌ازلی ومساعدت‌سعادت لم‌یزلی ازسایر اخلاف جلیل‌الاطراف که روشنی دیده سلطنت‌اندممتاز وبرتمامت اولادکثیرالاتحادکه چشم‌وچراغ دوده‌ی خلافت‌اند سرفراز است انتظام اموربه جولان صمصام نصرت پیکر اومنوط وارتسام چهره ظفر پرور ازسهام همایون فرّ اومتعلق‌ومربوط، بناء علی‌ذلك فرمان مطاع واجب الاتباع شرف نفاذ یافته‌که فرزند ارجمند مشارالیه‌که دولت ابدی‌الاتصال رارکن رکین‌معمول علیه است تمامت‌احکام‌وفرامین‌سلطانی‌که به مهرهمایون موشّح خواهدگشت به مهرمبارك خود مقرون‌گردانیده سوانح مصالح هرمملکت و واردات مهمات هرناحیت به رأی عقده‌گشای خود متعلق شناسد واحوال غوررسی متظلمان که در ضمن مرافعه رقم زده کلك بیان‌گردد برذمت همت واجب دانسته سعی مشکور وجهد مستطاع باصغا مسلوك وانجاح مأمول دادخواهان وفروماندگان صرف نموده و به منتهای احتیاط وقصاری اندیشه‌کفایت مهمات و تحقیق امهات ایشان فرمودن از اسباب‌دوام‌دولت ومقتضیات ازدیاد رفعت دنیاو آخرت شناسند.

برنگردند زهم‌تابه ابد عدل ودوام　　　بردوام تودلیل است قوی عدل ازآن

ودر خلال مجاری این‌احوال هرگاه‌که رایات عالی ازتخت‌گاه هرات برحسب مصلحت دولت متوجه طرفی ازحدود ممالك‌گردد آن فرزند هوشمند خود بر سبیل استقلال بی‌مساهمت غیری متعهدمهمات وایالت وفرماندهی دارالملك وتوابع ومضافات‌آن ازخطه **اوبه** تا **کوسویه** شناخته وسوانح مصالح وارداتآن موضع خطیره را به‌رأی عقده‌گشای خویش مفوض دانسته پرتو درایت برساحت‌کفایت امورآنجا اندازد وبه قدم‌تیقظ و تحفظ منازل ومراحل عدالت گستری ورعیت پروری پیموده حاجات و

---

۱ ــ ببدر جود و جوده (یا) ببدر جوده و وجوده

ملتمسات محتاجان ومستمندان رابه انجاح واسعاف مقرون سازد .

سبیل همگنان از ارباب اقامت و سکون دراقطار ربع‌مسکون آنکه زمام حل‌و عقد و قبض‌بسط و رتق‌وفتق جمیع‌مهمات مذکور بروجهی که‌سمت‌گزارش‌یافته‌به‌قبضه اقتدار و حوزه اختیار او مفوض شناخته درتمامت آن قضا یا ازکلی وجزوی وملکی و مالی و شرعی و عرفی مراجعت بدو از مفترضات شمارند و ازحکم[1] و استصواب‌او که هرآینه متضمن صلاح وفلاح دولت وموجب ثبات و ارتباط مملکت خواهد بود تجاوز ننمایند

* * *

نشان در باره شاهزاده معزالدین محمد بهادرخان

اصول شجره‌کیانی و فروع دوحه خسروانی از برادران اجله سعادت یار و فرزندان جوان‌بخت برخوردار و ارکان دولت قاهره و اعیان حضرت زاهره و سکنه عتبه بارگاه و سدنه خلافت‌پناه با اعلام مسالك و اعیان ممالك از علمای عظام و نقبای انام و متوطنه مواطن و سکنه مساکن و عامه رعایا وکافه برایای مدن و بلاد عموماً محروسه‌ولایت **استرآباد** خصوصاً بدانندکه:

چون حکمت باهره قدیم ودیان حکیم قهر سلطانه و بهر برهانه اقتضا فرموده که مثال اقبال ما را بتوقیع توتی‌الملك من تشاء موشح و محلی نموده وایالت خطه جهان به‌حکم و سخرلکم مافی‌السموات ومافی‌الارض جمیعا به جانب‌ما مفوض فرمود نصب‌العین ضمیر منیر برحسب احسن‌کمااحسن‌الله‌الیك چنان است‌که با مهابت رای مملکت آرای و سیاست تیغ طفرنمای‌کشورگشای بساط امن و امان در بسیط زمین‌و زمان ممهد باشد وقانون عدالت وراستی درمیان طبقات امت‌که بدایع‌ودایع صنایع فطرات‌اند مقررگرددکه لامحاله برمقتضی فحوای اناجعلناك[2] خلیفه فی‌الارض فاحکم

---

۱ ـ ن . و حسکم ۲ ـ ن. جعلناك فی‌الارض (آیه قرآن)

بین‌الناس بالحق اقامت آثار معدلت واحسان در باره زمره‌رعایا وزیر دستان موجب ثبات دولت روزافزون و مزید اسباب خلافت همایون است وچون انتظام امور بشربه جولان صمصام نصرت‌پیکر فرزندان کامکارمنوط است به‌ابتسام چهره ظفر پرداز سهام خون‌آشام امرای جان سپار و متعلق و مربوط به‌سوانح مصالح هر مملکت و واردات مهمات هرناحیت به‌رأی عقده‌گشای یگانه‌ای از وزرای سپهر خلافت و شهریاری و فرزانه‌ای از امرای دولت و جهانداری مفوض می‌گردد تا پرتو درایت برساحت کفایت آن اندازد وبه قدم تیقظ منازل ومراحل عدالت گستری ورعیت‌پروری پیموده حاجات وملتمسات محتاجان و مستمندان به انجاح‌و اسعاف مقرون سازد بناءعلی ذلك‌زمام حل‌وعقد ایالت‌وفرمانروایی ولایت **استرآباد** وضمایم‌و مضافات ولواحق‌منسوبات آن به قبضه اختیار وحوزه اقتدار فرزند ارجمند سعادت یار منظور عنایت آفریدگار **معزالسلطنه والدنیاوالدین محمدمؤمن بهادر ابدالله** تعالی فیهاینهی و یأمر بازگذاشتیم و عنان قبض وبسط امور داروغگی آن موضع و جمیع[1] قصبات وقری‌و بلوکات و احشام و صحرانشینان و توابع و ملحقات به حوزه اختیار عمدةالخواص **شجاع‌الدین مغول جاندار** که حقوق خدمات پسندیده او درین دودمان مبارك به انواع ثابت‌است و پیوسته در معارك‌جلادت‌شرایط دلاوری ونجابت به‌جای‌آورده و در هر ولایت ازاقطارمملکت که‌برحسب‌امرمطاع‌صاحب‌عهده کلیات مهمات گشته درباب عمارت و آبادانی و رعایت رعیت‌پروری وظایف سعی‌جمیل به‌تقدیم رسانیده چنانکه در هرحال دولت ابدی‌الاتصال را رکن معتمدعلیه و معتمد موثوقٌ به‌آمده ارزانی داشتیم ، سبیل تمامت ارباب اقامت و سکون از حدودآنکه حکومت ولایت مذکوره به اهتمام فرزند ارجمند مشارالیه ابقاه‌الله‌تعالی و داروغگی آن را من حیث‌الانفراد و الاستقلال و الاشتراك بعمدةالخواص مدار علیه مفوض دانسته درتمامت قضایای‌کلی و جزوی‌که تعلق به‌این امر خطیر دارد مراجعت به‌او[2] را از مفترضات شمارند و از جار واحضار و سخن وصواب دید اوکه هرآینه متضمن صلاح وفلاح دولت وثبات

۱ ــ ن. به جمیع　　　۲ ــ ن. به دو را (یا) بدو را

و ارتباط مکنت ما خواهد بود تجاوز جایز ندارند و اوامر و نواهی او راکه مطابق حکم الهی و موافق فرمان پادشاهی‌تواندبود مطیع و منقادگشته دست تصدی او را در تقلد امور سیاسی آنجا قوی و مطلق دارند . عمدةالخواص مشارالیه نیز چنانکه از عموم صیانت و دیانت و وفورکیاست و فراست اومتوقع ومنتظر است درمحافظت و مراقبت اهالی آن ولایت به‌هیچ وجهی ازوجوه اهمال وامهال جایزندارد ودررسوم نصفت ورعیت‌پروری غایت قصوی جهد مبذول داشته‌کافه خلایق راکه ودایع‌حضرت خالق‌اند بر مقتضی‌کلکم[1] راع‌وکلکم‌مسئول عن‌رعیته درکنف‌رعایت‌و حرم حمایت خوداز‌حدوث حوادث‌ونزول‌نوازل‌حصن[2] حصین و حرزمتین‌باشد وپیوسته راه‌دادخواه گشاده داشته قدم و قلم ظلمه و عمله از اذیال احوال و اموال عجزه و مستضعفان کشیده وکوتاه‌گرداند و جوامع ضمیر متوجه آن داردکه روزبروز مملکت معمور و مداخل اموال موفور و مساعی جمیله او مشکورگردد و همیشه روض حسنات تازه‌و فیض برکات بی‌اندازه و عامه‌ی خلایق شادان وکافه مواضع آبادان باشد تا برکات مثوبات آن به روزگار دولت واصل و متواصل‌گردد

فرمان‌داروغگی مولاناظهیرالدین‌عیسی‌بن‌فریدالدین عطار برای کانهای لعل وجواهر ولایات بدخشان

زواهر جواهر سپاس بی‌قیاس نثار حضرت پادشاهی‌که تاج وهاج خلافت بر فرق فرقدسای ما به‌گوهر اناجعلناك خلیفه‌فی‌الارض محلی و معلی‌گردانیدو به جوهر تیغ ظفرنمای‌کشورگشای ما غبارفتنه وآشوب فرونشانده بساط امن وامان در بسیط زمین‌وزمان‌گسترانید .

آن کریمی که‌نهدگوهرش‌ازحکمت‌آب — در دل غنچه زر ودردهن‌رمّان‌لعل
گرفتدپرتو خورشید جمالش برکوه — گرددازخاصیت‌اوهمه‌کوهستان‌لعل

و غرر درر تحیات طیبات تحفه بارگاه رسالت‌پناهی‌که جیب خلعت منقبتش

---

۱ ــ ن . کلکم مسئول ۲ ــ ن. حصن‌حصن

به لآلی متلالی انتظام در سلك نظم اطیعوالله واطیعواالرسول مرصع است و آراسته‌و اکرام و اعزازش بطراز دلنواز فانتبعونی یحبکم‌الله مطرز است و پیراسته

آن دُرّ بحر عـاطفت‌کافی کف صافی صفت
خـورشید بـرج معرفت یاقوت کان اصطفا
نـو باوه چـرخ کهـن دیباچـه اوراق کـن
چون‌ماه‌کامل درسخن‌چون صبح‌صادق‌در صفا

اما بعد

زمره فراید[1] کیانی‌و فرقه لئالی[2] خسروانی به‌تخصیص در درج سلطنت و شهریاری و دری‌برج‌خلافت وجهانداری**معزالدنیاوالدین محمد،مؤمن‌بهادرخان نظمه‌الله تعالی** به میامن‌العنایه‌الازلیه‌فی سلك من ینهی ویأمرو وامرای‌کبار و وزرای نامدار وحکام و داروغگان و مباشران امور**مملکت‌بدخشان**و توابع ومضافات وضمایم ومنسوبات آن بدانندکه:

چون محض لطف و رحمت الهی منشور سلطنت و پادشاهی ما را به توقیع جام زمرد فام آراسته ونگاشته و مفتاح خزانه بیکرانه جمهور عباد و بلاد را به ید[3] قدرت واختیار ما مفوض ومربوط داشته .

تحفه مجلس‌مامی‌رسداینك شب‌و روز گوهر از افسرخان‌وزکمرخاقان‌لعل

پیوسته خاطر همایون‌که نقاد نقود اسواق امتیاز و صراف وجوه بازار قبول واحترازاست برحسب احسن‌کمااحسن‌الله‌الیك متوجه وملتفت می‌باشدکه جواهرمقاصد انام‌که یواقیت معادن مواهب ذی‌الجلال و الاکرام‌اند بر وفق مامول در سلك حصول منتظم باشد ولالی عاطفت و اصطناعات خسروانه زیب وزیور عرایس اوقات ونفایس حالات عموم خدمتکاران و حقگزاران‌گردد .

که خازن‌کـرم ما به چشم‌در بازد اگر شود همه سنگ در جهان یاقوت

---

۱ ــ ن. فزاید . ۲ ــ ن . لیالی ۳ ــ ن . سد

خصوصاً طایفه‌ای که خلوص اعتقاد ایشان در نظر آفتاب و اشراق تا روزبروز بیفزوده چون معتمدمستشار **مولانا فریدالدین یوسف‌عطار** که همواره‌سریر مصالح سروری و اورنگ مناهج خسروی ما به‌لعل آبدار دانش و دُر نامدار بینش مزین‌و مرصع می‌داشت و تاج ملك‌آرای سروری و دیهیم تدبیرات مرضیه‌کامکاری به عقیق تحقیق و الماس تدقیق او محلی و معلی می‌بوده از خلّص ملازمان صحن زبرجد فام درگاه‌گیتی‌پناه وخواص معتمدان‌سطح فیروزه‌رنگ بارگاه فلك اشتباه نقد وجود او برمحل تجربه و محك اعتبار چون‌زر خالص بیغش و تمام عیار آمده بنوعی که جواهر مآثراولؤلؤ ومرجان بحرعمان شبه‌گون و دیده‌تر دارد ، غیرت صفوت جواهر مفاخر اولاجورد سان‌لعل‌کان بدخشان جگر خون و خاك بـرسر می‌نمود لاجرم به مثل مغناطیس وکهربا در جذب‌خاطر فیاض ید بیضا نموده و بروجه‌ظهور وانتشار صاحب سرّ و مستشار گشته بود به‌صدق‌و صیانت مشارالیـه و تصرف او در مهمات دولت موثوق به ومعتمدعلیه ، ازجمله ، داروغگی معادن و ضبط معدنیات آن ولایت‌که از معظمات امور سلطانی است به حکم مُکنّاًلیوسف فی‌الارض بدومفوض فرموده بودیم و از سراستهظار و استقلال درکفایت آن امور سعی موفور بظهور رسانیده بـرارتضا واستحسان ملحوظ و بـه مزید عنایت و احسان محظوظ‌گشته و بالاخره در طـریق حقگزاری وجانسپاری‌سرمایه عمرگرانمایه فدای بقای ابدپیوند مانموده وقطع‌تعلقات کشایف جسمانی‌کرده به‌حکم منه بدادالیه یعود بمنشأ اصلی‌و معدن یقینی بازگشت.

دراین‌ولافرزندارجمند او خلف‌الابناءالمقربین **مولاناظهیرالدین‌عیسی** که از مبادی کان فی‌المهد صبیا، بر مقتضای اناوجدنا آباءناعلی آثارهم مهتدون ، شمامه خلوص ارادت وطیب‌عقیدت اوعود مثال برآتش امتحان در وزیدن و دمیدن بـوده و سالها چـون آهوان**ختن** در چهارسوی صحرای خدمتکـاری سـروعلن‌گشته و روایح شمیم استحقاق واستیهال واستنشاق فرایح نسیم عطریات‌عطیات ما،که چون دم عیسی‌حیوة می‌بخشدو ازمحب‌احوال و آمال اوبه‌مشام‌مست‌روحان نفحات‌طبله[1] عطار می‌رسد به مقتضای فحوای لاغر و من‌المسك ان‌تفـوح نسایم عنایت و عاطفت عبیرآمیـز ما به

---

۱ ــ ن . کلبه .

استرواح و استبشار تربیت و پرورش او نافه‌گشای‌و غالیه سای شد و چون لامحاله الولدالحر یقتدی بابائه‌الغر [1] به سمت لدنیا مکین‌امین موصوف و به صفت اجعلنی علی خزاین الارض انی حفیظ علیم معروف‌است‌به‌اشارت ان تؤددا[2]الامانات الی‌اهلها به‌همان دستور ، داروغگی‌معادن و ضبط‌معدنیات ولایات مذکوره بدو ارزانی‌داشتیم تا طریقه الولدالرشید یقتدی بوالده‌الحمید مسلوك داشته علی سبیل‌الانفراد بضبط و ربط آن مهمات اشتغال نماید .

چنانکه ازحسن‌کیاست و وفور فراست اومتوقع ومنتظر است درحصول آثار جواهر ازسر تیقظ وتحفظ واحتیاط سعی مشکوربظهور رساندکه:

رنجش[1] نه‌گذارد اثرهمت ما درخزانه زر دربحر [3]در درکان لعل

ونقیروقطمیروقلیل‌وکثیراین‌امرخطیررابه‌خودمتعهدبوده‌درتمامت‌حدود اطراف وجبال وقلاع‌ودمن واطلال‌غایت طلب وتفحص ونهایت تفتیش وتجسس مرعی دارد.

عیب وعاری نیست نزد عاقلان [3]در زعمان لعل ازکان خواستن

و به نصاب درایت وکمال هدایت احجارجمره‌کانی راکه بطریق نهانی‌هرکس برده وخورده بازیافت‌کندکه در این باب اعتمادکلی برجانب‌اوست، سبیل همگنان آن کـه :

مولانای مشارالیه را در مهمات معدنیات علی‌الاطلاق داروغه وامین وحاکم ضابط به استحقاق دانسته تقویت وتمشیت و انقیاد وامتثال او واجب ولازم شمرندو هرچه به راه و رسم این امور متعلق باشد بدو مفّوض شناخته هیچ آفریده را مجال مداخلت ندهند وهرکس رابه مّهم اشراف وقـابضی و غیـرآن تعیین‌کند مطـاوعت نموده تمّرد نورزند واوامر هزاره وصده درکارگذاری‌کان بموجبی‌که مشارالیه امر کند سعی نمایند وازمصلحت وصواب دید و عدول او انصراف نه جویند وازسایـر هزارجات وکوهستان هرگاه مدد طلبد مرد ومصالح بـرحسب فـرموده اودهند و بـه

۱ــ ن. العز ۲ــ ن. ان توددالانامات . آیه قران مجید است ۳ــ ن. رنجشش

شلتاق آنکه دستور نبوده امتناع نه نموده نواب و دیوانیان و گماشتگان فرزند اعزمشار الیه براین موجب مقرر دانسته درهرباب که بدیشان رجوع نمایند از معاملات معدنیات به تقدیم رسانند ومحتاج به حکم ونشان مجدد نه دانند وآن عارفه را درباره اوعلاوه سایرعنایات شمرده به سمت دوام وصفت خلود مقرر دانند .

***

فرمان کتابداری کتابخانه همایون (سلطان حسین میرزا بایقرا)

برناظمان فواید کتابخانه افکار، ومتمتعان از فواید شعور پوشیده نماند که بیت القصیده مفاخر ومآثر انسان که مجموعه مختارات دیوان حدوث وامکان واقع شده و در قانون وجیز و بسیط حدیث صحیح و منطق فصیح و حکمت صریح زبده عجایب المخلوقات آمده، فضیلت نطق وشرف تکلّم است و چون حضرت واجب عزّ شأنه که درجات آفتاب عزتش به علاقه اسطرلاب ومقیاس حواس خمسه بی التباس وشبهه به تحقیق نه پیوندد و از آنچه فطرت بدیع ما را بر صفحات مجمع اللطایف روزگارمواقع نجوم اسرار ساخته ونسخه‌ی وجودکامل مارا به دیباچه اوصاف گیانی که شمامه تاریخ سلطانی است آراسته به نوعی که مجموع ازهار و ریاحین و ستایش وآفرین مطلق ملوك وسلاطین که در ریاض بساتین دواین اولین و آخرین به نظر فطانت[1] موزون طبعان دانش آیین درمی‌آید ازروی انصاف مختصر سبزه ایست بر اطراف گلشن اوصاف ما ، والعیان لایحتاج الی البیان لاجرم در مواقف رفع معالم تنزیل و کشف مقاصد تفسیر[2] وتأویل به محاکمات کافیه عقل نکته‌دان و اشارات شافیه خرد خرده بین صرف عنان همت به ترتیب کتب

---

۱ ــ ن. قناعت ۲ ــ ن. تغییر !

نفیس وتحصیل نسخ مختارکه جامع علوم حقیقی نظری وحاوی صناعات فکری عملی باشد، واجب‌شناخته‌روضه‌ی خزانه ماراکه مشرع‌ومنبع عیون‌معارف وعوارف است بواسطه ینابیع مجمل ومنفصل‌واصول وفروع مختصر و مطلول ومعقول ومسموع به خوبتر هیأتی نمودارگلستان فردوس وبوستان جنان‌گردانیدیم ومقالید اختیار ضبط و ربط **کتابخانه همایون** را که مفتاح کنز حقایق و ایضاح رمز دقایق است بروفق آتیناهم الکتاب والحکمه‌به‌ید استحقاق ..[1]...که ضوء مصباح صحاح عقاید او درمقامات تنقیح و توضیح ازاشراقات طوالع[2] مشکوة شمسته اللمعات روشن‌تر است سپردیم‌تاچنانکه‌ازکمال‌درایت نصاب،هدایت‌او منتظرومتصوراست بلوازم این شغل[3] خطیرقیام نماید ودراین باب اهمال وامهال نه نماید .

***

فرمان بخشودگی ولایت بادغیس از پرداخت وجوه وزکوة وعبید مواشی به استدعای امیر کبیرعلیشیر نوائی

چون حکمت باهره سبحانی بهربهرهانه وجود خجسته ورود مارا ازسایراشباه ونظایر برگزیده و آیات عرصه جهان رابـه حکم سخّرلکم مافی‌السموات وما فی‌الارض جمیعا بـه جانب مامفوض‌گردانیـده همگی همت همایون متوجه است‌که درجمیع ممالك محروسه بساط امن واماں درمیان طبقات انام ممهد گـردد و آثـار عدالت‌واحسان درباره زمره‌رعایاوزیر دستان‌درتمامت‌اوقات‌گرانمایه‌شایع ومستفیض باشد به تخصیص عرصه ولایت **بادغیس** که ازمعظمات ولایات **مملکت خراسان** است‌ودر خلال مجاری این احوال به‌مسامع‌جلال‌می‌رسدکه بواسطه‌خشک‌سالی‌و قلب

---

۱ ــ در اینجا نام عامل کتابخانه را حذف کرده‌اند .

۲ ــ ن . طوایع شکوه !!   ۳ ــ ن . شکر

محصولات وتشدد محصلان وحوالات ناوجه عمال درتمادی مدت دوسه سال، انواع خلل به قواعدآن راه یافته والحق انتظام جمهور هرمملکت والتیام احوال اصول سکنه هرناحیت، برأی خبیرکبیرروشن ضمیررکن الدوله السلطانیه وعمدة الملکه الخاقانیه **رضی‌الدین امیرعلیشیر** منوط ومربوط است‌که پرتو درایت برساحت کفایت رعایا وزیردستان می‌اندازد وبقدم تیقظ وتحفظ منازل ومراحل عدالت‌گستری ورعیت پروری پیموده حاجات وملتمسات مستمندان‌بانجاح‌واسعاف مقرون می‌سازد وبناء علی‌ذالك تمامی وجوه عبید ومواشی و زکوة آن مواضع را به تمام و کمال بخشیده تعمیرتمامت‌آن حدود رابا لواحق‌ومنسوبات‌آن به دستورسایر ولایات ممالك به عهده حسن‌اهتمام‌اوبازگذاشتیم‌وزمام استمالت ودارائی واعانت وغوررسی سکنه واهالی‌آن حدودرابه قبضه اقتداروحوزه اختیاراوارزانی داشتیم سبیل تمامت ارباب سکون واقامت مواضع‌مذکوره‌آنکه:درجمیع‌سوانح‌مصالح‌آن حدود مراجعت بفرموده امیرمشارالیه ازمفترضات‌شمارند وازحکم‌واستصواب وجارو احضار اوبه هیچ باب تجاوز نه‌نمایند تاپیوسته راه دادخواه‌گشاده داشته قدم وقلم تعدی ظلمه از اذیال احوال عجزه و مستضعفان کشیده و کوتاه دارد در این‌باب تقصیر نه نماید و از جوانب براین جمله بروند و چون به توقیع وقیع اشرف اعلی مزین و محلّی گردد اعمال نماید.

***

فرمان پرداخت یکصد هزار دینار کپکی نقد و سایر تشریفات گرانمایه برسم جایزه ، درباره امیر کبیر علیشیر نوائی بمناسبت تدوین دیوان ترکی‌که به پیشگاه سلطان حسین میرزا بایقرا تقدیم داشته بوده است

نواب دیوان فرخنده ورودکه نظم سلسله مهمات مالی وملکی‌ازمطلع تامقطع

آراسته صنایع وبدایع شعور واشعار ایشان تواند بود بدانندکه :

مختار ایوان امارت وشاه بیت دیوان بصارت‌که مطلع نعمت‌کمـالش **مقرب الحضرت السلطانیه** است وتخلص منقبت خجسته مآلش مؤتمن الملکه الخاقـانیه **نظام‌الدین امیرعلیشیر** که دیوان اشعار خود راکه مشتمل است برتدوین منظومات ترکی‌که هیچ‌فهم سخن در زبان‌پارسی باوجود دقت نظربه‌جزالت‌الفاظ وغرایب‌معنی آن‌نرسد ، مصدر دیباچه سحر آیین که با لقاب همایون و دعای الفاظ دوام دولت روزافـزون‌ما مـوشح‌گشته‌بود ، گذرانیده ولامحاله‌تامتکلم‌حکیم جلّت‌کلمته نسخه ماجتنبت‌ان اعرف ازنظم‌همایون‌کاف بانون‌حسن‌مطلع‌ارزانی‌داشته‌اوراق‌دواین ایجاد وتکوین‌را به‌چنین اشعار اشعار نگاشته .

کس نه میداندکه این نوع سخن رانام چیست

نی نبوت می‌توانش خواندن آن نی‌ساحری

عجالةالوقت مبلغ **یکصد هزار دینار کپکی** ازنقد وجوه باسایرتشریفات گرانمایه‌که دراین ولا ازدیوان احسان بـرسم جایزه تخلص بنـام اویافته مضـاف گردانیده وتطرق‌آثاربه هیچ وجه جایز ندارند .

***

فرمان داروغگی ومحصلی ولایت‌کرج بنام خواجه جلال‌الدین فضل‌الله

چون به فضل‌الله جل جلاله مثال اقبال مابه توقیع وقیع وفضلنا هم علی‌کثیر مماخلقنا تفضیلا موضح وموشح گشته‌ومنشور مبرور اختصاص بندگان لازم‌الاخلاص مابه طغرای غرای من‌یشاء نصب‌العین ضمیر منیر است‌که‌کفایت هـرامری ازسوانـح مصالح دولت به اهتمام‌مابسته، از خدمتکاران شایسته منوط ومربوط بـاشد تـاعجزه

رعیت‌که ودایع صنایع فطرت‌اند درضمان جمعیت‌ورفاهیت روزگارگذرانند واسباب عدالت وسویت در سلك نظام انتظام یابد، چون معتمد صاحت اعظم خلف اعاظم الوزراء خواجه جلاالدین فضل‌الله فضله[1] علی غیره‌که بفرط شهامت وصرامت موصوف ومعروف است و حقوق خدمت پسندیده اسلاف اشراف اوکابرأعن‌کابر در این دودمان رفیع الشان بانواع اثبات واضح واو را من جمیع‌الوجوه درنظرهمت عالی نهمت استحقاق قابلیت نوازش وتربیت ظاهر ولایح بناء علی هذامهمات نسق زراعت ودارغگی محصل ولایت‌کرج وضمایم ومضافات‌آنکه ازجلایل اعمال دیوانی عظایم اشغال سلطانی است بدو ارزانی‌داشتیم و زمام حل‌وعقد وضبط وربط این‌امور خطیره‌بحوزه اختیار وقبضه اقتدار اوبازدادیم می‌بایدکه معتمد مشارالیه رامن حیث الاستقلال متصدی این اشغال دانسته در تمامت قضایای‌کلی وجزوی‌که مناسب راه و رسم هریك‌ازاین‌مناصب باشد مراجعت بدو نمایند وازحکم واستصواب اوکه موافق صلاح دولت ابدی الاتصال خواهد بود عدول وانصراف نه‌جویند ، معتمد مشارالیه نیز دررعایت انصاف باصناف رعیت اقتدای نسبت ماکرده همگی همت متوجه آن داردکه به سعی موفور او ولایت معمورگشته آثارکفایت ودرایت اوظاهرگردد . مقرراست‌که چون بلوازم اشغال اشتغال نماید هرساله مبلغ سه هزار دینارکپکی ومقدار سی خروار غله‌مناصفه‌از داروغگانه و محصلانه تصرف نماید بر این موجب مقررداشته هرساله به تجدید حکم محتاج نه دانند .

✿✿✿

پروانه «گرگیراقی، پادشاهی» بنام جلال‌الدین محمود گرگیراق

زمره خاندان سلطنت وفرقه دودمان خلافت از برادران جلیل‌الشأن‌عظیم‌القدر

---

۱ ـ ن . فضل‌الله

و فرزندان عدیل‌الشمس شبیه‌البدر ابقاهم‌الله‌تعالی و امرای دولت روزافزون وصدور مجلس همایون و اصحاب دیوان اعلی و نـواب عتبه سپهر انتما و اهالی مراتب و درجات و متصدیان امور و مهمات با اعلام مسالك مشهوره و اعیان ممالك معموره وحکام بلادواقطار وحفظه عباد مخالصت شعار بدانندکه چون حکمت باهره‌یدیرالامر من‌السماء الی‌الارض درکارخانه ابداع‌بدایع نقش‌کمخای صنایع‌کاربسته چنان‌اقتضا فرموده‌که از دیـوان موهبت الهی پـروانچه عنایت و مرحمت نامتناهی‌گـرگیراقی سلطنت و پادشاهـی ما بعهده سعی مشکور و اهتمام موفور به باعیان بازار ایجاد و ومشتریان وجـوه چهار سوق وجـود مفوض بـاشد ونفایس اجناس دولت واقبال و ظرایف اقمشه‌ابهت وجلال مارا مشتریان شهریاری‌ومعاملان منافع جهانداری بوجوه خالص دل ونقود خالص جان خریده باشند ، لاجرم پیوسته نظـام اسباب شـوکت و جلال و مصالح انتظام دولت ابدی الاتصال به مقتضای قضیه والله یضاعف من یشاء درتزاید و تضاعف است وذلك فضل‌الله یوتیه من یشاء والله ذوالفضل العظیم بناء علی هذا لوازم شکرلطایف این نعمت بی دریغ رابرحسب احسن‌کما احسن الله‌الیك همواره متعال اقبال بندگان قدیم وخدمتکاران برجاده وفا مستقیم راکـه بکمال استحقاق و وفور استعداد واستیهال ازهمگنان ممتاز باشندو به توقیع وقیع لبعضهم فوق بعض درجات موشح‌ومُوَقّع ساخته وتهیه اسباب سلطنت ونسق امور واشتغال خلافت بـه اصابت‌رأی مملکت آرای ایشان منوط ومربوط می‌گردانیم‌وقامت قابلیت ایشان را به تشریف تربیت‌که به طراز اعزاز مطرز و معزز بـاشد محلی و معلی مـی‌فـرمائیم خصوصاً زمره مخصوص که‌عصرها وقرن‌ها درسفروحضر اقبال مثال ملازم عتبه‌بی‌همال ظفر مآل بوده‌اند وبه‌خلوص‌ارادت وصفای‌عقیدت‌طی منازل ومراحل عبودیات‌مرضیه وخدمات‌پسندیده خودرا نموده‌دروسایل ترفع واستعلاء مراتب ومناصب خودراظاهر فرموده‌اند چون معتمد الخواص‌بالوفاق **خـواجه جـلال‌الدین محمود گرگیراق** که باوجود آنکه نسب اصیل او بدومان‌وزارت‌و جلالت آیین **نظام‌الملکی** صحـت انتساب‌دارد به احراز حسب‌جمیل نیز استسعاد یافته جامع‌فضیلتین وحاوی منقبتین

است و حسن اعتقاد او به ظاهر و باطن در جمیع مواقع و مواطن کرة بعد اولی ومرة بعد اخرای بمیزان تجربه و معیار امتحان کالبدر فی الاشتهار و کالشمس فی نصف النهار بوده و قیمت جوهر هواداری و جانسپاری او در نطر آفتاب اثر روزبروزترقی‌نموده‌لاجرم [توجه؟]خاطرکه نقادنقودامتیازوصراف‌بازارقبول واحتراز است و متوجه و ملتفت شد که جواهر مقاصد بروفق مأمول در سلك حصول منتظم باشد و لآلی عواطف و نوازش خسروانه زیب و زیور عرایس اوقات و ظرایف حالات او گردد .

امثله بی‌مثال مخصوص احوال وزرای ستوده خصال امارت مآل ازابتدای شروع تاانتهای وقوع به درجه کمال و استقلال

***

فرمان استیفا بنام خواجه مجدالدین محمد خوافی

سادات عظام وعلمای اعلام و ارباب مناصب واصحاب مراتب و زمره اعیان و کافه مقیمان دارالسلطنه هرات صینت عن تطرق طوارق البلیات بدانندکه :

چون‌منشی دیوان‌کن‌فیکون ومستوفی نون والقلم وما یسطرون‌منشور خلافت انا جعلناك خلیفة فی‌الارض فاحکم بین الناس بالحق بنام نامی و اسم سامی ما به امضا رسانیده و ایام عهد همایون‌و احوال دولت روز افزون ما را روزگار سعادت واقبال و تاریخ‌ادوار عظمت و جلال گردانیده همگی همت خسروانه به اقامت مراسم عدالت و راستی و تقدیم وظایف نصفت و رعیت پروری مصروف گشته

عزیمت پادشاهانه کـه مصمم است نتیجه حـاصل و محصول صادرات احـوال هر جماعت از طبقات رعایا در سلك عدالت وسویّت منتظم باشدو نسخه جمع و خـرج واردات اوضاع هر قوم ازطوایف برایا به‌رقوم معادله و مساوات مـوشح و مشحون گردد و قوام نظام عالم بالتیام آن قاعده استمرار و دوام یابـد کـه بالعدل قـامت السموات‌والارض، وچون به تمادی ادوار سمت اختلال و انتشار بـه نسـق نتیجـه اخراجات سوقیه و مخترقات دارالملك هرات راه یافته بود و مسـوّدات قـوانینش در بازار اعتبار به حشو برآمده دریـن وقت دستور زاده اعظم **خواجه مجدالدین محمد** را که به دستور والد مغفور خود در این خاندان مبارك همواره سواد لیل و بیاض نهار به خدمات شایسته و عبودیات پسندیده مرقوم‌گردانیده وپیوسته متعهد نظام امور و متصدی جلایل اشغال سلطانی بوده مقرر شد که پیرامن منها و من‌ذلك جد واجتهادگشته دراستیفای مجمل و مفصل آن، در نقل و تحویل اهتمام نماید و از بابت مفردات آن بر صفحات اوراق زوج و فرد روزگار ثبت گرداند در ایـن بـاب تقصیر نه نماید .

***

پروانه بنام خواجه مجدالدین محمد خوافی

اصول شجره کیانی‌و فروع‌دوحه خسروانی و امرای دولت روزافزون وصدور مجلس همایون واصحاب تومانات‌و هزارجات با نقبای عظام‌و علمای اعلام و شیوخ اسلام و قضاوت انـام و متوطنه مـواطن وسکنه مساکـن علـی اختلاف طبقاتهم و تفاوت درجاتهم بدانند که :

چون از دیوان‌موهبت الهی پروانچه عنایت ومرحمت نـامتناهی منشور انـا

جعلناك خليفة باسم همایون رسم ما شرف امضا یافته برحسب احسن کما احسن‌الله الیك همواره مثال اقبال بندگان خاص که منشیان صحایف اخلاص‌اند ، بفنون استعداد واستیهال ممتاز وسرافراز بتوقیع وقیع که رتبه‌مانال(؟) غیره متّوشح ومحلی می‌گردانیم و عظایم‌امور سلطنت وشهریاری وجلایل اشغال خلافت و جهانداری به عهده اعتناء و اهتمام ایشان منوط و مربوط می‌فرماییم و چون اسعاف حوایج طبقات رعیت که ودایع بدایع فطرتند از وسایل ازدیاد ومواد دولت است و اصدار جواب سؤال ایشان دروسایط ارتقای لوای سلطنت ما لامحاله درجمیع احوال مطمح نظر همت و ارادت خجسته مآل ما بوده نسق هریك از این امور نامور برای یکی از مخصوصان معتبر سمت اختصاص‌می‌یابد از جمله فیصل جواب فصول معروضات و و ملتمسات همگنان‌که از معظمات مهمّات ایشان است به بنان[1] بیان معتمد خاص سلطانی خلف اعاظم الوزراء **خواجه مجدالدین محمد خوافی** که بوسیله‌ای که ساحةً للمجد مطلع در مجامع خصوصیت و اعتبار محرم اسرار آمده محل اعتماد تمام و مزید وثوق ما لاکلام دارد مفوض گشته مقرر شد که هر نوع عرضه داشت که درتمامت ممالك محروسه ازجهت امور ملکی ومهمات مالی و یا قضایای شرعی یا وقایع عرفی وغیر ذلك ارتقام یابد ومستحق شرف جواب باشد به موقف عرض رسانیده بر مقتضی فحوای جف‌القلم و ماهو کاین به تحریر هدایت حریر تیقظ و تحفّظ جواب نویسد می‌باید که تقلد این منصب‌رفیع که مناسب مراتب استعداد و استیهال اوست به بنان‌فصاحت بیان او مخصوص شمرندوآنچه از لوازم‌این‌امرخطیر باشد به‌کف‌کفایت او متعلق دانند وغیری را بااو در این باب محل مشارکت محال شمرند وزرای عظام برین موجب مقرر داشته در مهمی که تعلق به تعهد او گرفته مطلقاً مدخل نکنند و در آنچه براه و رسم این منصب شریف متعلق باشد رجوع به مصلحت او نمایند

***

---

۱ ــ ن . بنیان

فرمان رقم زدن پروانچه‌ها ازطرف خواجه مجدالدین محمد خوافی

چون اعتبارپروانجات همایون‌وسوانح‌اموردولت روزافزون [بر] قاعده معتبر وضابطه‌مقرراست ورعایت شرایط‌محافظت‌واحتیاط درتمشیت آن امرموقف‌علیه‌ورکن موثوق‌وتفویض امثال‌این‌اشغال به‌مخصوصان‌معتمدومعتمدان‌مخصوص واجب‌ومناسب‌و معتمدخاص سلطانی **خواجه مجدالدین محمد** مدت‌متمادی‌در موقف‌همایون‌به‌سبب استحقاق و استعداد کسبی متعهد اصول مناظم سلطنت و فروع مصالح خلافت بوده از عهده آن کما یقتضیه[1] حسن القبول تقضی[2] نمود (کذا) اظهار المزید الغایت فی شأنه مقرر شدکه پروانچه از پروانچیان ورود باز یابد وبنظر معتمد خاص مشارالیه رسانید تا صحت منطوق اگر بوثوق رسیده باشد بقلم‌خود رقم کرده نقل از آن نگاه دارد و اولا بموقف عرض رسانیده حسب الحکم به تقدیم رسانند . سبیل همگنان آنکه این عارفه را ضمیمه سایر عواطی‌که به معتمد خاص مشارالیه مخصوص است خاص دانسته ازمقتضی مضمون این پروانچه همایون تجاوز جایزندارند وپراونجات که ظاهر گردد آنچه برین وجه باشد معتبر دانند .

* * *

فرمانی‌دیگر در باره خواجه مجدالدین محمد خوافی

برادران جمشید آیین و فرزندان خورشید جبین و امرای ملك آرای وصدور روشن رای و وزرای صاحب خبرت و نواب رفیع منزلت ومتصدیان اشغال سلطانی ومباشران اعمال دیوانی بدانند که :

---

۱ ــ ن. کما تقضیه ۲ ــ ن. چنین است در اصل

چون انتظام احوال سلطنت والتیام شوارد مهمات خلافت مبنی بر آن است که از ارباب حقوق کسی را که به استحقاق ارث واکتساب ممتاز و سرافراز باشد بملاحظه مصحلت دولت همایون و استکشاف کماهی اوضاع سلطنت‌روزافزون، در مجلس خاص بمزید قرب و اختصاص،متعین و مخصوص گردانیم و پایه اختیار او را در فیصل فصول مهمات خلایق‌که بدایع ودایع خالق‌اند بذروه مکانت عند ملیك مقتدر رسانیم معتمد خاص سلطانی **خواجه مجدالدین محمد** که از ارومه مجد و شرف و جر ثومه عز و علی به ملکات کمالات علمی وعملی سزاوار عنایت والطاف کلی آمده اولاً والد نامدار او دستور **ممالك السلطانیه الشاهرخیه** سنین ضارب قباب الوزاره‌الاماره فوق السماء من العشرین الی‌سنین **خواجه غیاث‌الدین پیراحمد خوافی** درایران‌و توران‌برسبیل استقلال‌وصاحب‌عهده‌جمیع‌مهمات ملك‌و مال‌بوده عرصه بسیط‌کارگذاری و صاحب اختیاری او رونق وبها افزوده‌وثانیاًدستور زاده عالیمقدار مشارالیه قرب قرنی می‌گذرد که بر حاشیه بساط قربت قریب تخت سلطانی قاب و قوسین اوادنی مجال جلوس انبساط یافته به رأی مشکل‌گشای عظایم اشغال سلطانی می سازد و برکماهی احوال و اوضاع وقوف و اطلاع مقدمات تدبیر امور وادوات تنسیق مهمات جمهور کما ینبغی می‌پردازد .

چون بخت‌حریص خدمت ماست پروانه شمع دولت ماست

مکنون ضمیر خورشید تأثیرکه، آفتاب پروانه نور خواهد از وی ، چنان بود که :

چون درخلال این احوال اوضاع اختلال پذیرفته بود به‌دستیاری سعی مشکور او به قوام واعتدال آمد وخزاین معمور گشت وجمهور انام انگشت تعجب در دهان واله و حیران ماندند و او بواسطه استعداد و استحقاق موروثی و مکتسبی دولت ابد پیوند را به نوعی، قطب مشارالیه و مدار علیه گشت که امروز بمن‌الله‌و فضله در هیچ باب . کس را مقام و منزلت بوتراب نیست . خواستیم‌که فراخور درجه قصوی او عنایات و کرامات گرانمایه در هر باب شامل احوال او گردانیم امّا

مشارالیه بروفق معتاد از قبول هر نوع اصطناع[1] امتناع نمـوده طریق بـراعت سپرد و بحکم ما لا یدرک کله لا یترک کله بعد ازآنکه احکام مطآع در هرباب نوع اکرام و انعام او علیحده صادر گشته بـود حکم شد که مقرری خواجه مشارالیه را بریـن موجب مقرردانسته سال به سال مبلغ ومقدار مذکور را به تمام وکمال بدو رسانند و به نشان پروانچه مجدد محتاج ندانند وچون این عارفه مستمره جهت ضروریات وجه معاش مشارالیه‌و فرزندان او تعیین پذیرفته‌مطلقاً نوکرانه نه‌طلبند .

***

فرمانی دیگر در باره خواجه مجدالدین محمد خوافی از طرف سلطان حسین میرزا بایقرا

نواب دیوان اعلی اعلاه تعالی بدانند که :

چون عمدة السلطنه **خواجه مجدالدین محمد** از دیوان موهبت سبحانی و پروانچه عنایت سلطانی ممتاز و سرافراز گردانید در معراج ارتقاءِ جـلال مـا بمقام دناءِ اتصال رسیده روز به روز بوسیله تقدیم خدمات مشکور و اقدام بر ضبط ونسق معظمات غیر مقدور مستوجب فنون عواطف خسروانه و مستدعی صنوف نـوازش و عوارف پادشاهانه می‌گردد وازجمله چون مقارن این‌احوال پرتو تفحص واستکشاف بر ساحت تمامت امور ممالك انداخته شـود اوضاع مهام را بحال نظام و انتظام و آثار کفایت و کاردانی افزون از احاطه چند وچون بر صفحات روزگار ظاهر و باهر گردانیده مناسب آن بود بلکه واجب‌چنان نمودکه منشور منزلت او را یوماً فیوما به توقیع انعامات بی دریغ موشح گردانیدیـم و رایت احـوال خجسته مآل او را به دستیاری‌هرنوع عنایت بی غایت‌به اوج فلك دوّار رساندیم عجالةالوقت حکم‌مطاع به نفاذ انجامید که جوامع ضمیر همایون متوجه حال اودانند وعلی الفور مبلغ سی

---

۱ ـ ن . اصطتاع !

دینار کپکی به رسم انعام ازدیوان اعلی سرانجام نموده دهند .

* * *

فرمانی دیگر در باره اعطای لقب معتمدالسلطنه برای خواجه مجدالدین محمد خوافی

فرزندان کامکار و امرای سعادت یار و نواب عتبه سلطانی و مباشران اعمال دیوانی بدانند که :

چون معتمد خاص **خواجه مجدالدین محمد** از مبادی دولت روزافزون در پایه سریر اعلی به فنون خدمات شایسته که موجب رضاء و ارتقاء خاطر همایون تواند بود قیام بر دوام نموده من جمیع الوجوه آثار بی دریغ بر صفحات احوال او واضح و لایح است همگی همت خسروانه متوجه وملتفت‌اوبودکه‌به‌عنایات خاصه و اصطناعات عامه ممتاز و سرافراز گردد و ازجمله آن چه مکنون خاطر همایون است عجالة الوقت حکم شد که بعد از این منشیان بلاغت رقم معتمد خاص مشارالیه را به قلم گوهر نثار **معتمد السلطنه** نویسند ومقرری او را برین موجب مقرردانسته سال به سال دهند .

* * *

فرمانی دیگر در باره خواجه مجدالدین محمدخوافی

قوایم سریر سلطنت و جهانبانی و دعـایم مسند خـلافت و کشور ستانی از برادران خورشید جبین مشتری خاصیت و فرزندان جمشیدآیین قمر ماهیت وامرای دولت روزافـزون و صدور منشرح الصـدر مجلس همایـون و وزرای صـاحب رای صایب خبرت و نواب انجمن آرای رفیـع منـزلت و منشیان منـاشیر جهانمطاع و منتسبان مـوافق سپهر ارتفـاع، بـا نقبای مشایخ شـریف‌النسب و جماهیر علمـای بهی الحسب و اعیان حـدود و اقطار و اصول قـری و امصـار احسـن الله احـوالهم بدانند که :

چون از دیوان موهبت الهی پروانه عنایت ومرحمت نامتناهی منشورخلافت و جهانداری ما را به توقیع وقیع انا جعلناك خلیفة فـی الارض مـوشح ساخته‌اند و فروغ رایت شبستان سلطنت وکامکاری ما را . که بپروانگیش مهر و مه‌آرنداقرار . بدستیاری اشراقات عنایت بی غایت تاسف فلك دوآر بـر افـراخته ضمیر خـورشید تاثیر سلطانی که‌آفتاب بپروانـه‌خواهدازوی نور.به شعشعه انـدیشه ایـن مقال‌روشن که بشکرانه فنون الهی چراغ معدلت و انصاف افزون از حد تباهی بر افـروزیم و زوایای محن و شداید تاریك نشینان فتن، و حوادث جهان را به پـروانجات لطف بی دریغ منور سازیم و چون انتظام احوال این امور خجسته مآل مبتنی بر آن بـود که از ارباب‌حقوق‌و آداب کسی راکه به استحقاق و استیهال ارث واکتساب ممتاز و سرافزاز باشد به ملاحظه مصلحت روزگار مسلمانان و استکشاف کماهی اوضاع زیردستان درمجلس خاص به مزید قرب قربت و محرمیت مخصوص و معین‌گردانیم

و پایه اختیار او را در فیصل فصول مهمات سلطنت و اسعاف حوائج طبقات رعیت به ذروه مکانت عند ملیک‌مقتدر رسانیم، تا به سرعت ذکا که در مضمار اندیشه بـر مثال برق خاطف جولان کند و بدرایت رأی که به ثمرات خاطر و به ضمایر نتایج ضمیر او مثل زند تفاصیل صادرات و واردات احوال بروجه مناسب ولایق دریافت و [غث‌و] ثمین‌کلیات امور و معضلات‌عمال بر ضمیرمنیراز هر جهت واضح گرداند چنانچه این احوال از ملاحظه رعایت اصول دین و مراقبت حقوق حق خالی نماند و مقارن تفحص حال مظلومان و عرض حاجت و اختلال متظلمان آنچه در هـرباب حکم آن بر مقتضی ان‌الله یأمرکم بالعدل والاحسان به نفاذ انجامد و بقلم صدق بـر بیاض ایقان کشیده کفایت آن مهم را از ذخایر مثوبات اخـروی و جلایل فتوحات دنیوی شمرد و بعداز رعایت شرایط تأمل و استبصار و اختصاص و اختیار بر کمال امانت و استعداد معتمد خاص و مؤتمن صادق الاخلاص **خواجه مجدالدین محمد** که از ارومه مجد و شرف و جر ثومه عز وعلا بر مقتضی فحوای و قد یـدرك ...؟ المجد الموصول امثال به خط خوش وعبارت دلکش ومحافل و فضایل ذات سزاوار این کار آمده

چون بخت حریص دولت ماست　　　پروانـه ، شمع خـدمت مـاست

مناسب وملایم‌افتاد، چه‌مدت مدید است که به‌تأیید ملك مجید نـوالت آلاوه مثال‌اقبال‌اوامتثال ساخته فی‌المجدللمجد بمطلع [؟] پیوسته به‌اندازه رتبت برحاشیه بساط قرب قریب پایه تخت سلطانی قاب وقوسین اوادنی مـجال جلوس و انبساط می‌یابد واز خفایای اوضاع واحوال ازمطلع تامقطع وقوف و اطـلاع یافته بدستور پـدرش دستـور مغفور **خواجه عیاث‌الدین پیراحمد** که درزمـان دولت **خاقانی شاهرخ سلطانی** عروس ملك ایـران وتوران را به‌اندیشه پیـرانه پیرایه بسته بود به‌رأی مشکل‌گشای وزرای مجلس آرای عظایم اشغال سلطانی وجلایل اعمال دیوانی می‌سازد ومقدمات تـدبیر امور واردات و تنسیق مهمام جمهورکما ینبغی می‌پردازد فذلك چون یوماً فیوما آثار قوت حدس و فراستی که درکمال شایستگی و مزیت او

متوقع بود ازحد قوت بدرجه فعل رسید مکنت او در خدمت موقف سلطنت افزوده نایب دیوان قضارا در استضائت[1] آن شمع شبستان ازدولت روزافزون: **بر،وی رقم به‌منصب پروانگی کشید** وعلی‌الجمله درین‌وقت شمه‌ای ازآثارانواع اصطناع نسبت به‌مشارالیه مخزون خاطر خطیر و مکنون ضمیرمنیر ، بظهور آمده منصب رسالت فرامین مطاع وپروانجات علّیه لازم‌الاتباع که از امهات مهمات و معظمات درجات است ومکفل و متقبل آن جز معتمدی خبیر ومستشاری روشن ضمیرکه صحایف ایام ولیالی او به‌رقوم مجدو معالی وهندسه امانت وفرخنده فالی موشح ومشحون تواند بود بدومفوض فرمودیم تا چنانکه درایـن مدت متمادی مـن‌حیث‌الاستقلال از عهده اصول مناظم سلطنت وفروع مصالح مملکت یقضی نموده به اتفاق **معتمدالخواص نظام‌الدین سیدحسن** درتمشیت این مهم خطیر آثار مساعی مشکور بظهور رسانیده وظایف تیقظ‌واحتیاط مرعی دارند ودر تبلیغ رسالات علّیه وارسال پروانجات‌جلیله مبنی‌برامتثال فرموده‌بلغ ماانزل الیك دقیقه‌ای ازلوازم تحفظ وانضباط فرونگذارند. سبیل همگنان‌علی سبیل‌التحقیق‌آنکه‌این عارفه جلیله‌را به‌سایر الطاف‌که به‌معتمدان خاص مشارالیهما مخصوص استـمضاف دانسته درتمامی امور مالی وملکی ومهمات شرعی‌پروانچه ایشان را موثوقٌ به‌ومعمول علیه شناسند وقدم درجاده متابعت‌استوار داشته ازاقدام برطریق انحراف انصراف لازم‌دانند .

* * *

فرمان رد ورفع اتهام ازخواجه مجدالدین محمد خوافی

فرزندان کامکار وامرای سعادت‌یار دیوان اعلی ومتصدیان اشغال و مباشران امور اصابت انتما احسن‌الله احوالهم بدانندکه :

---

۱ ــ ن . استضارت

چون به‌مقتضای فحوای ان‌الله یامرکم[1] همگی همت همایون براشاعت آثارخیرات وحسنات مقصورگشته درقلع‌وقمع‌مبانی‌حیف وتعدی ازجمیع‌رعایاکه ودایع الهی‌اند افاضت انوار عدالت ابد بیوند عاید می‌گردد از جمله درخلال این احوال **درویش محمد نام** شخص فساد انگیزبعرض رسانیده بربعضی اهالی محله خواجه مغفرت‌مآب **مجدالدین محمد** چون فلان وفلان‌طرح تقریر انداخت، محصل آنکه ازجهات‌خواجه مشارالیه مبلغ‌های‌کلی‌بطریق‌امانت درخانه‌ایشان‌بوده واولاً امرای عظام‌به‌استکشاف آن جهات اشارت نمودند و ثـانیاً فرزند ارجمند سعادت‌یـار منظور نظر آفریدگار **معزالسلطنه والدنیاوالدین مظفر حسین بهادر** ابقاه‌الله تعـالی فـی ظـلال‌الدولة السلطانیه به‌تحقیق حقیقت‌این‌صورت التفات‌تمام بظهور آورده وبعدازآن به‌ملاحظه آنکه عیاذا بالله صورت حیفی کـه من‌المبدأ الی‌الغایه جـوامع ضمیر آفتـاب تأثیر پادشاهانه ازتجویز مثل این صورت‌منصرف ومنحرف‌می‌بوده‌وقوع نه‌یابد نظرمرحمت بی‌دریغ برساحت پرسش‌آن‌مهم‌انداخته غایت‌امانت‌ودیانت‌چنانکه‌قاعده‌مستمره زمان دولت قاهره است ظاهر فرمودیم والحق بعد از تحقیق مقدمات آن به‌الهام آسمانی درخاطر همایون سلطانی چنان سانح‌گشت‌که آن شخص مفسد به‌غرضی وطمعی‌که از آن جماعت داشته به‌نسبت ایشان صورت‌کذب وافترا بظهور آورده اکنـون توفیق سبحانی رقم بخشش برصحیفه احـوال آن جمـاعت‌کشیده حکـم مطاع لازم‌الاتباع ارزانی داشتیم‌که به‌سبب آن تهمت لاواقـع هیچـکس مزاحم ومتعرض آن جماعت نه‌گردد وایشان را دراین باب از هرنوع طلب وطمع معاف ومسلم دانند. مقرر است حسب‌الحکم همایون عمل نموده از مقتضای فرمـان واجب‌الاذعان تجاوزنه‌نمایند .

* * *

---

۱ ـ ن . اناالله

فرمان تولیت خواجه قوام‌الدین نظام‌الملك برضیاع و عقاری که از طرف سلطان حسین میرزا بایقرا بر بیت‌المغفره والدش وقف کرده بوده است

اصول شجره کیانی‌وفروع‌دوحه‌خسروانی‌ازبرادران اجله‌سعادت‌یار وفرزندان جوان‌بخت برخوردار و ارکان دولت قاهره و اعیان حضرت زاهره ومشاهیر نقبای عظام وجماهیر علمای اعلام وعامه متوطنه مواطن وکافه سکنه مساکن ازافراد طوایف امم واصناف ترك وعرب وعجم بدانند :

جون قوام دین ودولت ونظام ملك وملت موقوف است برآنکه مطمح انظار خسروان کامکار تحصیل‌کمالات صوری ومعنوی ودریافت‌سعادت دینی ودنیوی باشد وبی‌شبهه‌کمال حقیقی وسعادت یقینی‌آن تواند بودکه ابدالابادبماند وهجوم حوادث وعروض نوازل عرصه آن‌را عرصه فنا وزوال نگرداندچون بقای ذکر جمیل و دوام ثواب جزیل که لسان نبوت به‌دعای واجعل لی‌لسان صدق فی‌الاآخرین استدعای آن نموده‌لاجرم،همت پادشاهانه‌چنان اقتضا نمودکه ابواب‌ضیافت خانه خیرات، ومداخل نعمت‌آباد مبرات مفتوح بوده جزایل آلا و نعمای صدقات فرق فرقدسای از مبادی فیض واحسان به‌افراد طبقات انسان واصل ومتواصل باشد بنابرآن از اطیب اموال خود جهت وظایف و روایف ارباب استحقاق املاك و عقاراتی که تفاصیل هریك از مضمون وقف نامچه همایون مستفاد می‌گردد بربیت‌المغفره والد غفران مآب و روضةالسرور والده رضوان مآل وزاویه عالیه موسوم به **نعمت‌آباد** که از مستحدثات معمار همت عالی بنیاد است وقف فرمودیم وزمام تولیت شرعی آن موقوفات را به‌قبضه اقتدار وحوزه اختیار صاحب اعظم افتخار اعاظم‌الوزراء**خواجه‌قوام‌الدین نظام‌الملك** که لامحاله ازکمال دیانت وامانت ونصاب‌کفایت و درایت او سلسله

اوضاع دولت را قوتی مجدد ونظامی مؤکد بظهور رسیده وبعداز او به‌کف کفایت اصلح واکفی از ذکور اولاد او باز دادیم. سبیل همگنان آنکه: خواجه مشارالیه را من‌حیث‌الانفراد و الاستقلال متولی علی‌الاطلاق ومتصدی به‌استحقاق تولیت آن مرقوفات وتمشیت آن مهمات دانسته در تمامت قضایای‌کلی وجزوی مراجعت بدو واجب دانند وازسخن وصواب دید اوکه هرآینه متضمن صلاح وفلاح دولت دنیاو آخرت خواهد بود تجاوز جایز ندارند. خواجه مشارالیه نیز بایدکه چنانچه ازعموم صیانت و دانشوری وفر وکیاست وکارگذاری او متوقع ومنتظر است درمعموری و آبادانی آن موقوفات ومبانی شروط بیعی ودیانت و مسلمانی مبذول و معمول دارد که عندالخالق والخلایق مرضی و مستحسن‌باشد، حق‌التولیه بدستوری‌که در وقف نامچه‌ها مسطور است حتماً بقضیه‌الشرع تصرف نماید .

***

فرمان اشرافی دیوان سلطان‌حسین میرزا بایقرا بنام خواجه قوام‌الدین نظام‌الملك

قوایم سریر سلطنت وجهانبانی ودعایم مسندخلافت وکشورستانی،ازبرادران خورشید جبین مشتری خاصیت و فرزندان جمشید آیین قمر ماهیت وامرای دولت روزافزون وصدور منشرح‌الصدر عتبه همایون و وزرای صاحب‌رای صاحب خبرت‌و نواب انجمن‌آرای رفیع منزلت ومنشیان مناشی جهانمطاع و منهیان مواقف سپهر ارتفاع بامشاهیر نقبای شریف‌النسب وجماهیر علمای بهی‌الحسب و اعیان حدود و اقطار واصول قری و امصار اصلح‌الله احوالهم و انجح بالخیر و السعاده آمالهم بدانند که :

چون ازدیوان موهبت الهی‌پروانچه عنایت ومرحمت نامتناهی منشور **خلافت** وجهانداری با طغرای غرای انا جعلناك خلیفة فی‌الارض موشح‌گشته و رایت تسلط و کامکاری ما بدستیاری وما النصر الا عندالله ازسطح فلك دوارگذشته ازآسمان نظر اشرف‌که مشرف ممالك غیب است همواره ضبط مقدمات دولت و دارایی مهمات مملکت نصب‌العین خاطر انور داشته جوامع ضمیر منیر سلطانی متوجه است که از تقلد امور ملکی‌که ازعظایم آمال‌وجلایل مهام خجسته مآل تواندبود به‌قبضه‌کفایت وعهده درایت ارباب استحقاق منوط و مربوط‌گردد . چون خواجه آصف رتبت برمکی نسب دستور دیوان‌الممالك **خواجه قوام‌الدین نظام‌الملك** مدت متمادی در ظل دولت ابدی‌الاتصال به‌تقدیم منصب وزارت عالی سرافراز بوده دراقدام برفیصل فصول مهمات دیوانی ومعاملات سلطانی یدبیضا نموده اثر کاردانی او درنظر همت مستحسن است ودلپذیر،وصورت کارگذاری او به‌دستور نقوش عمل در نگین خاطر جای‌گیر، درخلال این احوال‌شمه‌ای ازآثارانوار اصطناع‌که نسبت به‌خواجه‌مشارالیه مخزون خاطر خطیر و مکنون ضمیر منیر است بظهور آمده منصب شریف اشراف دیوان اعلی اعلاه‌الله تعالی به‌جانب تعهد واهتمام او سمت تفویض و شرف اختصاص یافت. سبیل همگنان ازارباب اقامت وسکون درمعظم ممالك ربع‌مسکون آنکه من‌بعد خواجه مشارالیه معتمد علیه‌را من‌حیث الاستقلال‌والانفراد مشرف دیوان اعلی‌دانسته مرتبه رفعت انتظام اورا بین‌الامراء والوزراء معتبر دانند وتمامت مهمات سلطانی و صادرات و واردات امور دیوانی بحضور وشعور او ساخته و پرداخته مصلحت و صواب اورامن جمیع‌الوجوه‌والجهات مثمر ومؤثر شناسند خواجه مشارالیه نیز باید که برمقتضی قوت حدس وکمال فراستی‌که در جبلت‌اومنظور است برخفایا و خبایا احوال واوضاع وقوف واطلاع یافته شرایط تیقظ واحتیاط بنوعی مرعی و مسلوك داردکه ازاصابت رأی وروش خامه مشکل‌گشای او اسباب جهانداری وجهانبانی و امداد کامکاری وکاردانی قوام دیگرگیرد ونظام بیشتر ازپیشتر پذیرد .

زآن سان‌که یافت ملك نظام از نظام‌ملك .

☆☆☆

فرمان رفع اتهام ازخواجه نظام‌الملك واعطای مقام اشرف اشراف دیوان باو از طرف سلطان‌حسین میرزا بایقرا

اصول شجره‌کیانی وفروع دوحه خسروانی ازبرادران رفیع‌القدر سعادت‌یار و فرزندان جوانبخت برخوردار وارکان دولت قاهره واعیان حضرت زاهره با اعلام مسالك واشراف ممالك ازسادات عظام وعلمای کرام ومشایخ اسلام و حکّام بلاد و حفیظه‌عبّاد وسکنه مساکن ومتوطنه مواطن ازبدایت‌خاور تانهایت باختر بدانندکه: ازمبادی‌رب قدآتینی من‌الملك الی‌الغایه همگی همت همایون متوجه است که‌همواره بساط امن وامان دربسیط [زمین‌وزمان] ممّهد باشد وقانون عدالت وراستی در میان طبقات‌خلایق‌که ودایع بدایع حضرت‌خالق‌اند مقرر ومؤکدگردد چون‌انتظام اسباب‌آن مقصود بی‌اصالت‌رأی‌وزرای‌مملکت‌آرای‌که‌پرتودرایت برساحت‌کفایت‌انداخته به‌قدم تیقظ وهوشمندی منازل ومراحل عدالت پروری‌پیمایند تیسیر نمی‌یابدوازتقریرالسنه و افواه به‌مسامع شعور و انتباه پیوسته بود که دستور آصفی حسب برمکی نسب مؤتمن‌الدولة السلطانیه اعتضاد مملکت‌الخاقانیه **خواجه نظام‌الملك** را من جمیع الوجوه قابلیت نوازش واستحقاق تربیت ظاهر ولایح است بناء علی‌هذا ازروی‌عنایت منصب عالی تقدم وزرای صاحب خبرت کافی‌کفایت بدوارزانی داشتیم وزمام حل‌و عقد جمیع مهمات مالی مملکت به‌قبضه اقتدار وحوزه اختیار او بازگذاشتیم و مقارن انقضای مدت مذکورکه‌درظل عنایت روزافزون به‌مباشرت‌رسوم اشغال‌دیوانی طریقه سلامت واستقامت را مثمر بوده و اکثر وقایع خطیر ومهمات جلیل و حقیر برمقتضی رأی ورؤیت صایب تمشیت می‌داده وبعضی‌ازاهل غرض،فی‌قلوبهم مرض، مجاری احوال اورا درکسوت نامرضی جلوه عرض‌دادند تابحکم ضابطه فرماندهی‌در

معرض خطاب آمد وچون پرتو شعور سلطنت بر ساحت استکشاف‌اوضاع او، فتاد برائت ذمه او ازسخنان واهی مفسدان بوضوع پیوست دیگرباره اورا به‌تجدیدحسن تفقد ونوازش مستظهر ومستوثق‌گردانیده، دست تصدی اورا بدستور پیشتر درقبض وبسط امور دیوانی‌قوی ومطلق فرمودیم و بعداز تمادی مدت چند سال که در حل مشکلات امور وکشف معضلات احوال‌یدبیضامی‌نمود، چنانکه به‌اصابت رأی‌مملکت آرای اسباب‌دولت، قوام تمام و نظام بردوام یافت به‌زبان صیانت از شروع درآن مهمات طریق استعفای سپرد و چون کمال عواطف سلطانی شامل احوال او می‌بود عنان عنایت بصوب ارتقاء به‌درجه اشرف اشراف دیوان که واسطةالعقد مراتب امرا و وزرای زمان است مصروف گردانیدیم وپایه قدر اورا بـه‌اضعاف اوضاع سنوات سابق رسانیدیم چنانکه درتمامت امور وجمیع جهات موثوق به‌علی‌الاطلاق و معتمد علیه به‌استحقاق باشد وباآنکه چندگاه درآن‌کار شگرف شروع نموده در روزنامه معاملات او مجملاً ومفصلاً جرمی بارز نشدکه محاسب عقل آن‌را قلم لایجری راند دیگرباره برمقتضی رعایت شرایط احتیاط‌که لامحالـه احاطه تمام بـه‌تمامت جزئیات خاص وعام درحیز امکان نمی‌آید اعراض و اجتناب مناسب می‌دید تا دراین وقت برمراقبت حقوق خدمات‌شایسته، اورا در تعهد مـهمات سلطانی مخبر فرمودیم و او معظمات دولت را مستتبع نیل مثوبات آخرت تواند بود اختیار نموده متعهد شد و فرمان مطاع برحسب ارتضاء بنفاذ انجامیدکـه دستور اعظم مشارالیه بعدالیوم نسق زراعت و عمارت ممالک‌خراسان نموده، دانه عمل مصالح در کشت‌زار صدق نیّت پرورش‌دهد تافضای[1] صحرای امانی وآمال ازخرمن دولت واقبال و فـضل‌کرامت و افضال‌مالامال‌گردد وضبط احوال خجسته‌مآل موقوفات ومسبلاّت همایون ازعقارات وضیاع ومستقلات‌که‌بهابواب‌البر وبقاع‌الخیر خاص تعلق واختصاص‌گرفته بروجهی به‌اقامت رساندکه درافاضت خیرات وحسنات سلطانی قصور وفتوری سانح نه‌گردد و سلسله عطایای بی‌دریغ ونظم عوارف بی‌پایان به‌انقطاع وانصرام نه‌پیوندد ومنافع و فواید آن چنانکـه مطمح نظر همایون است به‌تمادی روزگار استمرار یابد و سعی

۱ ــ ن. قضای

مشکور وجهد مستطاع درصورت غوررسی متظلمان و دادخواهان به‌تقدیم رسانیده کفایت مهمات وتحقیق مبهمات ایشان برمقتضی عدالت وانصاف واجب ولازم‌داند ودرهمه وقت آنچه تواند به‌نیات شحنه عدالت سلطانی قطع وفصل معظمات مهام‌و جزئیات امورایشان بی‌مداهنه ومراعات جانب، بظهور رساند و آنچه واجب‌العرض داند درمحل مناسب معروض داشته‌جواب به‌صواب حاصل‌گرداند چنانچه وسیله‌مزید رفاهیت خلایق‌وجمعیت وآبادانی ممالك‌گردد، درفصول وصول مرسومات ومقرریات طوایف علوفه‌خواران درگاه اعلی ممدّ و مُجدّ بوده براحسن وجوه از دیوان اعلی گرفته به‌صاحب توجیه سپاردتابه‌هیچ صورت تنقیص وتعویق‌درسرانجام مهام که از ضروریات انتظام دولت خیرانجام است راه نیابد وبه‌رضا واسترضای همگنان از ترك وتاژیك و دور ونزدیك اقتران یابد وامثله وفرامینی‌که به‌توقیع وقیع همایون موشح ومقرون خواهدگشت به‌مهر خود رسانیده درتمامت پروانجات دیوان برحسب استغنای خودمعاف‌باشد، سبیل ارباب اقامت‌وسکون درعتبه دولت روزافزون‌آنکه:

ضبط وربط مهمات مذکوره من‌حیث الاستقلال به‌عهده و اهتمام دستور اعظم مشارالیه دانند وهیچکس‌را درآن مجال خلاف ندهند وسایر اشغال‌که تعلق‌به‌اهتمام صدور عظام و وزرای‌کرام وزمره بخشیان وغیرهم داشته باشد بقدر مقدور امداد و معاونت نمایند ، مقرر است‌که اگر قصوری درکفایت آن امور ظاهر گردد رجوع خطاب آن مخصوص احوال همان جماعت باشد واز جوانب براین جمله مقرر دانند

***

فرمان معتمدالدوله برای خواجه قـوام‌الدین نظام‌الملک ومشارکت شاهزاده سلطان غیاث‌الدین احمد یزنم باأودرامر دادخواهی دادخواهان

زمره خاندان سلطنت وفرقه دودمان خلافت واصول شجره‌کیانی وفروع‌دوحه خسروانی ازبرادران اجله سعادتمند وفرزندان اعزه ارجمند وامرای ظفر قرین‌نصرت مآل وارکان دولت ابدی‌الاتصال وصدور صدرنشین و وزرای‌کفایت آیین وارباب مراتب ودرجات و اصحاب تومانات‌و هـزارجات، بااعلام مسالك و اشراف ممالك جماهیر نقباء مشایخ و علمای سکنه مساکن ومتوطـنه مواطن و عـامه رعایا وکافه برایا بدانندکه :

چون سعی مشکور خسروانه باصغای مسئول درماندگان صرف نمودن وجهه مستطاع پادشاهانه درانجاح‌مأمول بردرماندگان تقدیم‌فرمودن ازموجبات دوام‌دولت ومقتضیات ازدیاد مواد رفعت دنیا و آخرت است قال‌النبی علیه‌السلام من‌اعطاه‌الله تعالی مملکة علی‌عباده ثم عدل علیهم مـّدالله تعالی .

بردوام تو دلیل است قوی عدل ازآنك   بر نـگردند زهم تابه‌ابد عدل ودوام

لاجرم مقتضای رعایت عدل وداد درباب غوررسی متظلمان و دادخواهـان واجب و لازم دانسته همگی همت همایون متوجه ومتعلق می‌باشد که پیوسته مقدمات تفحص اوضاع مظلومان واستکشاف احوال فقیران ومحتاجان ممـّهدگردد ودرهمه وقت راه دادخواه‌گشوده واستماع سخن ستم یافتگان وقطع و فصل کلیات و جزویات امـور ایشان بی‌مداهنه ومراعات‌جانبی بظهورانجامد،بناء علی ذلك **عمدة‌الملکة الخاقانیه**

امین‌الدوله السلطانیه خواجه قوام‌الدین نظام‌الملک که سابقاً شرف امتیاز از بنی‌نوع گرامی درباب شقوق نسب[1] عالی وفنون حسب متعالی ازالسنه و افواه مشاهیر وقف به‌مسامع حلال بود ومبنی برصحت وثبوت آن‌ازمبادی دولت ابدپیوند مناظم امور ملك وملت‌ومصالح ضروریات‌دین‌ودولت، بروجهی‌که ملاحظه مصلحت مسلمانان واستعلام‌کماهی احوال زیردستان تواند بود می‌سازد ومی‌پردازد، چنانکه الیوم درموقف همایون سلطانی وتقلّد مقالید حل وعقد امور سلطنت بواسطه کمال کفایت وکاردانی از مرتبـه وزارتی که مستتبع امور وکارساز طبقات جمهور است مع‌ذلك‌کله درخلال این اوقات مقرر شدکـه متعهد پـرسش دادخواهان و فریادرسی محتاجان ومظلومان بوده‌قطع‌و فصل مهمات ایشان را به‌عزم ثـابت ورأی صایب از ذخایر مثوبات اخروی وحلایل فتوحات دنیوی داند و ازآنجمله هرصورت که عرض آن واجب شناسد حیثما یقتضیه[2] الوقت بذروه عرض رساند ومعتمدالدوله مشارالیه بملاحظه مزید احتیاط واستحکام‌که ازلوازم احوال خجسته مآل اوست درضبط وربط آن مهمات خیر انجام‌که هرآینه مستدعی قوام عالم ونظام امور بنی‌آدم تـواند بود استدعای حضور افاضت اثر یکی‌از شاهزادگان نامدار وجمعی ازامنای صاحب‌خبرت که درسرانجام معظمات آن شغل خطیر سزاوار این کار باشند واجب دانسته برحسب ملتمس او حکم قضا امضاء[3] سلطانی براین‌وجه به‌نفاذ پیوست‌که جناب سلطنت‌مآب ابوت آیات **اعتضادالدوله غیاث‌الدین سلطان احمد یزنم**که براستی در جمیع امور بینّتی ارجمند وسعادتی بردوام دارد روزبروز درآن مجالس خـیر،شرف قدوم ارزانی داشته به‌رأی مشکل‌گشای خودکفایت مهمات عجزه و مستضعفان اثر اهتمام بظهور رساندویوماً فیوماً درتضاعیف این احوال درهریك‌ازآن مجالس‌رفیع‌الدرجات یکی‌از صدورمنشرح‌الصدر وقضاة شریعت سمات ومنشیان وبخشیان باهر ماهرواقف وحاضر باشند وازیساولان وپیاده روان درگاه ممالك پناه چهل‌نفر دیگر جهت تردد وکارگزاری طریق ازدحام وجمعیت مسلوك دارند تاقطع مهمات وکفایت ضروریات

۱ــ ن. نصب ! ۲ــ ن. یقضیه ۳ ــ ن. مضا

هیچ‌یك از دادخواهان جهان بیداد وستم رسیدگان عالم‌کون وفساد درعقده اهمال و امهال نماند . سبیل همگنان وفقهم‌الله سبحانه لاشاعه آثارالخیر والبر آنکه :

برحسب فرموده که‌ازقضیه نفاذ حکم‌قضا دارد ومقرر داشته قدم ازدایره امتثال وفرمان‌برداری بیرون‌نه‌نهد تاغبار حیف وتعدی ازصفحات صحایف ایام سترده‌گردد ومقرر است‌که عمدةالدوله مشارالیه درنجات ورستگاری‌گرفتاران وترحم وغوررسی دادخواهان صورت مراقبت و نیکوکاری به‌نوعی منظور نظر اعتنا خواهـد داشت که هریك ازایشان دست قدرت و اعتماد دردامن شر ذمه ظالم نهاده از روی استظهار و امیدواری به‌فحوای این نظم عذب‌البیان‌که: بدادخواه زدست تو می‌روم‌سوی دیوان، رطب‌اللسان‌گردند ومن‌الله الاعانة[1] والتایید .

***

فرمان تولیت خواجه‌کمال‌الدین حسین بر موقوفات روضه حضرت رسالت پناه

برادران سعادت‌یار وفرزندان برخوردار وامرای رفیع منزلت و وزرای‌صاحب خبرت وصدورمنشرح‌الصدر ونوآب مرتفع‌القدر بانقبای عظام‌وعلمای اعلام ومشایخ اسلام ومتصدیان اشغال و مباشران اعمال وسکنه مساکن و متوطنه مواطن از بدایت خاور تانهایت باختر بدانندکه :

چون پیوسته به‌مرافقت عنایات الهی وافاضت‌برکات نامتناهی، مناظم‌اوضاع شهریاری و مجاری‌احوال جهانداری ما، براعالی درجات و اقاصی مـراتب انتظام و تیسیرمی‌یابدمانیز ازسر صفای‌نیت وخلوص طویت روی‌دل متوجه جبهه نیازواردات

---

۱ ــ ن. والاعانت

وجمع میان دنیا وآخرت گردانیدن واجب ولازم می‌دانیم و ابواب فتوحات برروی روزگار خود مفتوح می‌گردانیم ازجمله نظایر برآنکه دراین‌ولا به‌هدایت اولم‌یردانا جعلنا حرما آمنا، همگی همت بر انتظام امور بارگاه پادشاه حقیقی وعتبه رسالت‌پناه ختمی مرتبت‌که قبله توجه واقفان آگاه وکعبه امانی و آمال الی‌الله و فی‌الله است موقوف داشته نظم وترتیب مهمات تنسیق معاملات موقوفات حرمین شریفین‌بیت‌الله الحرام وروضه رضیه حضرت رسالت‌پناه صلی‌الله علیه و آله وسلم شرایف‌التحیه که به‌حکم ضبط‌الاوقات‌اصعب‌من‌حمل احداوقات‌ازکلیات اشغال‌معظمات احوال‌است به‌حسن‌اهتمام‌معتمد صادق‌الاخلاص‌ودستورزاده واثق‌الاختصاص **خواجه‌کمال‌الدین حسین** که بوسیله‌کمال استعداد اهلیت ذاتی ومکتسبی درموقف همایون بروجه‌احسن درجه قرب و خصوصیت یافته مفوض‌گردانیدیم تا چنانچه ازضمیر خبیر او سزد در تعمیر و ترویج رقبات رایت استکشاف و استعلام‌کلیات وجزئیات آن سعی مشکور بظهور آورده همه‌را ازمظان لبس واشتباه مواقع خلط والتباس مستخلص گرداند و درعزل ونصب ضابطان مهمات وکارگزاران معاملات مستقل بوده هیچکس ازصدور عظام و غیرایشان به‌هیچ بهانه درآن سرکار مدخل نه‌نمایند ومتولیان حرمین‌کریمین زادهم الله‌تعالی‌کرامة در جمیع احوال رجوع به‌اشارت واستصواب او نموده‌عرض حاجات رافع ملتمسات خود بوسیله اهتمام او مقرون شناسند وصرف محصولات آن موقوفات بمصارف استحقاق موقوف به‌نفاذ حکم مطاع علی‌الاطلاق دانند سبیل همگنان عموماً وخصوصاً آنکه این منصب شریف را من حیث‌الاستقلال بی‌مشارکت غیری بعهده اهتمام او مخصوص شناخته در جمیع قضایای کلیه وجزویه مراجعت به‌اوامر ونواهی او ازمفترضات شمارندکه لامحاله عقد عملی ازاعمال بی‌اصابت‌رأی او درسلک‌جواز انتظام نخواهد یافت وظفیه معتمد مشارالیه‌نیزجوامع ضمیر برتمهید این قواعد موقوف داشته بصدر منشرح وقلب مطمئن مساعی جمیله و مآثر مرضیه به‌تقدیم رساند و به‌میامن تولیت سبحانی آثارکفایت وکاردانی در نظر همایون‌که مشرف ممالك غیب است ظاهر ومکشوف گرداند .

* * *

فرمان داروغگی جبپاخانه بنام خواجه رشید الدین عمیدالملک

فرزند سپهرآیین‌سپه‌آرای، ونوئینان ظفر قرین‌کشورگشای، و دلاوران صف‌ـ شکن فیروزی آثار، و رزم‌آزمایان خصم‌افکن تیغ‌گذار بدانندکه :

چون ماهچه وثوق دولت روز افزون ما از اوج ظفربرآمده، ماه پرچم‌اعلام فتح انجام‌آیین‌صنوف‌صفوف رزم‌آزمایان‌تیرانتقام است، وتاچترسنجری اقبال ابـدی الاتصال‌ما، سایـه بلند پایه حراست برساحت‌حدود جهان انداخته، ابـلق بخت لگام ارادت بنزد بندگان فیروزی فرجام ما آورده . التفات خاطر دریـا مقاطر به تکمیل و تمکین جنود نصرت آیین به ترتیب اسباب صلاح وکجیم و سایر وجوه و جهات خاص که بر طبق صلاح دولت قاهره به نمایش و آرایش سپاه جهانگیر گیتی پناه سمت اختصاص دارد مصروف و معطوف می‌باشد و چون معتمدالخواص و عمدة‌ـ اهل الاختصاص **خواجه رشیدالدین‌عمید الملک** ارثاً و اکتساباً به مزید نجابت‌و جلادت مخصوص بوده در همه وقت بازوی شجـاعت و دلاوری به نیروی کفایت و کارگذاری وبه امتثال فرمان لازم الاذعان مبادرت نموده در تقدیم خدمات بندگانه کوشش‌های مردانه می‌نماید وپدرنامور او موتمن الدوله خواجه نظام الملک‌عصرها وقرن ها در تقدیم مراسم خدمات شایسته بروجهی که تیراندیشه ازکمان‌گمان به‌حد احصای آن نتواند رسید قیام بردوام از مقام وزارت بتکچیان تاژیك به درجه‌امارت نوئینان ترك رسید مقارن این احوال عنان حل وحد عقد مهمات داروغگی جبپاخانه همایون که از معظمات امور دولت روز افزون نشانه سهم ارادت و اعتنا خسروان همایون تواند بود به قبضه اهتمام و اختـیار او باز دادیم مقررآنکه بساط ضبط و ربط بدایع و صنایع‌آن را ممهدگردانیده متصدیان اعمال‌آن خطیر را در حرم‌حمایت

خود از حدوث حوادث و قصور تـقصیر حصن حصین باشد سبیل همگـنان از افراد طوایف امم و اصناف ترك و عرب عجم آنکه معتمد الخواص مشارالیه را بهر حال داروغه و حاکم امورمذکوره به استقلال شناسند و در تمامت قضایای کلیه وجزویه که تعلق اختصاص بدین شغل شگرف دارد سرّاً و علانیه مراجعت به اوامر ونواهی او واجب و لازم داشته از مقتضی فحوای اشارت و استصواب او که هرآینه موافق مصلحت ما خواهد بود تجاوز نه‌نمایند .

صدور فرامین خیر آمین سلاطین شبیه‌الشمس عدیم‌البدر در تنسیق مهمات صدور منشرح‌الصدر و متولیان رفیع‌القدر

✩✩✩

فرمان تولیت موقوفات خاصه سلطانی بنام اقضی القضات مولانا برهان الدین محمد

صدرالکتاب صحیفه علم و عمل و فضل مقاله خالی از شوایب‌خلل، مضمون کلام خجسته فرجام فمن یرددالله[1] ان یهدیه یشرح صدره للاسلامت که صدور صدر- نشینان پیشگاه صدارت در استقباء ذکر جمیل و استیفای اجر جزیل از اقتضای قضایای آسمانی به مهر حل‌البرهان والله یقضی بالحق میرساند فلهذا چون قاضی - الحاجات رفیع الدرجات قهر سلطانه و بهر برهانه لمثال اقبال ما در محکمه علیای آتیناه حکما و علما به توقیع وقیع توتی الملك من تشاء محلّی و مجلّی نمود و ایالت خطه جهان را بوثیقه بینّات نصفت وشهود عدالت بجانب ما مفوض

---

۱ ـ ن. فمن براد الله یهدیه لشرح

فرمود و لامحاله صلاح حال هرکثرتی بوجود وحدتی که عقد جمعیت آن بی تطرق تحقیق این انتظام نگیرد موقوف است و ملاحظهٔ احوال مجموع طوایف انام علی اختلاف طبقاتهم و تفاوت درجاتهم از جمیع امور لازم سیما معشر شریف ـ سادات عظام که به مقتضی قضیه اکرموا اولادی تعظیم و اکرام آن بشر ذمه کریمه برهمگنان واجب است و فرقه جلیله علمای اسلام که بموجب و الو العلم قایما بالقسط رعایت جانب آن گروه با شکوه برذمت همت خاص و عام مفروض و زمرهٔ رضیه مرضیه مشایخ اسلام که انوار فتوی و کرامت آن طایفه شریفه ازافق ان اکرمکم عندالله اتقیکم و بدر منشرح الصدر متعلق و مربوط است بناء علی ذلك مقارن این احوال بر مقتضی فحوای این مقال که بقاضی المرء فوضنا[1] الصدارة کفایت این مهم خطیر بر حسب پروانچه انزل الداء باینها، به حسن اهتمام مولاناء الاعظم اقضی القضاة الاسلام فی العجم **مولانا برهان الدین محمد شرح الله** صدره که فنون مآثر حکمی و ادبی و صنوف خصایل موروثی و مکتسبی ازروزنامچه حالات او واضح و بواسطه رعایت رسم هواداری و جان سپاری قدیم و صیانت حقوق خدمتکاری و طاعت ـ گذاری جدید درعتبه خلافت روز افزون ازمقربان خاص و منتسبان ظاهرالاختصاص که رقبه احوال اعمال شان بر بقه ضراعت و عبودیت مرتبط و منوط است محل وثوق و اعتماد و مرتبهٔ خصوص و اعتضاد یافته ازروی عنایت و نوازش مفوض و مامول گشت و چون اقوال و افعال او موافق طبع همایون و افعال و اعمال اوبه صلاح دولت ابد پیوند مقرون است به میامن تولیت الهی تفویض اختیار مهمات موقوفات خاصهٔ سلطانی علاوهٔ آن گردانیده مقالید حل و عقد قبض و بسط آن شغل خطیر بکف کفایت و قبض ارادت او که مشرف ابواب سرّ و علانیه است باز گذاشته شد تا چنانچه از خصایل رضیه و شمایل مرضیه او سزد به لوازم این شغل اشتغال نموده اصناف اشراف را درمراتب مناسب متمکن دارد و با انشراح صدور انکشاف ضمیر در تعمیر مساجد و مدارس و خوانق و معابد و مزارات و مشاهد

---

[1] ـن . فوضا

وروابط و سایر بقاع خیر و تکثیرمحصولات وقف و ضبط امور بیت المال و ایتام‌و غصب‌و..، ؟ دقیقه‌ای فرو نگذارند و تحقیق رقبات موقوفات از کلیات و جزئیات واجب دانسته دست متغلبه را از تصرف در آن کوتـاه دارد و به مردم امین سپرده ملاحظه مصارف وظایف و شروط واقفان نموده نگذارد که یك من نان و یك دینار بغیر مصرف وجوب مصروف و در استحکام مبانی خیرات و مبرات کوشیـده از سر استظهار هرچه تمامتر به لوازم آن اشتغال نماید و تفویض مناسب شرعیه به‌ارباب استحقاق منظور نظر اعتبار داشته غیر مستعد و مستحق در مقام تقـّلد و تکفل ندارد و در ملاحظه حال فقرا و مستعضعفان و مستحقان از میل و محابا محترز و مجتنب باشد . سبیل همگنان از اصول شجره کیانی و فروع دوحه خسروانی و ارکان‌دولت قاهره و اعـیان حضرت باهره و سدّه عتبه بارگاه و سادات عظام و علمای اعـلام و مشایخ انام و متصدیان مناصب شرعیه علی الاطلاق دانند و در جمیع مهمات کـه برأی و رؤیت اوست تقلد او را قـوی و مطلق داشته وظایف توفیرو تقویت بجـای آورند ارباب مناصب،شرعی خود را به نصب او منصوب و به عزل اومعزول‌دانند. او نیز بایـد که چنانچه از طریق پسندیده او سزد صورت التعظیم لامر الله والشفقه علی خلق نقش خاتم‌الانبیاء داشته بانشراح صدر در همه حال به نوعی معاش‌کندکه در مواقف اوا بعشر مافی القبور و حصل مـا فـی‌الصـدور و نـزد عـالـم الخفیات یعلم خافیة[1] الاعین و ما یخفی الصدور مستحسن و مشکور افتد هذا ما عهدنا الیه‌و العهده فی‌الدارین علیه .

***

پروانه تولیت موقوفات بنام خواجه جلال‌الدین قاسم بن مولانا شمس‌الدین محمد امین

صدر الکتاب صحیفه‌کامکاری و فضـل الخطاب منشور بختیاری،محمدت و ستایش

---

۱ ــ ن. به علم خانیه

پادشاهی تواند بودکه خاصان درگاه خود را به حکم الله آتیناه آل ابراهیم الکتاب والحکمه به انواع اصطناع ممتازو سرافراز ساخته جلّ شأنه و عظم سلطانه رایت خجسته آیت . صدر رسل خواجه دنیا و دین . **ابوالقاسم محمد الامین** . را بـه ذروه[1] فلك عزت برافراخته صلی‌الله علیه‌وآله الی‌یوم الدین بعده برصدور صدرنشین پیشگاه علم وعمل و به دورفلك نشان بارگاه خالی ازشوایب خلل مخفی ومحجوب نماندکه مقاله استبقاءِ ذکر جـمیل و استیفای اجر جزیل به ملاحظه احوال و مراقبه امانی وآمال معشر شریف سادات عظام وفرقه جلیله علماءِ اعلام وطبقه رفیع مشایخ اسلام موشح‌ومشحون است وتیسیراسباب انتظام این امرخطیر بی‌تطرق وجودخجسته ورود صدور عظیم‌القدر منشرح الصدرکه لامحاله مستدعی احیای مراسم بقاع‌الخیر و مستتبع ترویج مناهج مواقع البر تواند بود از حیـّز قوت بـه درجه فعلی نمی‌آید بناءِ علی ذلك کفـایت این شغل خطیر به حسن اهتمام زبده اصول صاحب هدایت و نقاوه فروع دوره‌ی صدارت و کفایت قدوه الاشراف به شرایف مواهب ربه‌الکـریم **خواجه جلال الدین قاسم‌بن مولانا شمس‌الدین محمد امین بن مولانـا صدر الدین ابراهیم‌شرح‌الله صدره** که من المبداءِ الی‌الغایه اباعن‌جد درخانواده خلافت روز افزون متعهد و متکفل ضبط و ربط این مهمات میمون بوده‌اند و در همه وقت‌به خدمات شایسته اسلاف نامدار وسلاطین‌خاندان بزرگوار ما قیام نموده‌اند و لامحاله هذه اثر امانت وکارگذاری برصفحات مجاری حالات واضح و لایح است پروانچـه انزل الداءِ بانها مفوض و مأمول گشت تـا به میامن تولیت الهی بر وجهی کـه از خصایل رضیه و شمایل مرضیه او سـزد بشرف لوازم این امر مشرف گشته اصناف اشراف را در مراتب مناسب متمکن‌دارد و بانشراح صدرو انکشاف ضمیر در تعمیر مساجد و مدارس و خوانق و معابد و مزارات و مشاهد و اربطه و سایر بقاع خیر و تکثیر و محصولات وقف و ضبط اموربیت‌المال و ایتام وغیب دقیقه‌ای فرونگذارد و تحقیق رقبات موقوفات‌از کلیات و جزویات‌واجب‌دانسته‌دست اختیارمتغلبه‌را از تصرف‌در وجوه‌جهات آن قاصرو منکسرگرداند و دراستحکام مبانی‌خیرات و مبرات

---

۱ ــ ن . دوره

کوشیده از سر استظهار هرچه تمامتر به لوازم آن اشتغـال نماید و تفویض مناصب شرعیه به ارباب استحقاق منظور نظر اعتنا داشته غیر مستعد و مستحق را در مقـام تقلد و تکفل نه دارد و در ملاحظه حال فقرا و مستحقان از میل و محابا محترز و مجتنب باشد .

***

منشور بنام سیدغیاث‌الملة والدین محمدالحسینی المشهدی

صدرالکتاب‌صحیفه‌علم‌و عمل‌و فضل‌الخطاب‌منشوردین و دول‌.سپاس بیقیاس حضرت پادشاهی تواند بودکه خاصان درگاه خود رابه انکشاف مطلوب و انشـراح صدر و قلوب ممتاز و سرافراز ساخته ورایت خجسته آیت صدررسل‌خـواجه‌دنیا و دین را به‌حکم تعلیم خائبه‌الاعین‌و مایخفی‌الصدوربـرمرآت ضمیر منیر آفتاب‌تأثیر او،که جام جهان‌نماست‌به‌ذروه‌فلك‌عزت برافراخته‌صلی‌الله‌علیه‌وآله‌و اصحابه صدور ایـوان‌الشریفه وصواحب دیوان الطریقه‌والتحقیقه، بعده،برصدور صدرنشین پیشگاه سیادت وبدور فلك نشان بارگاه‌سعادت، مخفی و محجوب نماندکه منشور استبقای ذکر جمیل وفرمان استیفای اجر جزیل شهریاران دین و دولت روزافزون به ملاحظه احوال و مراقبت امانی و آمال معشر شریف سادات عظام و فرقه جلیل علمااعلام و طبقه رفیع مشایخ اسلام موشح‌و مشحون است‌و تیسیر اسباب انتظـام آن امـرخطیر بی‌تطرق‌وجودخجسته ورودصدورعظیم‌القدرمنشرح‌الصدرکه لامحاله مستدعی احیای مراسم بقاع‌الخیرومستتبع‌ترویج‌مناهج مواقع‌البـرتواند بود بناءعلی هذاکفایت این شغل شریف‌به حسن اهتمام سعادت فرجام سیادت مآب فضیلت انتساب مرتضی‌اعظم مجتبی اکرم‌قدوه جماهیرالعلماالاعلام اسوه مشاهیر سادات‌العظام **سید غیاث‌الملة**

و الدین **محمد الحسینی المشهدی شرح‌الله** صدره که حقوق خدمات پسندیده او ارثاً واکتساباً در خانواده خلافت همایون به انـواع ثابت و معرفت تمام برکماهـی مهمات خاص و عام از صفحات حالات او واضح ولایح است منوض و مامول گشت به میامن تولیت آلهی .

✩ ✩ ✩

فرمان صدارت عالی به نام مولانا الفاضل الکامل غیاث‌الدین جمشید

بـرصدور صدرنشین پیشگاه علم وعمل و بدورفلك نشان بارگاه خـالی از شوایب وخلل، مخفی ومحجوب نماندکه :

صدرالکتاب صحیفه استبقای اجرجزیل به ملاحظه احوال و مراقبت امانـی و آمال معشر شریف سادات عظام و فرقه علماءاعلام و زمره سلیمه مشایخ اسلام موشح و مشحون است چون تیسیر انتظام اسباب آن امر خطیر بی‌تطرق وجـود خجسته ورود صدور رفیع‌القـدرمنشرح‌الصـدر بـه‌هیچ‌حـال از حیز قـوت بـه‌درجـه فعل نه‌می‌آید واحیـای مـراسم بقـاع‌الخیـر و تـرویـج مناهـج مـواقـع‌البر جز بـه مساعـدت مساعی سعادت اثر ایشان نه می‌افزاید و مولاناالفاضل الکامل محرز قصبات السبق فی‌مضمار الفضایل **مولانا غیاث‌الدین جمشید** شرح‌الله صدره که تکمیل حسب‌جمیل از علوم دینی و فضایل و ماثر یقینی علاوه کمالات نسب جلیل که لامحاله من‌طـرف الاب به اصول مشاهیر علما میرسد و من جانب‌الام بفحول امرای جنود این خانواده خلافت انتماانتها می‌یابد:

حسَب گویی خبردارد زهرفن نسَب جوئی زجمشیدبن‌قارن

گـردانیده به‌وسیله شرف جهات حسبی و نسبی و رفعت علامات موروثـی و

مکتسبی که مستتبع فنون‌عنایت والتفات تواندبود و قرب قرنی می‌گذردکه در عتبه دولت همایون بـه‌خدمات شایسته روزافـزون اهتمام تمام و قیام بردوام به تقدیـم رسانیده‌آثار استعداد وانوار استحقاق ازصفحات مجاری حالات او واضح ولایح‌است بناء علی ذلك از روی مرحمت و نـوازش در خـلال این احوال تقلد و تعهد منصب صدارت‌عالی به‌اهتمام فرخنده فرجام او مفوض و موکول گردانیم

☆☆☆

فرمان بنام شاهزاده غیاث‌الدین محمد معصوم بهادر فرمانروای خوارزم دربارهٔ موقوفات «کات» و «حسوق» و برقراری تولیت آن به اولاد خواجه‌رضی‌الدین سیدآتا

فرزند سعادتمند قمرماهیت خورشید خاصیت **غیاث‌السلطنـه‌والدیـن محمد معصوم بهادر** عصمه‌الله تعالی‌عـن جمیع الافات و المخافات و امـرای دولت مظفر جنودومنتسبان‌رایت موقّر ورود با زمره سادات واجب‌الاجلال و طبقه علما ومشایخ ستوده حال فرخنده‌مآل و مباشران اشغال سلطانی و متصدیان اعمال دیوانی واصول سکنه مساکن و جمهور متوطنه مواطن به‌**مملکت فاخره خوارزم** و اصلح‌الله‌مآلهم وانجح بالخیر والسعاده و آمالهم چون از دیـوان دارالسیاده سیدالمرسلین علیه و علیهم صلوات رب‌العـالمین مثال امتثال فـرموده ان‌کنتم تحبون‌الله فاتبعونی بنام خجسته فرجام ماموشح و محلی‌گشته و محبت و متابعت بزرگواری‌که زیورانگشت نبـّوتش نگین خاتم‌تمکین ولکن رسول‌الله و خاتم‌النبیین است در سـّراو ضـّرانصب العین ضمیر منیر آمده و در جمیع احوال و اوقات تولا به ولای عترت طاهره نبوی دودمـان مبارك مصطفوی علیه وآلـه‌واجمعین افضل صلوات‌المصـّلین واجب و لازم شناخته ملاحظه جانب شریف آن ارومه عطیم‌الشأن و اندیشه نضـارت ریاض مرام

ایشان امری مقرر و قاعده معتبر می‌دانیم و اهتمام با نظام اسباب فراغ بال وانجاح جمیع امانی وآمال هرعشیره ازآن انجح وسایل حصول‌مقاصد دوجهانی دانسته‌اصول و تفاریع‌انتما سیما عالیجناب نقابت قباب‌امارت انتساب سلطان‌سادات جهان‌شکوه **غیاث‌الحق والدین سید مهدی خواجه دشتی مهدالله**لترویحه روحه بساط‌الروح والریحان‌که لامحاله ازاکابر نقبا و سادات عرب وعجم هیچکس ارفع از او بروساده رفیع سیادت نه‌نشسته و از طبقه اسباط جلالت مناط خسرو سریر سعادت و سیادت والی‌کشور ولایت غیاث‌الملك غوث‌الاسلام من آل احمد وهواحمدآله**رضی‌الحق‌و الدین‌احمدالحسینی المشهور بسید[1] آقا** قدس الله به نسایم‌القرب رمسه وطیب به شمایم القدس نفسه. و چون در این ولا ازآن معشر شریف عالیجناب سعادت انتساب نقابت نصاب مرتضی‌اعظم‌مجتبی اشرف اطهراکرم افتخارصنادیدآل‌طه‌ویس استنظهار مشاهیر اولاد سیدالمرسلین الکریم‌بن الکریم نقاوه شرفاالحرمین الشریفین بـه‌لطف جسم وخلق عظیم **السید صفی الملة والدین‌محمد تقی**که انـوار آثاران اکـرمکم عندالله اتقیکم از وجنات احـوال او واضح و لایح است بـه‌هدایت والله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم متوجه موقف خلافت‌گشته ومجلس مقاربت بربساط‌مجالست علی قاعده‌اسلافه به تقدیم زمره‌ای‌که اوراق اعراق زاهره ایشان به ارقام‌کل حسب و نسب بنفع‌الاحسی ونسبی سمت‌ارتقام یافته متفرد وممتازگشت ومثال واجب‌الامتثال که به امضای فرامین سلاطین‌مغفرت مآل درباب تفویض تولیت موقوفات مـزارات متبرکه فحول وفرقه اولیاواصول فیه اصفیا **معین‌الحق‌والدین شیخ‌حکیم‌خواجه رضـی‌الحق والـدیـن سید آقا[1]** و خلف صـدق او **مرشد الملة والدین‌سید عبدالله افاض**الله سبحانه علینا انوار اسرارهم . نام نامی والد بزرگـوار اومرتضی ممالك‌اسلام**سیدعماد الدین**مطهرکه جان مقدس و نفس مطهر او مظهر آثار رسالت ومورد اسرار اصالت بوده التماس تجدید امضا بذروه عرض‌رسانید به میامن‌تولیت

---

۱ ــ بسیدآقا (ظاهراً)

آلهی نظر اشرف که مشرف ممالك غیب است براجابت مسئول اوگماشته شغل‌تولیت موقوفاتی‌که در ولایت **کات وحسوق** به مزارات مذکوره و خانقافردوس اشتباه او منصوب است به‌جناب‌مرتضی‌اعظم‌مشارالیه‌علی‌سبیل‌الاستقلال دون‌المساهمه‌والاشتراك تفویض فرمودیم وظیفه همگنان علی‌ای حال آنکه:

مرتضی اعظم مشارالیه را به دستور اشراف اسلاف درمواضع مذکور متصدی شروع تنسیق این امور دانسته آنچه به راه و رسم این شغل متعلق بود برأی رزین او مفوض داشته مباشران ومزارعان اوقاف درلوازم‌اشارات این امررجوع به‌اشارات او نموده محصولات موقوفات در لوازم اشارت این امر رجوع به اشارت او نموده محصولات موقوفات مذکوره را به حواله او به راه او جواب‌گویند وظیفه مرتضی اغظم مشارالیه‌آنکه‌فحوای الولدالرشید یقتدی به والده‌الحمید درتعمیر رقبات‌وقف و ترویج مهمات مزار و خانقاه و تکثیر و توفیر آن سعی جمیل به ظهور رسانند و چون حکم مطاع‌لازم الاتباع به‌نفاذ رسانیدیم که بدستور زمان،حضرت امیر صاحب قران،که لامحاله الی حدوث الان استمرار و استقرار یافته مذکور را از مواضع موقوفات سلطانی و متوجهات دیـوانی معاف و مسلم داننـد مقرر است‌که به جهت اخراجات و سلامانه‌تمغاو دودانکه و طـرح معترض نشوند و به سایرتکالیف مزاحم نگردند ودر حدوث هیچ باب به‌خلاف دستورعمل نه‌کنند

***

فرمان برقراری موقوفات به نام خواجه معین‌الدین جامی برادر مولانا نورالدین عبدالرحمن جامی

متصدیان اشغال سلطانی ومباشران اعمال دیوان بدانندکه :

چون به میامن تولیت از نسایه جـرعه جـام استیلا و استعلاءِ دولت دینی و

دنیوی درکام خجسته فرجام خسروانه خوشگوار آمده بـه مقتضای فحوای البـرکـه فی مشایخکم درهرباب روی دل متوجه وجه ارادت زمره اقطاب مـی‌گردانیم وفرقه اولاد انجاد ایشان راکه برشرایف کمالات صوری ومعنوی مشرف‌اند بواسطه حصول سعادت داریـن مـی‌دانیم ازآن جمله چون درایـن ولا بقیه اعاظم المشایخ **خواجه معین‌الحق والدین جامی** به ذروه عرض رسانیدکه امرتولیت‌خانقاه معارف پناه **معدآباد** که واقف آن جدنامدار مشارالیه است درسوابق اوقات تعلق به برادران رافع **خواجه نورالدین عبدالرحمن و خواجه نظام‌الدین عبدالاحد** می‌داشته وچون خواجه عبدالرحمن ودیعت حیوة سپرده والد اوخواجه زین العابدیـن بوسیله آنکه از اولاد واقف است نشان همایون‌گرفته‌کـه مباشر امـرتولیت بـاشد واکنون خدمت رافع رفع شأنه فتوی‌ایمه اسلام‌نموده‌که به‌موجب‌شرط واقف در زمان حیات او تولیت‌آن وقف به خواجه زین‌العابدین مـذکورنمی‌رسد وتذکـره‌ای مشحون بـه خطوط مشایخ واهالی‌آن مقام خجسته فرجام نیز رسانید که **خواجه عبدالاحد** در ایام دخل خود محصولات وقف مذکور رابه مصارف وجوب نه رسانیده بناء علی‌هذا مقررشدکه به حکم رجع الحق الـی مکانـه آن شغل شریف‌مع جمیع مـا تیعلق بـه برمتقضی فتوی علمای دین علـی سبیل الاستقلال دون‌المشارکة الغیر تعلق اختصاص به ثمره‌شجره الولاء **خواجه قطب‌الدین محمد** مذکورداشته‌باشد .وظیفه همگنان در عمه حال آنکه شیخ‌الاسلام زاده مشارالیه را به تعهد امرتولیت‌آن مقام دانسته آنچه به راه ورسم‌آن متعلق تواند بود رجوع به رأی منیر اونمایند تااو نیز طریقه امانت ودیانت مسلوك داشته حیثما یقضیه‌الشرع‌از عهده‌سرانجام آن‌کار تقضی[1] نماید وحق التولیه معهود سنةً بعد سنه ازمحل خود گیرند بی‌تعویق بدو رسانند

***

۱ـ ن. یفضی

سند تولیت موقوفات دارالسلطنه هرات بنام کمال الدین علیشاه سبحانی

برادران نامدار و فرزندان سعادت یار ابقاهم الله تعالی ورقاهم مدارج العزّ والعلی و امرای ملک آرای وصدور روشن رای و وزرای آصف صفت[1] ومنتسبان عتبه دولت با طبقات سادات عظام وعلما ومشایخ لازم الاکرا،ومباشران اشغال سلطانی ومتصدیان اعمال شرعی [ودیوانی] بدانندکه :

چون بـه میامـن تـولیت الهی زواهـر جـواهـر اسباب خلافت و پادشاهـی ما، علی الدوام درسلک حصول، انتظام تمام دارد وجوامع ضمیر اشرف که مشرف عالم غیب است براستیفای ذکر جمیل وادخاء ثواب جزیل محصور ومـوقوف مـی گردد و همگی همت همایون به تعمیر بقاع خیر وتکثیر حاصل موقوفات آن ملتفت ومصروف می گردد تاروض حسنات تازه وفیض برکات بی اندازه[حاصل آید]، وارباب استحقاق شادان و رقبات آبادان باشد. چون مولانا العالم الفاضل المتورع **کمال الدین علیشاه سبحانی**[2] که آثار علم ودیانت برصفحات صحایف احوال اوواضح است سابقاً مباشرمهم اوقاف دارالسلطنه هرات گشته بدستور اشرف امنادرشرایط ضبط کفایت بظهوررسانیده متعهد تعهد عظایم اشغال وجلایل مهمات است بناء علی ذلك مقارن این حال منصب خطیر تولیت موقوفات مذکوره برسبیل استقلال باهتمام اوتفویض یافت تادرتعمیر وترویج مساجد ومدارس وخوانق واربطه وسایر بقاع الخیر واحیای مراسم موقوفات روزبروز سعی مشکوربظهور آورد و درتکثیر وتـوفیر منافع و ارتفاعـات واتصال وظایف و رواتب مهمات به مصارف وجوب ومصایب استیهال جهد مستطاع بـه تقدیم رسانـد

---

۱ ــ ن . صفوف

۲ ــ در نسخه صریحاً و دقیقاً چنین است و ممکن است سنجانی هم باشد .

وظیفه مباشران وکارگذاران مهمات اوقاف مـذکوره آنکه مولانای مشارالیه رابـر سبیل انفراد صاحب عهده ایـن امـور دانسته آنچه به راه ورسم این منصب متعلق باشد به حسن اهتمام اومفوض‌شناسد وخود را به نصب اومنصوب وبه عزل اومعزول دانسته ازمقتضی مصلحت وصواب دیـد اوکه هرآینه موافق شرع شریف ومستدعی غبطه وقف توانـد بـود تخلف جایز نـدارندوتجاوزنه نمایند مولانای مشارالیه نیز بایدکه چنانچه ازطریقه مرضیه او سزد روزبروز اثرکفایت وکاردانی بظهور آورده بهرموضع‌ازمواضع وقف‌که تواند رسید، رسیده قاعده تیقظ وهوشمندی‌ممهدگرداند وحق السعی عمال بقدرعمـل مقرر سازد وحق‌التولیه‌به دستوری‌که تاغایت متولیـان می‌گرفته‌اند ازمحل خودگیرد .

***

سندهای ترخانی‌ابنای زمان از التغات و عاطفت فرماندهان‌هر عهدودوران

***

سند ترخانی بنام سیدکمال‌الدین زلالی شاعر

برسخنوران مجالس براعت وقافیه سنجان مـواقف فصاحت وبلاغت مخفی و محجوب نماندکه بیت‌القصیده مفاخرومآثرانسان‌که شاه‌بیت مختارات دیوان مراتب حدوث وامکان واقع شـده، فضیلت‌نطق و شرف تکلم استکـه مطلع نعت کمالش مصدوقه، ان‌کنتم فی‌ریب ممانزلنا علی عبدنا فأتوابسورة مـن مثله و تخلص منقبت بی زوالش فرموده ، ان من‌البیان‌لسحرا[1] افتاده:

---

۱ ــ ن. لسحر .

مشاطه دلبر معانی سخن است — برقع کش معشوق نهانی سخن است
نـوری همه ونهان روشن از او — درعالم تیره گربدانی سخن است

وهوشمندی سخن شناس بی شبهه والتباس داندکه سخن را مـراتب استحسان مستحسنان[1] تفـاوت تمام وتفاضلی بیرون ازضبط وافهام است . چه ، بعضی سخنان به حقیقت حکم اصوات حیوانات را داردکه ازا یشان کیف ما اتفق صدور می یابد و بعضی درعلو مرتبت ورفعت قدر به مرتبه ایست که قوت بشری باوجود مرتبت نطق بابیان مثل آن وفا نمی نمایدولوکان بعضهم لبعض ظهیرالاجرم. میان این دوطرف که غایت نقصان وابتذال ونهایت شرف و کمال است مراتب درجات بسیارازحیز شماربیرون وفنون اقسام مختلف وانواع اصناف گوناگون دارد وازطریق مدارك حسّی بذوق سلیم وطبع مستقیم درمیتوان یافت که :

از اقسام کلام آنچه به کسوت نظم ورمـوز ذوق مزّین وآراسته است طـراوت دیگر و لطافت بیشتردارد که دراو مراعات معادله و مساوات جمع مصاریع وابیات باقصی الغایه مبذول می افتد وتمایل وتساوی درقوافی وحروف رَوی کماینبغی مرعی میگردد . ان من الشعر لحکمه وبواسطه آنکه سخن شعرا چون علم لـدنی انبیا متلعق به تلقین ربانی است ومستند به تعلیم آسمانی هرآینه ازمـرتبه انبیا فرودتر درجـه شعرا تواند[2] بود وعبارات انیق واستعارات دقیق وجزالت الفاظ وسلامت تـرکیب و غرابت معانی وحذاقت درترتیب ، سخنوران وهنرپروران رامحل اثبات وحیّ منزل، کماقال صاحب الوحی انّالله تعالی خزاین مفاتیحها بیان الشعرا ،

بلبل عـرشند سخن پـروران — بـاز چه مانند بـدین دیگران
زآتش فکرت چوپریشان شوند — باملك ازجمله خویشان شوند
پیش و پس بـارگه کبریـا — پس شعـرا آمـد و پیش انبیا

وچون از زمره ناظمان غـرر و دّر رمنظوم کـه بوجه احسن رتبه شعر به شعری

---

۲ ــ ن. مستهجان ! ۲ ــ ن. توانند عبارات ؟

رسانیده‌اند و درهروقت متصدی تدوین دواوین[1] ومتوجه تالیف اشعار سحرآیین گشته مرتضی اعظم سخن آرایی عجم ، خسرو اصحاب فضل‌وکمال ، عماد بنیان عصمت و جلال، حافظ سورصور معالی، ناصر مخترعات اشعارخیالی ، **سید کمالالدین زلالی،** به‌حلیه تفوق‌وترفع بنوعی متحلی‌وآراسته است‌که زواهر جـواهر **خاقانی** کـه در عقود و الفاظ و معانـی چنان فصاحت و بلاغت نظام تمام یافته ، ریزه دانه ایست از بحار زخّارفضایل او و روایح دقایق و لطایف **مثنوی** که از ریاض **فردوسی** بـه مشام افهام خاص وعام میرسد شمه‌ایست ازنفحات لطف شمایل او .

در دو بیتی فرد واندر قطعه معدوم المثال

در معما نامی و در مثنوی ضرب المثل

ومع ذلك دراین مدت بیان مقاصد قصایدش بـر،ادرارمواجب ایـن خانـدان سلطنت‌انتظام،بیرون‌ازحیز مکنت عقول‌و اوهام بوده وبند ترجیعات سخنان‌دلپذیرش درادای لوازم مراسم شکرگذاری این دودمان خلافت اتسام درزمـان فـرمـان احسن ماقیل و خیرالکلام نموده، بنابرایـن محض لطف‌مـوهبت الهی مثالش بتوقیع وقیع افصح المتکلیمن موشح آمده و خلعت منقبتش به طراز اعزاز املح‌الشعرا المتاخرین زینت وبهاپذیرفته ، ازسایرسخنوران وفضل گستران‌برگزیده او را ممتاز وسرافراز گردانیدیم ورياض احوال او رابـه عنایت افضال شاهـی وخسروی مقصور ومـروی داشته نفحات‌گلزار اعتبارش به‌مستشممان روایح‌اشعاربراعت شعار رسانیدیم تا ثمره مراعات حق‌گزاری اومترتب[2]گشته شجره طیبه جهان‌کامی مـابـه آب نیك نامـی . نیك نام باشد.لاجرم مواهب‌مواجب خسروانه شامل‌حال ومآل او فرموده**اسم ترخانی** که در رفع حوادث ونامـلایمات چون حرز یمانی است بـراو اطلاق فرمودیم ، سبیل همگنان‌ازاقارب نامدار وفرزندان‌کامکاروامرای‌دولت[یار]وصدوربا‌حشمت‌واصحاب دیـوان و حکام و داروغگان ومستحفظان سبیل و مـدن وعاملان قصبات وسرخیلان

---

۱ ــ ن . تداوین ! ۲ ــ ن . مرتب

احشام وشحنگان انـام و تمغاچیان دارالملك هرات وسایـر ممالك محـروسه صینت عن‌آلافات آنکه :

چون مشارالیه برطریق تجار وتطرق امصار و بلدان تحف وتنسوقات اطراف واقطار جهان الـی مابلغ نقل وتحویل وتعویض وتبدیل نمایند قطعا واصلا به هیچ وجهی از وجوه بعلت تمغا وزکوة و سلامانه وسوغات مزاحمت وتعرض نـرسانندتا متابعت شرایط مبایعت بی تشویش ومضایقت توانـد بود ودر جمیع مـراحل‌ومنازل وظیفه اکرام و احترام مرتب داشته فواید صحبت او را مغتنم شمارند ومشاعل دلیل پیشوای غرائم اوگردانیده از مواضع مخوفه‌به‌سلامت به مأمن‌رسانند واگر ازجهاتی متعلقات اوغایب‌گردد به احضار آن اهتمام مـرعی داشته چهارپایان ایشان رابـه حکم وبی حکم اولاغ نگیرند ودر حمیع امور واوضاع مراقبت حال او نموده شکرو شکایت او را در بارگاه عتبه فلك احتشام اثرتمام شناسند

☆☆☆

* فرمان آزادی خواجه عنبر کاتب از بندگی‌وغلامی

برادران جوان بخت جهان‌افروز، و فرزندان سعادت یارفیروز روز، وامرای مبارك رای‌فرخ نشان،وارکان دولت راسخةالبیان، وارباب مراتب ودرجات‌واصحاب تومانات وهزارجات وسکنه عتبه بارگاه وسدنه سده خلافت پناه وافراد طوایف امم واصناف ترك و عرب و عجم بدانندکه :

چون همت قاهره مالك الملوك جلت آلاوه اقتضا فرموده طایفه‌ای ازبندگان مخلص نیك بخت را از سایر امثال واقران برگزیده و به زیادتی مـوجبات دولت و

* عنبر کاتب از خوشنویسان‌نسخ و ثلث دوره سلطان حسین میرزابایقرا بوده است

اقبال و افزونی اسباب بهروزی و کمال بلند پایه سرافراز گردانیده و زمام‌اختیار ممالک[1] عالم‌ومفتاح‌تصرفات رقبات بنی‌آدم به قبضه قدرت‌واقتدار ایشان بازداده بر مقتضی احسن کما احسن الله الیك چنان سزد که همواره ابواب فتوح در باره زیردستان قابل صالح مفتوح باشد و پیوسته مراد و آرزوی مستمندان و محتاجان امین مؤتمن،بقبول واسعاف اقتران یابد تا بشیر ذکر جمیل و مبشر اجر جزیل گردد خصوصاً زمره خدمتکاران نیك پی مبارك قدم،عصرهاو قرنها، حلقه یك دلی درگوش و غاشیه یك جهتی بر دوش داشته باشندو انواع خدمت مقبول و مساعی مرغوب به تقدیم رسانیده هر آینه حق خدمت آن خدمتکاران و قدر بندگی چنان بندگان به موجب اشارت انا لا نضیع[2] اجر من احسن عملا . هرگز مخفی و مستور نخواهد ماند .

چون به تایید واهب بی‌چون،نوبت خلافت معموره ربع مسکون به دولت ابد پیوند ما شرف انتها و سمت انتما یافته به حکم انا وجدنا آباءنا علی امة وانا علی آثارهم مقتدون . همگی همت پادشاهانه و خلاصه نیت خسروانه مصروف ومعطوف است که مکافات مواجب رقیّت و محاذات وظایف عبودّیت‌که از طوایف جان سپاران بختیار و فرق‌گذار برخوردار و درهر باب ملاحظه و مشاهده افتاده به‌نوعی به ظهور آید که در نظرخرد ُخرده بین عین صواب نماید . چون بنده مقبلی که شمامه سنبل‌عنبربیز عقیدت و قرنفل عنبر آمیز ارادت او عود مثال بر آتش امتحان وزیده و فوایح نسیم طاعت و فرمان برداری به حکم هوالمسك ما کرّرته یتضوع صندل‌صفت‌به مشام‌جان‌مستنشقان‌روایح ریحان‌وایقان رسیده نام‌سودخودبقلم **تعلیق** نیکو بندگی و خدمتکاری بر **بیاض** کافوری جراید بندگان خاص و فرمانبرداران به اخلاص به نوعی مثبت‌و **محقق**‌گردانیده که چون **جوهر** خرد صیرفی زیب و زینت گوش و گردن زمانه گشته و **نسخ** ُنسخ و **طوامیر** تمامت طاعات و عبودیات نموده :

---

۱ ــ ن . مملکت ۲ ــ ن . یضیع

محیط فضل وهنر **خواجه عنبر کاتب** که ثلث او نه نویسدکسی مگریاقوت

لاجرم بـه مقتضای کرامت مستفاد از کـریمه و لقد کـرمنا بنی آدم خلعت مفاخرت او رابه‌طراز حـُریـّت مـُعـْلـَم داشته وصورت رقیت‌عارضی‌او را بکلی زایل گردانیده به تاریخی که در ذیل سمت ارتقام می‌یابد بر حسب‌فرمان واجب الاذعان فلا اقتحم العقبه و ما ادریك ما العقبه فك رقبه الی آخرالایه ، به خرمی و شادی به اصل‌حریـّت و آزادی بازگشت و نسبت مملوکیت مجازی کـه بـه حضرت جنت خضرت ماداشت ارتفاع حقیقی پذیرفته در سلك بندگان آزاد و جان سپاران دل‌شاد شرف انحراط و انتظام یافت سبیل همگنان آنکه :

برین موجب مقرر دانند و من بعد در ذمه او جز حق ولاکه الولاء لمن اعتق ثابت‌است ثابت به‌دانند و تغییر و تبدیل به‌قواعد و اصول آن راه ندهند تا همواره بـرکات مثوبات این مبرات مبرورات بروزگار همایون واصل ومتواصل باشد

* * *

حکم در باره کله‌زن که از هزالان بوده به کلانتران کلیدر و نیشابور

کلانتران **کلیدر** و سروران **نیشابور** و مـوکلان اشغال و سرخیلان امـور آنجا بدانند که :

به مقتضای کلام صاحب شریعت السلام المؤمن وعب لعب والمنافق . عبوس قطوب احیانا جهت‌تفریح خاطر خطیر وتفتیح ضمیر منیر به اسباب مطایبه وانبساط ادوات مباسطت و نشاط توجه و التفات می‌رود به حکم خبر معتبر الهزل فی‌الکلام کالملح فی الطعام‌کلمات هزل‌آمیز و حرکات شورانگیز مردم سراسیمه وضع کلپتره گوی شرف قبول و استماع می‌یابد . در این وقت که کل سرافراز **کله زن طاس**

باز که به داغ سخریت واستهزا موسوم و به نشان مزاح و بلاغت منسوب است از سرقدم ساخته به پایه سریر اعلی آمده وکلاه مفاخرت به هوای شادکامی برانداخته. فنون مضحکات و هزلیات موبه موبه ادا رسانید وچون بی‌تکلف باب دریوزه‌نموده و خیال سؤالی داشت جهت ترفیه خاطر و تکثیر مواد بشاشت او از فواضل صدقات فرق همایون مقرر فرمودیم....

***

مناشیر واجب التوفیر درباب سرافرازی هریك از افاضل عصر و نوادر دهر

***

منشور کالانتری هنرمندان دارالسطنه هرات بنام مولانا ناصرالدین منصور مصوّر

چون‌حضرت مصور نقش‌خانه‌ملکوت به خامه تقدیررقم تصویر رب‌السموات والارض و ما بینهما ان کنتم موقنین بر سقف طرب خانه مستدیر جهان بی شبیه و لا نظیر ثبت فرمودیم . بقلم ابداع صورت فتبارك‌الله احسن الخالقین بر کتابه ایوان کیهان تحریر کرده‌اندکه. انه علی ما یشاء قدیرلوجه . لوحه چهره پردازی‌او تواند بود و به مقتضی و صورکم فاحسن صورکم در صورت خانه ایجاد که جامع بدایع صنایع فیکون و غرایب آثار گوناگون است اصناف صور شریف و آلاف اشکال لطیف به الوان‌خیال بر صحیفه‌ایام و لیالی نگاشته و انواع ریاحین‌وازهار که در هرباغ‌هرگلی برنگ دیگر است‌برصحیفه‌اراضی و اشجار تربیت‌نموده که هوالذی صورکم فی‌الارحام کیف یشاء شمسه شرفه او سزد ، هر آینه به حکم ان فی

خالق السموات والارض و اختلاف اللیل والنهار لآیات لاولی الالباب

هر نقش کـه بـر تخته هستی پیداست　　　آن‌صورت‌آن‌کس است‌کاونقش نماست

دریـای کهن چو بـرزند مـوجـی نـو　　　موجش خوانند و در حقیقت دریاست

لاجرم به استخوان بندی و تصویر هنرمندی و تشویر دیبای رفعت و لباس مکنت‌که به دستیاری خیاط تیقظ واحتیاط نقوش دلپذیر یافته واطراز اعزازپذیرفته باشد بر قد وصورتی که‌آراسته و پیراسته‌شود مقصودآنست‌که مصدوقه رنگ‌آمیزی براو طرح بندد و صاحب فطنت از ملاحظه صورت به مشاهده جمال با کمال‌مصوّر منزه از صورت‌راه َبرد .

مصورازل ازروح صورتی می‌خواست　　　مثال قـد تـرا بر کشید آمـد راست

و بی شبهه

این‌همه نقش‌عجب بردرودیوار وجود　　　هرکه فکرت نکند نقش‌بود بر دیوار

حمدالله تعالی که طرح سلطنت به اندازه نقش بندی‌مـا، ساخته و پـرداخته اوست و درگنبد لاجوردی بدیع پیکر فیروزه منظر انا زیناالسماء ودرایوان زنگاری زرنگاری‌جنت‌سماء سبزلوای‌عَلَـم‌سرخ‌فلك سای ما،کالشمس‌فی‌افق السماء به‌هررنگ که بر می‌آید . نقشی است که از خامـه تقدیر عیان است ، و چـون صورت آلای نامتناهی از تمـون سفیدی‌و سیاهی، ایام و لیالی بر صفحه ظهـور انتقاش پذیـرد هر آینه رعایت جانب هنر بر ذمه اصحاب بصر که : رسمی است قدیـم و عادتـی معهود است .

از فرایض و واجبات سلاطین بدیع الشأن رفیع المکان و ازلوازم مآثررضیه مرضیه خواقین ماضیه‌خواهد بود ، بنابرآن **افتخارالمصور بن مولانا ناصرالدین منصور مصور** که به تصویر نقشبندی خامه‌لطافت نگارغرایب‌آثار، در صورتخانه به ارباب تذهیب و تصویر ید بیضا نموده هنرمندی درهروله خیال، از ارباب‌کمال دست برده و آنچه در کار تقدیر رقم تصویـر نوشته‌انـد از بدایع نقوش و صنایـع رقوم که نقش‌بند خیال تکلف را یکی‌از هزار اسم تواند بود و درطربخانه طـوایف

و لطایف از الواح ضمیر بصورتی که :

لیس کمثله شیٔ از قوت بفعل آورده و چون در کارخانـه غیب آن صورت بدیع جز از کلك قابلیت و استعداد او متصور نیست هرآینه براقران در تصویر و تحریر منصور ولا نظیر آمده و ما النصر[1] الا من عندالله العزیز الحکیم والله یویـد بنصره من یشاء والله ذوالفضل العظیم ،

همه درجستجوی صورت وما درپی معنی همه حیران این نقشند وماجویای نقاشیم

دراین وقت لوح آمال وامانی او رابصوّر حصول مقاصد ومرادات دوجهانی ارتسام داده واجب بود که بر وجه احسن و صورت ایمن او را **مانی** وار آینه‌دار اشعه نگارخانه عنایت وتربیت فرماییم و دیباچه احوال و اوضاع او رابه‌نقوش **گره** گشای تفقدو،رقوم فرح فزای لطف مزین و منقش گردانیم بنوعی کـه نقشبندان را قلم او دستورهنر، و رقم او روشنی بصر گردد . یقین که چون ملحوظ ومحظوظ نظر اعتنا و التفات گردد، مرآت ضمیرش بصور دلنواز و تصاویر دلپذیرموردطلعت آفتاب‌ضمیر عالمتاب شود . سر قلم شاگردانش به اندازه طرح هنروران عالم نتواند بود که گفته‌اند :

زان‌نقش دلگشای که نقاش‌صنع بست از بـاب عقل راز تحیر قلـم شکست

ولامحاله‌قلم مصوران، گو سر خویش گیر و می‌رو ، تو بیا و صورت خود ، به نما به نقشبندان،بنا بر آن مقرر شدکه :

چون مشارالیه به لطف تحریر و تصویر عَلَم بالقلم صورت‌نقش هنروری بـر دیوار روزگار نگاشته جماعت استادان و هنرمندان پایه سریر اعلی مامور ومحکوم او بوده خدمات شایسته او را به حکم فاتبعونی یحببکم‌الله ، به نوك کلك تحقیق بر صفحه صحیفه تصدیق می‌باید نگاشت . هرآینه موافق رأی عالم‌آرای ما تواند بـود مطیع ومنقاد باشند و او نیز هر فردی را ازهنروران این دو طایفه بنظر دقیق تفتیش

---

۱ ــ ن. و بالنصر ا

و تحقیق حقیقت حال نموده کیفیت استعداد و قابلیت معلوم و مقرر سازد بدان قدر که قدر او باشد به مهمات مشغول داشته قدر کارش را بدانند هم بدان قدری که هست . وغث و سمین[1] کار ایشان را بدیده بصیرت و اعتبار اختیار نموده از یکدیگر فرق و امتیاز کنند وبه هر وقت که در حرم‌خانه تدبیر و طربخانه تصویر درآید و برآید یساولان و محرمان دست رد بر سینه توجه و اقبال او چنانچه قاعده و رسم ایشان است نه نهند و علی هذا چوب منع در پیش پای او درنیاورند و اورا مهتر و بهتر هنرور پایه سریر اعلی دانند و از باقی صنعت وران وکارگذاران به عنایت خاص و مزید اختصاص مخصوص و ممتاز شناسند . مشارالیه نیز باید که قلم از نافرمانی مزاج همایون که شکستگی ارباب بصر عبارت از آن است منحرف دارد و قدم از مقام خدمت و عبودیت که نشیمن بندگان و خدمتکاران بی ریا و رعونت است به هیچ صورت بیرون نه نهندو به خدمات خاصه قلم ازموی مژه سازد و اقدام اقلام ثابت‌و راسخ دارد، تا روزبروز نمونه اخلاص و صفای طوایت صوری و معنوی از لوح ضمیر او به خوبترین صورتی مطالعه و مشاهده افتاده الوان یك رنگی او را در سلك نادران زمان و بی‌مثلان‌اوان نقشی برآب زند و حسن صورت، موافق حسن سیرت، افتدو هرصورت تربیت و نوازش که نقش‌خانه در رنگ آمیزی خیال متصور باشد ثمره شجره لطف سیرت گردد . جماعت فرزندان کامکار وامرای نامدار و وزرای عالیمقدار و نوکران و ملازمان و افراد طوایف برایا وامم واصناف طبقات ترك‌و عرب و عجم، از بدایت خاورتا نهایت باختر، بر این جمله روند و رعایت او را واجب دانند ایلچیان و قوشچیان چهارپایان او را اولاغ نگیرند و به همه صورت رعایت ومراقبب او را واجب شناخته چنان کنندکه امداد شکر مواصل گردد و داروغگان به هیچ وجهی من الوجوه به‌کسان اوشلتاق نه نمایند وازشکایت محترز باشند .

---

۱ ــ ن. ثمین ا

منشور بنام پهلوان مبارز الدین شیخ علی کمان دار

شکر و سپاس بی‌پایان بیش‌ازآنکه تیر اندیشه ازکمان‌گمان به حد عدد و احصاءآن تواند رسید یا عقل دوربین را نظر بقوت بازوی اوهام فکر وکمان بیان‌او تواندکشید خدایرا جل‌جلاله و عم نواله‌که چرخ مقوس‌که تیر تدبیرش‌کمی گوشه‌گیر است بمافیه و ماهو نجومه در قبضه تصرف و اقتدار اوست تبارك الذی بیده‌الملك و سهام ارادت انام‌که بصوب هر گونـه مطالب و مرام‌گشاد می‌یابد از جعبه مشیت و اختیار اوکه، وماتشاون الا ان یشاء الله و شرایف صلوات طیبات بر یگانه که نخستین نشانه سهم ارادت که در موطن کنت کنزاً مخفیا از کتابه فاجبت[1] ان اعرف برآید ، او بودکه لولاك لما خلقت الافلاك و آخرین که به اختصاص منزلت ولکن رسول‌الله و خاتم‌النبین براولین وآخرین فایق و برتر آمد ، اما بعد از ظهور عالم و شعور آدم چون میل نمود نمایش، درافرادگرامی آدمی نصاب کمال دارد و در جبلت انسان منظور است‌که هرکه تواند دربقای ذکرجمیل‌کوشیده نقش اثری‌از آثار ستوده بر صفحات روزگار نگارد ارباب همم عالیـه را البته مراعی سهام قصد اصلی استحصال‌کمال تواند بود که باآن در مضمار اختیار تیر نمایش و اظهار از اقران و امثال بگذرانند و نوعی ازمـزایا و فضایل را به حداقصی[2]رسانیده منشـور استکمالش به توقیع ان آثار ناتدل علینا موشح گردانید و این معنی کس را بعد از قابلیت و استعداد فطری بی‌معاونت و مرافقت تعلیم وتفهیم مرشدآگاه‌میسّرنه‌گردد و نقد کامل العیار بازار او سکه رواج و قبول نیابد پس اگرمقبل موفق را ازسابقه

---

۱ ــ ن. فاجنبت　　　۲ ــ ن. بامداقعی

عنایت ازلی اتفاق افتدکه در امری که وجهه همت سازد معلم ومرشد او نظر اعتناو اهتمام برآن اندازد هرآینه رتبه او درآن امر به حدی رسد که کس را تیر سعی از کمان امکان به حوالی‌آن‌نه رسد. چنانکه دراین تاریخ خدمت پهلوان معظم سپه‌آرای ترك و عجم **مبارزالدولة والدین‌شیخ علی** بلغه الله تعالی اعلی مراتب المعالی فن کمان داری و تیراندازی را که برهان رفعت شأن اوست به مرتبه عالی رسانیده و درین باب مستجمع جمیع جلایل و دقایق صوری و معنوی‌آمده بنابر آن مقدمه او را اجازت داده شد . . . . *

* * *

منشور بنام استاد جلال‌الدین محمد که توانسته بود از چهل و چهار مثقال تار و پود بیست و چهار ذرع ارمك بباقد و پارچه‌ای نوظهور عرضه‌دارد

زمره ماهران بقوت عملی و فرقه بارعان بدستیاری عنایت ازلی و وصول مبصران جمیع‌آفاق و فحول هنروران ممالك محروسه علی‌الاطلاق کساهم‌الله‌ملابس السعاده و البسهم حلل‌السلامه بدانند که :

به تشریف سبحانی، استادچابك دست قضای آسمانی، درکارخانه ابداع بدایع نقش کمخای صنایع کاربسته ، حقیقت وجودهمایون منزلت ما را در لباس‌سلطنت و کسوت خلافت جلوه ظهور و نمایش داده و فی‌کل حال حلّه شهریاری و خلعت جهانداری برقامت منقبت ما زیبا و برازنده افتاده و نفایس اجناس دولت و اقبال و ظرایف انواع اقشمه ابهت و جلال ما را مشتریان متاع بازار وجود و معاملان

---

* . این منشور ناقص است .

چهارسوی ایجاد به وجوه رایج و نقود خالص‌جان خریدارآمده هریك بقدر استحقاق و اهلیّت خود را در احداث تنسوقات‌گزین و اختراع تکلفات سحرآیین که گلگونه جمال شوکت و زینت کمال صورت و حشمت تواندبود، یدبیضا نموده به التماس ترتیب خاص که بطرازخصوصیت و اختصاص، مطرز باشد ممتاز و سرافراز گشتند و از جمله اشباه ونظایراستاد زاده ماهر باهر،هنرور باریك نظر عدیم المثل مضروب ـ المثل **جلال الدین محمد** که به هرقت درصناعت پشمینه بافی از خزانه بی‌کرانه ساترالعیوب و هوالله الکافی مفاخرترین خلعتی که جیب کرامتش به غرور **کنتم خیر امة اخرجت للناس** مرصع و آراسته است و آستین اکرام و اعزازش بطراز دلنواز رفع البعض‌فوق بعض درجات‌مطرز و پیراسته، فایز و مستعدآمده و برکمال حذاقت و دانشوری طباع سریع الحسرکه هنرمندان‌کارگاه فلك‌اطلس درجات والای مراتب اعلی افزوده .

چو استاد برقد قدرش بفکرت ز نظم ستایش کند جامه بافی
یقین دان‌که هرگزنه بایدمناسب چنین خلعت از تار وپود قوافی

و درزمان این دولت، در فنون این صنعت، دقایق‌جودت و تکلف و نکات لطافت وتصرف، به نوعی‌کار فرموده و برتمامت صنایع و بدایع امور جمهور بر وجهی قادر و غالب شده‌که هنروران عرصه عجایب و غرایب از قصور و تقصیرآن عرصه خجالت و تشویر گشته می‌گویند :

کس نه میداندکه این نوع هنررا نام چیست
نی کرامت می توانش‌خواندنو نی ساحری

و ازبنیّات آیات صدق این حدیث‌آنکه در این تاریخ از چهل و چهارمثقال تار و پود بیست و چهار ذرع ارمك نادر الوجود بافته اکثرمسلمانان سلیم الطبع در ساختن و پرداختن‌آن به عجز و قصور منصف و متصف شدند و بعضی دیگر که در بادی نظر از سلوك طریق قبول و اعتراف عدول انصراف ورزیدند به ملاحظه فحوای لیمیزالله الخبیث من الطیب نقد علمی و عملی هریك را بر محك ضمیر خبیر

امتحان فرمودیم نمونه‌ها از صوف مربع و سته عشر و از یکی مختم به انواعه‌و سقرلات و ماشات وارمك به اصنافه برك‌ساده و مختم‌بافته ستّر کریمه ثیاب سندس خضر و استبرق‌بظهور آورده چنانکه طراح‌خیال‌هیچ‌طاعن تغییروقلم‌تعبیردرآن نتواند کشیدو بالاخره اصحاب تلاش‌و معارضه ازمقام‌عناد و مکابره فرود آمده فریاد لاطاقه لناالیوم برآورده گفتند :

از نـخ پشمـینه او در بـریشم تـاب نیست
لای در خون غرقه‌و درموج کمخاآب نیست
این چنین‌کاز مهرکار اوکتان فرسوده‌گشت
بعد ازاینش بهرکارش حاجت مهتاب نیست

و علی سبیل الوفاق والاتفاق کارهای شگرف او حیثمایقضیه الرسم فی‌آلافاق آویخته‌به تشریف‌خاص‌اسب‌راهوار وانعام‌کپکی‌سه هزار دینارمشرف‌شد وبراین‌منوال غلامی شادی نام راکه بندگان درگاه جهت‌کار آموختن و هنراندوختن به مشارالیه سپرده بودند بعد از انقضای مدت پنجسال از حضیض مرتبه شاگردی گذرانیده بـه اوج درجه استادی رسانیده چنانکه در مجلس همایون زانو زده با جمیع هنرمندان بی‌نظیردرکارهای دلپذیر دعوی مزیّت و تفوق‌کرد و در مبادی اشتغال صورت فرق فرق از لباس التباس مکشوف‌گشته‌موجب حکم حکم از حد انکار به مقام تسلیم‌و اقرار در آمدند

آنکه در شهر هنر روشن تـر است از آفتاب
او چو پیدا می‌شود می‌بایدش پنهان نشست

لاجرم از سایر اقران و امثال‌که همه در تعیین این حال از سلاطین دانشور به بی‌مثلی مثال داشتند امتیاز یافته منشور افتخارش به طغرای یگانگی موشح ومحلی آمد و چون میل نمایش و ظهور در افراد نوع گرامی انسان نصاب‌کمال دارد و در جبلت مفطور است که تواند در ابقای ذکر جمیل کوشیده نقش اثری از آثار ستوده برصفحات روزگار نگارد مبنی بر التماس مشارالیه حقیقت حال او را بعد ازتحقیق

و استفسار در طی کتابت نامدار که مقارن تمادی روزگار خواهدبود مقرر و مکمل گردانیده منشوراستکمال او به توقیع مسلمی اقتران یافته تا او را در این باب سر-آمد دوران و فایق بر سایر امثال و اقران شناخته طایفه مذکوره او را من حیث-الاستحقاق مقدم و پیشوای خود دانند و پیوسته طریق تعظیم و انقیاد مسلوك دارند. ذلك الفضل الله یوتیه من یشاء والله ذوالفضل العظیم .

***

فرمان دیگری است بنام استاد جمال‌الدین محمد ارمك باف و و فرزندش کمال‌الدین محمد ارمك‌باف

بر ضمایر صافیه نقشبندان صنایع شعار،و خواطرزاکیه هنرمندان بدایع آثار البسهم ملابس‌العزّ[1] والجلال وکساهم حلل البهاء والرجال. [؟] واضح و لایح است که چون نساج کارخانه فطرت و ابداع دیبای زیبای سلطنت والا را که از ازل به طراز اعزاز توتی الملك من تشاء معلم و مطرز بود و تا به ابد به نقوش خواتیم و تعز من تشاء مختتم و مقرر خواهد بود خاص به اندازه قد قدر بلند ما بافته و استاد کارگاه تکوین واختراع، لباس فرخنده اساس انی اصطفیتك علی‌الناس‌را که درخانه انا انزلنا علیکم کتا[2]با فاخرترین از آن خلعتی و نادرتر از آن کسوتی مقصور و متصور نیست علی الاختصاص براندازه قامت با استقامت دولت ارجمند ما بافته لاجرم نفایس اجناس الطاف و ظرایف انواع مواهب و اعطاف ما را مشتریان بازار حسن صناعت و معاملان چهار سوی هنر و براعت بوجود رایج جان و نقود خالص روان، خریدارآمده هر یك بقدر استعداد و قابلیت فراخور استحقاق و اهلیت در

۱ ـ ن. الغردو　　　۲ ـ ن. لباسا !

ابداع تنسوقات دلپذیر، و اختراع تکلفات بی‌شبیه و نظیر که پیرایه کمال شوکت وکامکاری وگلگونه جمال سطوت و نامداری‌تواند بود، یدبیضا ساعةً فساعةً تحفه گزین و لحظه فلحظه هدیه لطافت آیین،بموقف عرض می‌رساند و ما نیز دواج وافر الابتهاج سپاس داری حضرت باری را برکتف اطاعت و فرمان برداری افکنده‌البسه احکام جهانمطاع به تار نصفت و پود عدالت ترتیب و تزیین داده نامزد بساط‌حلّه جان هنروری و طرح طراحان سرکار هنر پروری می گردانیم و اندازه کار صنعت مهارت دثار و مقدار استحقاق هنرمندان نادره‌کار چنان که باید و شاید دانسته رعایت حق ایشان که حق رعایت شده باشد به ادا می‌رسانیم و بدین جهت همواره ایجاب ملتمسات و پیوسته در انجام اسعاف متمنیات این طایفه عزیزالوجود را وجهه همت خسروانه داشته‌ایم و دواعی پادشاهانه بر فراغت حال و رفاهیت بال این زمره لازم الرعایه گماشته و از آنجمله صانع بارع اکمل اجمل عدیم المثل نادر العصر ماهرالاوصاف **جلال الدین‌محمد ارمك باف** است که تا خارای کوه به نقش والجبال اوتاد منقش و مشهور و اطلس گردون به سمت و بینافوقکم سبعاد شداد متسم و مذکور است نفیس‌تر، از وی هنروری‌در صنعت بافندگی بوجودنیامده و طرفه‌کارتر،ازوی استادی در کارخانه نساجی ظهور نکرده

هزار قرن به باید که تا ز اهل هنر   بدین نفاست وخوبی کسی پدید آید

و از این جاست که اکمال اعزاز و اکرامش از طراز دلنواز و رفعنا بعضکم فوق بعض درجات زیبی تمام و اذیال تو قیر و احترامش به اعطاف الطاف والله فضل بعضکم علی بعض زینتی لاکلام دارد

چو استاد تقدیر بر قدر قدرش   ز نظم ستایش کند جامه بافی
بصدسال اندر خور او نه یاید   یکی خلعت از تار و پود قوافی

و آیات بینات صدق این حدیث آنکه در این اوان بافته‌ای به ذروه عرض رسانید و اکثر ارباب این فن در ساختن و پرداختن مثل‌آن به عجز و تصورمقّر و معترفند بلکه بوهن و فتور منصف و متصف شدند و برخی دیگر در بادی النظر از

سلوك منهج تسليم و اعتراف عدول و انحراف ورزیده زبان دعوی به لاف وگزاف نابود بیالودندکه بر منوال همان کار متاعی ازکارخانه ابداع بیرون می‌توان‌آورد ضمیر منیر که از پرتو انوار قدسی فیض پذیراست اقتضای‌آن فرمودکه نقد عملی و علمی هریك را برمحك امتحان آزموده فحوای لیمزالله الخبیث من الطیب برعالمیان روشن گردد مشارالیه نمونه‌ها از صوف مربع دسته عشر بروجهی به ظهور رسانید که سرّ کریمه ثیاب و سندس خضر و استبرق براهل جهان آشکار شد

آنچه ازجنس پشم وابریشم — نتوان بافت‌پاك ونازك وصاف
بافته‌است‌آنچنانکه‌تعریفش — نیست حد زبان هراوصاف
لاجرم‌گشت‌ازین‌سبب لقبش — نادرالعصر ماهرالا و صاف

وطاعنان‌حسدپیشه، خود منفعل فریادلاطاقه‌لناالیوم برآوردند وکارهای او را از منقش و ساده حیثما یقضیه‌الرسم و العاده ازپیش طاق تفاخر وتفوق آویخته به تشریف شریف و مرکب خاصه‌که انعام لاکلام بود مشرف‌گشت وجهت آنکه ارقام نوادر اعمال وغرایب افعالش برصفحات روزگار وجراید لیل‌ونهار باقی ماندمنشور استکمال او دراین فنون به توقیع اشتهار موشح و محلی شد و چون خلف صدق صادق الاخلاص‌او **کمال‌الدین‌محمدحسین**باوجود حداثت سن و عنفوان شباب با مطرزان‌حلل لطایف شعار.و حله‌سازان نمایش عرایس غرایب آثار، و هنروران‌گزیده معروف و استادان جهان‌دیده صاحب و قوف، قدم درطریق معارضه عرض هنر نهاده و نفایس اقمشه و ثیاب‌که نمودار و لباسهم فیها حریر تواند بود به شرف عرض رسانید وکارگران عرصه هنرمندی‌کمال هنروری اورا متفق‌الفظ والمعنی مسلم‌داشته منشورمشتمل‌براظهارشرایط‌تسلیم‌رقم‌زده‌کلك‌تعظیم‌وتکریم‌گردانیدند **حکم‌فرمودیم** تاکارهای شگرف او نیز برسر بازار نمایش‌از دردکان آفرین و ستایش، آویخته به دستور پدرش از موقف سلطنت وجهانبانی به بی‌مثلی مثال یافت و به‌تشریفات گرانمایه سرافرازگشت

دربابِ وی زراه حسد چندبی وقوف | دم‌ها زدند و کوره تزویر تافتند
درکارگاه خست طبعی که بودشان | یک چندسال حیله و تزویر بافتند
زاعمال آنگروه نکویی بوی رسید | ویشان جزای فعل بدخویش یافتند

دانا چوطبله عطاراست از خوشبویی روی دربهی ، ونادان چون طبل باز است بلندآوازومیان تهی ، شیوه عدالت و رعیت‌پروری وطریقهٔ عاطفت و مرحمت گستری چنان اقتضا می‌نمایدکه فرومایه را برجای بلندپایه ندارند و توانگردلان دانشور را درمقام مفلس طبعان بی‌مایه نیارند؛ که شبه راشبه پنداشتن و آبگینه را قرین یاقوت داشتن، ظلم موحش‌وغبن فاحش است .

منشور بنام استادکمال‌الدین محمدحسین ارمك باف

براصول طرازندگان خلعت هنروری وفروع برازندگان‌کسوت صنایع‌گستری واستادان‌کارخانه تکوین وابداع وکارکنان فرزانه اجناس‌وانواع البسهم‌اللّه‌ملابس الاحسان وکساءالبها والامتنان پوشیده نماندکـه چـون لطف فیاض علی‌الاطلاق از خزانه اعطی‌کل شـی خلقه ثم‌هدی خلعت خلافت و شهریاری پیرایـه قامت دولت و بختیاری ماگردانیده و قدقدر بلندمـرتبه مارا بـرمقتضی تشریف شریف اناجعلناك خلیفة فی‌الارض بفاخرترین لباسی از اساس‌خلافت وکامکاری زیب وزینت استیناس بخشیده همگی همت همایون مصروف و موقوف‌است برآنکه درکارگاه ابداع‌وایجاد نظربفایده عالم‌کون‌وفساد همواره بدایع صنایع هریك ازمنتسبان خاص‌که‌بدستیاری خیاطچرخ‌اطلس قبای‌بقای‌کرامت بندگی‌واخلاص آرایش‌بالای والای‌سعادت‌مساعدت ایشان‌است درزی‌ارتقا به مدارج غایت قصوی جلوه نفایس وظرایف بازارشهرستان وجود ومعاملان اقمشه و اجناس چهارسوی محروسه شهود برساحت تنسوقات‌گزین

وتکلفات سحرآیین ایشان تابد به‌تخصیص زمره‌ماهران چابك دست‌که به‌قوت عملی و دستیاری‌تقویت لم‌یزلی، چنانکه ازکمال استعداد و قابلیت و وفـور شایستگی و اهلیت ایشان‌سزد، در مقام دعوی انـاو لاغیری یدبیضا نموده عطف دامان شهور و عوام به زواهر جواهر عمل‌های شگرف وکارهای بیرون ازاندازه تقریر صورت‌وحرف مطرز سازند ودست تصرف اشباه و نظایر زمان در معارك امتحان وتجربه مبصران و ممیزان وقت برچوب تحیرو توقف بسته از دایره اعتناو اعتباربیرون‌اندازند تااثر کریمه ورفعنا بعضهم‌فوق بعض‌درجات‌بر صفحه‌صحیفه کاینات‌واضح‌ولایح است وذلك فضل‌الله یوتیه من‌یشاء والله ذوالفضل‌العظیم وازآن جمله درخلال‌احـوال استادزاده نکته‌دان خرده‌بین ستوده‌خصال خلف‌الصدق صادق‌الاخلاص‌استادکامل مضروب‌المثل معدوم‌المثال**خواجه کمال‌الدین‌محمد حسین** ارمك‌باف که‌لامحاله جامع جمیع‌جلایل و دقایق این اوصاف است و با وجود حداثت سن‌و بدایت‌عمرکـه هنوز عقدسنین او بعقد شانزده نرسیده و خط غبار آثارالبخار برصفحه‌عذار اونه‌دمیده

کاردیده است‌وعمر، ده‌نشده   همچو بدراست وچارده نشده

با مطـرزان حلل لطافت شعار وحلـّه‌گذاران نمایش عـرایس غرایب آثارکـه هنروران‌گزیده و استادان‌جهان‌گشته،کار دیده‌اند قدم درطریق معارضه و عرض هنر نهاد و نفایس ثیاب نقی[1] الذیل و الجبیب‌که نمودار ثیاب سندس خضر تواند بود و به مرور روزگار چشم زده اعتبار اولوالایدی والابصار نتواند بـود در موقف‌کشف غطابه ذروه عرض رسانیده زبان بیان به فحوای این مقال برگشادکه:

درهنرآنم من اکنون‌کاز بلندی محل
درهمه روی زمین‌خودرانه‌می‌بینم‌محل
هرکه‌خواهی‌کاو بیاآینك‌من‌واینك هنر
کارباید درمیان آوردنی بحث‌و جدل

---

۱ ــ ن. بقی

و در محکمه بدیع منوال رفیع لباس الباس و فرق فرق غث و سمین از شواهد حال خود آیات بنیات صدق و یقین که طراح خیال هیچ طاعن رقم تحریر و تعبیر و قلم سرزنش و تغییر در آن نتواند کشید منظور نظر شعور حکم نافذالحکم گردانید و چون نقد عمل هریك را از جوانان خردسال برمحك ضمیر خبیر امتحان فرموده تمامت دقایق جودت و تکلف، و لطایف صنعت و تصرف، هنروران عرصه عجایب و غرایب به وضوح پیوست بعضی از مسلمانان مسلمان سیرت نادرالوجود که من اول الامر متصدی مضایقه و تلاش بودند و جاده امتناع و سرکشی بقدم تفاخر و تبختر می‌پیمودند چون ابریشم کار ایشان بی‌آب وموج کمخا روزگار ایشان بی‌تاب ماند و قواعد جامه‌بافی ایشان که خاراصفت می‌نمود دهسمت استحکام داشت بر مثال کتان ازتابش مهتاب پوده و فرسوده گشت و درمعرض جواب بعجز و قصور منصف و معترف شدند که هذالشی عجاب :

در زبان افتاد چون هرکس که با او درافتاد

می‌گزد مقراض ازین حیرت بدندان پشت دست

از روی وفاق و اتفاق نامهٔ مشتمل براظهار شرایط تسلیم و فروتنی رقم زده کلك بیان گردانیده خطوط صحت و قبول برآن نهادند و بسان موم که متابعت نقش نگین نماید یك باره تارو پود خلاف و نزاع بگسیختند وکارهای بی‌همتای باهمپای او را به دل ساده و خاطرگشاده علی مایقضیه الرسم والعاده برسر بازار نمایش ازدر دکان آفرین و ستایش بیاویختند والحاله هذه .

هرکه را درجامه‌بافی دفتری یا نسخه‌ایست

جملگی ازکار او گیرند دستورالعمل

لاجرم درمبادی حال به‌تایید ایزدمتعال بدستور پدر هنرپرور خودکه درفنون این صنایع مشهور زمان و مسلم جهان است از موقف سلطنت و جهانبانی برسبیل ارث و استحقاق بـه بی‌مثلی مثال یافته بـه تشریفات گرانمایـه سرافراز شد و منشور افتخار اوبه طغرای یگانگی در این شغل خطیر موشح ومحلی آمد تا او را درین باب

سرآمد دوران و مقدم امثال و اقران دانسته طریق تعظیم و تقدیم مسلوك دارند و در ابقای ذکر جمیل اوکوشیده آثار ستوده اورا برصفحات روزگار نگارند .

☆☆☆

منشور بنام مولانا حاجیعلاءالدین جراح ـ یکی از جراحان عالیمقام

چون زخم سهام ممالك انام و جراحت حوادث معارك ایام به دستیاری مرهم رعایت و فتیله سودمندحمایت ماسمت‌التیام می‌پذیرد وریش جگر خستگان روزگار و فرقه شکستگان دلفکار به‌دستکاری جراحان تیمار ومیل‌گذاران طریق استظهار بازوی بهبود می‌آورد هرآینه ترتیب استادان سبك‌دست صاحب وقوف که به‌مقتضای فحوای ضرب‌السیف و اصاب‌المحرددر دقایق حکمت این امر دقیق یدبیضا نموده قطع ماده فساد و دردمندی مجروحان بپای مردی مهارت و غمخوارگی ایشان باز بسته است و پیوسته داغ صدق اعتقاد برجبین مبین خودکشیده رشته عزیمت بدست خلوص نیت باز داده‌اند وتراب خلافت راکحل‌الجواهر دیده رمد دیده توتیای‌باصره الم‌کشیده از جمله مقدمات‌و ترتیب آلات و ادوات آن خواهد بود چون استادکامل حاذق بی‌بدل‌باصلاح، **مولانا حاجی علاءالدین جراح** که درعروق و اعصاب این علم چنانچه‌باید و شاید غور کرده و در وقت استکشاف آثار غریب که به سبب آن ازسایر اقران ممتاز است ودر نظر بصیرت نموده‌وتصورآنکه الیوم ماده بضاعت جراحی را ازکمال وقوف او صورتی پدید آمده و دیده صناعت کحال را از وفور معرفت‌اوروشنایی‌حاصل گشته‌بنابراین مقررشدکه‌جماعت جراحان‌وکحالان‌دارالسلطنه هرات و سایر ممالك محروسه بی‌وفاق واتفاق او دست‌بکار جراحی وکحالی نیالایند و او را درین شغل خطیر مقدم و پیشوای خوددانسته به‌خلاف مصلحت‌وصواب‌دیداو

پیرامن دستکاری نگردند سبیل همگنان آنکه برین موجب مقرر داشته از مقتضای حکم درنگذرند و رعایت مشارالیه واجب شناسند .

منشور بنام مولانا دانشمند پوستین دوز

زمره ماهران صناعات ایام و فرقه بارعان محترفات‌انام، اصول مبصران قطع مسالك و فروع متحیران امور ممالك، عموماً بـه‌تخصیص از پشت سنجاب تا دامن گرمسیر و از پالای پوستین تاکناره قدر بدانندکه:

چون به تأئید آسمانی و تشریف سبحانی ابلق ایام رام مرام ماگشته وخلعت سلیسون خلافت ربع مسکون در تمادی روزگـار قاقم پوش مجاری شبستان ..... صفت‌برقامت منقبت‌ما زیبا و برازنده‌آمده همگی همت خسروانه مصروف ومعطوف است‌که تماهت‌استادان چابك‌دست‌دانشور، وهنرمندان تیزبین‌باریك‌نظر، بقدراستعداد و قابلیت و درخور استحقاق واهلیت به لباس تربیت وکسوت اعزاز مفتخروسرافراز گردند و چون**مولانا دانشمند سمرقندی**کـه درزمان دولت اعمام نامدار و اخوان کامکار ما در فنون صناعت پوستین دقایق باریك‌تر از موی ونکات ریزه‌تر ازروزن سوزن موبه‌مو فرموده و درساختن وپرداختن پوستین‌های مداخل‌دوزی تسمه‌دوزی و سایراموری‌که تعلق بدان می‌دارد وباهرچه آورده برتمامت بدایع و صنایع سپید و سیاه به نور عبور نموده‌که هنروران‌کارخانه غرایب و عجایب چرخ‌کبود ازخجالت آن سرخ برآمده‌اند

موی‌باید شکافت چون مقراض　　　تاتوان‌گشت مرد دانشمند

مع ذلك درین فرصت‌که جمعی از استادان دهر بر سبیل تجربه و امتحان در

دکان پوستین‌دوزان سپهر بعرض عرض و طمع وعرض غرض بسیار ازکارهای‌دشوار نمودند مشارالیه ترنج‌های مصور ابریشم‌دوزی و سایر اموری که تعلق به‌دان‌می‌دارد و باهرچه‌آورده الی‌گل‌های منقش برقاق‌دوزی که یکسر مو از آن مکشوف‌خردخرده شناس زیرکان نکته‌دان نمی‌شود بنظر اعتبار کامـلان صاحب عیار رسانیده التماس فرق و امتیاز نموده

آسمان‌گو خوب بنگر تاکدامین بهتراست

درحمل خورشید او یا ماه من درپوستین

و بعد از امعان‌نظر تیقظ و احتیاط در معامله صفحات صحایف طرایف‌ایشان ترجیح و تقدیم تکلفات او بر مصنوعات مطبوعات هریك به‌ثبوت پیوست‌و زمره‌ماهران صناعت را از وفور بضاعت آویخته برروی‌کار افتاده و مالش‌ها خوردند و خجلت‌ها بردند لاجـرم حکمت‌کامله‌شهنشاهی، چنان اقتضا فرمودکه او را بـه حسب قابلیت کسبی ازکارخانه مرحمت‌نامتناهی، به موجب خاص مخصوص‌گردانیم تا از انـواع مساعی جمیله‌که درادراك دقایق صنایع خودمبذول داشته دل‌سرد نشود و همواره در کنف آفتاب عنایت و نوازش ما پشت‌گرم باشد بنابراین مقرر شدکه مقدم و مقتدا وکلانتر و پیشوای جماعت پوستین‌دوز ومضافات ومنسوبات آن بوده‌به‌غث وسمین نقیر و قطمیر اشتغال واعمال ایشان رسد و نگذاردکه ازدستور پسندیده‌که‌استادان کامل تعین‌کرده‌اند تجاوزنموده به رسوم مذموم محدث‌که متضمن قلبی وقلابی‌باشد متصدی و متعرض‌گردند می‌بایدکه او را مقدم و پیشوای خـود دانسته در بـریدن و دوختن و خورش و مالش و غیر آن از آنچه مقررگرداند تجاوز نه‌نمایند وهمواره وظیفه تکریم وتعظیم اومرتب‌داشته‌سال‌بسال بدستور اوخدمت‌های پسندیده‌کنندو او نیز بایدکـه در التزام این امور با جماعت مذکـور طریق مجاملت و حسن معاملت پیش‌گیـرد و در تعلیم‌و ارشـاد نکات و دقـایق آن یکسر موفـرو نگذارد و تمامت ابواب ارتکاب خطا و خلـل و اسباب قلب و دغل برایشان مسدودگـردانیده‌نگذارد که سرسوزنی از قاعده‌پسندیده تجاوز نمایند

* * *

منشور بنام هنرمند عالیمقدار استاد علیشاه قالی‌باف از بافندگان نام‌آور قالی

زمره ماهران بقوت عملی و فرقه با رعان بدستیاری عنایت ازلی، و اصول مبصران جمیع آفاق و فروع هنروران ممالك محروسه علی‌الاطلاق بدانندکه:

چون فراشان قضاوقدرکه مدارج رفعت سموات برعمود بدایع صنایع اوست و طرح طراحان کتابه کارخانه اختراعات به‌تعلیم استادان معلم روایع ودایع اوبساط منقش فلك جهان‌نورد را در بسیط عالم امکان به‌گسترانیده وفرش ملوّن‌سپهر عالم کردار در فضای بارگاه کون و مکان منبسط‌گردانیده زیلوچه تخت‌گاه رفعت ما را به‌قوت بازوی کارگران معدوم‌المثل و دستیاری سرپنجه هنرمندان مضروب‌المثل‌در سرکار طیارعباب[؟!] به‌کمال‌می‌رساندو قالیچه‌غیرت فزای سندس‌و عبقری مارا در سعت ایوان جهان‌آرای خلافت و سروری بـه نزهت و پاکـی رشگ نمونه روضات جنات می‌گرداند و حاشیه بساط انبساط ملك ملك بندگان ما را بدست صدرنشینان بارگاه هنروری و چابك‌دستان کارگاه تفوق و برتری از پلاس‌که درلباس آرایش و نمایش برسطح زمین با سایبان آسمان برابراست موشح و مشحون می‌سازد و سماط جمال و جلال مارا چون مجموعه روزگار و اوراق ملمع لیل ونهار بصدگونه‌نقش‌و نگار می‌آراید

بگسترده‌هرروزصدگونه‌فرش   زبهجت زمین گشته‌مانندعرش

و از جمله نظایر واشباه این مقدمه آنکه استاد باهر متبحر هنروریاریك‌نظر پهلوان روز مصاف، **استاد علیشاه قالی باف** در احداث تنسوقات‌گزین و اختراع

تکلفات سحر آیین، که زیب کمال صورت و گلگونه جمال شوکت و حشمت، تواند بود، ید بیضا نموده وازبرای مزید زینت وتزئین وصحت دولت سرای فردوس آیین هرگونه بساطی که به تار و پود قدرت درهم بافته از غایت تکلف وبسیاری غرایب به نگارخانه[1] چین و پای انداز[2] سپهر برین افزوده

یکی فرش چون جنت آراسته	جهانی بنظاره برخواسته
زایران بلاد و زتوران زمین	زهربقعه کان هست مردم نشین
ندارد کسی مثل این فرش یاد	که صدرحمت حق بر آندست باد

هر ریشه ازآن اطراف گلیم[3] خطوط شعاع آفتاب را تمثیلی روشن و پاره‌ای ازدست آن سرزمین از تکلف و آئین به عینه لاله‌زاری در نوبهاری معین ......[4]

***

منشور بنام سلطانعلی کفشگر

بر زمره ماهران بقوت عملی و فرقه بارعان بدستیاری عنایت ازلی، و اصول مبصران جمیع آفاق وفروع هنروران ممالك محروسه علی الاطلاق، و مشتریان متاع بازار وجود، ومعاملان جهات چهارسوی موجود[5] ونقودپوشیده نیست که:

چون استاد فطرت که درخانه ابداع کیمخت سبز فلك را به گلهای سیم دوز کواکب ودانه‌های دل فروزنجوم ثاقب، بیاراسته و چرم گاو گردون را به پرداخت ودست کاری مجاری روزگار بوقلمون از شوایب اثرخامی به تمامی، بپیراسته سختیان قلب منحرف وغرقین پاشنه مخالف را، گاه تکامیشی سپاه دولت ما به درفش ظفر وقدرت شکافته

---

۱ ــ ن. بزنگار ۲ ــ ن. پای اندر سپهر ۳ ــ ن. کلیم

۴ ــ متأسفانه این منشور ناقص ثبت شده است. ۵ ــ ن. وجود

و دوختن چاك چاق و درز، مرزوبوم بلقان را بسوزن محافظت و رشته فتح و نصرت بر هم تافته، لاجرم همگی همت، کار بسته‌ایم که بشکرانه این نعمت هریك از کارکنان دکان بدایع مزدکار به‌اندازه کردار، کماطابقت النعل بالنعل در قالب عنایت و اعتبار ریخته شود وزیرکی تفرقه‌اوضاع انواع برسراسرجمعیت ازروی بیکدیگر جفان گردد[؟! کذا] و چون استاد چابك‌دست صاحب وقوف **سلطـانعلی** که در صنایع لطافت کفشگری و دقایق حکمت هنرپروری یدبیضا نموده صناعت با براعت کفش‌دوزی که درپای افتاده ره روان زمان و صاحب قدمان جهان بود، به‌دستیاری بنان لطافت و پایمردی نشان مهارت ازهمه کارهای شگرف برسرآورده برو باردیگرش بالاوبرکسی نه‌نشانده‌وزمره گنده‌مالان این حرفت را بخیه‌بر روی کارافتاده انگشت تسلیم برتخته تعلیم نهادند. فلك گفت احسنت و مه گفت زه و بالاخره به خط‌کش امتحان خط نسخ وداع بطـلان درروی کارایشان کشیده‌و بگه‌زن چستی و تشکرده تیزدستی نقش کارامثال را به‌حکم فاخلع نعلیك ازروی روزگار برتراشید وکاربشرط اورا تمامت مسلمانان ازاستادان **بلغاری** تا هنرمندان **قندهـاری** در فنون این صنعت دقایق جودت وتکلف و نکات لطافت و تصرف کار می‌فـرمودند و رای چپ و راست پیش‌آورده راه‌پیشوائی وکلان پایی این کار دشوار از روی تفاخر و تبختر به‌سرجنگ می‌پیمودند در ساختن و پرداختن مثل آن بعجـز و قصور متصف و منصف شدند وجمیع اصحاب تـلاش و معارضه پا بسنگ آمده در پیـروی او ازروی مهربسان مـوم متابعت نقوش و رسوم نمودند و کارهای بی‌همتائی تاهمپائی‌او راگردن نهاده به‌دل ساده وخاطرگشاده دوستانه برسر بازار آزمایش آویختند

آنکه درشهر هنر روشن‌تراست از آفتاب

اوچو پیدا می‌شود می‌بایدش پنهان شدن

لاجرم منشور استکمال به‌توقیع افتخار موشح گشت تا مشارالیه را دربن باب سرآمد دوران و پیشرو امثال و اقران شناسند وجماعت شرکای او اگرچه درین کار بی‌شریك است او را مقدم و پیشوای خود دانسته طریق تعظیم و تکریم مسلوك‌دارند

☆☆☆

متفرقات احکام موافق نام و مطابق مرام جماهیر مشاهیر ایام و سایر طبقات انام

☆☆☆

حکم انتخاب مولانا شمس‌الدین علی استرآبادی برای انشای فرمانها و منشورها و احکام دیوانی

از اشراقات شمسیه اللمعات کتاب و سنّت برساحت سینّه پاکان صاحب خبرت تافته و شهادت امعان نظر دقیق ارباب تحقیق و تدقیق اعتضاد یافته که مقصود منشی انا انشأناهن انشأء از فتح باب انشاو نصب لوای ایجاد وانواع گرامی انساب است که ازدیوان موهبت الهی پروانچه عنایت ومرحمت نامتناهی به‌تشریف خلق‌الله آدم علی صورته سرافرازگشته بخلوت‌سرای ولقدکرّمنا بنی آدم محرم راز آمده‌ودر حقیقت کل افراد این نوع عالی خسروان کامکار و پادشاهان رفیع مقدارندکه مثال اقبالشان به توقیع‌وقیع و فضلناهم‌علی‌کثیر فمن خلقنا تفضیلا موشح ومعلی ومحلی گشته وخلعت منقبتشان ازطراز اعزاز اناجعلناك خلیفة فی‌الارض زینت وبها پذیرفته و چون منشور پرنور، انی‌جاعلك فی‌الارض خلیفه بنام‌نامی و اسم سامی مابه‌امضای و سخرلکم مافی‌السموات و مافی‌الارض جمیعا پیوست، به‌حکم احسن کمااحسن‌الله‌لیك جوامع‌همم‌عالیه‌بر آن‌مقصور فرموده‌ایم که طایفه‌ای‌از بندگان‌خاص که منشیان‌صحایف اخلاص‌واختصاص‌اندو در موقف سلطنت بفنون خصایل نفسانی و صنوف فضایل انسانی ممتاز ومستثنی، هریك ازایشان به‌مقدار اعتبار وفضل وکمال‌ودرجه استعلای

استعداد واستیهال بعملی از عظایم اعمال جهانداری وشغلی ازجلایل اشغال شهریاری محظوظ و بهره‌مندگردانیم بنابراین صدق این‌مقال منصب رفیع‌الشأن انشای احکام و مناشیر سلطانی و تحریر فصول مکاتیب که از معظمات امور دیوانی است به‌یداهتمام مولانا اعظم **زبده فضلاءالعجم مولاناشمس‌الدین علی استرآبادی** که تقریر بیان دلپذیر او شمه نگارستان مفاخرت و تحریر بیان هدایت سریرش فهرست دیباچهٔ مآثر به‌حکم جف‌القلم بماهوکاین بازدادیم ، تا چنانچه از وفور دانشوری وکمال سخن‌گزاری او سزد درپایه تخت سلطانی و سرفصل دیوان سخندانی به‌سرانجام این امر اشتغال نموده در بعضی از عهده مراسم این شغل یدبیضا نماید سبیل همگنان از برادران نامداروفرزندان کامکار وامرای دولت وصدور صایب رویت و وزرای‌صاحب انتباه و سکنه عتبه بارگاه‌و ارباب درجات واصحاب تومانات و هزارجات بانقبای کرام و علمای اعلام ومشایخ‌کبار وقضات روزگار ومتصدیان‌اشغال ومباشران‌اعمال وسرخیلان احشام و سایر افراد انام‌آنکه مولاناالفاضل‌المشارالیه را علی‌سبیل‌الانفراد و الاستقلال دون‌المسامحه والاشتراك متصدی این امر شریف دانسته درجمیع اموری که ازلوازم ومضافات‌آن تواند بود رجوع به تعهد او نمایند و دست تصدی او را در تقلد آنچه بدین منصب‌متعلق باشد قوی و مطلق دانسته تمشیت‌مهمات او از لوازم دانند و در تمامت ممالك محروسه از بابت سیور غال و مهمات عمال و سایر امور و اشغال آنچه رسد حق‌الانشای دستوری او شود و بی‌تطرق شوایت قصور و تقصیر جواب‌گفته به‌قلیل‌کثیر چیزی ازآن قاصر و منکسر نگردانند .

***

حکم درباره سفارش خواجه قطب‌الدین طاووس به مبارزالدین حسن بیك آق‌قویونلو و اشاره به عواطف مقرب‌الحضرت الخاقانیه امیر علیشیر نوایی در باره او

صاحب اعظم **خواجه قطب‌الدین طاووس** بصنوف نوازش و مرحمت و وانواع اصطناع و عاطفت عز اختصاص وامتیاز و شرف اقتران و انفراد یافته‌همگی همت کیمیا خاصیت وتمامی التفات خاطر دریا مقاطر منزلت . برانتظام اسباب‌آمال و تدارك اختلال احوال خود مقصور و محصورشناسد، مخفی نماند که بعون عنایت حق سبحانه و تعالی جبلت کریم تربیت خدمتکاران و مرحمت برزیردستان به نوعی منظور است‌که بواسطه اندك رابطه عنایات بی‌دریغ شامل احوال همگنان می‌فرماییم و سیاست اعمال ایشان را به حسنات عفو و اغماض زایل می‌گردانیم و بی‌شبهه صورت حال بر صدق این معنی دلیل واضح و برهان لایح است که در مبداء جلوس سعادت قرین برسریرخلافت روی زمین، پایه قدرو منزلت‌او را به‌ذروه علیا رسانیدیم و در زمانی‌که مقتضای انواع مؤاخذت بود به حکم‌العفو ذکوة الظفر اظهار آثار عنایت قصوی بخشش وبخشایش نموده قواعد جرایم پایمال مراسم احسان ومرحمت فرمودیم مع ذلك درخطه **مرو** به مسامع نواب رسیدکه به سبب توهم فاسد و تصور بی وجه قدم استقامت او از جای رفته است و برجناح مسارعت عازم بیت‌الله شده برقرار از مطامح عاطفت و مرحمت امداد و تربیت و عنایت متعاقب داشته نوازش‌نامه‌های کریمانه جهت استمالت خاطر بازماندگان او به مواضع فرستادیم چنانچه هیچ‌آفریده را در آن یك دینار و یك من بار محل توقع و مجال تصرف نشد و الآن

۱ ــ ن . کو تاه‌الظفر

کماکان و چون رایات ظفر قرین از حدود ممالك توران زمین در ظلال فتح و اقبال معاودت نموده به دار السلطنه هرات نزول اجلال فرموده به موقف عرض رسیدکه‌در حدود عراق متوقف است و متعلقان او در اطراف خراسان متفرق مبنی بر مقتضی الشفقه علی خلق الله معاطف‌عواطف سلطانی را نسبت به حال او در اهتزاز آورده برحسب فرمان فاصفح عنهم و قل‌سلام بذل این ملتمس را علاوه سوابق‌ولواحق[1] بخشیدیم و جهت تیسر رخصت او مکتوبی به جناب سلطنت مآب مملکت ایاب سلطان اعظم اکرم افخم اعتضاد ملوك العرب والعجم باسط الامن والامان متمثل نص ان الله یامر بالعدل والاحسان **مبارز السلطنة والدنیا والدین حسن بیك** اعلی الله فی دوام‌السلطنة شأنه‌واعان اعوانه به‌شرف نفاذرسانیدیم‌و**مقرب‌الحضرت السلطانیه مؤتمن الدوله الخاقانیه نظام الدین علیشیر** که سلسله دولت را نظام مجددو انتظام موکد است و درنسق امور محتاجان وفروماندگان محض خیر و عین‌کرامت از سر شفقت و اهتمام تمام به اعتقاد راست و درست متعهد و متضمن جمیع مصالح و مناظم احوال و آمال او گشته یکی از معتمدان خود را جهت کفایت این مهم فرستاد و لقدجاءت رسلنا بالبشری می‌باید که به عواطف موفور کیانی و نوازش نا محصور خسروانی مستوثق و مستظهر بوده بحضور خاطر و جمعیت باطن و ظاهر متوجه وطن مألوف گردد و مضمون ماهیت قومی یعلمون بما غفرلی ربی و جعلنی من‌المکرمین‌حسب الحال خود شناخته ازهیچ جهت تفرقه و دغدغه به خود راه ندهد که جمع مقاصد او به ارقام اسعاف مرقوم گشته مباشر مطالبش به توقیع انجاح خواهد پیوست ، قبول کرده خود را به‌عیب رد نکنیم، و گربدی‌کند او ما ز لطف بد نکنیم، متصدیان اشغال و مباشران اعمال و زمره‌اماثل و اعیان و کافه سکنه متوطنان ولایت **توس و مشهد مقدس** رضوی علی الحال به‌دارالسلام[2] بدانندکه :

چون طبقه کار گذاران کارخانه زر اندود ابداع که در چهار سوی ممالك محروسه سلطانی به دستیاری عنایت بی نهایت سبحانی همگی اوقات خود بر وجه احسن به‌کسب دقایق امور صرف نموده در اظهار بدایع صنایع یدبیضا می نمایند

---

۱ ـ ن . اللواحق   ۲ ـ ن . به السلام

نقد عملی هریك را درنظر مبصران ذوی عدل برمحك ضمیرمنیر امتحان فرموده بسکه بهبود می‌رسانیم و در محکمه فرق و تمیز سره را از ناسره ودامان اهلیت و استحقاق ایشان به زواهر جواهر تربیت و نوازش مملو و مالامال می‌گردانیم مقارن این حال جواهر استعداد و استاد نکته دان‌خرده بین «فلان» که مدت مدید به‌طیب قلب‌وصفای خاطر مس وجودخود را در بوته‌کسب عمل‌های شگرف گداخته در میان امثال بوجوه کاردانی ضـرب المثل است بنـطر کیمیا اثر در آمده به مقدار عیار مکشوف دیده بصیرت و اعتبار گشت مقرر فرمودیم‌که مهمات صاحب عیاری‌آن مواضع متعلق به ید اختیار و قبضه اقتداراو باشد، باید که آنچه براه و رسم این شغل منسوب تواند بود به اهتمام او مخصوص شناخته کسی را باو مجال مشارکت ندهند

* * *

حکم عفو و بخشودگی‌مولانا خواجه علاء الدین علی میکال از بزرگان صوفیه

فرزنـدان کامکار و امرای ظفر شعار و ارکان دولت قاهره و اعیان حضـرت زاهره و متصدیـان اشغال سلطانی و مباشران اعمال دیوانی،اصلح الله احوالهـم و احسن مرجعهم و مآلهم بدانند که :

چون رعایت حقوق خدمتکاران قدیم ودولت خواهان برجاده عبودیت‌مستقیم از لوازم امور شهریاری و شرایط اوضاع عدالت و جهانداری است و صاحب اعظـم زبده الوزراء **خواجه علاء الدین علی میکـال** که از دودمان مشاهیر خراسان و از جماهیر صوفیه صفوّت‌نشان است، ولامحاله از مبادی رب‌قدآتیتنی من الملك‌تا امروزبواسطه کمال قابلیت و استحقاق موروثی و مکتسبی درعتبه‌خلافت روزافزون بصنوف خدمات پسندیده قیام بردوام نموده و حسن معیشت و فنون خیراندیشی او

مرةً بعد اولی و کرةً بعد اخری برضمیرآفتاب اشراق واضح و لایح است درهروقت زمام حل و عقد و عنان ضبط و ربط عظایم امور و کلیات اشغال به یدکفایت و کاردانی او مفوض و موکول بوده و چون در خلال این احوال بهمسامع عظمت و جلال رسیدکه بواسطه مقدمات تقریری که غایت در صورت کفایت دیوان اعلی بنام مباشران امور متصدیان مهمات رقم زده کلك تحریر گردانیده‌اند و نام او را بهر وقت داخل دفتر مباحثه و استکشاف داشته و آنچه علیحده در باب او بخصوصه برصفحات روزگار نگاشته‌اند دغدغه و تفرقه مالاکلام به مجاری احوال و اوضاع او راه یافته چنانچه از احاطه به سرانجام مهمات وزارت‌که حسب الحکم مطاع به اهتمام او مفوض شده و در محافظت و انتظام و التیام‌آن به غایت عاجزو قاصرآمده بناءِ علی ذلك بر مقتضای کمال مرحمت و احسان خسروانه که مطابق ـ الانسان عبید الاحسان درجمیع احوال شامل روزگار دور و نزدیك و ترك و تاژیك است نظرعنایت بی‌نهایت، برساحت احوال او انداخته فرمان مطاع واجب‌الاتباع‌از روی نوازش ارزانی داشتیم که از ابتدای دولت ابد پیوند الی غایت در آنچه از مهمات صدور و سایر امور از قبیل نسیان و فوت و تقصیری‌که در محل تعرض و اعتراض بود نسبت باو می‌گفتند رقم بخشایش در او کشیدیم‌که بعدالیوم بعلت شناقص و شلتاقات سابق بدو تعرض نرسانند و به هیچ وجه مطالبتی ننمایند مقرر است‌که اگربعدازین تاریخ‌که‌سوابق‌و خیانات‌او‌راکان لم‌یکن انگاشتیم واگرصورتی ظاهر گردد مشارالیه‌درمعرض تحقیق و پرسش‌خواهد بود فمن‌یشاء اتخذالی‌ربه‌سبیلا

* * *

حکم برقراری وظیفه از موقوفات مدرسه سلطانی هرات در باره کمال‌الدین بابامحمود از مشایخ عرفای زمان

برادران جمشید آیین بهرام خاصیت و فرزندان خورشید جبین قمر ماهیت

ابقاهم الله و رقاهم الی مدارج العز والعلی و امرای ملك‌آرای و صدور روشن رای و وزرای صاحب خبرت و منتسبان عتبه دولت بانقبای راسخ بنیان و علما و مشایخ واضح برهان و مباشران اشغال سلطانی و متصدیان آمال دیوانی اصلح الله مآلهم و انجح بالخیر آمالهم بدانند که :

چون رعایت حقوق خدمتکاران قدیم را به حکم والله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم همگی همت بندگان برگزیده پادشاه قدیم عز شأنه و عظم سلطانه متوجه کسب و کمالات معنوی و نیل درجات اخروی است چنانکه با وجود احراز مراتب رفیع و مناصب جلیل القدر منیع ، بر مقتضی فحوای‌القناعة[1] کنز لا یفنی از ما سوای اعراض می‌نماید وکنج عافیت وگنج قناعت را غنیمت شمرده به غیرکریم مطلق‌مطلقاً التجا نمی‌نماید بلکه برطریق اهل انتباه از التفات به منصب وجاه دست شسته و برمسند الفقر فخری به صفای نیت و خلوص طویت نشسته، عمرعزیزبعبادت و عبودیت پادشاه حقیقی می‌گذارند والله ذوالفضل العظیم از آن جمله در خلال این احوال عمدة السالکین و زبده ارباب الحق والیقین **کمال الدین بابا محمود** که لامحاله جمهور اسلاف او در این خانواده‌خلافت شعار قرناً بعد قرن در سلك امرای نامدار عالیمقدار شرف انتظام داشته‌اند و او نیز در زمان دولت روزافزون به حکم انا وجدنا آباء نا علی امة و انا علی‌آثارهم مقتدون علی الدوام به عنایات خسروانه و عواطف بی دریغ پادشاهانه ممتاز و سرافرازگشته از زمره خواص مجلس محمود العواقب مسعود المراتب می‌بود تا عاقبت الامر توفیق الهی رفیق طریق اوگشته بر حسب منطوق انا واتقیاء امتی برآء من التکلف به سلوك جاده فقر و فنامیل تمام و رغبت مالاکلام نموده **در مدرسه همایون سلطانی** و روضه بهشت آئین تربت مقدس مورد الانوار ربانی‌که در ظاهر دارالسلطنه هرات از مبینّات دولت‌خیرانجام است و حقیقت آنکه از تمامت ربع مسکون بقای خیری که در تکلف و تزیین‌شبیه‌و نظیرآن توان شناخت برحسب اتفاق اتفاق، نیفتاده سابقاً شغل‌دلکش خادمی‌وجاروب کشی‌آن راکه بهرحال وسیله حصول اثر صفای نورانیت تواند بود اختیار نمود وتا

---

۱ ــ ن . القناعت

غایت تمادی ایام در مرافقت و مراعات حقوق وشروط آن سعی تمام وجهد مالاکلام مبذول داشته ومی‌دارد چون درتضاعیف مجاری این احوال به مسامع جلال می‌رسید که محمودالخصایل‌مرضی‌الافضایل(!) مشارالیه‌بواسطه‌کمال انقطاع‌و تجردکه مطمح نظر همت اوست در تمادی مدت شروع‌اصلاً پیرامن‌تصرف در وظیفه معهودآن‌موضع شگرف نگشته بلکه از دیـوان اعلی علوفه و انعام و دستوری که داشته اخذ مؤآخذ آن نیز بالکلیه موقوف‌گذاشته و از خلوص عقیدت وصفای اعتقادکه ارثاً واکتساباً به نسبت خانواده خلافت ثابت دارد ارتکاب این امر خطیر نموده و بی‌شایبه ترددور عالم اسباب هیچ احدی را از جلیل وحقیر از مدد معاش و انتعاش رسمی گزیرنیست فرمان مطاع‌لازم الاتباع به تجدید بنفاذ انجامیدکه ازابتدای شروع هرسال ازحاصل موقوفات آن مقام خجسته مآل مبلغ سه هزار دینارکپکی و مقدار سی خروار گندم به معتمد مشارالیه رسانند و این عارفه را بـه نسبت او انعام بر دوام دانسته مجال تنقیض و تغییر محال شناسند مقرر است که آن مخلص متخصص درین شغل شریف ماذون به استحلاف بوده هرگاه‌که متوجه یورش ظفرپناه گردد از قبل خودکسی‌که اقدام او تیسر مهمات او تواند نمود تعیین نماید .

سبیل همگنان ازارباب‌اقامت‌وسکون‌دراقطار ربع‌مسکون آنکه زبدةالسالکین مشارالیه را حسب‌الحکم برسبیل انفراد و استقلال دون‌المساهمه والاشتراك مبـاشـر این امردانند وتغییر وتبدیل به اوضاع اموری‌که حسب‌الحکم بدو تفویض و تعلیق یافته جایزندانند .

***

حکم منع رسد از درویش ابن صبوری

نـاظمان امـور دیـوانـی ولایت تـوران از مـحروسه قهستان صـانهاالله عن

طوارق‌الحدثان بدانندکه دراین وقت ازسخن‌گزاری درویش خیراندیش مخلص متخصص **ابن صبوری** که به مقتضای فحوای : «نه روز و نه روزگار نه صبر ونه دل» در اظهار فقروبی حضوری خود داد فصاحت وسخنوری‌میدهد به موقف عرض رسیدکه ازغایت بی نوایی ضرب‌المثل است چنانکه مطلع حال ومقطع امانی وآمال او غیرازکمال درویشی واختلال نیست ومع‌ذلك درحوالات وجوه آن حوالی ازقبیل سرشمار ومثل آن رسد ناوجه باو می‌رسانند وسبب جلا وابتلای اومی‌گردند می‌باید که چون نظم مجاری احوال آن شکسته‌بال، بدین منوال است اورا در عصمت حال از آن مطالبات فرو شناخته رسد بدو نرسانند تابدعای دولت ابد پیوند شاهی قیام بردوام تواند نمود

***

حکم مشرفی قوام‌الدین ابوالقاسم برای عمارت وزراعت مشهدمقدسه حضرت امیرالمؤمنین علی‌بن ابی‌طالب در خطه بلخ

متصدیان اشغال دولت ومباشران اعمال‌ملت وجمهور طبقه اعالی‌وکافه سکنه اهالی محروسه **بلخ** ومضافات آن بدانندکه :

چون بموافقت توفیق الهی و مساعدت تایید نامتناهی ظهور مشهد مقدس اعلیحضرت خلافت منقبت سلطان الاولیا والاصفیا امام الاتقیا والعرفا والخلفا امیراموالمؤمنین وامام ایمه الهادی‌المتهدین مظهرالعجایب ومظهرالغرایب مولانا ومولی الثقلین **ابوالحسن علی‌ابن‌ابی طالب** صلوات الله علیه درآن خطه بهشت آیین ازخصایص زمان این دولت بادادو دین است ، این‌کار دولت است‌کنون تاکه را رسد ، ولامحاله احیای مراسم عمارت و اعلای مبادی مزید شهرت آن قبله اقبال

امم وکعبه آمال عرب و عجم ازمقتضیات خلوص عقیدت ومقتضیات احـراز دنیا و آخرت تواند بود مقارن این حال همگی همت خیرانجام بـروجه اخلاص و نیازمندی تمام متوجه امضای آن نیت فرموده کفایت هـرمهمی ازلوازم آن امـرخطیـر بعهده اهتمام صاحب عهده وافی درایت ،کـه شایسته‌تعهد آن شغل تـوانـد بـود مفوض می‌گردانیم ، مقرراست‌که **قوام‌الدین ابوالقاسم** که درخانواده خلافت روز افزون اباعن جد متصدی امور نیابت دیوان بوده‌اند وتوفیق اعراض ازمـزخـرفات بلاطایل دنیوی یافته ملازم‌آن آستان قدسی آشیانست مشیر وکارفرمای عمـارت نـامـدار و صاحب نسق زراعت آن سـرکار روضه مقدسه بـوده و درمهمات‌کاریزی‌کـه جهت موقوفات آن خجسته‌مقام به موجب حکم جهانمطاع جاری می‌سازندبی توقف شرایط اهتمام بجای آورده هرچند زودتربه اتمام رساند . می‌بایدکه مشارالیه رابا استقلال بی غیری متعهد این امور دانسته جماعـت استادان وکارکنان عمـارت ومباشران و کارگذاران زراعت، درباب مهمات ازمقتضای‌سخن‌وصواب دید اوتجاوز جایزندارند وچون ازعهده سرانجام این مهمات تقضی نماید به‌رسم حق‌الاهتمام او درپارس ئیل مبلغ هزار دینارکپکی ومقدار صد خروار غله مناصفه بوزن شرع ازمحصولات حلال مال بلخ بی قصور وکسور بدو رسانند. مقرراست که‌چون مشارالیه رابروجه عنایت ازمهمات دیـوانی معاف فرموده به نسق مهمات سـرکـار روضه مقدسه بازداشته‌ایم هیچکس بتکلف امور دیوانی وشلتاقات آن متعرض اونگردند.

***

حکم واگذاری امامت مزار با انوار خواجه عبدالله انصاری به مولانا عمادالدین حجةالله

متصدیان اشغال‌ملک‌وملت‌ومباشران اعمال دین و دولت‌ومتولیان‌وکارگزاران

موقوفات دارالسلطنه هرات صینت عن تطرق الافات بدانندکه :

چون از دیوان قضای الهی منشور خلافت و فرمان روایی به توقیع انی جاعلك للناس اماماً مسجل فرموده‌اند ، همگی همت همایون برترویج بقاع خیرات واحیای مراسم مبرات مصروف وموقوف میدانیم وهمواره صورت تقدیم طاعات وعبادات وتمهید اسباب اعمال صالحات وسایرقربات برلوح ضمیرانور، کالنقش فی‌الحجر، ثابت وراسخ می‌گردانیم بناء علی ذلك خاطرفیاض بتفویض تنسیق هریك از این امور به صاحب عهده واضح‌الاستحقاق متوجه وملتفت می‌گردد تا پیوسته روض حسنات تازه وفیض برکات بی اندازه باشد به تخصیص احوال مزار قدس آثار مورد الانوار شیخنا و شیخ‌الاسلام الاعظم مرشد طوایف المتکلمین فی‌العالم سلطان مشایخ الافاق برهان اولیاء الحق سبحانه علی الاطلاق، قطب فلك هدایت وانتباه آفتاب سپهر سعادت نحن انصارالله

راه روی کاو بطریق صفا رفته قدم برقدم مصطفا

کاشف‌الربوبیه ربه‌الباری **کامل‌الوقت ابواسمعیل خواجه عبدالله انصاری** قدس‌الله روحه وزادفی اعلی علیین فتوحه که به مقتضای فحوای ان‌له‌اباشیخاکبیر طرفی ازاغصان اشجارطاهره نژاد اعالی نهادما ازآن اصل‌رفیع منشعب گشته ولامحاله باوجود ارتفاع درجات طول وعرض جلال خاندان خلافت الارض موجب مباهات و مفاخرت دنیا وآخرت است مقارن این حال شغل جلیل العلامت امامت و اقامت صلوات خمس درآن کعبه امالی وقبله آمال واقبال به مولانای اعظم اورع اطهراکرم مقتدی الایمه به مراسم العلم والتقوی **مولانا عمادالدین حجةالله** وفقه‌الله لاحیای مراسم السنه والجماعه مفوض گشت که حیثما یقتضیة الشریعه الشریفه ازعهده ادای آن تقضی نمایدوهرروزبرتلاوت یک‌سی‌پارهٔ تمام‌ازکلام‌معجزنظام ملك علام در سرقبر بزرگوار شیخ‌الاسلام ویکی سی پاره دیگر از روی اهتمام برسر روضه فیض اقسام پدران نامدار سعادت فرجام ما، انارالله براهینهم مواظبت واجب شناسد تاروز بروز برکات مثوبات آیات فرقانی به ارواح مقدسه ایشان و اصل ومتواصل گردد . سبیل

همگنان‌آنکه : مولانااعظم مشارالیه رابرسبیل‌استقلال صاحب این شغل شناخته اورا مأذون‌به استخلاف دانندو وظیفه او،دوباره‌آنچه امامان پیشین می‌گرفته‌اند بی‌شایبه تنقیص وتعطیل باو رسانند .

****

حکم واگذاری اداره امور دارالشفاء ملکت آغا به حکیم مسیح‌الدین حبیب‌الله

چون حضرت مهیمن حکیم جلّت حکمته از دارالشفاء ویشف صدور قوم مؤمنین قانون شفای امراض معلولان مختلفه المزاج ایام رابـه حذاقت طبیب لبیب مرحمت ما تفویض نموده واسباب حصول اعراض مسلولان مترصد العلاج خواص و عوام رابه انفاس مسیح الالتباس عاطفت ماکه علامت اعتدال ارکـان عـالم ازشرح اشارات آن موجزیست حـوالـه فرموده بـرحسب مقوله حبیب رب‌العالمین و طبیب داروخانه ماهوشفاء ورحمةللمؤمنین که‌العلم‌ءلمان علم‌الابدان وعلم‌الادیان استدامت صحت جسمانـی راکـه ممد ومعاون است بـراقامت وظایف آئینه مسلمانـی افضل قربات می‌دانیم ودر استقبای نفس نفیس انسان که بنیان حضرت سلطانی و حاوی کلمات دوجهانی است غایت اجتهاد به تقدیم می‌رسانیم چه با وجود عدم صحت تن وضعف قوت بدن، تحصیل کمالات‌رضیه وتکمیل ملکات مرضیه ممکن ومیسر نه‌شود هرگاه به سبب انحراف طبیعت اختلافات قریحت ادراکات حـواس ظاهره از قـوت فعلی خود باز ماند اصطیاد وحوش معارف متوهم‌ومقصور نه‌گردد و لهذا اصحاب خیرات وارباب مبرات ملاحظه این حالات فرموده اسباب علاج اهـل عالم و اصلاح مزاج بنی‌آدم رابـوسیله اطبای حـاذق فائق وتعمیرابنیه بیمارستان‌های لایق رایـق ترتیت وتعین فرموده‌اند وخود را بواسطه تهیه این اسباب مستحلب اجربـی حساب

که فمن احیاه لکانما احیاء الناس جمعیا گردانیده و به حکم رواتب انزل الداء انزل الدواء درازاله امراض طوایف انسان قدرالوسع والامکان شرایط امتنان بظهور رسانیده ازآن جمله حضرت والده مرحومه مغفوره **ملکت آغا** بَرَّدالله مضجعها جهت احراز فواید این مثوبات درنفس دارالسلطنه هرات صینت عن الافات والبلیات دارالشفاء ساخته وچون در این مدت مسیحانفسی به احیای آن نه پرداخته علل خلل به قواعد آن راه یافته بواسطه فترات ایام سلك عقد انتظام امور او انحلال وانقصام پذیرفته بنابر آن درین وقت پرتو التفات اکسیر صفات برساحت وترویح آنجا انداخته زمام مهام و عنان سرانجام آن مقام رابکف کفایت وید درایت مولانا الاعظم قدوة الحکما بین الامم **مسیح الدین حبیب الله** تفویض فرمودیم که بروجهی که ازوفور دانش اوسزد بدین امور قیام نموده ابواب افاده وافاضه بروجهات طلاب آن فریق وسالکان آن طریق بروجه احسن گشاده دارد سبیل حکام و سادات وقضاة وعلما واصحاب مراتب وارباب مناصب واشراف واهالی ومتولیان اوقاف، آن که، مولانای مشارالیه رامن حیث الاستقلال متصدی این امور واشغال دانسته آنچه ازلوازم و مواجب ومتعلقات ومنسوبات این منصب است مخصوص او شناسند و ازصواب دید اوکه هرآینه متضمن احیای مراسم این امر خواهد بود عدول وانحراف نورزند و اورا ماذون به استخلاف شمرند .

چون مبدع حکیم جلت حکمته که قانون شفا جزاء دارالشفای رحمت اوکه و نزل من القران ما هو شفاء ورحمة للمؤمنین روی نه نمایدو ترتیت ادویه و اشربه در تداوی امراض و اعراض از غیر طبیب لطف او که ، و اذا مرضت فهو یشفین سازگار و سودمند نیاید واقفان از کلیات علوم معارف را که خلاصه آمیزش ارکان اند علی العموم بر حسب تجلی هر نوع از اسباب و علامات شرف امتیاز از سایر بنی نوع مشرف فرموده که هل یستوی الذین یعلمون والذین لایعلمون خصوصاً علم مهره و خداق به اصول طیبه و احکام شرعیه علی الاطلاق که صحبت ابدان و اعمال موقوف بدان است واستقامت و اوضاع و احوال منوط ومربوط برآن علی مایقتضیه العلم علمان علم الابدان و علم الادیان و چون صحت بدن که موقوف علیه به

مقتضیات احکام شرع مطهر آمده هرآینه اشتغال[1] بفن طب اهم و اقدم تواند بود فلهذا خلوص نیت مولاناء الحکیم الفاضل بقراط الوقت جالینوس الزمان ابوعلی العهد و افلاتون الاوان **مولانا حکیم‌الدین حبیب‌الله الطبیب‌التونی** که مربی دولت بدیع الشان ماست به کمال قابلیت و استعداد فصول و ابواب فروع و اصول این علم شریف را به اقسام صناعات فکری و عملی مرتب و مکمل ساخته و در مقامات تشریح و تشخیص معضلات و مهمات آن به منطق فصیح و حکمت صریح علم ایقان برافراخته

هر که او انگشت بر نبضش نهد یابد نجات
راستی دست از همه برده به قانون شفا
گر بر آن آید بتوفیق خدا بیرون برد
دق زماه و زردی از مهر و کبودی از سما
در زمانش غیر چشم دلبران بیمار نیست
زانکه باشد مردمان را دیدنش عین دوا

بناء علی ذلك شغل طبابت دارالشفاء که عالیحضرت ملکه ملکی الخصال و والده جلیله آمال عصمت الدنیا والدین **ملکت آغا** روض‌الله روضتها در جوارجامع هرات صینت عن تطرق آلافات به احداث آن موفق شده

خاك صحنش چشم هر غمدیده را کحل‌البصر
آستانش جان هر غمدیده را دارالشفا

به ید مهارت اومفوض تا به میامن انفاس عیسوی که شربت شفابخش دل رنجور و جلاب خوشگوار جان مهجور است درآمیزد که عمل به مقتضای این علم در تشخیص امراض و اسقام و تداوی مرضی خالصا لمرضاته الله تعالی ید بیضا نماید ، وظیفه طوایف صحیح و سقیم دارالخلافه آن که دست تصرف مولانای

---

۱ ــ ن. اشغال ا

مشارالیه را در عروق و اعصاب این امر خطیر مجال غور و نقود داده آنچه براه و رسم آن منصوب تواند بود به مصلحت و استصواب او متعلق شناسند و در عزل و نصب شربت دار و خادم آن بقعه خیر آثار دست تصرف او را قوی و مطلق دارند مقرر است که چون از عهده این شغل کما ینبغی تقضی نماید وظیفه کامل بموجب شرع شریف و شرط واقف، واقف گشته به هیچ چیز موقوف ندارند .

***

فتح نامه‌های سلاطین سلطنت آیین

***

فتح نامه یادگار میرزا بمناسبت فتحی که او را در آغاز کار بر سلطان حسین میرزا بایقرا دست داده بود

سادات عظام وعلماء اعلام و مشایخ اسلام و سکنه مساکن و متوطنه مواطن بدانند که از ابتدای طلوع آفتاب سلطنت این دودمان مبارك که منشور آن به طغرای جهان آرای و اتیناه الملك موشح گشته تقلد امور جهانداری در همه وقت تعلق اختصاص به شعبه برومند **خاقانی شاهرخی** می‌داشته ، هیچ یك را از ابنای اعمام مجال اقدام بر مداخلت و مشارکت نمی‌بوده و چون حضرت والد بزرگوار جمشید اقتدار و عم نامدار خورشید آثار از تخت گاه عالم فانی به بارگاه مملکت جاودانی نهضت فرموده سرادقات خلافت و پادشاهی در جوار رحمت الهی برافراشته و در آن مدت حضرت عالی منزلت ما در مسند و کان دکان فی‌المهد صبیا به حضور فراغت زمان صبی و سرور معاشرت ایام نشو و نما ، اشتغال تمام داشت ، **سلطان ابوسعید میرزا** رقم تصرف بر اکثر ممالك موروث ما کشیده جرأت بر افنای بلقیس روزگار که زیاده از حد و مقدار او بود اقدام نمود و بدان قناعت

ناکرده قدم‌عدم انصاف در حدود عرصه حیطان احراز ما نهاده با لشکر گران وسپاه بیکران متوجه **ممالك آذربایجان** شده ندانست که : صید را چون اجـل آید سوی صیادرود، به عنایت شامل پروردگار و قوت بازوی کامکار او را به قصاص سیئته سیئه مثلها رساند و حکم والشمس تجری لمستقرلها متوجه تسخیر ممالك موروث گشتیم و در اثنای راه به مسامع انتباه پیوسته‌که **امیرزاده سلطان حسین بایقرا** که از اثر سطوت سلطان ابوسعیدی بکلی ترك بنی نوع گرفته و بـر طریـق اسلاف خود دست دواعی از فرماندهی شسته سالها در چـول و بیابـان متحیر و سرگـردان می‌گشت چون **تخت‌گاه خراسان** از مزاحمت غیر خالی یافته به حکم انتهازفرصت جمعیتی ساخته ورایت دعوی سلطنت برافراخته، لمن‌الملك می‌زند الیوم .

چون شرّ ذمه قلیله که در تحت ظـلال دولت مجتمع بودنـد هنوز اسباب انتظام ایشان بروفق مرام ساخته نشده بود بر عزم قشلاق از راه تخت سلیمان چون ابر و باد متوجه **استرآباد** شدیم ظفر بر یمین‌نصرت انـدر یسار ، او، از استمـاع این خبر سراسیمه شده با وجود غنایم بسیارکه ازهر جهت‌به تحت تصرف درآورده بود رعایا و زیردستان را که ودایـع آفریـدگاراند بـه تکلفات عنیف و تحمیلات شدید مستأصل گردانیده دست ظلم و بی باکی به نهب و غضب اموال مسلمانان برگشاد و از تمامت مواضع خراسان لشگر نا محصور درهم آورده متوجه **مازندران** شد و ما با زمره‌ای که هر یك از ایشان شیر بیشه دل‌آوری و نهنگ دریای بهادری بودند بی تهیه اسباب مقابله و بی‌ترتیب ادوات مقاتلـه دست جلادت از آستین نجابت بیرون آورده دست بردی بدو نمودیم کـه داستان **پهلوانی رستم دستان** به داستان رفت و به یمن تایید حضرت‌اله صورت‌کم فیه قلیله غلبت فیه کثیر بـه اذن‌الله به ظهور آمده عقد جمعیت ایشان پریشان شد وعنان عزیمت به دست هزیمت داده فرار برقرار اختیار کردند ، بهادران لشکر فیروزی اثر ، تکامیشی‌کرده جهت اخذالجهاد متفرق گشته به کمیت عدد بسیارکم بودند در میان سپاهی بدان کثرت گم شدند چنانکه دشمن و دوست چون مغز و پوست به هم پیوستند و خـویش از

بیگانه نه می‌دانستند ، بالجمله هیئات اجتماع فریقین از هم فرو ریخته صورت التیام تیسر نیافت و از طرفین عنان معاودت از معرکه قتال و خصومت مصروف داشته رایت عالی به طرف **بسطام** عزیمت فرمود ومخالفت سرعت سیر ازباد استفاده کرده تا مقام هرات درهیچ منزل توقف نه‌نمود الماء بحالها و الرجل بحاله تا درین ولا اثر آتش ظلم آن جماعت که دود از دودمانهای رعایا و عجزه بر آورده بودند برصفحات روزگار نقش‌پذیر گشت

رعایای مسکین به تنگ اندراند　　　　ز تنگی بکام نهنگ اندرند

مرحمت جبلی مقتضی اتمام مهام ایشان گشته بر ذمّت همت پادشاهانه واجب و لازم گشت که تدارك این حادثه فرماییم و ایشان نیز با سپاه فراوان اظهار تجلدی نموده‌تا حدود «ماجرم» پیش آمدند و چون اثر خوف صدمات بهادرانه که سابقاً به عیان و صریح مشاهده نموده بودند در ضمایر ایشان متمکن بود صورت فقذف فی قلوبهم الرعب بظهور آمده ، بی‌آنکه لب زیرکنند میل به بالا ، جمعیت سپاه خود ، از هم گسسته با معدود چند بطرف بیابان و چول که مقر معهود و مّقر مألوف ایشان بود گریختند و به مقتضی طبیعت و علت جنسیت باسباع و ضیاع قرین گشته و طبقات بنی‌آدم از پاس افتراس ایشان امان یافته درسایه عدالت ماکه مظهر لطف الهی و محض رحمت نامتناهی است به حّظ وافر ونصیب وافی بهره‌ور شدند امید به لطایف کریم سبحانی آنست که اسباب جمعیت و حضور و موجبات رفاهیت و سرور روز به روز در تضاعف و ترقی باشد و لوازم شکر این موهبت را از وظایف صدقات ومواجب نذورات به تقدیم‌رسانیده جنود دعوات استجابت آیات هم عنان قوافل لیل و نهار و هم رکاب رواحل عشی و ابکار گردانند ، انه علی‌ذلك قدیر و بالاجابة جدیر .

* * *

فتحنامه سلطان حسین میرزا بایقرا

***

ابوالغازی سلطان حسین بهادر سوزومیز

الحمدلله الذی صدق وعده و نصر عبده واعز جنده و هزم الاحزاب وحده و لا شئی بعده، امابعد چون ملك ملك معالت اسماوه و توالت نعماوه نفس نفیس ما را جهت انتظام امور ممالك عالم و التیام جمهور مصالح اولاد آدم برگزید و رقم انا جعلناك خلیفة فی‌الارض فاحکم بین‌الناس بالحق بر صحیفه احوال ما کشیده به حکم توجه حیث لماشیت‌فانك منصور، روی همت همایون به هرجا می‌آوریم دولت واقبال به عزم استقبال تلقی می‌نماید وعنان عزیمت مبارك به هرجانب‌که مصروف می‌گردانیم فتح و نصرت به طریق استعجال پیش مـی‌آید والله بنصره من یشاء والله ذوالفضل‌العظیم واز اشباه نظایر تاییدات‌آنکه چون برادر اعز اجل **سلطان‌ابوسعید کورکان** که پیش از این رقم تصرف بر اکثر ممالك موروث ما کشیده بـود سپاه بی‌کران و لشکر گران مرتب گردانیده بقصد احاطه ممالك روم و شام متوجه شـد و بعد از حدوث این حال سمت اختلال به امور مملکت خراسان متطرق گشته قواعد خیر و عافیت در میان‌طبقات رعیت‌کـه ودایع بـدایع‌فطرت‌اند به‌تنزل پیوست بـر مقتضی ارباب الدول ملهوان پرتو شعوری از آن صورت بـر ساحت ضمیر آفتاب اشراق افتاده نسایم عواطف پادشاهانه از مهب الشفقه علی خلـق الله وزیـدن گرفت و با آنکه به حسب ظاهر اسبباب عزیمت بروفق مراد منتظم نبود بـه تلقین الهام دولت آسمانی که :

چون شیر به خود سپه شکن باش　　　فرزنـد خصال خویشتن بـاش

رایت عزم به قوت بازوی و افوض امری الی‌الله برافراخته از کمال اخلاص و صدق نیّت اعتماد بر خدای نصرت بخش کردیم و سمند برق مانند مثل سمندر در آتش و مانند نهنگ در غمرات دریای اندوه رانده بدل فارغ و صدر منشرح از حدود مغولستان متوجه **خراسان** گشتیم

ظفر بر یمین نصرت اندر یسار   قلاوز [1] ره لطف پروردگار

و چون ولایت[2] **ابیورد** و **نسا** مضرب خیام استیلای ابطال رجال ما گشته **قنبرعلی** که‌از قبل‌برادر مشارالیه لشکرهای **کابل** و **بدخشان** و **خیار** و **ختلان** را سرکرده بایراق تمام در **مشهد مقدسه** رضویه علی‌الحال بها السلام و التحیته متمکن بود ازآسیب باس وسطوت بندگان دولت ما بطرف **هرات** گریخته به‌اتفاق **حسن ملکی** و **بی‌نظیر** و جمعی دیگر از امرا و سرداران با غلبه کثیر جلیل و حقیر جرّ کرده متحصن شدند و چون رایات ظفر آیات متوجه **سرخس** شدند، فرزند **سلطان احمد** با امرای **سمرقند** و لشگرهای **ماوراءالنهر** و **ترکستان** زیاده از چهل هزار سوار مکمل مقارن حوت چون باد از آب **جیحون** گذرانیده و در ناحیت **مرغاب** به ترتیب کار رزم و پیکار مشغول شدند و از سرّکریمه و ان یشاء یذهبهم دیات بخلق جدید غافل ندانستدکه ،گل بباغ آمد از آن شوکت خار آخر شد ، و صورت آنکه چون :

ازاتفاقات‌حسنه‌که دولت به حقیقت عبارت ازآن‌است پدرش**سلطان‌ابوسعید میرزا** که از صیت صولت دولت روزافزون ما کارش رو به تراجع نهاده بود در مقام **قراباغ** شکستی عظیم یافت و با وجود لشکرهای آراسته زیاده از سیصد هزار سوار جرّار که نطاق وهم به‌کنه‌کیفیت یراق آن محیط نشدی عنان کشورستانی از عرصه جهان فانی به‌گردانید و از وصول آن خبر سلك ترتیب **سپاه توران** زمین‌از هم‌گسسته فرار برقرار اختیارکردند و برادرش **سلطان محمود** با بقایای لشکر **عراق**

---

۱ ــ ن. قلاد زره ! ۲ ــ ن. ولایب !

معاودت کرده متوجه **هرات** شد و در حدود ولایت **جام معتمدالملك نظام الدین ولی بیك جاندار** با فوجی از بهادران خون آشام مشرب جمعیت ایشان را بخاشاك تفرقه مکدر ساخته غنایم بی‌نهایت و مغانم کثیره یأخذونها گرفتند بیچاره در**هرات** دیگر باره به تصورات امر صورت اجتماعی نقش بست و هرنوع تخیلات کرده‌رایتی برافراخت اما هنوز آرام نگرفته از دست برد مبـارزان پای قرارش از جای برفت و طریق هزیمت به جانب سلامت مقتضی شناخته روی ادبار بصوب فرار نهاد

مخالفان همه را یك بیك بدولت ما زمـانه در فتن آخر الزمـان افکـند
یکی‌به مرد ویکی‌را فلك به‌خنجرتیز گلو برید ویکی را زخان ومان‌افکند

و چون از عنایت آفریدگار جلت آلاوه و عمت نعماوه صورت بهجت فـزای انا فتحنا لك فتحاً مبـینا از جلوه‌گاه و کان حقا علینا نصر المؤمنین روی نموده و سوره اذاجاءِ نصرالله‌والفتح طرازلوای‌ظفرنگاشت‌همگی‌همت عالی نهمت تصمیم یافت که طبقات خلایق بعد از تراجم زحمات حوادث متفرق، خطآسایش‌و آرامش یافتـه به مواجب عدل و انصاف مستبشر و مسرور گردند و درشکر و ستایش فیاض‌بسیار بخشایش در سلـك انتظام داده وظایف دعای دولت روز افـزون به تقدیم رسانند والـحق .

سریر سلطنت اکنون کند سر افرازی که سایه برسرش‌افکند **خسروغازی**

این فتح نامه همـایون لازال مبشرا فی اقطار ربـع المسکـون در قلم آمد . سادات عظام و علما و ارباب وکدخدایان ولایت **قهستـان** احسن‌الله احوالهم بایـد که از استماع‌این بشارت عظمی و موهبت‌کبری مواد بهجت و سرور و امدادمسرت و جمهور مضاعف گردانند و شکرانه این نعمت را کـه بی‌شك متضمن صلاح حـال عالمیان است حسب الاطاعه صـدقات به مستحقان رسانند و بعدل کامـل و احسان شامل مستظهر و امیدوار بوده از سر اطمینان‌خاطر وجمعیت باطن و ظاهر بکار مـّهم خود مشغول باشند و من‌الله المعونه والتایید انه حمید مجید .

***

«آنچه از زبان اکابر زمان و ارکان دولت راسخة البنیان عنان بیان بصوب آن تاخته»

***

* بسم‌الله الذی علم بالقلم، علم الانسان ما لم‌یعلم ،

بعد از سپاس **حضرت منشی** ماهو مکتوب فی‌الفرقان والتنزیل یعنی :

منشی صحیفه های لا ریب تضیف کن رساله غیب

که عنوان مکاتیب کمال و تاریخ رسایل فضایل و افضال است و پس ازدرود و اعلام نمای ماهوزبور فی صحف التورات والانجیل که :

نبوّت راوی است آن نامه درمشت که از تعظیمش آمد مهر بر پشت

که فاتحه مقال جلال و خاتمه رساله نبوّت و ارسال است و آل کرامت مال او ماکتبت القلم علی صحایف الامال ، انشای احوال برصفحه‌ی این صحیفه مکتوب می‌گردد که در دیباچه **رساله منشاء الانشاء** سمت سبقت یافت‌که اکابر و اعالی را به خامه مشگین شمامه **حضرت مخدومی مرحومی** استادی و **سع‌الواسع** و سعه مضجعه ، احتیاج تمام بود اگر چه‌کاتب مراتب را احاطه تمامی به نتایج قلم‌بلاغت رقم آن حضرت در این باب متعذر می‌نمود از ایرادآنچه به مطالعه آن استسعادیافته بود بقدر مقتضای وقت گزیر نبود مستفیضاً به مفیض الجواد ، و این فقره مشتمل است بر **عنوانی و دواعلام و خاتمه**

***

عنوان در ایرادآنچه طبقه انام به‌حکام ایام‌عرض‌نموده‌اند مؤدی‌در **دو سطر**

***

---

* در باره این‌نامه و مقدمه درآغاز کتاب بحثی شده است بدانجامراجعه فرمایند .

عنوان اول از زبان بعضی از اکابر زمان که عرضه داشت بر سبیل مکتوب کتابت نموده‌اند

عرضه داشت حال پریشان مردم زاویه وعلت مهاجرتشان

گشایش مقال به ستایش خجسته مآل حضرت پادشاهی که پادشاهان اسلام را که بندگان برگزیده اویندقوت ضبط و سیاست ارزانی داشته به حکم و انزلناالحدید فیه بأس شدید و منافع للناس دست تسلط قوی از ضعیف کوتاه می گردانند ونایره ظلم ظالمان را به زلال معدلت و مرحمت خود منطفی و منتفی می‌سازند ولله الحمد والمنه که حضرت خاقان صاحبقران را حصول این توفیق رفیق گشته و تیسر این سعادت مساعدت نموده و از کلیات این امور که التفات به تدارك آن از واجبات می‌دارند **قصه ولایت زاویه** است که به سبب افساد ظلمه بی‌عاقبت، اختلال به‌احوال آن جوالی راه یافته و خلل‌های فاحش به اوضاع‌مکان آن مواضع پیوسته چنانچه قرب دو سه هزار آدمی شکسته و ریخته روی عزیمت به صوب‌هزیمت نهاده‌اند، نه روز و نه روزگار نه صبر ونه دل ، وچون غیر از سایه معدلت پادشاه اسلام ظل‌الله علی‌کافه الانام پناهی وآرامگاهی نه می‌دیدند با وجود خوف و برودت هواوکثرت برف و سرما، در مبادی‌فصل شتا جمعی‌کثیر از ارباب و اهالی آنجا طی مسافت‌بعید که قریب به دویست فرسنك شرعی تواند بود اختیار کرده افتان و خیزان متوجه شدند که دست تضرع و انکسار در دامن دولت و اقتدار آن حضرت زده طاقه لنا‌ـ الیوم بحالوت و جنوده به ایوان کیوان رسانند ، هرآینه بحکم الراحمون یرحمهم‌ـ الرحمان[1] ارحموا فی‌الارض یرحمکم من فی‌السماء ، مراحم بی‌نهایت خسروی شامل حال درویشان گردانیده ملتمس ایشان را به سمع رضا اصغا خواهند فرمود و عنان

---

۱ ـ ن. الرحمن

عنایت به صوب اطفای این نایره معطوف خواهند داشت والتوفیق من‌الله تعالی .

☆☆☆

عرضه داشت درباره اوضاع ناگوار که از بروز طاعون روی داد وخدماتی که خواجه قطب الدین طاووس پس‌از وقوع طاعون برای جبران خسارات وارده انجام داده بود

پاکا خداوندی‌که به حکم و سخّرلکم ما فی السموات و ما فی‌الارض وجود کامل خسروان دین گستر دین پرور را سبب انتظام عالم و موجب التیام احوال بنی آدم داشته و حضرت صاحبقران آخرالزمان را بواسطه فضل مزیت و علو منزلت از اشباه و اقران برگزیده و به زیادتی شوکت و حشمت و افزونی اسباب دولت و رفعت بلند قدر و سرافراز گردانیده تا به میامن وجود شریف آن مؤید کامکارعرصه جهان در سایه امن و امان و پناه عدل و احسان آرام یافته . چنانچه با وجود اختلال و استیصال کلی که بعد از دو سال در این حوالی به سبب غلیان مواد مرض طاعون در صدد وقوع بودبه اندك زمانی صورت یحیی‌الارض روی نمود باز بمرتبه قوام و اعتدال‌بلده طیبه و ربُ غفور آمد و سعی جمیل وزیر خبیر صاحب **تدبیر خواجه قطب الدین طاووس** در دارایی رعیت و معموری ولایت چون در حقیقت اثرتربیت ومرحمت پادشاه عادل است‌که درباره زیردستان بی‌چاره ارزانی‌فرموده‌اند و زمام اختیار به ید قدرت نایبی که در گذاردن و برآوردن مهمات و حاجات مستمندان و محتاجان هیچ‌گونه تهاون و تقصیر روا نه‌می‌دارند سپرده‌اند ، هرآینه برکات آثارآن به روزگار همایون باز گردد و بر کافه‌ی مؤمنان واجب ولازم آید که شکر گذاری این نعمت‌را از وظیفه دعای دولت روز افزون پادشاه ربع‌مسکون بیفزاید :

الهی تو این شاه درویش دوست | که آسایش خلق در ظل اوست
بسی بر سر خلق پاینده دار | بتوفیق و طاعت دلش زنده دار

***

عرضه داشت در باره آمادگی باغ شاهی جهان‌آرای هرات

ای باغ وجود را عمارت کرده | رمحت سر بد سکال باز آورده
تومیوه‌عیش‌چین‌که بدخواهانت | از بار بریختند بر، نا خورده

در عمارت قصر عالی **باغ جهان آرای شاهی** که مهندس رای جهان‌آرای حضرت خلافت پناهی به حکم و استخلفکم[1] فی‌الارض و استعمرکم فیها ، به ابداع انواع بدایع و تکلفات آن ملهم گشته بود بـه دستیاری سرکاران امین و بنایـان باریك بین که هر بامداد چون معمار کره زمین از برای استعمار ممالك خاك قـدم بر سر دیوار افلاك می نهد هرکس درهر عمل‌که مخصوص اوست داد مهارت وچابك دستی می‌دهد به اندك زمانی کار جهانی ساخته شده از کمال دقایق صنایع والطاف بدایع به مشابه‌ای که ناظر دیده دراقالیم سبعه نظیر آن ندیده وقوت سامعه درعالم عناصر اربعه نغمه‌ای[2] ازآن نشنیده

ای منظر رفیع ندانم چـه منظری
قصر فلك نبوده و فیروزه پیکری
برسطح خاك اگرچه بنازآب وگل‌نهند
جان مجسمی تـو و روح مصوری

---

۱ ــ ن. استخکفنکم ! ۲ ــ ن . نمود

با نزهت و لطافت تو ننگرد سپهر
هرگز به طاق کسروی و قصر قیصری

وصف چهار طرف آن باغ بهشت آیین که به انواع اشجار میوه‌دار و غیر آن از سرو صنوبر و چنار و اخباس آرایش چمن‌ها و بساتین عبرت فزای روضه سپهر برین گشت مقدور تحریر قلم مصوران و تقریر رقم گذاران نیست .

چمن‌ها ز باغ جنان راست شد   شه کامران هر چه میخواست شد

***

تقدیم باز و تقاضای پذیرفته شدن در سلك قوشچیان شاهی

هدهد نوازش خسرو که از سبای قبول طایر جان بیچاره پروبال صفیر این نظم دلپزیر بگوش هوش رساندکه :

چون رای پادشاه نشاط شکار کرد   اول به لطف صید دل روزگارکرد

و چون سرپنجه شاهین محبت و مخلب عقاب دلبستگی در نگاه داشت این باز به باز تعلق و تصلق تمام داشت کبوتر دل مانند مرغ نیم بسمل در اضطراب آمده گفت :

سوار چابك ابروکمان تیرانداز   [1]در آهوی ما چرغ می‌پراندازد

اما شهباز بلند پرواز همت دوال امتثال بر طبل انقیاد زده سمند اهتراز و شادمانی در میدان نشاط و کامرانی رانـد و در شکارگاه دولت و فضای صحرای دلگشای رغبت به صید التفات خاطر شاهانه طوطی بیان و بلبل زمان آوازاستبشار

---

۱ ــ ظ : بصید آهوی ماچرغ می‌پراندو باز

برکشید که :

دولت رفته دیرین بسر آمد بازم
شاه من چون به عنایت طلبیدی بازم
منم آن باز که بی شمع جمالت شب و روز
هم چو پروانه دل سوخته در پروازم

و مع ذلك امیدوار است که این باز حقیر را که بر دست ایلچی به پایه‌سریر اعلی فرستاده شد به رسم محافظت ، باز بدین فقیر سپارند تا شرف انتظام در سلك قوشچیان درگاه عالم پناه بیابد و هیچ جانور از بد نفسان محل شماتت نه یابد

بازم ازدست اگر رفت مشو شاد رقیب
باشد آن روز که ازلطف دهد شه بازم
دارم امید که باز از نظر شاه افتد
هم‌چو اشگ آنکه‌شدازروی حسدغمازم

***

ثنای شاه جهان ورد شب نشینان باد
دعای دولت او ورد صبح خیزان باد
بهر طرف که کشد تیغ یکسوار. چومهر
سپاه خصم چو انجم زهم گریزان باد

***

* اقسم بالله و آیاته که صبح و شام‌وظیفه دعای دولت انام آن عالیحضرت معالی منقبت ممالك پناه ملایك‌اشتباه، شاه و شهریار مؤید مظفر سعادت یسار نور

---

* در نسخه این قسمت بدون فاصله منضم به مطلب تقدیم باز است ولی مطالب آن کاملاً نشان میدهد که موضوع علیحده و جداگانه است و تصور میرود مربوط به لنگرخانه نورالدین عبدالرحمن جامی بوده است .

حدقه شاهی و شهریاری و نور حدقه خسروی و فرمان گذاری

آنکه گر رستم بود مرد نبردش فی‌المثل

درکمان ودست وتیرش خیره ماند چرخ زال

وانکه هرکس‌را رسدیك روزه چرخ مطبخش

در جهان از فکرنان ایمن بود پنجاه سال

خاتم جهان‌بخش،رستم آسمان‌رخش، اردشیر شیرشکار، اسفندیار روز رزم و شکار، عن قوس قضایه سهام الملك خلدالله تعالی‌زمانه و اعز فی دوام الدولة والسعاده انصاره واعوانه، مرتب است و رجاء واثق است‌که‌دهنده‌مرادات وبخشنده سعادات عمت میامن آلایه علی الدوام اسباب ارتفاع لوای دولت در سلك حصول منتظم دارد آثار مفاخر شهریار نامدار طراز مآثر ملوك رفیع مقدار گرداند .

ز آفتاب رخش هم چو روز روشن باد

که با وجود توآن‌ملك را هزارصفاست

و چون از تواتر اخبار به مسامع این دیار می‌رسد که بر مقتضی فحوای انا وجدنا آباءنا علی امة و انا علی آثارهم مهتدون بدستوری که علی من الدهور از صفا دید آن خانواده‌مبارك معهودبوده همگی‌همت‌عالی‌نهمت بر سلوك طریقه‌التعظیم لامرالله و الشفقه علی خلق‌الله مقصور و محصور می‌دارند و در جمیع احوال و زمان بر طوایف افراد انسان فتح باب افاضت آثار مکرمت و احسان می‌فرمایند هر آینه واسطه ابقای ذکر جمیل و رابطه ابقای اجر جزیل و ذریعه مباهات و مفاخرت و موجب ناموس دنیا و آخرت خواهد بود و ذلك فضل‌الله یوتیه من یشاء ذوالفضل العظیم ، بعده هرچند

کرم آموختن کریمان را شرط ارباب عقل و دانش نیست

اما چون متصور است که بواسطه کثرت توجه و اشتغال به کلیات امورجاه و جلال جزئیات و مآرب فقرا و درویشان در حجاب ذهول و نسیان ماند بناء علی

ذلك اقدام بر بساط انبساط نهاده به موقف عرض می‌رساند که سابقاً در زمانی که دارالملك هرات لازالت فی ظل دولة و الیها المعالی محروسه عن تطرق الحوادث و آلافات از فر قدوم سعادت قرین عزت‌فزای، فضای روضه برین‌گشته بود معهودی که مرة بعد اولی از قبیل سایر نذورات و فتوحات اضافه صالح و اسباب لنگرخانه خاص حضرت ولایت مآب‌انتساب شیخنا و شیخ الاسلام الاعظم البحر الخضم‌والطود الاثم نوره قبره نورا فرمودند وکرةٌ اخری از کمال اعتنا به مزیر تاکید تجدیدآن نموده درطریق اصول آن متوجه خادمی از بقعه ولایت اشارت رفعت به حکم‌الامور مرهونه باوقاتها امضای آن عزم و امتثال آن امر موقوف بدین وقف بود که زمره فرزندان حضرت ولایت پناه را ، کاز پدر نقد تولای شما میراث ماند ، دریـن سال به سبب آنکه حاصل مداخل نه بدستور بیشتر است اسباب احتیاج و اضطرار است مبنی بر استظهار وعده‌کریم حامل رقعه نیاز را برحسب اشارت مطاع متوجه زمین گردانیده ، چون لطف توعام است از اینها چه عجب ،

والسلام علیکم والقلب لدیکم

پایان جلد نخست

فهرست نام کسان

س

ش

ص

ط

ك

ل

م

ن

و

ی

فهرست نام کتابها

فهرست نام جایها

٦٥٠٠ ریال